

# تاریخ جاف



کریم بیگ فتاح بیگ جاف

# تاریخ جاف

پژوهش

دکتر حسن جاف

مقدمه

محمدعلی قره‌داغی

ترجمه و حواشی و تعلیقات

دکتر محمدعلی سلطانی



انتشارات آراس

اربیل - اقلیم کردستان عراق

همه حقوق محفوظ است  
انتشارات آراس  
خیابان گولان - اربیل اقلیم کردستان عراق  
آدرس الکترونی: aras@araspres.com  
پایگاه اینترنتی: www.araspublishers.com  
تلفن: 00964 (0) 224 49 35  
انتشارات آراس در ۲۸ نوامبر سال ۱۹۹۸ تأسیس شده است

کریم بیگ فتاح بیگ جاف  
**تاریخ جاف**  
پژوهش: دکتر حسن جاف  
مقدمه: محمدعلی قره‌داغی  
ترجمه و حواشی و تعلیقات: دکتر محمدعلی سلطانی  
شماره ترتیب کتاب آراس: ۱۲۵۵  
نوبت چاپ، یکم ۲۰۱۲  
تیراژ: ۶۰۰ نسخه  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۱۲/۳۴۲  
صفحه‌آرایی و طراحی جلد: آراس اکرم

شابک:

ISBN : 978-9933-487-23-2

## فهرست مندرجات

صفحه ۷	مقدمه مترجم
صفحه ۹	پیشگفتار استاد محمدعلی قره‌داغی
صفحه ۱۶	پژوهشی در تاریخ جاف دکتر حسن جاف
صفحه ۱۲۵ تا ۲۲۶	تاریخ جاف کریم بیگ فتاح بیگ جاف
<p>فصل اول ◀ گزیده عناوین - فصل دوم ◀ جاف مرادی (بابان)، ایلات و طوایف، کوچرو تخته‌قاپی، جمعیت، زیستگاه، تردد کوچ، سران و بزرگان و... - فصل سوم ◀ جاف جوانرود، ایلات و طوایف، کوچرو و تخته‌قاپی، جمعیت، زیستگاه، مسیرهای تردد کوچ، سران و بزرگان و... - فصل چهارم ◀ وجه تسمیه مرادی، به قدرت رسیدن ظاهر بیگ، وفات ظاهر بیگ، اولاد ظاهر بیگ در شام و سوریه - فصل پنجم ◀ فرزندان ظاهر بیگ، جنگ ولدیگی و گلالی و نضج قدرت قادری بیگ پسر ظاهر بیگ، مهاجرت جاف‌های جوانرود به قشلاق میشی در منطقه جاف مرادی، اقدامات قادری بیگ در سازماندهی نظامی و اقتصادی ایل جاف - فصل ششم ◀ قادری بیگ و کیخسرو بیگ فرزندان سلیمان بیگ، فتنه بهرام بیگ و دخالت پاشای به‌به، وفات قادری بیگ و وقایع تقسیم جاف بین فرزند قادری بیگ و کیخسرو بیگ، وفات کیخسرو بیگ - فصل هفتم ◀ فرزندان کیخسرو بیگ، حمایت سلیمان بیگ از پاشای به‌به در مقابل لشکر اردلان و مرگ عبدالله بیگ جاف، استمداد قادر میروسی و طایفه‌ای از بداقی و سدانی و مرگ قادری بیگ و سلیمان بیگ و... - فصل هشتم ◀ محمدپاشا جاف، اقدام جایگزینی احمد پاشای به‌به در ریاست جاف، مقابله محمدپاشا با پاشای بابان و ولدیگی‌ها و عزیمت به ایران، انقراض پاشایان به‌به، استیلاي ترک‌های عثمانی بر خاک سلیمانی و اعلام تکلیف حکومتی بر جاف مرادی، محمودپاشا و تقاضای یکجانشینی متصرف ترک، کوچاندن ترخانی‌های جاف به ایران، بازگشت ایل جاف از مهاجرت ایران و قتل محمدپاشا، شورش رخدادی و ترخانی به خونخواهی محمدپاشا، پناهندگی قبایل قاتل محمدپاشا به جوانمیر همه‌وند، حکومت محمودپاشا بر جاف و فرمان دولت عثمانی،</p>	

تعقیب همه‌وند‌ها و قاتلین محمدپاشا، جنگ دالاهو، بازماندگان و موقعیت محمدپاشا در بین سران جاف - فصل نهم ◀ ریاست فرزندان محمدپاشا، انتصاب محمودپاشا، دعوت محمودپاشا به استانبول، رمز محمودپاشا و برادرانش برای گریختن از استانبول، اتحاد سه‌گانه در استانبول، تبعید محمودپاشا از استانبول و گریختن او به رشت، محمودپاشا در میهمانی علیرضا خان گروسی، ورود محمودپاشا و تعقیب و گریز سپاه ترک، بازگشت محمودپاشا به منطقه با عنایت سلطان عثمانی، ورود نیروهای انگلیسی به کفری، مرگ محمودپاشا - فصل دهم ◀ ریاست عثمان پاشا - فصل یازدهم ◀ نوادگان محمدپاشا و بیگزادگان ولدببگی جاف - فصل دوازدهم ◀ عوارض و مالیات‌های غیردولتی و مرسوم در بین طوایف جاف - فصل سیزدهم ◀ جنگ‌های داخلی و غیرخودی جاف‌ها.

صفحه ۲۲۷	مؤخره
صفحه ۲۲۹	اسناد
صفحه ۳۲۳	آلبوم
صفحه ۳۴۳	شجره سران ایل جاف مرادی
صفحه ۳۵۱	نقشه
صفحه ۳۶۳	احوال و آثار مترجم

# خدا

## مقدمه مترجم

تألیف تاریخ جاف گام ارزشمندی است در جهت پیوستگی ایرانیانی که با مرزهای تحمیلی سیاسی از قلمرو ایران بزرگ جدا شده‌اند، اما هنوز با آداب و سنن و رسوم و علاقه ایرانی روزگار می‌گذرانند. از آنجا که برای نخستین بار تاریخ جاف جوانرود را به تمام و کمال به سال ۱۳۷۲ شمسی در مجموعه جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان به طور مستند و مصور تألیف نمودم، آرزو داشتم که تاریخ جاف بابان یا به روایت شایع (جاف مرادی) را نیز تحقیق و تدوین نمایم زیرا این اقدام مرزهای فرهنگی کرمانشاهان را از شهر ایرانی سلیمانیه می‌گذراند و بسیاری از صحنه‌های تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی، هنری، ادبی و... سده‌های پیش را بازسازی می‌کرد تا این که به محبت و عنایت فاضل و ادیب محقق و متدین استاد شیخ محمدعلی قره‌داغی نسخه تاریخ جاف به دستم رسید. تصویر تعداد پنج رقعہ از فرامین سلاطین ایران برای سران جاف توسط نویسنده، شاعر و پژوهشگر نوباوهر مهندس کیخسرو جاف را نیز دریافت نمودم و تصاویر و اسناد دیگر را هم پزشک ایراندوست، علاقه‌مند و متین دکتر سه‌روت جاف که فضایی از آثار، نوشتار و تصاویر و پیشینه جاف را فراهم آورده است؛ برای من ارائه نمود. از تمامی آن بزرگواران سپاسگزارم. اسنادی که در مجموعه‌های فراهم آمده در این سو درباره ایل جاف موجود بود، مورد استفاده قرار دادم و متن اصلی را با پژوهش انجام شده در پیشینه ایل جاف توسط دکتر حسن جاف استاد تاریخ در

دانشگاه‌های کردستان عراق که ما را از هر تحشیه، تعلیقه، منبع‌شناسی و... بی‌نیاز می‌سازد و نیز پیشگفتار استاد محمدعلی قره‌داغی عضو ارجمند فرهنگستان ادب کُردی را به فارسی ترجمه کردم و بخش نقشه، نمودار و تصاویر را به آن اضافه نمودم. در متن هر جا ضرورتی بوده است برای آگاهی بیشتر، تصحیح و تنقیح متن به مأخذ مورد نظر رجوع داده و از شرح و بسط بی‌مورد جداً پرهیز داشته‌ام؛ همانطور که شیوه‌ام در ارائه تمام کارها بوده است.

در پایان امیدوارم که این مأخذ ارجمند به زبان فارسی که در واقع الحاق و تکمله‌ای بر مجموعه جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان است، اهل تحقیق، پژوهش و کندوکاو را به کار آید و بر اسناد و منابع تاریخ بلندآوازه این سرزمین اهورایی برگی زرین بیفزاید. ان شاءالله.

د. محمدعلی سلطانی

تهران. ۱۳۸۶



## پیشگفتار

کسی که بخواهد مطلبی درباره تاریخ کرد و کردستان بداند، در گام اول، نخستین مشکلی که در برابر او ظاهر خواهد شد، عدم وجود منابع و مأخذ معتبر درباره موضوع است، چه به زبان کُردی یا زبان‌های دیگر؛ و برای همین نیز تعدادی از پژوهشگران که در پی نگارش موضوعی درباره تاریخ و پیشینه کُرد می‌باشند، کتاب‌های تاریخی متقدم را بررسی و آنچه در ارتباط با مطلب مورد پژوهش باشد، تدوین و تنظیم می‌نمایند.

این مشکل لاینحل تا مدت‌های طولانی همچنان استمرار خواهد داشت و دانشمندان و پژوهشگران درگیر آن خواهند بود. شادروان کریم بیگ فتاح بیگ هم که از این مشکل رنج می‌برده است، اراده نموده گزارشی تاریخی درباره گذشته ایل جاف بنویسد و او نیز با همین کمبود مواجه بوده است و با کمال اندوه، پس از مواجهه با آن، بدین ترتیب رنج خود را بیان داشته است: « برای محافظه و عدم سقوط استقلال بابان، بسیاری از بیگ‌زاده‌های جاف و مردان برجسته و شایسته کشته شدند و بدین ترتیب رفتند و خود را فدای وطن کُرد کردند و نامی از آنها باقی نماند و این به واسطه آن است که اُمرا و پاشایان کُرد توجهی به تاریخ کُرد نکرده‌اند. به تأکید و همواره می‌نویسم و اندوه خود را آشکار می‌نمایم که گذشته هر ملتی در بطن تاریخ جای می‌گیرد، اما سرگذشت کُرد بیچاره در درون خاک بی‌نوشته و تاریخ دفن شده است. اگر جز این بود، به جرأت می‌توانستم بگویم که برای این قلمروی محدود بابان، نیمه‌ای از ملت خون خود را نثار کرده است و حتی نامی هم از آنان برده نشده است.»

کریم بیگ؛ با این آگاهی که دارای اشتیاق و شفقت وطنی بوده، خواسته است که احساسات خود را تنها با آه سرد و دست به زانو و بدون تحرک به پایان نبرد، در حد توان قدمی بردارد، هر چند که آن قدم کوتاه باشد. بدین نظر با گوهر گزیده خود، گردنبد زیبایی را برای آیندگان به یادگار گذاشته است. یادگاری که اگر از صدها و هزاران دانا و روشنفکر گذشته ما یکی از آنها - هر کدام در حد توان و در زمینه مربوط به خود - گامی این گونه برمی داشت، حال چیز دیگری بودیم و وضعی دیگر داشتیم. ما نیز مانند سایر مردم جهان دارای سر و سامانی فرهنگی بودیم.

شادروان کریم بیگ جاف برای یاریگری کاروان فرهنگی کرد، موضوع نگارش تاریخ ایل جاف را انتخاب کرده است و برای آیندگان یادگاری شاهکار در زمینه دانسته‌های خود بر جای گذاشته است، تا نسل اندر نسل از وی یاد شود و ارج وی روزافزون باشد.

اگر بخواهیم به کوتاهی درباره این کار بی‌نظیر و منحصر سخن بگوییم، ارزش اولیه آن در این است که فردی خبیر، مطلع و مشکل‌گشا در زمینه‌ای که خود دارای عمق و ژرف‌بینی و تأمل تاریخی در آن بوده و در رأس امورات سیاسی سنتی آن قرار داشته، دست به قلم برده است و تاریخ ایل جاف را به رقم تحریر درآورده است.

تاریخی که نوشته شخصیتی به تمام و کمال ایلی و جهان‌دیده و مشارالیه بین‌الاقربان در ایران و عراق که مدت‌ها ریاست ایلی گرمسیری و سردسیری جاف را بر عهده داشته و هر چه را نوشته یا خود ناظر آن بوده است و در آن می‌زیسته و یا به نقل از ثقة بارها برای وی روایت شده و به تواتر رسیده است و بخشی از حافظه، احساس و یاد او را دربر گرفته و جزئی از وجود او بوده است.

در مطالعه این گزارش خواننده می‌پندارد که همراه او به گرمسیر و کوهستان سفر می‌کند و تنها می‌خواهد که نقش خاطره بر لوح ضمیر او باقی بماند. او از (قه‌ره ته‌په) گرفته و دشت کرک و کاکیی در گرمیان، نقطه به نقطه مسیر و منزلی را بدون توقف و توضیح نمی‌گذارد تا از گردنه په‌یکولی و یا سه‌گرمه و یا هر نقطه دیگر را برای تو آشکار می‌نماید و راه ایلات و طوایف را به تفکیک و منزل به منزل به خواننده نشان می‌دهد و همه را به ایران و اردلان می‌برد، زیستگاه تابستانی و مرتع و چراگاه بهاری آنجا را نیز برای ما می‌نویسد.

و زمانی که به فهرست اسامی سران ایلات می‌پردازد با اسامی پدران و سرسلسله‌های آنان به طوری بیان می‌کند که نام آنها پس از قرن‌ها و هزاره‌ها از یاد نخواهد رفت.

همچنین هر فصلی از آن سیزده فصل که در تقسیمات کتاب نوشته است، به اندازه‌ای آگاهانه و مسلط است که بهتر از آن متصور نیست و اینها را باید با امکانات و عدم دسترسی او به منابع و مآخذی که نه دیده و نه خوانده است در نظر گرفت. بدون آن که کسی پیش از وی در این باره گفتار یا گزارش و رساله‌ای نوشته باشد و این خود کافی است برای آن که به ارزش، اعتبار و انحصار این نوشته ارج بگذاریم و همانند اثری منحصر در موضوع مربوط به خود در تاریخ‌گرد ثبت و ضبط نمائیم و سنگ اولین بنای تاریخی در امر یاد شده باشد که آیندگان بر اساس آن به کندوکاو و بررسی بیشتر بپردازند.

و اگر در طی مطالعه آن احساس شود که مواردی ضعف در زمینه تنظیم و تدوین وجود دارد، اما دقت در ثبت و ضبط وقایع و توجه به درستی گزارش‌ها و توضیح و تفصیل برای شفافیت رویدادها، آن ضعف‌ها را می‌پوشاند.

همانطور که گفته‌ام، شایسته است که این اثر مورد توجه، معرفی و بررسی قرار گیرد و حال همین قدر می‌گوییم: اگر به دقت به اسامی تیره، طوایف و ایلات دیرینه سال و اخیر ایل جاف بزرگ توجه شود، امکان دارد چند تیره‌ای اسامی آنها در این گزارش نباشد؛ همانند تیره‌های گرگ‌گُش، قه‌لخان چه‌ک، ئیلیاسی و گاخوری و دارا و بیبایی و صوفی و گشکی و یوسو یارئه‌حمه‌دی، هورمزیار و زه‌هاویی و دارخور، کافروشیی، چنگینی و....

من [شیخ محمدعلی قه‌ره‌داخی] که این کتاب را یافتم چکار کردم؟ بی‌گمان نویسنده این کتاب که صاحب اندیشه و احساس مقدسی بوده و شفقتی بی‌نظیر داشته، بزرگترین آرزویش آن بوده است که روزی از روزها نوشته او به دست خوانندگان گُرد برسد و حداقل اهالی و مردم (شاره زوور) و نه تمام مردم گُرد، هر کدام نسخه‌ای از آن در اختیار داشته باشند و آینه یادها را با جلای وقایع آن تجلی بخشد و از گذشته پیشینیان خود نکاتی را بدانند و برای نیل به این آمال و آرزو، خدمتی به تاریخ مردم گُرد نمایند.

در این برهه این کتاب را - بدون کم و کاست - همانند مأخذی مستند و تاریخی، پس از آن که به شیوه نگارش امروز گُردی بازنویسی نمودم، به منابع و مأخذ گُرد تقدیم می‌نمایم.

بدون شک این کتاب یکی از نواقص و کمبودهای بزرگ در زمینه منابع و مأخذ پژوهشی در تاریخ گُرد را تأمین و جبران خواهد کرد و بعد از این، مورد استفاده ارزشمند قرار خواهد گرفت. مأخذی درست و مطمئن برای کسانی است که می‌خواهند مطلبی درباره پیشینه گُرد بنویسند و جدای از آن مطالبی مورد گفتگو و تبادل نظر قرار خواهد گرفت و از ابعاد مختلف نظرات متعدد درباره آن اظهار خواهد شد، اما در این برهه ما تنها با احیا و انتعاش این کتاب و نوشته اقدام، و

جان پاک نویسنده شفیق و ارجمند آن را در آرامگاه همیشگی با این اقدام شاد می‌نماییم که حاصل و ثمره اندیشه او را از اهریمن نابودی رهایی می‌بخشیم و آن را نشر می‌دهیم.

در اینجا باید بگوییم که دستیابی به کتابی این چنین مستند و تاریخی، یافتن مقطعی از تاریخ مفقود و گمشده مردم ماست، زیرا شخصیتی چون کریم بیگ که زمانی اندک است از جهان رخت بر بسته است، در زندگی خود دارای اقتدار، توانمندی و سلطه بوده است و خواسته است که زحمت و رنج او نیز بر باد نرود و بعد از خودش نیز زندگی، اموال و آثارش در حضانت و حفاظت بوده است و بازماندگانش اهل سواد، تحصیل، تکمیل و تأمل بوده و مدارج عالی را طی کرده‌اند، اما با این همه این کتاب ارزشمند که یادگاری بزرگ برای ملت بوده است، مفقود و از مکان و ماهیت و کیفیت و کمیت آن اطلاعی در دست نبود و بعید هم نبود که به یکباره از میان برود. اگر آن اتفاق پیش نمی‌آمد که بر اثر آن این نسخه را یافتیم، حال نامی نیز از کتاب تاریخ جاف باقی نبود و اگر این سرگذشت کتابی با چنین مؤلفی باشد، چگونه خواهد بود که ملایی منزوی، بینوا و بی‌درآمد که قریب دو سه قرن پیش از این در کوره‌ده و روستای دورافتاده‌ای از سرزمین کردستان زیسته باشد و تألیفی ارزشمند و مفید فایده برای ملک و ملت نوشته باشد، و با هزار (نادعلی) و زحمت و شفقت کاغذ و مرکب نسخه را به دست آورده باشد و نسخه نیز در زمان حیات او تکثیر و نشر نشده باشد و بعد از مرگش به دست زنی بیوه و دو سه صغیر و یتیم عریان و درمانده افتاده باشد... از حاصل این ماجرا چه انتظاری می‌توان داشت؟ در حالی که بدون شک و تردید از این گونه‌ها فراوان داشته‌ایم.

## این نسخه چگونه پیدا شد؟

این شخصیت - شادروان کریم بیگ - انسانی ریزبین، دوران‌دیش و آینده‌نگر بوده است و با دقت به ابعاد و زوایای مختلف همه چیز نگاه کرده است؛ و همان دوران‌دیشی و آینده‌نگری این نسخه را از فقدان و نابودی نجات داده است - که عدم آن دوران‌دیشی ده‌ها و صدها ثمره و آثار کهن و نوی دانشمندان کُرد را بلعیده و نابوده ساخته است - زیرا همانطور که دکتر حسن جاف فرزند مؤلف می‌گوید: در عصر خود که این کتاب تألیف شده است، چهار نسخه از آن استنساخ و برای افراد صاحب صلاحیت و دانایی به ماهیت این گونه آثار، فرستاده شده است؛ که حتی در این زمان اندک نیز نسخ مزبور در مسیر فقدان تدریجی بوده‌اند و تنها نسخه حاضر به تکاپو و تلاش از مرگ رهایی یافته است.

شادروان کریم بیگ، نسخه‌ای از چهار نسخه مزبور را برای مورخ نامدار مرحوم عباس عزاوای فرستاده است که متأسفانه نامبرده به سبب مرضی، ناتوان بوده و هنوز در قید حیات و گرفتار ناخوشی و افتادگی و نزدیکی به مرگ به سر می‌برده که فرزندانش به کتابخانه او پرداخته و به تفرقه و تبدیل آنها اقدام کرده‌اند. از بازمانده‌های آن کتابخانه پس از چندین غربال و گزینش و روش، تعدادی نسخه دستنویس و به ظاهر بی‌ارزش باقی می‌ماند که راجیحه خانم، دختر مرحوم عزاوای - خدایش سلامت بدارد - به جای سوزاندن به (دار صدام للمخطوطات) هدیه کرده که یکی از آنها کتاب (تاریخ جاف تألیف کریم بیگ) است. اما زمانی که به محل مزبور وارد شد، در نهایت ژولیدگی و مندرسی و بدون عنوان و نشان بر روی آن عنوان (مخطوط ترکی...) نوشته شده بود! و اگر گشت و گذار و کندوکاو و پی‌جویی من نمی‌بود، چنان می‌نمود، اگر از میان نمی‌رفت، اما تا مدت‌ها طولانی

خبری از وی به دست نمی‌آمد. این نسخه نیز برگ اول آن نمانده و مقداری از مقدمه مؤلف نیز زدوده شده بود.

در نهایت زمانی که محمدسعید بیگ جاف نمونه این نسخه را دید، مرا آگاهی داد که این دستخط رضاییگ جاف است که در سال ۱۹۴۰م در گذشته است و بدین ترتیب استنساخ مزبور باید پیش از زمان مزبور صورت گرفته باشد.

این نسخه در (دار صدام للمخطوطات) به شماره ۱۴۲۷۰ نگهداری می‌شد. در پایان باید بگویم همانطور که پیشتر نیز یادآور شدم، مؤلف این کتاب گزارش تاریخ را بازگفته است و شیوه ادبی در بازگویی و بازنویسی مورد نظر نبوده است. در بعضی از مواقع نیز دچار ضعف و پریشانی در بازگویی شده است و بتدریج نکاتی نیز فراموش شده است. تمامی آنچه گفته شد، عیناً نوشته آمده است و بعضی مواقع در حاشیه تعدادی از نقص و کمبود و نارسایی‌ها را تذکر داده‌ام و بقیه را به درک، تسلط و آگاهی خوانندگان واگذار کرده‌ام.

این نکته را هم فراموش نکنم که مؤلف این کتاب اسامی ده‌ها، روستا، کوه، چشمه، گردنه، پرتگاه و... را ذکر کرده است که گستره جغرافیایی گرمسیر و سردسیر ایل جاف را در ایران و عراق شامل می‌شود. خوشبختانه با بخشی گسترده از مکان‌های گرمیان و سه‌نگاو و قهره‌داغ و شاره‌زور، آشنایی یافته‌ام و تعدادی را نیز از مطلعین پرسیده و جويا شده‌ام بویژه حاج ابراهیم شاتری، تعداد معتناهایی از اماکن جغرافیایی را به من شناساند و مرا یاری داد تا اسامی آنها را به شیوه رسم‌الخط نو گردی به درستی بنویسم. خدایش سلامت بداراد و به وی عمری طولانی عنایت فرماید. هر چند هنوز هم چند اسم از اسامی برایم تصحیح و تنقیح نشد و به تلفظ درست کلمات دست نیافتم.

محمدعلی قره‌داغی

## پژوهشی در تاریخ جاف

گُرد که در اوراق تاریخ کهن به نام ملت و مردمی شناخته شده، بی‌گمان از چند هوز، تیره، ایل و خانواده تشکیل شده است. به این شاخصه‌ها و مشخصات دیگر نژادی همانند تاریخ پیوسته و مشترک و جغرافیای شناخته شده‌ای که زیستگاه آنها بوده است، و نیز اقتصاد مشترک، منافع مشترک و... و چند ویژگی دیگر... بنیاد وجود نژادی را برای خود قائل شده است که به او می‌گویند: نژاد گُرد!

برای شناسایی بیشتر گُرد و آگاهی درباره تاریخ ملت گُرد، آگاهی لازم درباره تیره‌های گُرد ضروری است؛ از ایلات وابسته به ملت گُرد، ایل جاف است که یکی از ایلات طراز اول گُرد می‌باشد که تاریخی پر از افتخار برای ملت خود فراهم ساخته است.

آشکار و مبرهن است که شناخت تاریخی از ایل جاف، سندی معتبر و شایسته برای مورخان و محققان در آینده خواهد بود که در نگارش تاریخ گُرد از آن بهره‌ها خواهند گرفت زیرا آنان که می‌خواهند درباره گُرد چیزی بدانند، اولین سدی که در مقابل آنها خودنمایی خواهد کرد، عدم وجود منابع و مأخذ معتبر تاریخی و مستند درباره موضوع مورد نظر آنهاست. این [۱۳] درد بزرگ تا مدت‌ها همچنان ادامه خواهد داشت و نویسندگان، محققان و روشنفکران گرفتار آن خواهند بود.

بدون شک یاریگر نویسندگان برای غلبه بر فقدان منابع لازم، یادداشت‌ها و خاطرات شخصیت‌های موثق و برجسته ملت گُرد است که در بُره‌های ویژه تاریخی برای گُرد نوشته شده است، این گونه نوشته‌ها یاریگری ارزشمند برای محققان و مورخان در حوزه تحقیقات تاریخی ملت گُرد در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... می‌باشد، زیرا برای کندوکاو و نوشتن درباره هر موضوع سیاسی، اجتماعی و علمی ضروری است که پیشینه امر را بررسی و در آن تامل و



تعمق نمود. در هر موضوع تاریخی نیاز به مستندات و گزارش‌های درست، امری منطقی و بدیهی است و هدف تاریخ به منظور نیل به چگونگی وقایع تاریخی است.

شادروان کریم بیگ جاف ۱۸۸۵ - ۱۹۴۹ یکی از شخصیت‌های سرشناس کُرد است که درباره تاریخ ایل جاف یادداشت‌هایی ارزشمند از خود به یادگار گذاشته است. شایان توجه است، این یادداشت‌ها در زمره منابع و مأخذ تحقیقی بزرگانی چون شادروانان محمدامین زکی بیگ، علاءالدین سجادی، عباس عزاوی و تعدادی دیگر از مورخان و محققان نامدار کُرد که در دوران متأخر درباره تاریخ ملت کُرد بررسی و پژوهش داشته‌اند، قرار گرفته است.

کریم بیگ جاف یادداشت‌های (تاریخ جاف) را در چهار نسخه تنظیم و تألیف کرد. یک نسخه آن نزد مصطفی بیگ جاف فرزند کریم بیگ بود که در وقایع سال‌های ۱۹۶۱ = ۱۳۳۹/۴۰ از بین رفت. نسخه دوم نزد حسن فهیمی جاف، نسخه سوم نزد مورخ نامدار کُرد امین زکی بیگ قرار داشته که موضوع تاریخی جاف [۱۴] را در کتاب خود آورده و به یادداشت‌های کریم بیگ اشاره کرده است. نسخه چهارم نیز نزد شادروان عباس عزاوی گذارده شد.

من در مقاله‌ای با عنوان دست یافتن به بخشی از یادداشتی و عدم قسمتی از آن، از کتابخانه حسن فهیمی جاف، به قسمت‌هایی از یادداشت شادروان کریم بیگ دسترسی یافتم و آن را منتشر نمودم. در آن مقاله اظهار امیدواری کرده بودم که نسخه‌ای کامل از دست‌نوشته مزبور را در آینده بیابیم و در فرصتی به پیشگاه اهل پژوهش و تحقیق در زمینه کُرد و کُردستان تقدیم کنیم، زیرا آن یادداشت‌ها یادگاری ارزشمند از شادروان پدرم (کریم بیگ جاف) برای مردم کُرد بود.

به درستی و راستی چنانچه همت والای دوست ارجمند استاد شیخ محمدعلی قره‌داغی نمی‌بود، بعید می‌نمود که هیچ‌گاه بدان اثر ارزشمند دست یابیم و این مأخذ ارجمند از عرصه تاریخ ملت کُرد پنهان و مجهول می‌ماند و بی‌گمان دستیابی و پیدا کردن این یادداشت‌ها از سوی استاد شیخ محمدعلی قره‌داغی و تنظیم و تحریر آن با رسم‌الخط جدید کُردی توسط ایشان گامی بلند و قابل تقدیر و تشکر است.

قابل توجه این که یادداشت‌های مزبور گزارش تاریخی است و جنبه ادبی ندارد و به علت‌ها در نگارش گزارش ایل جاف شادروان کریم بیگ قصد داشته است ماحصل آنچه را شنیده و دیده و از منابع عربی و کُردی در اختیار داشته، از آفت زمان مصون بدارد و در این گونه یادداشت‌ها نباید انتظار صحت کامل تاریخی و دقت و تامل متن و محتوا را داشت، زیرا به سبب عدم دسترسی به منابع فارسی و ترکی به آنچه آماده بوده، قناعت فرموده و بدیهی است که دچار عدم تطبیق و یا احیاناً سهو تاریخی نیز شده‌اند.

من به عنوان فرزند آن شادروان که این مهم را بر عهده گرفته‌ام، سعی خواهم کرد در بررسی این یادداشت‌ها موارد سهو و نقص و نسیان گزارشگر را مشخص و روشن سازم و نظرات خود را ثبت و ضبط نمایم. به امید آن که [۱۵] سودمند افتد. بی‌شک موارد یاد شده در پایه و مایه این اثر ارجمند تأثیری به تخفیف و نقصان نخواهد داشت و از مرتبه بلند آن به عنوان مأخذی یگانه نخواهد کاست، زیرا پر و پیمان بودن در اصل موضوع و سندیت دانسته‌ها و آگاهی‌های تاریخی در یادداشت‌های یادشده، آن‌گونه موارد جزئی را خنثی خواهد کرد.

شادروان کریم بیگ، صاحب یادداشت‌های مزبور شخصیتی دلسوز برای ایل جاف و مردم کُرد بود و آرزوی بزرگ وی این بود که روزی این نوشته‌ها مورد استفاده اهل قلم و دوستداران تاریخ کُرد قرار گیرد. در این فرصت به یاری و

همراهی استاد شیخ محمدعلی قره‌داغی این اثر ارجمند را به طور کامل و به عنوان سندی معتبر و تاریخی به کتابخانه‌های گردشناسی در جهان تقدیم می‌نماییم و شک نیست که این کتاب سودمند خلأیی بزرگ را در عرصه تاریخ کُرد جبران و تأمین خواهد کرد و بعد از این مورد استفاده فراوان و مأخذی درست و مطمئن برای محققان خواهد بود.

مردمانی که تاریخی در غبار و فراموش شده دارند، فرزندان آنان بایستی در سعی و تلاش باشند تا تاریخ و پیشینه‌ای بی‌نیاز و معتبر برای ملت خود فراهم کنند. ما به عنوان کُرد، اظهار حقارت و بی‌مایگی در داشته‌های تاریخی خود نداریم، اما احساس بی‌نیازی تاریخی نیز نمی‌کنیم و به همین جهت علی‌الدوام به تلاش و کندوکاوی پیوسته از سوی هر قشر و طبقه‌ای نیازمندیم تا گفته‌ها، شنیده‌ها، نوشته‌ها، اسناد و روایات را از خطر نابودی بره‌ایم و منتشر سازیم و در صحت و سلامت آن کوشا باشیم.

اما افسوس، همانطور که استاد ارجمند مسعود محمد می‌گوید: حرکت روشنفکری کردی معاصر به سبب اوضاع زمانه، دوست دارد که گرامیداشت و بزرگداشت‌های فرهنگی برای شخصیت‌های فرودین و فقیر جامعه باشد و از شهرت و بلندآوازی مردان مقتدر و صاحب‌مکتب گریزان است و اکنون وضعیت روشنفکری به مرحله‌ای رسیده‌است که نوجوانان با نوشتن و یادآوری بدون رویه و حواشی، تمام سران نهضت‌های آزادیخواه پیش از این را محکوم و متهم می‌سازند و واقعیتی است که اگر نسل جوان کُرد به بزرگان پیشرو و سردمداران حرکت‌های انقلابی پیش از خود به دیده حقارت بنگرد، به خطا رفته‌است؛ زیرا آن کس که از گذشتگان خود به نیکی یاد نکند و از آنان به احترام نام نبرد، به هیچ وجه نمی‌تواند ادعای وطن‌دوستی و میهن‌پروری بنماید و به همین جهت انقلابیون و مبارزان ملت‌های دیگر را نیز نمی‌پذیرد و دوست ندارد.

در این حال اندکی در خویش تأمل و دقت کن، غیرت خود را مقیاس و قاضی قرار بده برای نادیده گرفتن زیر یورش قرار گرفته‌گان، مبارزان و مدافعان جوانمرد و شجاعی که از قشر خرده مالکان و بیگ‌زادگان در سه قرن اخیر که درباره آنها حکایات و روایات و گزارش‌هایی می‌شنوی، اگر آن اخبار و روایات نزد تو ناخوشایند بود، بزودی خود را به روانپزشکی نشان بده و از نزد او تکان نخور تا ریشه غیرت و انصاف تو را توانا سازد و بلند گرداند، زیرا تو اگر آن بیماری درونی خود را علاج نکنی، همیشه آماده خواهی بود که برای مصلحت و سود اندک خودت را به دوست، همراه، هم‌مذهب و هم‌آرمان تحمیل کنی و آنها را به بازی بگیری و برای یاغی دروغین از واقعیت روی برگردانی و او را به عنوان نمونه تلاش تاریخی و سرنوشت نیک ملت برگزینی.<sup>۱</sup>

ملت کُرد در طول تاریخ از تمامی اقشار مردم بزرگمردانی قهرمان داشته و خواهد داشت و بی‌گمان نژاد کُرد در این عرصه عقیم نیست، چون اعتراف به دیرینگی تاریخی مردم کُرد کردیم برایمان روشن خواهد شد که کُرد وجود دارد و بدیهی است که در بین ملت‌ها از تمامی تنوع و گوناگونی و وضع و شریف وجود دارد، همانند جنگل که انواع درختان با صفات و ثمره متفاوت در آن وجود دارد؛ بزرگ و کوچک از جوانه و... ملت نیز انواع و اقسام طبقات انسانی را دارد. پس کُردها نیز همانند سایر ملت‌ها [۱۷] از هر صنف، رسته، سلیقه و سابقه‌ای در جمع مردم خود، با عنوان کُرد داریم، شخصیت‌های صاحب اندیشه و دارای اندوخته، و غیر آن، اگر از سایر ملل انسان‌هایی با عظمت از دیدگاه من و شما خودنمایی می‌کند، آن عظمت را صاحبان قلم و اندیشه وابسته به آن ملت به وجود آورده‌اند و فقدان و نابودی آنها را مانع شده‌اند. براستی عظمت و بزرگی آنان باشکوه‌تر از بزرگان ماندگار ما مردم کُرد نبوده است؟ اگر بزرگان ما نیز روایت مکتوب می‌شدند

---

۱- ر.ک. حمه تاغای گه‌وره، مه‌سعود محمه‌مد، به غذا ۱۹۸۶، ل: ۵- ۱۰.

و به ثبت می‌رسیدند و تلاش، روش و کردار آنها ارائه می‌شد، از بزرگان سایر ملت‌ها کم نداشتند. پس برای آن که تاریخ خود را به نیکی ارائه نماییم و ثابت کنیم، نیاز به پژوهش و کندوکاو بدون توقف و مداوم داریم، نباید از گذشته خود هراسی به دل راه دهیم و از اوضاع فراهم شده امروز که زاینده سیستم‌های سلطه استبدادی است، غمگین و شرم‌منده باشیم.

بگذاریم به درستی در تاریخ پرافتخار کُرد آنچه اتفاق افتاده است، آشکار سازیم. پوزش می‌طلبیم اگر در این زمینه تا حدی زیاده‌روی می‌کنم و می‌گویم: اگر قهرمانی متوسط هم از بین ما به ظهور می‌رسد، رسالت اهل قلم است که از او قهرمانی تام و تمام بسازد، زیرا حق اوست و این جعل و افسانه نیست، واقعیت است و به نظر من این رسالت، وظیفه درست حرکت روشنفکری و اهل قلم کُرد در این برهه زمانی است.<sup>۱</sup>

## درباره واژه جاف

عده‌ای از مورخان، پیشینه ایل جاف را به ۳۹۴۰ سال پیش یعنی دوره ساسانیان برمی‌گردانند،<sup>۲</sup> اما آنچه واقعیت است هیچ‌گونه سندی در این باره در دست نیست و فقط به عنوان اشاره و نشانه‌ای می‌توان به آن نگریست و این سخنی مشهور است که سخن بدون سند، در صندوق تاریخ پذیرفته نیست.

---

۱- ر.ک. نه‌خشی هوزی جاف له سایه‌ی چند سهر و کیکه وهله میزوی کوردا. د.

حسه‌ن جاف، گوفاری کوری زانیاری عیراق، ده‌سته‌ی کورد، ژ: ۲۱-۲۲.

۲- ر.ک. جریده العرب میژووی ۱۹۹۰/۵/۲۹

ر.ک. روزنامه‌ی ژیان، ژماره‌ی: ۴۵۱، سال ۱۰، ۱۹۳۵

در روزگار فتوحات اسلام، به ویژه در ایام فرمانروایی خلیفه دوم اسلام عمر بن خطاب (ر) یاران او از رود سیروان می‌گذرند. در یکی از جنگ‌ها عبیدالله انصاری به شهادت می‌رسد در محلی که در کوهپایه شنرویی نزدیک به هله‌له‌بجه که امروز به (عه‌بابه‌یلی) معروف است، به خاک سپرده می‌شود که مطابق سال هجدهم هجری است. کردهای شهر زور که اکنون ایستگاه ایلات جاف می‌باشد، به دین اسلام مشرف می‌شوند، اما هیچ مأخذی از تواریخ اسلام اشاره‌ای به طور مستقیم و مستقل به ایلات جاف ندارد.

مورخان ایام فرمانروایی دولت‌های اسلامی اموی و عباسی و دولت‌های پس از سقوط بغداد از سوی هلاکو که در ایران و مناطق کردستان حکمرانی کردند، نامی از ایل جاف نمی‌برند.

آنچه موجب شگفتی است، شادروان امیر شرف خان بدلیسی در شرفنامه که در سده یازدهم هجری (۱۰۰۵=۱۵۹۶ م) تألیف نموده است، بحث ایل جاف را نیاورده و چنان می‌نماید که این ایل در آن زمان دارای اهمیت و توانمندی آنچنان نبوده است و هنوز چنان گسترش نیافته است که شایان آن باشد که در اوراق تاریخی همانند شرفنامه ثبت شود و به همان جهت، امیر شرف خان نیز بدان توجهی نکرده است.

اما واقعیت آن است که پیش از آن زمان یعنی قبل از سده یازدهم هجری قمری در تاریخ این سو نام و نشان ایل جاف ثبت شده است و چنانچه به دقت به بررسی منابع و مأخذ بپردازیم، درمی‌یابیم که در سده هفتم و هشتم هجری قمری در آثار مکتوب اعتقادی یارسان = اهل حق به صراحت عنوان جاف آمده است. برای نمونه مادر سلطان اسحق (سهاک)<sup>۱</sup> اچیاگر و مروج آیین یارسان که نامش خاتون

---

۱- درباره تاریخ ولادت سلطان اسحق که از خاندانی اعتقادی ساکن برزنجه متولد شده، اختلاف متواتر و متعدد در بین نویسندگان وجود دارد؛ حاجی نعمت‌الله جیحون‌آبادی می‌گوید: در سال ۶۱۲ هجری قمری متولد شده است. اما در

دایراک دختر حسین بیگ جلدجاف<sup>۱</sup> بوده است و نیز میرهن است که عده‌ای از بزرگان یارسان از ایل جاف بوده‌اند. مانند: ایل بیگی جاف،<sup>۲</sup> عابدین جاف، ابراهیم جاف، در دوران صفویه و افشاریه (۶۸۸ - ۱۱۶۰ / ۱۷۴۷) نیز به جاف‌ها اشاره شده است.<sup>۳</sup>

میرزا مهدی خان استرآبادی که منشی نادرشاه بوده، بعد از قتل جهانگشای افشار از ایلات و طوایف کردستان و کرمانشاهان که شامل قریب پنجاه ایل بوده‌اند، استمداد کرده است، اما سران عشایر جز روسای ایل جاف و منگور به او پاسخ مثبت نداده‌اند.<sup>۴</sup>

---

دست‌نوشته فیضی کار کردانی که در قرن نهم هجری نوشته شده، آمده است که در ۴۴۵ هجری قمری متولد شده است. ماشاءالله سوری سال ۵۲۸ هجری قمری را آورده است. ر.ک. ← شاهنامه حقیقت، تهران ۱۹۶۶، ص ۴۲۶۰ (و) سروده‌های دینی یارسان، تهران، ۱۳۴۴، ص ۹۵۸.

۱- ر.ک. برهان‌الحق، نورعلی الهی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۳۸ (و) بزرگان یارسان، صدیق صفی‌زاده، تهران، ۱۳۵۷، ص ۶.

۲- ایل بیگی جاف (۸۹۸ - ۹۶۱ هجری قمری) شخصیتی معنوی نامبرداری بوده است، معاصر دولت صفویه، اکثر مورخان او را از ایل جاف می‌دانند. پیشگویی‌های او با بیت برگردان (هه‌روا بوه و هه‌ر واده‌وی) در بین مردم گُرد شهرت فراوان دارد. ر.ک. ← پیشگویی‌های ایل بیگی جاف، صدیق صفی‌زاده بوره‌که‌یی، تهران، ۱۳۶۰، ص ۵ - ۶ (و) حیات فرهنگی گُرد در پرتو اسلام، پایان‌نامه دکترای، دکتر حسن جاف، سال تحصیلی ۵۲ - ۱۳۵۳، ص ۲۶۵؛ کوقاری گه‌لاویز، ژ: ۳، سالی شه‌شهم، ۱۹۴۵.

۳- ر.ک. تاریخ نادرشاه، مینورسکی، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۳، ص ۸.

۴- ر.ک. خواجه تاجدار، ژان گوره، ترجمه ذبیح‌الله منصور، ج ۸، ص ۱۱۰.

در دوره زندیه (۱۱۶۶ هجری - ۱۲۰۹ هجری = ۱۷۵۳-۱۷۹۴ م) ایل جاف به عنوان «جاف» شناخته شده است.<sup>۱</sup>

تا این مرحله ظهور و ثبت ایل جاف در متون تاریخی بازگفتیم و اما درباره واژه جاف، آنچه مبرهن است، نظرات مختلف و متعدد درباره آن ارائه شده است و شکی نیست که بیشتر آن نظرها صحت ندارد. از این جهت، کریم بیگ پدرم معتقد بوده است که نام جاف از جفاکش گرفته شده است. او در این باره می‌گوید: ایل جاف ایلی قدرتمند و دلیر بود و همیشه پیشقراول و مقدمه‌الجیش عساکر کردستان در محاربه و میادین دلیری بوده‌اند. جفا بسیار بر خود روا داشته‌اند. از این رو به مرور زمان جفاکش به جفا و جفا به جاف مبدل شده است.<sup>۲</sup>

قانع، شاعر بلندآوازه کُرد هم بر این عقیده است که ایل جاف بازمانده سواره جفایی‌ها هستند که از طوایف برگزیده شاه سلطان حسین، آخرین فرمانروای صفویه (۱۶۹۴ - ۱۷۲۲ م) بودند که حراست و حفاظت اطراف دیوار و حومه اصفهان به آنها سپرده شده بود تا مسافران را از گزند قطاع‌الطریق و حملات احتمالی مصون بدارند، اما علی‌رغم دستور شاه، خود با عیاری و قافله‌گیری دردسره‌های فراوان برای اهالی آن سوی فراهم ساختند و به همین جهت به «جفایی» شهرت یافتند. عده‌ای از این سواران که جفایی خوانده می‌شدند؛ هارون،

---

۱- ر.ک. مجمل‌التواریخ (افشاریه، زندیه) ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، به اهتمام

مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۰۰.

۲- ر.ک. تاریخ ایل جاف، دستنویس مصطفی بیگ کریم‌بیگ، در کتابخانه نگارنده،

شادروان علاءالدین سجادی، این نظریه را بدون نقل مأخذ به نام خود ثبت کرده

است. ر.ک. میژووی ئه‌ده‌بی کوردی، ص ۴۷۱.



شاطر، میکائیل، اسماعیل عزیز، کمال و... نام داشتند و تا حال نیز به تیره‌های ایل جاف گفته می‌شود: هارونی، شاتری، میکائیلی، اسماعیل عزیری، کمالی و...<sup>۱</sup> شادروان استاد علاءالدین سجادی معتقد است؛ که نیای ایل جاف نامش جعفر بوده است. جعفر نیز به کُردی «جافر» گفته می‌شود و در تخفیف آن را «جافه» می‌گویند. به مرور زمان به «جاف» مبدل شده است و برای مثال می‌گویند: در بین کُردها معروف به «مارف» و محمود به «خوله» و محمد به «حه‌مه» و قادر به «قاله»... جعفر هم به جافر تبدیل و سپس به «جافه» مبدل و در نهایت به عنوان «جاف» درآمده است.<sup>۲</sup>

واژه «جاف» در عربی به معنی «خشک» است، خواه خشکی مادی یا معنوی. براساس نظر استاد جمیل روژیانی واژه جاف از اسم ایل جاف برداشت و تعبیر و روایت شده است. او می‌گوید: جاوانی‌ها از ایلات کُرد هستند که در گذشته دور از ایران به جنوب عراق عرب کوچیده‌اند و همراه با ایل «بنی‌اسد» شهر «حله» را بنا نهاده‌اند.<sup>۳</sup> بازماندگان ایل جاوانی اکنون در منطقه دماوند در ایران سکونت دارند؛<sup>۴</sup> نیز آورده‌اند که؛ براساس نوشته مورخ عرب مسعودی، جاوانی‌ها در اواسط قرن چهاردهم هجری از ایلات بسیار مشهور کُرد بوده‌اند<sup>۵</sup> که از مناطق کوهستانی به

---

۱- ر.ک. گوقاری هه‌تاو، ژماره ۱۸۶، سالی ۱۹۶۰.

۲- ر.ک. میزووی ئه‌دهبی کوردی، عه‌لادین سجادی، به‌غه‌دا، ۱۹۵۲، ل: ۴۷۱.

۳- ر.ک. هوزی له‌بیر کراوی گاوان، د. مسته‌فاجه‌واد، ترجمه هه‌زار، به‌غدا، ۱۹۷۳، ص ۸۹.

۴- رزم‌آرا می‌گوید: جابان قریه‌ای است از ناحیه ابرشیو پشتکو، ۲۷ کیلومتر از جنوب غربی دماوند، ر.ک. ← فرهنگ رزم‌آرا، جغرافیای ایران، ج ۱، ص ۵۰.

۵- مروج الذهب، چاپ اروپا، ج ۳، ص ۲۵۴.

دشت‌ها و جلگه‌ها سرازیر شده‌اند و ادامه می‌دهد که: جاوان در آغاز «جاقان» بوده، و این هم طبق شیوه زبانی کرمانجی شمال که به جای «واو» «قی» تلفظ می‌کند، شیوه‌های دیگر کُردی همه «واو» تلفظ می‌کنند. هر چند که در زبان فارسی این واژه به صورت «جابان» درج شده است، بعید نیست که واژه «جاقان» را عرب‌ها به «جافان» خوانده باشند که واژه‌ای مثنی و به گذشت زمان به صورت «جاف» درآمده باشد.<sup>۱</sup>

مورخ بلندآوازه روسی؛ مینورسکی\* بر این عقیده است که جاوانی‌ها از نقاط کوهستانی ایران به طرف مرزهای غربی و جنوب عراق حرکت کرده‌اند. دور نیست که منظور مینورسکی نیز جاوانی‌هایی بوده باشد که در کناره رود سیروان سکونت داشته و ایل [جاف] جوانرودی امروز بوده باشند. عنوان ایل جوانرود در واقع «جوانرود» بوده که در ایران به تمام طوایف جاف و تیره‌های آنها «جاف جوانرود» گفته می‌شود؛ یعنی «جاوان» در سیر تطور خود به «جوان» تبدیل شده و «جاف» نیز از آمیختن این دو عنوان فراهم آمده است.

آنچه شایان توجه است این که در قرون چهارم و پنجم هجری اسامی بعضی از طوایف شناخته شده جاف مانند؛ «گلالی» و «هارونی» در کتاب‌های تاریخی عرب‌های مسلمان آمده است. برای نمونه «قلقشندی» به طایفه گلالی اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

---

۱- ر.ک. محمدجمیل روژبیانی، ایل جاوان و ناموران آن، [گفتاری که در کنگره سال

۱۳۵۵ شمسی تحقیقات ایرانی قرائت شده است]

\* The Guran BV1 Minorsky, Enoyel. Islam, P. 1.

۲- ر.ک. صبح الاعشی، القلقشندی، ج ۴، ص ۳۷۴ (و تنبیه‌الاشراف، المسعودی، ترجمه فارسی ابوالقاسم پاینده، ص ۸۴).

در بررسی‌های انجام‌شده‌ای که ارائه شد، برایمان روشن می‌شود که قریب به یقین‌ترین نظریه‌ای که مورد قبول باشد، آن است که واژه «جاف» از «جاوان» گرفته شده است و ایل جاوان ریشه «ایل جاف» باشد و به مرور زمان عنوان مزبور در سیر تطور خود بدین صورت درآمد باشد و طوایف دیگری نیز بدان پیوسته باشند و در طی قرون، سازمان ایل جاف کنونی را پدید آورده باشند.

## زیستگاه ایل جاف

ایل جاف در عراق کنونی که با جمعیت فراوان در نواحی «پینجویین»، «هه‌له‌بجه»، «که‌لار» و «سه‌نگاو» سکونت دارند و شهرهای «هه‌له‌بجه» و «که‌لار» به مراکز میرنشین ایل جاف اشتهار دارند. جاف‌های «ته‌لان» و «اسماعیل عزیز» در منطقه «دووکان» و «سورداش» و نیز «جافه‌ریشه‌شکه» هم در منطقه «پشده‌ر» سکونت دارند. جاف‌های ایران نیز در منطقه مایده‌شت تا حوالی قصرشیرین<sup>۱</sup> و بویژه در نواحی ذهاب سکونت دارند و زیستگاه آنها تا موازات کناره رود سیروان ادامه دارد. جاف جوانرود امروز جزو فرمانداری پاره محسوب می‌شود. در منطقه «قه‌لای جوانرود» و نواحی دروله و مهران‌خیل و شمشیر تا نواحی اورامان ساکن هستند.

---

۱- مایده‌شت تا حوالی قصرشیرین زیستگاه ایلات زنگنه و کلهر است و ذهاب نیز زیستگاه جاف‌ها و جاف گوران‌هاست. برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲ و ۳، م.ع.س.

## سابقه تاریخی ایل جاف

تاریخ مکتوب جاف از ظاهر بیگ فرزند یاراحمد بیگ<sup>۱</sup> آغاز می‌شود. در قرارداد سلطان مراد چهارم<sup>۲</sup> (۱۶۱۲ - ۱۶۴۰ م) و شاه صفی صفوی<sup>۳</sup> (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲ م) که در سال ۱۰۴۹ هجری قمری = ۱۶۲۹ م منعقد گردیده است،<sup>۴</sup> به ایل

- 
- ۱- یاراحمدبیگ چهار پسر به اسامی: طاهربیگ، طاهربیگ، میرهبیگ و خانهبیگ داشته است. بیگ‌زاده‌های کیخسروبیگی و بهرام بیگی نوادگان طاهربیگ هستند. طاهربیگ بعد از کشته شدن طاهربیگ برادرش به شام (سوریه) مهاجرت کرد و بازماندگان او در محله گُردهای سوریه در صالحیه دمشق سکونت دارند. بازماندگان میرهبیگ، در سلیمانیه به امور بازار و اقتصاد روزگار می‌گذرانند و خانهبیگ، نیای سران طوایف ولدبیگی (۱۰۱۸-۱۰۴۹=۱۶۱۲-۱۶۴۰) است.
  - ۲- سلطان مراد چهارم هفدهمین پادشاه عثمانی، در سن ۱۴ سالگی به سلطنت رسید. در (۱۰۴۸=۱۶۳۸م) بغداد را تصرف و از دست قوای ایران خارج کرد و به امپراطوری عثمانی متصل ساخت.
  - ۳- شاه صفی (۱۶۲۹=۱۶۴۲م) نواده شاه عباس کبیر، فرزند صفی میرزا که پدرش را نیای او شاه عباس به قتل رسانید.
  - ۴- این قرارداد که به قرارداد زهاب اشتهار دارد، بعد از قرارداد «آماسیا» در سال ۱۵۵۵ و پیمان‌نامه‌های سال‌های (۱۵۶۸-۱۵۹۰ و ۱۶۱۳ م) بسته شده است و نخستین قرارداد جدی و معتبر است که مرزهای سیاسی و جغرافیای ایران و عثمانی را مشخص نمود. بیشتر طوایف ایل جاف براساس این قرارداد تحت فرمانروایی دولت عثمانی قرار گرفت و این امر مزاحمت‌هایی برای هر دو دولت به وجود آورد. ر.ک. ← تاریخ العراق فی العهد العثماني، علی شاکر علی، بغداد، ۱۹۸۴، ص ۸۱.

ضیاءالدینی اشاره شده که سپس ضیایی خوانده شده و به کوردی سهدانی و هاروونی و جاف گفته شده است.<sup>۱</sup> این دو ایل به طور مستقل همراه با ایل جاف در قرارداد مزبور ذکر شده‌اند و این ذکر عنوان می‌رساند که در آن ایام، یعنی زمان انعقاد قرارداد مزبور این دو طایفه مستقل بوده‌اند که به طور مجزا در کنار جاف نام برده شده‌اند.<sup>۲</sup> این دو طایفه امروز نیز به عنوان طوایفی شاخص از ایل جاف شناخته می‌شوند.

---

۱- ضیاءالدینی و هاروونی و مظفری از ایلات دیرینه‌سال گوران جاف بودند که در ریاست صفی خان سلطان گوران میرضیاءالدینی بر جاف و جوانرود به همراه او که ریاست بالاستقلال آنها را داشت، از منطقه پلنگان و حومه کامیاران به ناحیه جوانرود کوچیدند و سپس در ذهاب تخته قاپی شده به مرور زمان پس از انقراض حکومت خاندان میرضیاءالدینی در سازمان سایر طوایف جدیدالتأسیس جذب شدند و تعدادی به عراق رفتند که هنوز بقایای آنها در مناطق مزبور سکونت دارند. سهدانی‌ها مستقل از ضیاءالدینی‌ها هستند و ارتباطی به هم ندارند. سهدانی‌ها در شمال لوشه کنونی می‌زیسته‌اند. بقایای ویرانه زیستگاه آنها موجود است. دکتر حسن جاف در این مورد دچار اشتباه شده‌اند. ضمناً میرضیاءالدین لقب حضرت شاه ابراهیم و خاندان سران گوران میرضیاءالدینی که بازمانده سلسله امرای پلنگان هستند. شاخه شافعی کیش فرزندان حضرت شاه ابراهیم محسوبند. م.ع.س.

۲- یکی از مواد قرارداد ذهاب این است که مناطق جنوبی به دولت عثمانی واگذار می‌شود. از جمله درنه، جه‌سان، بدره، مندلیج، دره تنگ، جاف، ضیاءالدین، هاروونی و نواحی‌ای که در غرب قلعه زنجیر تا قلعه سالم از منطقه شهر زور و راهگذرهای مقابل شهر زور و قلاع ظلم و قزلبچه و توابع آن نیز: ر.ک. ← العراق فی العهد العثماني، علی شاکر علی، بغداد، ۱۹۸۴، ص ۷۸.

شادروان حسن فهمی جاف (۱۳۲۳=۱۳۹۳/۱۹۰۴=۱۹۷۳) در این باره می‌گوید:  
واژه «جاف» عنوانی است برای ایلی بزرگ که شامل ۴ بخش می‌باشد: جاف  
مرادی، جافه ره‌شکه، جاف جوانرود و جاف گوران. جاف مرادی و جافه ره‌شکه در  
عراق هستند. قسمتی از جافه ره‌شکه در منطقه پشدر سکونت دارند و حدود هزار  
خانوار جمعیت دارند. جاف جوانرود که شامل رستم‌بیگی (بیگ‌زاده‌های وکیلی)،  
قبادی، باباجانی، ایناکی، امامی، ساتیاری، زردویی، ولدبیگی و... چند طایفه  
کم‌جمعیت‌تر می‌باشد. جاف گوران هم شامل تایشه‌ای، قادر میروسی، نیرژی و  
چند طایفه کم‌جمعیت دیگر.<sup>۱</sup>

اکثر مآخذ تاریخی حاکی از آنند که ایل جاف در ایام سلطان مراد چهارم عثمانی  
(۱۶۲۳-۱۶۴۰ م) با ریاست ظاهر بیگ از جوانرود ایران به منطقه عراق امروز  
کوچیده‌اند<sup>۲</sup> و محل «دزیای» را برای زیستگاه بیلاقی خود انتخاب کرده‌اند.  
ظاهر بیگ مقابل و مقاتل خان احمد خان اردلان بوده که در جنگ اسیر و اعدام  
شده است.

سلطان مراد چهارم به سبب درگیری‌هایی که با دولت ایران داشته، این قسمت  
از ایل جاف را تحت‌الحمایه خود قرار داده و از این سبب به آنها «جاف مرادی»  
گفته شده است، زیرا در زمان فتح بغداد در سال ۱۰۴۸ هجری قمری

---

۱- ده‌ستونوسی یادداشته کانی حه‌سه‌ن فه‌می جاف، حه‌سه‌ن فه‌می جاف دارای  
فرزندانی به نام‌های محمود و هوشمند و نازنین و پروین و بانو و پریخان و نسرين  
است.

۲- این مورخین عبارتند از: استاد علاءالدین سجادی، میجرسون، ادموندز، نیکیتین،  
امین زکی بیگ و کریم بیگ فه‌تاح بیگ نیز در تاریخ حاضر به همان عقیده و نظر  
می‌باشد.

(۱۶۳۸-۱۶۳۹ م) یاریگر سپاه سلطان مراد چهارم بوده‌اند و شجاعت و توانمندی خود را در این نبرد به منصف ظهور رسانیده‌اند و او نیز لقب «مرادی» را به آنها عطا کرده است.<sup>۱</sup> اما شاعر بلندآوازه کُرد ماه شرف خانم (مستوره کردستانی) و آیت‌الله مردوخ کردستانی، کوچ عشایر جاف به سرپرستی و ریاست ظاهر بیگ را به دوران حکومت افشاریه و سال ۱۱۵۵ هجری قمری = ۱۷۴۲-۱۷۴۳ م نسبت می‌دهند.<sup>۲</sup>

به نظر من، بررسی این دو مورخ اخیر قریب به یقین است. حسن فهمی جاف و مصطفی بیگ جاف هم با آنان متفق‌الرأیند و اظهار می‌دارند که باید تاریخ مزبور (زمان افشاریه) به عنوان کوچ و مهاجرت جاف‌ها به منطقه عراق کنونی تأیید گردد و دلیل آنها نیز به این نظریه مستدل است که با هشت واسطه سلسله نسب خود را به ظاهر بیگ می‌رسانند، زیرا چنانچه در ایام سلطنت سلطان مراد چهارم به آن سو کوچ می‌کردند تا به امروز ۳۳۵ سال فاصله دارد و معقول نیست که هشت نسل به طول ۳۳۵ سال زیسته باشند، زیرا از کیخسروی بیگ تا ظاهر بیگ، چهار واسطه فاصله است و کیخسروی بیگ در ۱۸۲۰ م با مستر کلودیوس جیمس ریچ که به سفر سلیمانیه آمده،<sup>۳</sup> دیدار داشته است و از زمان ملاقات ریچ با کیخسروی بیگ تا زمان حال ۱۴۳ سال فاصله دارد. مابه‌التفاوت سال شمسی و قمری را که چهار

---

۱- تاریخ سلیمانی و ولاتی محمدامین زکی، به غدا، ۱۹۳۹، ص ۷۹.

۲- میزویی ندرده‌لان، ماه شهرهف خانم (مستوره‌ی ندرده‌لانی) وه‌رگیرانی د. حه‌سن جاف و شکور مسته‌فا، به غدا، ۱۹۸۹، ص ۹۷ / تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

۳- رحلت ریچ فی العراق، عام ۱۸۲۰، کلودیوس جیمس ریچ، ترجمه بهاء‌الدین نوری، ص ۱۳۲.

سال است اگر اضافه کنیم که ۱۴۷ سال می‌شود، پنج واسطه را تا حسن فهمی دربرگرفته است و چگونه ۳۳۵ سال شامل هشت نسل می‌شود. مشخص است که ۳۳۵ سال نامعقول می‌نماید. بنابراین به نظر من (د. حسن جاف) همانطور که در تاریخ مردوخ هم آمده است، صحیح تاریخ ۱۱۵۵ هجری قمری می‌باشد که ظاهریگ به قلمرو کردستان عثمانی کوچیده است و بر این اساس از ظاهریگ تا امروز ۲۲۵ سال فاصله خواهد بود و این مدت زمانی هم با هشت نسل واسطه از بازماندگان امروز تا ظاهریگ مطابقت دارد و معقول می‌نماید.

همچنین مشخص نمودن و درج تاریخ اعدام ظاهریگ به فرمان خان احمدخان سوم اردلان<sup>۱</sup> از سوی مستوره کردستانی که از خانواده اردلان است و تاریخ اردلان را بخوبی و درستی نوشته است، پشتوانه‌ای توانمند برای اثبات این نظر است که مهاجرت ظاهریگ در سال ۱۱۵۵ هجری قمری به قلمرو کردستان عثمانی صورت گرفته باشد. هرچند این پرسش نیز بی‌جواب خواهد ماند که لقب «مرادی» بر چه مینا و در چه برهه‌ای به جاف در قلمرو عثمانی داده شد؟ هرچند میرهن است که لقب مزبور در ایام سلطان مراد چهارم داده شده است یعنی پیش از مهاجرت ظاهریگ و طایفه‌اش به کردستان قلمرو عثمانی، لقب مرادی به جاف‌ها داده شده بود و چنین می‌نماید که پیش از مهاجرت ظاهریگ و طایفه‌اش عده‌ای از طوایف

---

۱- پس از کشتن ظاهریگ از سوی خان احمد خان، برادر کهنتر ظاهریگ به نام طاهریگ به شام (سوریه کنونی) مهاجرت کرده است. بزرگان و معتمدین جاف در محل «چمه‌رگه» ناحیه «وارماوا» برای ظاهریگ مراسم تعزیه و سوگواری برگزار می‌کنند و او را در همان محل به خاک می‌سپارند.



جاف به طور مستقل به آن سو کوچیده باشند و در مناسبتی این لقب را دریافت کرده باشند.<sup>۱ و ۲</sup>

علت مهاجرت ظاهر بیگ و عشیره او به قلمرو کردستان عثمانی این که؛ همه ساله عده‌ای عیار و راهزن از آن سوی رود سیروان از رود مزبور عبور کرده به سوی نواحی «دزیایش»، «پیواز» و «بانی خیلان» و محل‌های دیگر رفته و به غارت و هرج و مرج و بردن اموال دیگران می‌پرداختند. امرای بابان از تعدی آنان به ستوه آمده، درمانده می‌شوند و به ظاهر بیگ پیام داده که در دفع غارتگران اهتمام ورزد. او نیز با حدود چهارصد خانوار به محل «دزیایش» کوچ می‌کند و ساکن می‌شود و در اقداماتی به تفرقه و سرکوب قطعی راهزنان توفیق می‌یابد و امرای بابان نیز به پاداش آن، مأموریت موفق، نواحی مزبور را به او می‌بخشند.<sup>۳</sup>

---

۱- با سیل نیکیتین معتقد است که طوایف هارونی و گهلالی سلطان مراد چهارم را در تصرف بغداد یاری داده‌اند و لقب مرادی را گرفته‌اند. ر.ک. ← الاکرد باسیل نیکیتین، ترجمه دارالروایه، بیروت ۱۹۵۰، ص ۱۶۶.

۲- جناب دکتر حسن جاف با توجه به سال انعقاد قرارداد ذهاب و نیز یکپارچگی و اتحادیه جاف‌ها در دوره صفویه و نیز تصریح به ایجاد مرزهای توافقی در قرارداد مزبور و هم تأیید بر زیستگاه کهن جاف‌ها در جغرافیای یاد شده و بخش‌های پیشین که تا جنگ جهانی اول بین نزاع بود و دخل و تصرف فرمانروایان اردلان در سرزمین جاف‌ها و عزل و نصب سران و حکام جاف به طور مشخص از زمان صفویه به صراحت تواریخ کردستان؛ بهتر بود با استناد به مستندات موجود از این تفصیلهای می‌گذشتند که امر مزبور نیاز به تحلیل و تفسیر نداشته و بدیهی است. م.ع.س.

۳- که ماجراهای بعد از این واقعه را به تفصیل شادروان کریم بیگ در تاریخ حاضر بررسی و تحلیل کرده‌اند.

چند سالی ظاهر بیگ و خانوارهای همراه او به طور تخته قاپی و چهارفصل در دزپایش سکونت می‌کنند و آن توان را در خود نمی‌بینند که اقدام به کوچ نمایند زیرا از حمله طوایف گهلالی و شیخ اسماعیلی و اسماعیل عزیری و سایر عشیره‌ها بیم داشتند. تا سالی که بر ترس خود غلبه کرده به طوایف نامبرده حمله‌ور می‌شوند. جنگ درمی‌گیرد و به شکست طوایف یادشده (گهلالی و...) می‌انجامد و همین پیروزی موجب سلطه ظاهر بیگ بر تمامی ایلات و طوایف جاف می‌شود و ظاهر بیگ به ریاست عشایر جاف در قلمروی کردستان عثمانی برقرار می‌شود. پس از کشته شدن ظاهر بیگ، ریاست عشایر جاف [مرادی] به قادریگ و سلیمان بیگ فرزندان ظاهر بیگ می‌رسد. در زمان ریاست قادریگ بوده که قلمرو جاف‌ها به نهایت گسترش می‌یابد.

## **نقش ایل جاف [مرادی] تحت ریاست تنی چنداز رؤسای آن در تاریخ کرد**

در این بررسی مختصر تلاش می‌کنیم درباره چند تن از رؤسای ایل جاف [مرادی] و نقشی که در تاریخ ملت ما به آشکار داشته‌اند، توضیح دهیم. تصور دارم روشنگری این نقش‌های تاریخی، نارسایی و نواقصی از تاریخ ملت ما را تکمیل و تأمین خواهد ساخت.

بی‌گمان این بزرگان نقشی اصلی در برخوردهای سیاسی دولتین عثمانی و ایران بر سر مسأله کردستان داشته‌اند و این نقش و تلاش بیشتر در رقابت و همسری امرای کُرد به ویژه امیران بابان و اردلان، بر ما آشکار می‌شود.

شادروان کریم بیگ نتوانسته است به سبب عللی چند به تفصیل به چگونگی نقش آن رؤسا در تاریخ کُرد بپردازد و به آنها اشاره کند. چنان می‌نماید که

دوراندیشی سیاسی و کمبود مأخذ معتبر و مورد رجوع موجب این نارسایی‌ها در یادداشت‌های مزبور بوده است.

در پایان قرون پانزدهم و آغاز سده شانزدهم شروع گسترش خصومت و درگیری بین دولتین عثمانی و صفویه برای تصرف کردستان بزرگ بوده است. برای ایجاد امپراطوری بزرگ و گسترده که نمایانگر قدرت و برتری یکی بر دیگری باشد؛ درگیری و خصومت مزبور به نهایت خود در جنگ چالدران خودنمایی کرد. کردستان متحمل ضرر و زیان فراوان شد و این سرزمین در بین ایران و عثمانی تقسیم گردید.<sup>۱</sup>

اما رؤسا و امرای ایلات و طوایف کُرد که گاهی مستقل و زمانی نیمه‌مستقل، حریم حقوق گذشتگان خود را نسل بعد نسل پاسداری می‌کردند، نمی‌توانستند بدون وابستگی و جانبداری از عثمانی یا ایران به دوام خود ادامه دهند و به ناچار به یکی از دو دولت مزبور وابسته می‌شدند، زیرا هنوز احساسات ملی‌گرایی در بین مردمی که در سایه امپراطوری عثمانی و دولت صفویه می‌زیستند، به تمامی جلوه‌گر نشده بود و علت آن هم روشن است، زیرا اکثریت آنان که مسلمان بودند، در اندیشه استقلال نژاد و خواسته‌های ملی نبودند، اما اندیشه تفکیک و جدایی اعتقادی داشتند.

---

۱- ر.ک. شهره‌فنامه وراپه‌رینی کورده‌کان، سالی ۱۸۸۰، نویسنی د. جهلیل جهلیل وهرگیرانی د. کاوس قهفتان. به‌غدا، ۱۹۸۷، ص ۷۱.  
میژووی کورد له‌سه‌دهی شازده‌همدا، نویسنی د. شه‌مه‌سه دین محمه‌د ته‌سکه‌ندر، ته‌رجه‌مه‌ی شوکور مسته‌فا، کوقاری کوری زانیاری عیراق، ده‌سته‌ی کورد، ژ: ۲۰، ۱۹۸۹.

هر دو دولت هم همیشه در تلاش بوده‌اند که کُردها را بر علیه یکدیگر بشورانند و برای یاری و همراهی خود از آنها استفاده کنند. صفویان برای آن که سرزمین ایران را از تجاوز عثمانی‌ها که خود را میراث‌دار خلافت اسلامی می‌دانستند<sup>۱</sup> حفظ نمایند و با دولت‌های غربی برای مقابله با دولت عثمانی متحد شوند و برای آن که بتوانند خشم اقوام ایرانی را نسبت به دولت عثمانی برانگیزند، از هیچ دسیسه و ترفندی برای نیل به این هدف کوتاهی نداشتند و در حقیقت دولت عثمانی را در تنگنا و محاصره قرار داده بودند و در حالی که نیروهای عثمانی سرزمین‌های مسیحی اروپای شرقی را تهدید می‌کرد و توانست شهر «قیه‌ننا» پایتخت دولت «نه‌مسا» را محاصره کند (۱۵۲۹ م)<sup>۲</sup> در همان برهه زمانی دولت صفویه با تمام قوا و ناگهان جبهه‌های خود را با تهاجم به مرزهای عثمانی تجهیز و تقویت کرد. دولت صفویه از ایام سلطنت شاه اسماعیل جنگ‌ها و درگیری‌های سختی را با عثمانی‌ها آغاز کرد و این درگیری‌ها و جنگ و جدال سبب آن شد که عثمانی‌ها از اطراف «قیه‌ننا» عقب‌نشینی کنند.<sup>۳</sup>

- 
- ۱- ر.ک. لمحات اجتماعیه من العراق الحدیث، علی الوردی، بغداد ۱۹۶۹، ص ۴۹.
  - ۲- عده‌ای از مورخین معتقدند که عقب‌ماندگی و فترت امپراطوری عثمانی بعد از عقب‌نشینی عثمانی‌ها از اطراف «قیه‌ننا» پایتخت «نه‌مسا» از سال ۱۶۸۳م شروع می‌شود. ر.ک. ← السلطان عبدالحمید، حیات و احداث عهده، اورخان محمدعلی، مطبعه الخلود، ۱۹۸۷.
  - ۳- ر.ک. تشیع علوی و صفوی، د. علی شریعتی، چاپخانه ارشاد، ص ۵۵ . ۵۶ .  
(و) امپراطوری عثمانی، ویسن ووسبیینج، ترجمه سهیل آذری، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۵-۱۹.
  - (و) تاریخ الشعوب الاسلامیه، عبدالعزیز سلیمان نوار، بیروت، ۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۸.

در این زورآزمایی خونین، ملت کُرد دچار خساراتی سنگین شد. کُردها به نام دو دسته سنی و شیعه به عنوان ابزار اجرایی دولتین صفویه و عثمانی درآمدند و کردستان میان مقابله و جبهه تسویه حساب‌های سیاستمداران این دو حکومت که مذهب را وسیله نیل به مقاصد خود قرار داده بودند، قرار گرفت و نیز کم‌فکری و احساسی عمل کردن و رقابت کُردها در هر زمان زمینه را برای لشکرکشی و جدال در حکومت صفوی و عثمانی فراهم می‌کرد. چنانچه کُردها دارای تربیت سیاسی صحیح می‌بودند، می‌بایست در این گیرودار به نحوی عمل می‌کردند تا دولتین مزبور را نیازمند نقش مثبت خود سازند، اما افسوس که تأمل و تعمقی چنین ارزشمند در تفکر سران کُرد آن روزگار دیده نمی‌شد.

دولت صفوی برای نابودی امارات کردنشین بدان سبب که اکثریت مذهب سنت را برگزیده بودند، تلاش می‌کرد.<sup>۱</sup> هر چند دولت صفویه سیستمی قدرتمند از جمیع جهات بود، اما توان و اقتضای آن که بتواند به یکباره و به طور ریشه‌ای امارات کُرد را ساقط کند، نداشتند و هر زمان اقتضا می‌کرد و توانی می‌یافتند، در سقوط و نابودی آن تلاش می‌کردند.<sup>۲</sup> چنانچه مقتضی نمی‌دیدند و نابودی آنها را در توان نداشتند، سعی می‌کردند که امرای کُرد را به خود نزدیک کنند و با پیوندهای سببی ازدواج با میرزادگان کُرد و وصلت شاهزاده خانم‌ها با اُمرا یا فرزندان آنها، از القاب، عناوین، خلعت، نشان، حمایل و شمشیر بخشیدن به آنها کوتاهی نداشتند. این از یک سو و از سوی دیگر تلاش می‌کردند که در امور داخلی امارات کُرد به هر نحو نفوذ کنند و در ایجاد تفرقه و دشمنی‌های خانوادگی اُمرا و تحریک طوایف و ایلات بر ضد آنان نقش اصلی را داشته باشند و به آتش درگیری نسبت به اماراتی که در ذی‌امر و نهی آنها نبودند، دامن می‌زدند.

این سیاست در دوران افشاریه، زندیه و قاجاریه تا عصر ناصری همچنان ادامه داشت و نمونه بارز آن در دوره قاجاریه با امرای اردلان [و سران اورامان] در ایران

---

۱- ر.ک. میزویی نه‌ته‌وه‌ی کورد، صالح قه‌فتان، به غدا، سالی ۱۹۶۵، ص ۳۴.

۲- اقدام نظامی شاه عباس در تصرف قلعه دم دم برای از میان برداشتن خان دست زرین و پایان دادن به اقتدار او در کردستان نمونه بارز این تلاش است.

به اوج خود رسید که نمودار عملکرد سیاسی وحشتناک شاهان ایران به دشمنی کردهای تحت فرمان خود بود.<sup>۱</sup>

واقعیت آن است که عثمانی‌ها در این باره از سران صفویه سیاست‌اندیش‌تر بودند و برای آن که بیشتر از موقعیت و توانمندی کردها استفاده کنند، احساسات دینی و مذهبی آنها را تحریک و اختیارات محدودی را به آنها واگذار می‌کردند. مثلاً ملا ادریس بدلیسی دانشمند زیرک و دقیق‌کرد را به عنوان مشاور و محرم خود انتخاب کردند. ملا ادریس بسیار کوشیده است تا امارات‌گرد را متحد و یکپارچه مطیع دولت عثمانی نماید و از سوی دولت عثمانی نیز خودمختاری به آن امارات در چارچوب خاصی واگذار می‌شد.

این احساس و فکر شخصی مولانا ادریس از کجا ناشی می‌شود؟ از آنجا که اسکندر بیگ منشی در عالم آراء عباسی می‌نویسد: کردها که احساس خطر از سوی دشمن کنند با یکدیگر متحد شده، در جبهه واحد درمی‌آیند، اما همین که رفع خطر شد، به دشمن جان یکدیگر تبدیل شده، هستی یکدیگر را بر باد می‌دهند.<sup>۲</sup>

ملا ادریس بدلیسی که پراکندگی آراء و آشفتگی و عدم یگانگی کردها را می‌دانست، به روشنی هم دریافته بود که کردها تا زمانی بر این مدار و مرام باشند، هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، نه به جایی می‌رسند و نه کاری برای سر و سامان آنها

---

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← زبده التواریخ سنندجی، ملاشریف قاضی سنندجی، فصل یازدهم، ص ۳۸۸-۵۲۳ / میژووی ئه‌رده‌لان، مه‌ستوره‌ی کوردستانی، وه‌رگیرانی، د. حه‌سه‌ن جاف (و) شوکور مسته‌فا.

۲- ر.ک. میژووی کورد له سه‌ده‌ی شازده هه‌مدا، نووسینی شه‌مسه دین محه‌مه‌د ئه‌سه‌که‌ندر، وه‌رگیرانی شوکور مسته‌فا گو‌قاری کوری زانیاری، عیراق، ده‌سته‌ی کورد، ژماره: ۲۰، ۱۹۸۹، ل: ۱۵۰.

صورت می‌گیرد؛ بلکه بتدریج آنچه را هم که دارند از میان خواهد رفت. به همین سبب بسیار حساب شده و زیرکانه - بر مقتضی اوضاع آن روزگار - با مسأله‌گرد برخورد کرده است، اما رقابت و کم‌فکری و عدم درک صحیح امرای‌گرد آن روزگار عمیق‌تر از آن بود که اندیشه علاج‌گر ملا ادریس بتواند به نتیجه‌ای مطلوب یا مثبت برسد.<sup>۱</sup>

---

۱- آنچه در این موضوع نمی‌توان از آن گذشت، این است که متأسفانه بعضی از اهل قلم و تلاشگران فرهنگی‌گرد به سبب عدم آگاهی از تاریخ بزرگان و دانشمندان‌گرد، چنان می‌پندارند که مولانا ادریس بدلیسی، دلیل راه و مقدمه‌الجیش و ابزار سرسپرده عثمانی‌ها بوده و برای راهگشایی نیروهای عثمانی از هر دست، امرای‌گرد را مات و مسحور کرده و کردستان پهناور و ثروتمند را مانند تخم‌مرغی پاک کرده در بشقاب عثمانی‌ها قرار داده است.

اما واقعیت بر عکس این پندار است. مولانا ادریس اولین دانشمند و متفکر‌گرد است که تاکنون شناخته شده و توانسته است بسیار زیرکانه برای به ثمر رسیدن فرمانروایی و استقلال داخلی کردستان که مناسب اوضاع سیاسی آن روزگار باشد، تلاش کند. وی نخستین فرد سیاست‌اندیش بوده که توانسته است نظام «فیدراسیون» را برای‌گردها به نتیجه و اجرا برساند و او بود که توانست امر حیاتی و ضروری سیاست را به آن گونه برای امارات‌گرد انجام دهد که اگر امرای‌گرد دستاوردهای سیاسی حاصل تلاش مولانا ادریس را حفظ و نگهداری می‌کردند و با ایجاد دشمنی داخلی به جان هم نمی‌افتادند، آینده آنها موجب مباحثات و سربلندی مردم‌گرد بود.

مولانا ادریس بود که توانست امارت «حصن کیف» را مجدداً بنیاد نهد و امیری دلسوز (ملک خلیل) را به امارت آن بگمارد و نگذارد یادگار عظمت ایوبیان‌گرد نابود شود. جدای از مولود برجسته دیگر که موجب افتخار و سرافرازی‌گردهاست.

دشمنان کُرد و اشغالگران کردستان هم همیشه این روش رقابت را عمیق‌تر کرده و به آن دامن زده‌اند و از این طریق برای نابودی اختیارات و اقتدار داخلی امارات کُرد تلاش گسترده داشته‌اند. آنچه واقعیت است کُردها تا نیمه یکم سده نوزدهم میلادی برای نگهداری استقلال داخلی خود کوتاهی نورزیده‌اند.<sup>۱</sup>

شکی نیست که دولت عثمانی و دولت صفوی همواره روش سیاسی «تفرقه بینداز و حکومت کن» را با ایلات، طوایف، خاندان‌ها و امارات کردستان به کار بسته‌اند تا بتوانند از طریق آن به آسانی مطالبات و مطلوب‌های ویژه خود را در کردستان به دست بیاورند و نگذارند یگانگی و یکدلی و همکاری در بین کُردها ثبات یابد و برای نیل به این خواسته، ایجاد تفرقه و نزاع‌های خونین ایلات، طوایف و خاندان‌های کُرد بهترین وسیله و کوتاه‌ترین راه بوده است. برای مثال، حکمرانان اردلان به دسیسه دولت تهران به دشمنی اُمرای بابان قیام می‌کردند یا بابان‌ها به تحریک دولت عثمانی به مخالفت اردلان‌ها برمی‌خاستند. در طول تاریخ حکومت این دو امارت به ترفند این دو دولت، اُمرای مذکور نسبت به یکدیگر اقدام نظامی و لشکرکشی داشته‌اند و هزاران کُرد بی‌گناه در این

---

برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← مشاهیر الکرد و کردستان. محمدامین زکی، الجزء الاول، بغداد، مطبعه الاهلیه، ۱۳۶۴ هجری - ۱۹۴۵ م، ص ۱۰۴-۱۰۶ / هلوپستیکی جوانمهردانه‌ی مه‌لا ئیدریسی به‌دلیسی محمدهد علی قهره‌داغی، هاوکاری ۶۹ و ۲، ۱۹۹۴/۱۱/۶ / مه‌ولانا ئیدریس بتلیسی، م. جه‌میل روزببانی، ره‌نگین، ژماره: ۷۴، ۱۹۹۴.

۱- راه‌رینی کورده‌کان، نووسینی د. جه‌لیل جه‌لیل، وه‌رگیرانی له‌رووسیه وه د. کاوس قه‌فتان، به‌غدا ۱۹۸۷، ل: ۱۹.



درگیری‌ها به قتل رسیده‌اند و روستاها و شهرهای فراوان در کردستان غارت و نابود شده‌اند.<sup>۱</sup>

علی سیدو گورانی در این باره می‌گوید: اگر امرای اردلان و بابان و مابقی امارات خودمختار دارای اتحاد و یگانگی می‌بودند، هیچ نیروی بیگانه‌ای نمی‌توانست آنها را در آن هنگام مغلوب کند و اینچنین نابود نمی‌شدند.<sup>۲</sup>

ایجاد تفرقه و نزاع بین امارات کُرد امری اصلی، زیربنایی و موثر بوده است تا دولت‌های عثمانی و ایران و والیان بغداد بتوانند به آسانی روش رقابت و دشمنی را در خاندان‌های حاکم در امارات کردستان و بین سران ایلات و طوایف فراهم سازند و در بین آنها جنگ و جدال و درگیری و مقاتله به وجود آورند. برای نمونه دشمنی داخلی در خاندان بابان‌ها این بود که یکی از فرمانروایان بابان در این باره به این شیوه نزد مستر ریج شکوا می‌کند که: حسادت فیما بین امرای ما موجب ویرانی و نابودی ما شده است. به راستی اگر نفاق و حسادت بین امرای بابان نمی‌بود، نه ترک و نه ایران نمی‌توانستند ما را مغلوب کنند.<sup>۳</sup>

آنچه روشن است؛ امرای کُرد همیشه بیشتر توان و افراد خود را در راه عثمانی و ایران قربانی کرده و برای بقای آنها خون نثار کرده‌اند یا به ترفند و توطئه آنها به دشمنی یکدیگر برخاسته‌اند و همین موجب سقوط و حقارت چند برابر آنها شده است. با همین شیوه بیشتر آنها به فرومایگی و تنگنا افتاده و به ابزار تبدیل

---

۱- ر.ک. نه‌خشی جاف.

۲- من عمان الی عمادیه، علی سیدو الگورانی، عمان ۱۹۳۹، ص ۹۷.

۳- تاریخ سلیمانی و ولاتی محمدامین زکی، به‌غدا، ۱۹۳۹، ص ۱۶۰ / عرب و کرد، منذر الموصلی، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۸۵-۱۸۶.

شده‌اند. نابودی امرای کُرد و امارات آنها مقصود و آرزوی دیرینه کُردی بوده است.<sup>۱</sup>

این سیاست موجب شده است که دیگر از سال ۱۸۴۸م، هیچ امارت کُردی مستقل نباشد و امارت مستقل و خودمختار کُرد باقی نماند و آخرین امارت کُردی که حکومت بابان‌ها بوده است، پس از دو قرن فرمانروایی، در سال ۱۲۶۷-۱۸۵۱م، به طور کلی ساقط و نابود شد<sup>۲</sup> و تمامی ولایات کردستان به یکباره تحت حکومت مستقیم دولت‌های مرکزی قرار گرفت.

ایل جاف نیز همانند سایر ایلات بزرگ و شاخص و توانمند کُرد بوده و در آن برهه همیشه مسوولان آن دو رژیم درچارچوب «تفرقه بینداز و حکومت کن»، مانع از همکاری و همدلی واقعی سران و افراد ایل جاف با امرای اردلان و بابان شده‌اند و همچنین همواره امیران بابان و اردلان را به تعدی و تخریب ایل جاف تحریک کرده‌اند تا زیربنای اقتصادی و نظامی آنان را آشفته نمایند یا چنانچه یکی از رؤسای ایل جاف برخلاف این سیاست اقدام می‌کرد یا در اندیشه استقلال می‌افتاد، درجا و بدون تأمل برای نابودی او تلاش و اقدام می‌کردند.

زمانی که با دقت و تأمل به مطالعه «تاریخ اردلان» نوشته مستوره کردستانی می‌پردازیم، گوشه‌ای از این موضوع که به آن اشاره کردیم، خودنمایی می‌کند و گر نه اگر نگوییم محرکی داشته است، چگونه می‌شود موضع و عمل امان‌الله خان اردلان که ایل جاف را غارت و ویران و منکوب کرده است، را تفسیر کرد؟ پس

---

۱- یادداشته کانی رفیق حیلمی، به‌شی‌به‌که‌م، به‌غدا، سالی ۱۹۸۹، ص ۲۶.

۲- تاریخ سلیمانی و ولاتی، ص ۱۶۲ / میژووی نه‌ته‌وه‌ی کورد، صالح قه‌فتان، به‌غدا،

۱۹۵۹، ص ۳۲.

برای آن که خوانندگان ارجمند بهتر این سیاست را بشناسند، نوشته مستوره را درباره این تهاجم و تعدی یادآور می‌شویم.

مستوره می‌نویسد: دو سه سالی همچنان به خوشگذرانی و شادخواری گذرانید. بدان سبب که گردهای منطقه سلیمانیه و شهر زور و ایل جاف که در نواحی سرحدی سنندج، گله و گوسفندان خود را می‌چرانیدند، پا از گلیم خود فراتر گذاشته و موجب آشوب و فتنه‌ای بسیار در آن محل شده بودند. والی هرچه می‌کوشید این بی‌اعتدالی برایش قابل هضم و قبول نبود. بنابراین فرمان سرکوبی آنها را صادر کرد و به طور کلی احشام و اموال و زندگی تمامی طوایف و تیره‌های جاف توسط سواره اردلان به غارت رفت. بیشتر برجستگان و نامداران را از دم شمشیر گذرانید. در این تهاجم و شور و شر، لشکر فاتح امان‌الله خان بیشتر از پنجاه هزار تومان غنایم به دست آورد که همه را به سنندج فرستاد. والی (امان‌الله خان) نیز خودش با کوبه و دبدبه پس از عبور از مریوان و شهر زور وارد سلیمانیه شد که مرکز پاشا و امرای بابان بود. در آن هنگام امیر بابان، محمود پاشا بود که به همراه اطرافیان و بزرگان و بازرگانان و بازاریان شهر سلیمانیه را تخلیه کرده و گریختند و آنچه را از ثروت و اموال و اثاث در مسجد و تکیه و خلوتگاه و کلبه پنهان کرده بودند، نصیب لشکریان اردلان شد. ولدبیگ جاف نیز که یکی از برجستگان شاخص گرد بود و این تهاجم نیز بر سر قلمرو بابان در واقع برای سرکوب کردن او بود، دستگیر شد. والی اردلان او را به همراه خود به شهر سنندج آورد و رستم بیگ و حبیب بیگ فرزندان نامدار ولدبیگ را در قلعه قسلان زندانی کرد.<sup>۱</sup>

---

۱- ر.ک. با وردتر له‌رووداوه میژووییه کان بکولینه‌وه، د. حه‌سه‌ن جاف، گو‌قاری روشنبیری نوی، ژ: ۱۱۶، سالی ۱۹۹۸.

همچنین مستوره در گزارش وقایع دوره علی قلی خان اردلان می نویسد: علیقلی خان بعد از آن که به کردستان بازگشت، به سبب بداخلاقی و بددهنی او، بیشتر بزرگان و معاریف اردلان با عموی او حسین بیگ ائتلاف نموده و به مخالفت با او پایدار ماندند. علیقلی خان توان مقابله با آنها را در خود نمی دید. به ناچار راه گریز در پیش گرفت و به قلعه پلنگان رفت و در همانجا ساکن شد و از خانه پاشای بابان استمداد طلبید. خانه پاشا هم رستم بیگ جاف را به همراه سواره ایل جاف به امداد و یاری او فرستاد. هر دو طرف رأی به مقاتله و مقابله دادند.<sup>۱</sup>

این واقعه هم نمونه دیگری است که امرای بابان نیز ایل جاف را در دشمنی ولات اردلان مصرف می کرده اند. تعدی و ستمی که امرای اردلان نسبت به ایل جاف روا می داشتند، سبب شد تا بیشتر طوایف جاف منطقه جوانرود را ترک کنند<sup>۲</sup> و متفرق شوند. بیشتر آنان به همراه ظاهر بیگ بن یار احمد بیگ بن سیف الله بیگ بن احمد بیگ، از جوانرود به منطقه امیرنشین بابان می آیند و در «دزیایش» و «بانی خیلان» ساکن و به «جاف مرادی» معروف می شوند.<sup>۳</sup>

باسیل نیکیتین؛ درباره علت هجوم لشکر امرای اردلان به زیستگاه ایل جاف می نویسد: اردلانی ها می خواستند نواحی جاف جوانرود را تصرف کنند و این به دو انگیزه بود:

---

میژووی ئه رده لان مه ستووره ی کوردستانی، وه رگریانی، د. حه سه ن جاف و شو کور مسته فا، ۱۹۰-۱۹۱.

۱- همان، ص ۸۵.

۲- میژووی ئه ده بی کوردی عه لئه دین سه جادی، ص ۴۷.

۳- با توضیحاتی که قبلاً درباره تاریخ ورود ظاهر بیگ دادند، این جمله اضافی است. م.ع.س.

یکم: زیستگاه ایل جاف منطقه‌ای پربرکت و حاصلخیز و دارای تولیدات کشاورزی متنوع و فراوان بود.

دوم: این که از طوایف و سران جاف که ایلی شجاع و شکست‌ناپذیر بودند، اندیشناک بوده می‌ترسیدند.<sup>۱</sup>

تا جایی که دشمنی و مقابله ایل جاف و اردلانی‌ها به اوج رسید. به ویژه پس از کشته شدن ظاهر بیگ جاف از سوی خان احمد خان سوم، این خان احمد خان که از امرای برجسته سلسله اردلانی بود، با نادر شاه افشار درافتاد و مورد غضب نادر شاه قرار گرفت و به آن سبب که به علت قحطی در آن سال‌ها خان احمد خان؛ اندوخته و آذوقه لشکر نادر شاه را در منطقه سنندج در بین فقرا و بینوایان تقسیم کرده بود، خان احمدخان با لشکری سنگین در سال ۱۱۵۵ هجری قمری منطقه سنندج را پشت سر گذاشته و در نواحی بیوازه از رودخانه سیروان عبور می‌کند و خود را برای استمداد به قلمرو عثمانی می‌رساند.<sup>۲</sup>

ظاهر بیگ رئیس‌العشایر جاف مرادی در مقابل لشکر خان احمد خان پایداری کرده تمامی قوای نظامی طوایف جاف را در مقابل نیروی خان احمد خان بسیج و راه را بر آنها سد می‌کند. پس از مرگ ظاهر بیگ رئیس‌العشایر جاف، ایل جاف مدتی توان و اقتدارشان ضعیف می‌شود، اما با تمام ناتوانی و بی‌سرپرستی در عرصه سیاست منطقه نقش خود را داشته و جایگاه خود را حفظ می‌کنند. برای مثال ژان گوره، مورخ فرانسوی می‌نویسد: پس از کشته شدن نادر شاه افشار، میرزا مهدی استرآبادی که منشی و مشاور نادر شاه بود، از بزرگان و رؤسای ایلات گُرد استمداد طلبید که عبارت بودند از پنجاه طایفه ساکن کرماشان و کردستان. از این

---

۱- الاکراد، باسیل نیکیتین، بیروت، ۱۹۵۸، ص ۱۶۶.

۲- میژووی نهرده‌لان، ص ۹۷ / تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۱۲۲.

طوایف تنها رئیس‌العشایر جاف و رئیس ایل منگور به یاری میرزا مهدی خان همت گماشتند.<sup>۱</sup> ویژگی‌های ناحیه قلمرو جاف، شجاعت و توانایی آنها و نیز کثرت جمعیت، همیشه موجب احساسی قوی درباره این ایل بوده که همواره این هراس را برای دو دولت ایران و عثمانی پدید می‌آوردند که ایل جاف با نیروهای نظامی آنان وارد مصاف شوند. بنابراین موجب می‌شد سلاطین ایران و عثمانی برای بهره‌برداری به استمالت و دلجویی سران طوایف و رئیس‌العشایر جاف مراعی و موظف باشند و در تقرب آنها به دستگاه خود تلاش نمایند.<sup>۲</sup> به ویژه عثمانی‌ها بیشتر رعایت و دلجویی می‌کردند، مثلاً عده‌ای از ایل جاف در حدود سال ۱۶۲۸م زمانی که سلطان مراد چهارم بغداد را تصرف کرد، از ایل جاف استمداد طلبید و سواران ایل جاف در پیروزی و غلبه لشکر عثمانی شجاعت فراوان از خود بروز دادند و به خاطر همین سلطان مراد لقب (مرادی) به آنها اعطا کرد و این عنوان در آن زمان پسوندی بسیار افتخارآمیز شمرده می‌شد.<sup>۳</sup>

تصور می‌کنم شاعر زبردست و نامبرداری چون شیخ رضا طالبانی بدون پیشینه و مدرکی متقن و از روی هوا و خواسته فردی، ایل جاف را در اشعارش نستوده است و بی‌دلیل آنها را به قله قاف تشبیه نکرده است که می‌گوید:

خزمینه مه‌دهن په‌نجه له‌گهل عه‌شهره‌تی جافا

میرووله نه‌چی چاکه به‌گژ قولله‌یی قافا

---

۱- ر.ک. خواجه تاجدار، ژان گوره، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات امیرکبیر، ج

۱، ص ۱۱۰.

۲- الاکراد دراسه جغرافیه اثنو جغرافیه، شاکر خصباک، بغداد ۱۹۷۲، ص ۳۷.

۳- الاکراد، باسیل نیکیتین، ص ۱۶۷.

کی بی له دلیرانی عه‌شایر که نه‌چوو بی

وه‌ک تیری ته‌جه‌ل نووکه‌رمی جافی به نافا

خوینریژو شه‌ره‌نگیز و عه‌دو به‌ندو ته‌نو مه‌ند

کامیان که گه‌نه شیره له‌مه‌یدانی مه‌سافا<sup>۱</sup>

این تقرب و اطمینان عثمانی‌ها از ایل جاف موجب شد که ایل جاف در رقابت سیاسی دولتین ایران و عثمانی نمودی مطرح به دست آورد.

(محمدامین گلستانه) در این باره نکاتی را برایمان روشن می‌سازد و می‌نویسد: عبدالله پاشا، کارگزار و مشاور دولت عثمانی که حکمران ناحیه ذهاب بود و منطقه مزبور در قلمرو سلطه عثمانی‌ها بود، با محمد خان زند درگیر می‌شود. محمدخان یکی از فرماندهان برجسته زندیه بوده است که به منطقه ذهاب حمله‌ور می‌شود. عبدالله پاشا از ایل جاف [به ریاست قادریبگ بن ظاهر بیگ]<sup>۲</sup> و عشایر باجلان استمداد می‌جوید و ایلات مزبور نیز به حمایت عبدالله پاشا وارد کارزار می‌شوند و ذهاب را از دست محمد خان و سپاه زندیه باز می‌ستانند.<sup>۳</sup> چنان می‌نماید که پس از کشته شدن ظاهر بیگ به دست والیان اردلان، امرای بابان تا حد زیادی همبستگی با سران ایل جاف را تقویت کرده‌اند و به مصلحت دانسته‌اند که نیروهای نظامی و اقتدار جاف‌ها روزافزون باشد و قلمرو آنان توسعه یابد. به همین جهت احمد پاشای بابان از قادریبگ بن ظاهر بیگ رئیس‌العشایر جاف خواسته است

---

۱- ر.ک. دیوانی شیخ رضا طالبانی (ره‌زا تاله‌بانی).

۲- جمله داخل کروش در متن مجمل‌التواریخ نیست. م.ع.س.

۳- ر.ک. مجمل‌التواریخ افشاریه و زندیه، ابوالحسن محمد بن محمد امین گلستانه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، ۱۳۴۴، ص ۳۰۰.

که در سرکوبی و تنبیه اشرار امیرنشین بابان، اقدام نماید که قادریبگ نیز به تمام و کمال در رفع فتنه اشرار اهتمام نموده و اعتماد و اعتنایی به کمال فیما بین امرای بابان و ایل جاف به وجود می‌آید.<sup>۱</sup> این همیاری و پشتیبانی تا زمان قادریبگ نواده ظاهریبگ ادامه داشته است، اما در ایام کیخسروییبگ بن سلیمان بیگ این پیوند گسسته شد و اختلاف‌ها آغاز و میان بابان‌ها و جاف‌ها به هم خورد. چنان می‌نماید؛ امرای بابان کوشیده‌اند در امورات سران ایل جاف دخالت نموده و خواسته‌اند تا بزرگان طوایف ولدیبگی از ایل جاف که دایی‌های آنها (امرای بابان) بودند،<sup>۲</sup> ریاست ایل جاف را صاحب شوند. غیر از این انگیزه و خواسته می‌نماید که امرای بابان برای گسترش نیروی ایل جاف حساب فراوان باز کرده‌اند که (ریبچ) در این باره می‌گوید: ایل جاف هزار سوار و ۴ هزار تفنگچی پیاده دارند. مردان این ایل شجاع‌ترین جنگاوران در همه عشایر کُرد هستند. به اندازه‌ای دلیر و بی‌پروا هستند که آوازه بی‌باکی آنها در بین تمامی عشایر پیچیده است و مبارزان نظامی این ایل کاراترین جنگاوران سپاه کُرد می‌باشند.<sup>۳</sup>

---

۱- ادموندز به اشتباه می‌نویسد که: احمد پاشای بابان ظاهریبگ را کشته است؛ ر.ک.

← کُرد، ترک، عرب. ترجمه جرجیس فتح‌الله، به‌غداد، ۱۹۷۵، ص ۱۳.

۲- کلودیوس جیمس ریبچ در سفرنامه خود که موضوع فرار حسن بیگ برادر محمود پاشای بابان برای بغداد را به توطئه داوود پاشا مطرح می‌نماید، به اشتباه می‌نویسد: حسن بیگ خواهرزاده کیخسروییبگ جاف است، اما در واقع حسن بیگ خواهرزاده ولدیبگ جاف است. ر.ک. ← رحله ریبچ، فی العراق، عام ۱۸۲۰، ص ۶۰.

۳- سفرنامه ریبچ، ص ۷۸.



(کلودیوس جیمس ریچ): ملاقات خود با کیخسرو بیگ رئیس‌العشایر جاف را این گونه گزارش می‌دهد که: در بیلاق ایل جاف نزدیک به دریاچه زریبار ساعت ۹/۵ به خیمه و خرگاه‌های ایل کیخسرو بیگ رسیدیم که دو میل به جنوب دریاچه زریبار فاصله داشتند. خودش به اتفاق سه پسرش و محمد بیگ<sup>۱</sup> پسر قادریگ که برادرزاده‌اش بود، به استقبال ما آمدند. کیخسرو بیگ سوار اسبی زیبا بود که مدت‌هاست اسبی به آن زیبایی ندیده بودم. چند سوار مرتب و منظم و آراسته از ایل جاف او را همراهی می‌کردند. پالتویی اسلامولی پوشیده بود که حاشیه آن مرصع و زربفت طلا بود. پسر ارشد او هم همانند البسه فاخر و مرصع پدر بر تن داشت. نیم‌تنه فرزندانش و برادرزاده‌اش نیز حواشی مرصع و زربفت داشتند. برای من (ریچ) خیمه‌ای بر پا کرده بودند تا دیدار کنندگان را در آن محل ملاقات کنم. کیخسرو بیگ رئیس‌العشایر جاف پنج پسر داشت. سلیمان بیگ که اولاد نداشت؛ عبدالرحمن بیگ، قادریگ که برای ثبات و موقعیت ایل جاف اهتمام فراوان کرده است.<sup>۲</sup>

عبدالله بیگ که در جنگ «گرده گروی» کیخسرو بیگ پدرش او را به کمک سلیمان پاشای بابان در مقابل محمود پاشای بابان که برادرش بود، فرستاد. در آن محاربه عبدالله بیگ کشته و در مزارستان «گردی سیوان» به خاک سپرده شد.<sup>۳</sup>

---

۱- ابن محمد بیگ پسر قادریگ نیای بیگ‌زادگان بهرام بیگی جاف است.

۲- قادریگ پدر آمنه خانم شاعره مشهور است که به عقد و ازدواج بهرام بیگ درآمد. برای آگاهی بیشتر درباره آمینه خانم ر.ک. ← تأمین خانی سهردار و مه‌وله‌وی و چند تبیینی‌ک، د. حسن جاف روزنامه عیراق، ژماره ۱۰۲۷۹۶ نisansa / ۱۹۸۵.

۳- ر.ک. تاریخ سلیمانی و ولاتی، محمدامین زه‌کی بیگ، ص ۱۵۳.

محمد بیگ که فرزند کهتر کیخسروبیگ بوده است، نقشی موثر در رقابت سیاسی ایران و عثمانی داشته است و چنان می‌نماید که کیخسروبیگ جاف مخالف محمود پاشای بابان بوده و همراه عبدالله پاشا به مخالفت با محمود پاشای عموی او ائتلاف کرده است<sup>۱</sup> که این اتحاد و پیوند در جنگ «قه‌ره‌گول» به روشنی آشکار می‌شود. این جنگ در مابین لشکر محمود پاشا به یاری نیروهای داوود پاشا از سوئی و نظامیان عبدالله پاشا به یاریگری محمدعلی میرزای دولت‌شاه\* [حکمران عراقین] از سوی دیگر، روی داد و در ایلول ۱۸۲۱م صورت گرفت. در این درگیری سپاهیان محمود پاشا و داوود پاشا والی بغداد به سختی شکست خورد و محمدعلی میرزا دولت‌شاه، عبدالله پاشای بابان را به حکومت منطقه بابان در سلیمانیه منصوب نمود.<sup>۲</sup>

شادروان (محمدامین زه‌کی‌بیگ) برای توجیه سیاست و دورویی امرای بابان می‌گوید: واقعاً اگر به دیده انصاف و بی‌طرفی به اوضاع و احوال مسئله نگاه کنیم، بایستی بر سیاست دوگانه امرای بابان خرده نگیریم زیرا موقعیت زمانی، سیاست

---

۱- د. عبدالعزیز سلیمان نه‌وار می‌نویسد: نیروی محمود پاشا به یکباره ناتوان بود بعد از آن که ایل جاف به ریاست کیخسروبیگ با نیروهای عبدالله پاشا عموی محمود پاشا ائتلاف کرده وارد مضاف شدند؛ به پشتیبانی محمدعلی میرزا ولیعهد ایران؛ نیروی داوود پاشا و محمود پاشا را شکست دادند. ر.ک. ← تاریخ الشعوب الاسلامیه فی العصر الحدیث، ج ۱، ص ۲۰۹.

\* محمدعلی میرزا را جناب دکتر حسن جاف در متن اصلی ولیعهد ایران نوشته‌اند، که اشتباه است.

۲- تاریخ سلیمانی و ولاتی، ص ۴۳. و السلیمانیه من نواحیها المختلفه، جمال بابان، ۸۵

دوگانه را می‌طلبید و آنها نیز گرفتار اوضاع زمانه بودند. اگر به گونه‌ای دیگر اقدام می‌کردند، اهتمام آنها به نتیجه نمی‌رسید و بزودی نابود می‌شدند. به همراه این ضروری است اعتراف کنیم که بعضی از آنها بسیار از میزان لازم در شیوه مزبور تعدی کردند و به هیچ وجه منافع مشترک سلسله امرای بابان و رفاه و وضعیت مردم منطقه تحت سلطه خود را در نظر نمی‌گرفتند.<sup>۱</sup>

به تصور من [د. حسن جاف] هم تا مرتبه قریب به یقین این سخن شادروان امین زکی بیگ به راستی و درستی نزدیک است. عدم توجه به مصلحت و منافع سلسله امرای بابان و درگیری‌های داخلی خانواده آنها برای مثال درگیری عبدالله پاشای پسر محمود پاشا و حسن بیگ و سلیمان بیگ برادر محمود پاشا با محمود پاشا و درگیری محمود پاشا با پاشای کور رواندز و درگیری با کیخسرو بیگ رئیس عشایر جاف، تمامی این در اختلافات موجب برهم زدن توازن نیرو در منطقه و دست‌اندازی عثمانی‌ها که در نهایت ضعف و ناتوانی بودند؛ شد یا همچنین دولت قاجاریه که وضعی بهتر از عثمانی‌ها نداشتند، برای اوضاع داخلی امیرنشین بابان، کار به مرحله‌ای رسید که شاهزاده محمدعلی میرزا دولت‌شاه<sup>۲</sup> با نیروهای خود

---

۱- تاریخ سلیمانی و ولاتی، ص ۱۴۹.

۲- محمدعلی میرزا فرزند مهتر فتحعلی شاه در سال ۱۲۰۴ هجری قمری در ده «نوی مازندران» متولد شد. لقبش دولت‌شاه و حکمران کرمانشاهان [خوزستان، لرستان، همدان، سنقر و... سرحددار عراقین بود]. بعد از پیروزی بر لشکر داوود پاشا و جنگ «قره‌گل» محمد آقای کهنه از بیم داوود پاشا خود را تسلیم شاهزاده محمدعلی میرزا کرد و بعد از این رویداد بغداد را محاصره کرد، اما به علت شیوع بیماری وبا در لشکر محمدعلی میرزا، شاهزاده نیز به بیماری اسهال مبتلا و در سال ۱۲۳۷ هجری قمری در نزدیکی کرد [پاتاق] بدرود حیات گفت.

حکومت بابان را از محمود پاشا باز پس گرفت و به عبدالله پاشا عموی او واگذار کرد.

(کیخسروبیگ جاف) در سن ۴۴ سالگی در سال ۱۲۴۴ هجری قمری وفات یافت. آنچه آشکار است (مستر ریچ) در سال ۱۸۲۰م با او دیدار داشته است و در سفرنامه‌اش [چنانکه آمد] به گزارش آن دیدار پرداخته است. مزار کیخسروبیگ بر فراز چشمه آب نزدیک شهر سیدصادق در منطقه شهر زور پابرجاست.

بعد از کیخسروبیگ، محمد پاشای فرزندش در سن چهارده سالگی به ریاست ایل جاف منصوب شد. (محمد پاشا) در سال ۱۲۳۰ هجری قمری = ۱۷۱۴-۱۷۱۵م از مادر زاده شده است. محمد پاشا شخصیتی شجاع و بی‌باک و خردورز و اندیشمند بود و توانست ایل جاف را متحد سازد و آنان را صاحب قدرتی چشمگیر نماید و بتواند در مقابل دولتین قاجاریه و عثمانی قد برافرازد.<sup>۱</sup> این دو دولت همیشه از ایل جاف اندیشناک بوده و می‌کوشیده‌اند که به وسیله امیرنشین‌های گرد یا از طریق خصومت و دشمنی این ایل را از میان بردارند.<sup>۲</sup>

بر اساس یادداشت‌های کریم‌بیگ فتح بیگ جاف [پدرم] احمد پاشای بابان با محمدپاشای جاف میانه خوبی نداشتند. احمدپاشای بابان می‌خواست است احمدبیگ فرزند ولدبیگ که برادر مادر (دایی) احمد پاشا بوده است به ریاست عشایر جاف انتخاب کند و برای انجام این خواسته، دست به ترفند زده، محمد پاشای جاف را به سلیمانیه احضار نموده است. محمد پاشا خیال او را دریافته، به جای خود، تنی چند از بیگ‌زادگان جاف و نزدیکان خود را به سلیمانیه می‌فرستد. احمدپاشا نیز

---

۱- گوقاری زیان سالی ۱۰ ژماره ۴۵۰، هه‌روه‌ها: العراق الحدیث من سنه ۱۹۰۰-۱۹۵۰. ترجمه سلیم طه التکریتی، بغداد، ۱۹۸۱، ص ۵۴۰.

۲- گوقاری روشنبیری نوی ژ: ۱۱۶ / ۱۹۸۸، ل: ۴۴.

فرستادگان محمد پاشا را دستگیر و در زندان شهر «کویه» بازداشت می‌نماید. محمد پاشا هم در مقابل احمدبیگ فرزند ولدبیگ جاف (دایی امیر بابان) را دستگیر کرده، زندگی او را غارت می‌نماید و به همراه تمامی طوایف و تیره‌های جاف به منطقه اردلان می‌کوچد. اما به سبب خویشاوندی احمدبیگ فرزند ولدبیگ با والیان اردلان که پیوند سببی داشتند، توقف در منطقه اردلان را به صلاح ندانسته به قلمرو عثمانی برمی‌گردد. ایل، تبار و طوایفش در حوالی خانقین و قزره‌باط ساکن می‌شود. خود به نزد والی بغداد می‌رود. والی بغداد مقدم او و همراهانش را گرامی داشته، با اعزاز و احترام در همان محل قزره‌باط آنها را مکان می‌دهد. سرانجام احمد پاشای بابان چنان مصلحت می‌داند که با محمد پاشا آشتی کند و بدینصورت پس از سه سال هر دو با هم صلح و دوستی می‌نمایند. محمدپاشا به منطقه شهر زور بازمی‌گردد و تا پایان امارت بابان که مطابق سال ۱۲۶۷ هجری قمری=۱۸۵۱م در منطقه مزبور باقی می‌ماند.<sup>۱</sup> زمانی که لشکر نجیب پاشا والی بغداد<sup>۲</sup> به احمد پاشا حمله می‌کند، براساس نوشته<sup>۳</sup> (امین زکی بیگ)، محمد پاشا

---

۱- عده‌ای از مورخین بر این عقیده هستند که نجیب پاشا در سال ۱۸۴۹م معزول شد که با این تاریخ مطابقت ندارد، اما تاریخ حمله نجیب پاشا صحیح است. ر.ک.

← لمحات اجتماعیه عن تاریخ العراق الحدیث، علی الوردی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲- نجیب پاشا در سال ۱۸۴۲م در دوره سلطان محمود دوم به والی ولایت بغداد منصوب شد. به ستم، تحکم، غرور و تکبر معروف بوده است. با ایلات و طوایف به تندی برخورد کرده است. بسیار از او بدبین بوده‌اند. در زمان او حمله به عتبات مقدسه انجام شد که موجب درگیری و اختلاف دولت قاجاریه و عثمانی شد. سرانجام به سرپرستی انگلیس، فرانسه و روسیه قرارداد ارزنه‌الروم در سال ۱۸۲۳م منعقد گردید. ر.ک. ← اربعه قرون من تاریخ العراق الحدیث، لونگریک، ترجمه جعفر الخیاط، بغداد، ۱۹۶۲م.

جاف به یاری احمد پاشا نرفت.<sup>۱</sup> اما براساس یادداشت و اسناد و مدارکی که تاکنون در خاندان ریاست ایل جاف باقی مانده است، محمد بیگ جاف [پاشا] هر چند قلباً از احمد پاشا کدورت داشته است و ناراضی بوده است، اما هنگامی که احمد پاشا گرفتار حمله لشکر نجیب پاشا می‌شود و در محاصره قرار می‌گیرد، به ناچار به طرف زیستگاه عشایر جاف می‌گریزد. محمد بیگ جاف [پاشا] مقدم او را گرامی می‌دارد و لشکری نظامی برای او فراهم می‌کند، اما می‌نماید که نیروهای نامنظم احمد پاشا، توان پایداری در مقابل لشکر منظم نجیب پاشا را نداشته است. همانطور که اشاره کردیم، امارت بابان در سال ۱۲۶۷ هجری قمری = ۱۸۵۱ م منقرض گردید. پس از احمد پاشای بابان، مدتی عبدالله پاشا برادرش به عنوان قائم‌مقام در سلیمانیه فرمانروایی کرده است. این عبدالله پاشا با محمد پاشای جاف رفاقت و دوستی تام و تمام داشته‌اند. سپس لیوا اسماعیل پاشای ترک از سوی حکومت استانبول به عنوان فرمانروای سلیمانیه انتخاب شده است.

آنچه شایان توجه است این که؛ دولت عثمانی در نیمه‌های یکم و دوم سده نوزدهم میلادی تلاش کرده است با تمام قوا گُردها را در اختیار بگیرد و اقتدار ولایات امیرنشین گُردها را به یکباره از میان بردارد، اما آنچه واقعیت است گُردها به‌سادگی در تحت قیادت و خواسته دولت عثمانی در نمی‌آمدند و اگر به دقت درباره آن مسائل کندوکاو نماییم، مشاهده خواهیم کرد که در آن زمان سلطه عثمانی‌ها در کردستان اسمی بیشتر نبود و رؤسای ایلات و طوایف گُردها هر چند گاه از باب عالی یاغی شده و حکومت عثمانی تنها به آن می‌رسید که نیروی نظامی گسیل نماید و امرای گُردها را سرکوب کند و گُردها نیز به پشتگرمی ایران و

---

۱- تاریخ الدول والامارات الكردیه، محمدامین زکی، القاہرہ، ترجمہ محمدعلی عونٰی،

۱۹۴۵، ص ۲۲.

محمدعلی پاشای خدیو مصر که تحریک به شورش می‌کردند، همیشه از دولت عثمانی سرپیچی می‌نمودند. خبر شکست عثمانی‌ها در سال ۱۸۳۹م از سوی محمدعلی پاشای مصر به‌گُردها رسید که دوباره سر به شورش برداشتند.<sup>۱</sup>

پاشای کور رواندوز که هم‌پیمان ابراهیم پاشای پسر محمدعلی پاشا بود، از این فرصت استفاده کرد و منطقه هه‌ولیر و زاخو و دهوک و جزیره ابن عمر و روستاهای توابع آنجا را تصرف کرد.<sup>۲</sup>

پس از انعقاد قرارداد ارزنه‌الروم دوم که در اوایل محرم ۱۲۵۹ هجری قمری = ۱۸۴۲م آغاز و در شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ هجری قمری = ۱۸۴۷م به اتمام رسید، بعد از مرگ سلطان محمود دوم عثمانی و محمد شاه قاجار و به قدرت رسیدن سلطان عبدالمجید و سلطان عبدالحمید عثمانی در استانبول و ناصرالدین شاه قاجار در تهران ... جنگ در بین دو دولت ایران و عثمانی فروکش کرد و نبرد نظامی فیما بین آنها نماند. چنانکه در ماده هشتم پیمان‌نامه مزبور آمده است: «دولتین ایران و عثمانی موافقت کردند که نیروهای هم‌پیمان هر دو دولت، عشایر گُرد مرزنشین که مرزهای دو کشور را نادیده می‌گیرند و باعث آشوب می‌شوند، [قشلاق می‌کنند]، ساکن و سرکوب نمایند و نیروی نظامی هر دو دولت بر سر مرزهای هر دو کشور مستقر شوند.»<sup>۳</sup>

---

۱- تاریخ عرب در قرون جدید، لوتسکی، ترجمه پرویز بابایی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۴۱/ عرب و کرد، منذر الموصلی، بیروت، ۱۹۸۶، ص ۱۹۱.

۲- لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، علی الوردی، ج ۲، ۱۹۷۱، بغداد، ص ۹۵.

۳- امیرکبیر در ایران، دکتر فریدون آدمیت، تهران، ۱۳۴۸، ص ۱۳۶.

این برهه برای ایل جاف بسیار مهم و تاریخی و فرازمند بود. رئیس عشایر جاف [مرادی] محمد پاشای جاف به تمام توان همه‌جانبه و فراست اهتمام ورزید که ایل جاف به استقلال تام به موجودیت خود ادامه دهد و کوشیده است که از دولتین مزبور مستقل باشد و به سبب عدم اطاعت در برابر دولت عثمانی برای مأموران و لشکریان استانبول گرفتاری‌های فراوانی را موجب شد.<sup>۱</sup> دولت عثمانی برای استمالت و دلجویی و جلب قلوب رئیس عشایر ایل جاف به محمدبیگ لقب «پاشا» داده او را «محمد پاشا» خواند که به همین عنوان شهرت یافت، اما این لقب محمد پاشا را از اندیشه استقلال منصرف نمود. در سال ۱۸۲۳م درمحل «شیروانه» حوالی قصبه «که‌لار» امروز قلعه‌ای مستحکم و ماندگار بنا نهاد<sup>۲</sup> که این قلعه و عمارت تا به امروز همچنان باقی است و نمودار استقلال و اقتدار نامبرده می‌باشد.<sup>۳</sup>

---

۱- تاریخ‌العراق‌الحدیث فی‌نهایه حکم داوودپاشا الی نهایه حکم مدحت پاشا، القاہرہ،

۱۹۶۸، ص ۷۰.

۲- برای آگاهی بیشتر درباره این قلعه ر.ک. گوکاری (الفباء) ژماره ۱۰۹۹، سال

۱۹۸۹ (و) روزنامه عیراق ژ: ۴۱۸۷ سال ۱۹۸۹.

۳- شاعر بلندآوازه گُرد شیخ احمد پسر شیخ محمد بن شیخ سعید شاکه‌لی با اشعاری

زیبا در چند بیت قلعه محمد پاشا را این‌گونه توصیف می‌کند:

گردی شیروانه سه‌یرانی سیروان مه‌نزه‌ری‌به‌رزی خاسی ئه‌میران  
قه‌لای سه‌ربه‌رز و قه‌سری تاجدار جیگه‌ی عوشه‌تی میری کورده‌وار  
چاو ئه‌ندازی تو دووقه‌زای کورده‌ن یه‌ک له‌یه‌ک زیاتر به‌ده‌س و بردن  
به ئیخ‌لا سه‌وه ئاوه‌که‌ی سیروان داوه‌ن بوسته به‌کول به‌گریان  
سروه‌ی ده‌شته‌ک‌ت و ه‌ره‌م لابه‌ره شنه‌ی ئاوه‌ک‌ت نه‌شئه‌ی دولبه‌ره



موضوع درخواست عمر پاشا (سردار) از محمد پاشا در مورد یکجانشینی و تخته‌قاپی ایل جاف موجب نارضایی عثمانی‌ها و عزیمت محمد پاشا و اتباع او، از قلمرو عثمانی می‌شود، زیرا عمر پاشای سردار از محمد پاشا می‌خواهد که در منطقه شهرزور اقدام به خرید زمین و املاک نماید و در کشتزارها و املاک مزبور عشایر کوچر جاف را تخته‌قاپی نموده، مالیات دولتی و سرانه برایشان مشخص کند. محمد پاشا این درخواست را نمی‌پذیرد، چون تخته‌قاپی را مترادف اسارت و بردگی می‌داند و درمی‌یابد که با این برنامه از پیش نوشته شده، استقلال خود و ایل جاف را از بین خواهد برد و بدین سبب از پیشنهاد عمر پاشای سردار بدین جمله؛ که ایل جاف و اتباع و سران او همانند عقاب‌های آزادند و هر جا که برایشان مطلوب و محبوب باشد، برای زیستن و سکونت و فرود آمدن انتخاب می‌کنند، چگونه با دست خود به دام و بند گرفتار می‌آیند؟ و هر مسیری که آنها در

---

بینای ئەساسی نه و شیره‌وانی یا قه‌لای قایم (کورده میر)انی  
هاته سه‌ر زمان به‌گریانه‌وه خوی و ئەمیری ئەلا‌وانه‌وه:  
بانی ئەساسم نه و شیره‌وانه ته‌ئریخی روشن نه‌وشین ره‌وانه  
به‌لام ئەم قه‌سرو ئەم بورجه سه‌خته کرده‌ی میری جاف ئەو دارابه‌خته  
لایق به‌جیگه‌ی نه‌وشیره‌وان بوو حوکمی‌عه‌دالت، ئەمری ره‌وان بوو  
ئەم ئەرز و ئاو و شاخ و درخته ئەو حاکمی بووله سه‌ر ئەم ته‌خته  
چەن میرو وه‌زیر مه‌جلیسیان ئەگرت له‌عورووسی‌ا ته‌دبیریان ئەکرد  
جیگه‌ی عوشره‌ت و مه‌نزه‌ره‌ی به‌رزم کلاو فه‌ره‌نگی شاهانه ته‌رزم  
من قه‌سری چه‌رخی پاشای جافانم کونه‌ه‌ه‌وارگه‌ی کورده میرانم  
ر.ک: دیوانی شاکه‌لی، شاعیری گه‌وره‌ی ده‌شتی گه‌رمیان، ساغکردنه‌وه‌ی، جه‌مال  
محمه‌د، ۱۹۷۸، ل: ۱۱۹-۱۲۱.

قلمرو ایران و عثمانی برای عبور و مرور انتخاب کنند، متعلق به ایل جاف خواهد بود.<sup>۱</sup>

عمر پاشا؛<sup>۲</sup> از این پاسخ محمد پاشا بشدت نگران و ناراحت می‌شود و دستور تعذیب ایل جاف را می‌دهد. محمد پاشا نیز با تمام طوایف و تیره‌های جاف به سوی ایران حرکت می‌کند، اما تیره کرم‌ویسی که از تیره‌های طایفه شاتری هستند، با وی همراهی نمی‌کنند. محمد پاشا برای ایام تابستان به جوانرود می‌رود و زمستان را در منطقه ذهاب می‌گذراند. دولت ایران برای جلب توجه و استمالت ایل جاف مقدم آنها را گرامی می‌دارد و ناصرالدین شاه قاجار طی فرمانی، لقب «خانی» به محمد پاشا بخشیده و امارت میرنشین ذهاب را به او واگذار می‌کند و عثمان بیگ پسر محمد پاشا به سمت حکومت جوانرود منصوب می‌شود.

متن فرمان ناصرالدین شاه در انتصاب محمد پاشا جاف به امارت ذهاب

حکم عالی شد آن‌که عالیجاه اخلاص و ارادت آگاه مقرب‌الحضرت محمد پشای حاکم ذهاب سرافراز بوده بداند، چون خدمات آباء و اجداد آن عالیجاه که همواره در آن

---

۱- یادداشته کافی حه‌سه‌ن فه‌می جاف و مسته فابه‌گی که‌ریم به‌گی جاف، هیش‌تاده‌ست‌نوس‌ن.

۲- عمر پاشا در سال ۱۸۵۷م به عنوان والی بغداد بعد از رشید پاشا منصوب شد. از اهالی آنکاراست. در جنگ (قرم) که بین دولتین روسیه و عثمانی روی داد، شجاعت و بی‌باکی فراوان از خود نشان داد و شهرت تمام یافت. سیاستی تند با ایلات و طوایف کرد داشت و نسبت به عشایر عراق (عرب و کرد) این شیوه را اعمال می‌کرد و ایلات کرد نیز قربانی این سلوک ستمگرانه عمر پاشا شدند، بویژه برجستگانی چند از ایل شجاع (همه‌ه‌وند) را نابود کرده از میان برداشت. عمر پاشا در ۲۵ ایلول ۱۸۵۹ از ولایت بغداد اخراج گردید. ر.ک ← لمحات اجتماعی، ج ۲، ص: ۲۱۶.

صفحه نموده‌اند، منظور نظر سرکار والا بوده و مراتب خدمتگزاری و صداقت آن عالیجاه به درجه وضوح و ظهور رسیده، به پاس خدمات اسلاف و لیاقت و کاردانی آن عالیجاه از (...) حکومت ذهاب را کمافی‌السابق به عهده آن عالیجاه مفوض و مرحمت فرمودیم که مشغول انجام خدمات محوله به خود بوده و حسن کفایت خود را به عرصه ظهور رساند. با کمال اهتمام درصدد آبادی و نظم و آسایش رعیت و ساکنین آنجا برآمده، مالیات دیوانی به خود مقرر عاید دارد. مقرر عالیجهان می‌باشد که دیوانی و کدخدایان و ریش سفیدان ذهاب عالیجاه مشارالیه را در قرار این رقم مبارک حاکم خود دانسته از سخن‌های او تجاوز ننموده و ميقوض حوالجات او را درآمد و استیفای مالیات دیوانی سند و معتبر شمرده در عهده شناسند. شهر شوال المکرم ۱۲۹۱ قمری

مهر ناصرالدین شاه قاجار<sup>۱</sup>

محمد پاشا قریب به سه سال در ایران می‌ماند. در این مدت ایل جاف اقتدار و توانمندی به سزا و شایسته‌ای به دست می‌آورد و به دست‌اندازی به قلمرو عثمانی اقدام می‌نماید و محمد پاشا آن منطقه را به آشوب می‌کشد. مأموران دولت عثمانی به تنگنا افتاده می‌خواهند به هرصورت ممکن او را از میان بردارند، امابه‌وی دسترسی نمی‌یابند. به ناچار به رابطه دیپلماسی با ایران متوسل می‌شوند و از

---

۱- فرمانی که دکتر حسن جاف ارائه داده، اگرچه حک مهر در کمال ناخوانایی است آنچه بر من [مترجم] واضح شد، از امامقلی میرزای عمادالدوله است با این مضمون که؛ «اختر برج شهی امامقلی» دیگر این که محل مهر شاهی در فرامین صادره در کنار فرمان نیست. حکمرانان در کنار فرمان مهر می‌زدند. محل مهر شاهی بر صدر فرمان است و کلمه سرکار والا را برای شاهزادگان می‌نویسند و نیز واژه عالیجاه بسیار تکرار شده و باید واژه اشتباه باشد؟ م.ع.س.

طریق سفارت عثمانی در تهران خواستار تحویل دادن محمد پاشا می‌شوند،<sup>۱</sup> اما دولت ایران از تحویل محمدپاشا به دولت عثمانی خودداری می‌کند. بالاخره اقتدار و گسترش قلمرو امرونی محمدپاشا موجب نارضایتی مأموران ایرانی می‌شود به‌ویژه که محمد پاشا با فرهاد میرزا<sup>۲</sup> معتمدالدوله عموی ناصرالدین شاه که در سال‌های ۱۲۸۴ - ۱۲۹۱ هجری قمری والی کردستان اردلان بود، از در مخالفت درآید.

معتمدالدوله از محمد پاشا می‌خواهد که طوایف ایل جاف را در ایران تخته‌قاپی نموده و به تبعیت رسمی ایران درآیند و اجازه تجاوز و تعدی نیز به سواره جاف ندهد و مرزهای ایران را پاسداری و صیانت نماید. چنانچه به این خواسته عمل نشود به طوایف کوچر در سرحدات مرزی اجازه رفت و آمد داده نخواهد شد. محمد پاشا این دستور را نمی‌پذیرد و درگیری‌های نظامی متعددی بین افراد ایل جاف و نیروهای دولتی ایران رخ می‌دهد و لشکریان طوایف جاف در جنگ‌های مزبور بشدت شکست می‌خورند و بدین صورت ائتلاف و معارضه فیما بین محمد پاشا و معتمدالدوله فرهاد میرزا پیش می‌آید و فرهاد میرزا از محمد پاشا به تحکم و

---

۱- این درخواست دولت عثمانی در یادداشت‌های میرزا ملکم خان در مجله «بررسی‌های تاریخی» شماره یکم، سال پنجم نیسان ۱۳۲۹-۱۹۷۰ آمده است.

۲- فرهاد میرزای معتمدالدوله فرزند فتحعلی شاه، عموی ناصرالدین شاه در سال ۱۲۳۳ هجری قمری از مادر متولد شد. به ستم و خونریزی مشهور، در فارس، کردستان و... فرمانروایی کرد. اهل قلم بود، کتاب‌های زنبیل و مقتل قائم‌مقام [منشآت] و جام‌جم و [...] از آثار اوست. در سال ۱۳۰۵ هجری قمری درگذشت. ر.ک. ← تاریخ عضدی، شاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا، به اهتمام د. عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۸۸ (و) تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۷.

تهدید و کتباً می‌خواهد تا از ایجاد شورش و بلوای ایل جاف جلوگیری شود، در غیر این صورت به شدیدترین وجه تنبیه خواهند شد. اخطار و ایرادات فرهاد میرزا عرصه را بر محمد پاشا تنگ می‌کند و حبیب‌الله خان باباجانی را که رئیس عشایر [قبادی] و باباجانی از طوایف جاف ایران هستند، دستگیر می‌نماید. حبیب‌الله خان بسیار مورد توجه و دوستی و تقرب محمد پاشا بوده است و دستورات محمد پاشا را بی‌چون و چرا اجرا می‌کرده است. در مقابل این دستگیری و بازداشت محمد پاشا از فرهاد میرزا برای آزادی حبیب‌الله خان به انواع وسایل از هدیه، تحفه، نقدینه و... متوسل می‌شود، اما فرهاد میرزا نمی‌پذیرد. این ماجرا در نامه‌ای که فرهاد میرزا برای امیر نظام گروسی فرستاده است، بیشتر روشن می‌شود؛ در نامه مزبور می‌گوید: محمد بیگ جاف هزار تومان و قطاری قاطر را هدیه کرد، حبیب‌الله خان را آزاد کنم، اما من خواسته و شفاعت او را نپذیرفتم، اما بنابه درخواست کاک احمد شیخ (قدس سره العزیز) حبیب‌الله خان را آزاد کردم.<sup>۱</sup>

برخوردهای نظامی نیروهای قاجاریه با عشایر جاف، محمد پاشا را مکرر می‌نماید و دوستان او در دستگاه دولت عثمانی، به ویژه تحسین پاشای والی موصل<sup>۲</sup> چند بار محمود بیگ فرزند محمد پاشا را به دنبال او می‌فرستند که به قلمرو عثمانی بازگردد. سرانجام محمد پاشا منطقه ذهاب را تخلیه کرده و به قلمرو

---

۱- کتاب مه‌وله‌وی تاوگوزبی، از سه‌بید طاهر هاشمی.

۲- تحسین پاشا از دوستان نزدیک محمودبیگ [محمود پاشای بعدی] فرزند مهتر محمد پاشا بوده، بعد از اتصال نواحی سلیمانیه و کرکوک به مرکز موصل به عنوان والی موصل برگزیده شده است. مصادف با هجدهم شوال ۱۲۹۶-۱۳۰۴ هجری قمری. ر.ک. بروانه روزنامه‌ی «الزوراء» ژماره ۱۰۴۳، ۱۹ رجب ۱۲۹۶.

عثمانی برمی‌گردد.<sup>۱</sup> والی بغداد<sup>۲</sup> به اقتضای مصلحت سیاسی روز احترامی فوق‌العاده برای محمد پاشا قائل می‌شود، اما در واقع بیشتر مسئولان دولتی عثمانی از محمد پاشا مکدر و ناراحت و از وی بی‌نهایت ناخشنود بودند و بازگشت او را فرصتی تلقی کرده تا شاید برای وی دام و توطئه‌ای فراهم نمایند و برای آن که او را از خواسته باطن و ترفندی پنهانی بی‌خیال سازند، پیش از این، او را به عنوان وکیل متصرف سلیمانی منصوب می‌نمایند.<sup>۳</sup> پس از مدتی نیز به مرتبه قائم‌مقام حلبجه ارتقاء می‌دهند.

آنچه شایان توجه است، در مدتی که محمد پاشا در ایران به سر می‌برد، مسئولان دولت عثمانی برای این که بازماندگان ایل جاف را در قلمرو خود در کنترل داشته و نیز براساس سیاست حفظ تعادل نیرو، اختیار گسترده‌ای را به عزیزشاه ویس رئیس طایفه کرم ویسی که محمد پاشا و ایل جاف را در عزیمت به ایران همراهی نکرده بودند، واگذار و املاک متعددی را به او هبه می‌کنند. پیش از انتصاب محمد پاشا به عنوان قائم‌مقام حلبجه، طایفه کرم ویسی را بر علیه محمد پاشا تحریک می‌کردند. این طایفه نیز که ذاتاً افرادی شجاع، بی‌باک و بی‌ملاحظه بودند و بزرگ آنها نیز انسانی مقتدر و صاحب اقربا و عشیره بود موجب شد تا از حضور و نفوذ مأمورین و عوامل محمد پاشا به عنوان قائم‌مقام در منطقه حلبجه ممانعت نماید. محمد پاشا او را اخطار می‌کند، اما عزیزشاه ویس از حضور و ملاقات با محمد پاشا خودداری می‌نماید. منزل و زیستگاه عزیز در محل

---

۱- تاریخ سلیمانی و...، ص ۱۸۳.

۲- والی بغداد در آن هنگام که مطابق ۱۲۹۶-۱۲۹۷ هجری قمری است، عبدالرحمن پاشا بوده است.

۳- ر.ک. گوکاری ژیان، ژ: ۴۹۷، سال ۱۹۳۶.

«بشارتی» حوالی حلبجه بود. به ناچار محمد پاشا گروهی سوار را مأمور کرده، وی را دستگیر و در بازداشت نگاه می‌دارند. مدتی طولانی در زندان به سر می‌برد. سرانجام به مرض سل یا ذات‌الریه در زندان فوت می‌کند.

مسئولان دولت عثمانی به‌ویژه دشمنان محمد پاشا و عده‌ای از مخالفان داخلی او، با شایعه‌پراکنی و تبلیغ و اتهام، القاء می‌نمایند که عزیز شاه ویس به دستور محمدپاشا در زندان مسموم گردیده و به‌دیار باقی شتافته‌است. در اعلام این شایعه به‌خواسته خود دست می‌یابند و طوایف کرم‌ویسی کینه محمدپاشا را دوچندان به دل می‌گیرند و به‌دنبال فرصتی در تلاش هستند تا محمد پاشا را به‌صورتی نابود سازند.

در همین مسیر سواران کرم‌ویسی، وعده نگاهداشتند تا زمانی که محمد پاشا در سال ۱۲۹۹ هجری قمری هنگامی که در «چیمین ابراهیم ثمین» در نزدیک شهر «کفری» مشغول شکار بود، تروریست‌های کرم‌ویسی او را به قتل رسانیده و پس از نشیب و فرازی به «جوانمیر همه‌وند» رئیس مشهور عشایر همه‌وند پناهنده شدند که در آن هنگام به شجاعت و دلیری شهرتی عالم‌گیر داشت. چنان می‌نماید که عشایر همه‌وند به سبب مرگ «خوله‌په‌زه» = محمود پیروزه، با محمد پاشا کدورتی به هم رسانیده بودند<sup>۱</sup> و به همین سبب قاتلان محمد پاشا را می‌پذیرند و مأموران دولت ایران نیز از این فرصت استفاده کرده، ایل همه‌وند را در مقابل جاف‌ها قرار می‌دهند و با این نیت منطقه ذهاب به انضمام ماهانه بکهزار تومان نقره رایج به جوانمیر از سوی دولت ایران بخشیده شد و بدان پایه در اقتدار و توانمندی دست یافت تا در معادله «دزفول مقابل شوشتر» قلعه معروف جوانمیر را در قصرشیرین مقابل قلعه شیروانه محمد پاشا بنیاد نهاد. این قلعه مشهور و

---

۱- خوشخوانی، عه‌لادین سه‌جادی، به‌غدا، ص ۱۲۴.

محکم بنا و بنیاد آن تا چند سال پیش در قصرشیرین باقی بود، اما همانطور که پیش از این گفتیم،<sup>۱</sup> بعد از قرارداد ارزنه‌الروم دوم، مسئولان سیاسی دولت‌های عثمانی و قاجاریه کوشیدند سران برجسته کردها را از عرصه حذف و از میان بردارند.

براساس همین خواسته جوانمیر همه‌وند نیز عاقبت در ائتلاف و اتحاد مأموران دو دولت مزبور تلف شد و جان بر این سودا نهاد.<sup>۲</sup> در واقع هم محمد پاشا و هم جوانمیر هماوند و صدها تن از سران گُرد با شمشیر یک سیاست کشته شدند و دسایس دولت عثمانی و قاجاریه آنها را نابود کرد. برای اثبات این نظر (امین زکی بیگ) درباره جوانمیر همه‌وند می‌نویسد: بر پایه ترفند و تحریک مأموران قاجاریه، جوانمیر سر به شورش برداشت و تا مدت‌ها کار به دستان دولتمین را در بیم و ترسی زائدالوصف قرار داد. در نهایت دولتمین مزبور (عثمانی و قاجاریه) برای سرکوبی او متفق شدند. لشکر اعزامی ایران تحت فرماندهی «حسام‌الملک» بود و از طرف دولت عثمانی نیروی اسماعیل پاشا دیار بگری برای این مقصود مأمور گردید. در پیک و پیغام و رد و بدل سفرا؛ حسام‌الملک به حيله وعده صلح و دوستی به جوانمیر داد و جوانمیر را به ترفند به قرارگاه نیروهای خود که در

---

۱- ر.ک. وتاری د. حسن جاف، به‌سه‌ردیری: باوردترله روواداوه میژوییه کان بکولینه‌وه، گوکاری روشنبیری نوی، ژ ۱۱۶، کانونی، یه‌که‌م، سالی ۱۹۸۸، ص ۴۰-۴۶.

۲- برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← د. محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۶۸۰ به بعد. (و) د. محمدعلی سلطانی، فتحنامه حسام‌الملک، میرزا احمد الهامی بانضمام منظومه محاربات جوانمیر و ملک نیازخان، درویش قلی کردی (کردی - فارسی)، چاپ اول، ۱۳۸۴، سُها، تهران، ص ۵۹ و ۶۳ و ۷۳. م.ع.س.



قصرشیرین بود، فراخواند. حسام‌الملک که افرادی را در ورای خیمه ملاقات، مأمور کرده بود، به ناگهان بر سر جوانمیر بی‌خبر هجوم آورده، او را به قتل رسانیدند. این واقعه در سال ۱۸۸۶م اتفاق افتاد.<sup>۱</sup>

در صحنه سیاست منطقه‌ای مشاهده می‌کنیم که دولت‌های قاجاریه و عثمانی برای نابودی هر حرکت و جنبشی از سوی کردها، بر همکاری و ائتلاف توافق کردند و هیچ یک از دو طرف (قاجاریه و عثمانی) سران جنبش‌ها را بر علیه دولت مقابل یاری نمی‌کرد. در این باره (دکتر عبدالعزیز سلیمان نوار) می‌نویسد: می‌نماید که اتحادی در بین دولتین عثمانی و قاجار به همکاری انگلستان برای سرکوبی شورش ایل جاف در مرزهای دو دولت مزبور اتفاق افتاد.<sup>۲</sup> هر دو دولت می‌کوشیدند عده‌ای سران ایل و آقای تیره‌ها و بگلر و شیوخ صوفیه را در اطراف خود جمع کنند و با اهدای اراضی و مستمری آنان را از فکر شورش و یاغی‌گری منصرف نمایند و این شیوه و سیاست بیشتر در سرزمین عثمانی خودنمایی می‌کرد. زمانی که مدحت پاشا در سال ۱۸۶۹م به عنوان والی بغداد منصوب گردید، در عراق اختیارات داخلی ولایات را ملغی کرد و تمرکز کاملی را برقرار نمود و اراضی و کشتزارهایی را به سران عشایر و بزرگان ایلات هبه نمود و کردستان را نیز که قبلاً جزء ولایت موصل محسوب و از سه بخش تشکیل می‌شد که عبارت بودند از:

- ۱- بخش مرکزی موصل، شامل نواحی دهوک، زاخو، عمادیه، سنجار و آکره
- ۲- بخش کرکوک، شامل نواحی هه‌ولیر، رانیه، ره‌واندز، کوی سنجق و کفری

---

۱- تاریخ سلیمانی و ولاتی، ص ۱۹۶.

۲- تاریخ الشعوب الاسلامیه فی العصر الحدیث، ج ۱، بیروت، ۱۹۷۱، ص ۲۵۳ (و) ر.ک. ← عرب و گُرد، منذر الموصلی، ص ۱۹۲.

۳- بخش سلیمانیه شامل نواحی بازیان، هلبجه، شهرزور و مرگه، که رتق و فتق امورات آن با والی بغداد بود.

اما این سیاست به طور کلی نتوانسته است ریشه شورش و یاغی‌گری کردها را خنثی نماید. حکمرانی طولانی سلطان عبدالحمید و ستم و اجحاف مأموران دولت عثمانی در منطقه کردستان همزمان با فترت و ضعف اداری و سیاسی که در همه جوانب امپراطوری عثمانی به وجود آمد، همگی دست به دست هم داده و موجب ناامنی و عدم آسایش و استقرار در کردستان گردید. شورش عشایر بانیانزلی‌گُرد در کشور عثمانی، شورش عشایر همه‌وند و اورامی‌ها در دوره مدحت پاشا، نمونه اوضاع کردستان در آن هنگام بود.<sup>۱</sup>

این وضعیت در ایام فرمانروایی طولانی سلطان عبدالحمید همچنان ادامه داشت. آنچه شایان تأمل و دقت است، اوضاع امپراطوری عثمانی روز به روز روبه انحطاط می‌رفت و احزاب، گروه‌ها و انجمن‌های سیاسی متعددی در مرکز امپراطوری برای انقراض و سقوط رژیم سلطنتی تلاش می‌کردند. معروف‌ترین این احزاب، حزب «اتحاد و ترقی» بود که بیشتر تحصیلکرده‌ها و روشنفکران سرشناس از ملت‌های تحت سلطه امپراطوری در آن عضویت داشتند.

در این برهه محمود پاشا جاف (۱۲۶۱ = ۱۸۴۶ / ۱۳۳۹ = ۱۹۲۱) فرزند مهتر محمد پاشا جاف به عنوان رئیس عشایر جاف منصوب گردید. محمود پاشا از نوجوانی آثار نبوغ و استعداد ودها و زیرکی از ناصیه‌اش آشکار بود و بیشتر کسانی که درباره شخصیت او قلم زده‌اند، به این صفات و شاخصه‌ها اشاره داشته‌اند.<sup>۲</sup>

---

۱- تاریخ الشعوب الاسلامیه فی العصر الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲- مشاهیر الکرد و کردستان، محمدمین زکی، ج ۲، ص ۱۸۱ (و) الاکراد، شاکر خصبک، بغداد، ۱۹۷۲، ص ۱۶۶.

بنابه اوضاع آن روزگار و نسبت به اعتماد به نفس شایان او تمامی توانایی‌های یک رهبر ایل را در خویش داشته است و بر همین تیزیابی و عاقبت‌اندیشی نتیجه سقوط امپراطوری عثمانی برای او آشکار بوده است. محمود پاشا پس از انتقام خون محمد پاشای پدرش، ایل جاف را متحد ساخت و اقتدار و سلطه‌ای چشمگیر برای ایل فراهم نمود. در این باره (باسیل نیکیتین)، مورخ نامدار روسی، پس از شرح و بحثی مفصل درباره سران ایل جاف می‌نویسد: چنان می‌نماید که در بین عشایر کُرد، تنها عشیره جاف توانایی برقراری نظم در بین عشایر کُرد را دارد و می‌تواند از درگیری آنها با یکدیگر ممانعت نماید و این مشخصه از عقل و فراست و زیرکی بزرگان ایل جاف است<sup>۱</sup> که چنان رفتار کرده‌اند که عشیره آنان به سوی ترقی و پیروزی هدایت شوند. محمود پاشا رئیس العشایر ایل جاف معترف شد که در ظرف چند ساعت می‌تواند چهار هزار سوار مسلح فراهم آورد.<sup>۲</sup>

میرزا محمود خان (احتشام‌السلطنه)<sup>۳</sup> که در یادداشت‌ها [خاطرات] خودش که منتشر شده است، به بحث محمود پاشای جاف می‌پردازد و می‌گوید: ... ایل جاف از ایلات کوچر است و [در کوچ خود] به منطقه کردستان ایران می‌رسند که تا شهر سنندج دو فرسخ فاصله دارند. افراد ایل جاف مالک‌الرقاب و مختار هستند بر

---

۱- د. مکرم طالبانی می‌گوید: سران ایل جاف به صبر و تأمل و ثباتی در اداره و مدیریت ایل خود شهرت دارند. ر.ک. ← ابراهیم خان، نائز من کردستان، سال ۱۹۷۱، ص ۷.

۲- الاکراد، باسیل نیکیتین، بیروت، ص ۱۶۷-۱۶۹.

۳- میرزا محمودخان (احتشام‌السلطنه) مقارن ۱۳۱۶ هجری قمری که به ولایت کردستان اردلان منصوب شد، پس از عزل حسنعلی خان [امیرنظام]، شخصیتی بااستعداد و زیرک بوده است. ر.ک. ← تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۲۳۰.

تمامی ساکنان و ایالت [کردستان]، هرچه بخواهند انجام می‌دهند و هیچ کس نمی‌تواند در مقابل آنها مقاومت و پایداری نماید. فوج سواره ظفر که برای حراست و پاسداری ساکنان منطقه اعزام شده‌اند که از تعدی و ستم افراد ایل جاف مصون بمانند، افراد ایل جاف سربازهای این فوج را برای گردآوری علف برای احشام و گله‌های خود به کار می‌گیرند و تصور می‌نمایند که این فوج را برای خدمتگزاری ایل جاف فرستاده‌اند نه برای ضبط و ربط و نظم آنها. بی‌گمان فوج ظفر که شامل سیصد سرباز مسلح است، هرگز نمی‌تواند در مقابل اقتدار نظامی جاف‌ها پایداری کند زیرا جاف‌ها از پنجهزار خانوار مسلح تحت فرماندهی محمود پاشا فراهم آمده است که نه در مقابل دولت عثمانی مطیع است و نه در برابر دولت قاجار.<sup>۱</sup>

در همین باره شادروان «پیره‌میرد» می‌گوید: جاف که ریاست آنها با محمود پاشا بود تا حوالی سنجند توسعه و تردد داشتند که تابستان‌ها کوه‌های «ته‌گه‌رمه» و «به‌رانان» در خاک ایران از هجوم آنها آسایش نداشت و حکمران کرمانشاهان که شاهزاده بود، سوخت زمستانی را برای [سران] آنان به «شیروانه» و «کانی‌چه‌قل» می‌فرستاد.<sup>۲</sup>

در آن زمان دولت عثمانی و دولت قاجاری، برای آن که منطقه ایل جاف را که منطقه‌ای حساس و استراتژیک بود، در اختیار داشته باشند. هر کدام از دولتین مزبور کوشیده‌اند که در جلب و تقرب سران ایل جاف به سوی خود پیشدستی و تلاش نمایند.<sup>۳</sup> در همین راستا مظفرالدین شاه قاجار عنوان «خانی» به همراه

---

۱- این اظهارات در نامه احتشام‌السلطنه برای ناصرالدین شاه نوشته شده است.

۲- گوقاری ژیان ژ: ۴۹۹، سالی ۱۹۳۶.

۳- الاکراد، د. شاکر خصباک، ص ۳۷.

تحف و هدایای ارزشمندی برای محمود پاشا ارسال داشته است. متن فرمان مظفری برای محمود پاشا به شرح زیر است:

چون مراتب حسن نیت و صدق ارادت سعادت‌مآب محمودپاشای جاف به عرض پیشگاه مرحمت دستگاه اقدس همایون شاهنشاهی رسیده و خاطره مهر مظاهر شاهانه از محاسن خلوص عقیدت او قرین کمال خوشنودی است، لهذا محض ارائه رضایت خودمان خاطر مشارالیه را به اعطای یک قبضه شمشیر مرصع از درجه دوم قرین اعتزاز و افتخار فرمودیم که زیب و علاقه کمر اعتبار خود ساخته بین الامثال و الاقران مباهی و سربلند بوده در عهده شناسند. ۲۲ شعبان ۱۳۲۰ [هجری قمری]

[مهر عنوان] (مظفرالدین شاه)<sup>۱</sup>

اما آنچه واقعیت است، محمود پاشا که انسانی زیرک و هوشیار بود از حقیقت سیاست اندوهبار هر دو دولت آگاهی داشت و این گونه فرامین و خلعت‌ها او را نفریفته است و مدام می‌کوشیده است که منطقه جاف در زیر سلطه دیگری نباشد و گونه‌ای استقلال داخلی و اختیار محلی برای ایل جاف از جهت اجتماعی و جغرافیایی قائل بوده است، و این اندیشه را نه تنها برای ایل جاف در نظر داشته، بلکه این استقلال داخلی و اختیار محلی را برای کردستان در قلمرو عثمانی می‌پرورانده است. در این باره شادروان (امین زه‌کی بیگ) می‌نویسد: محمود پاشا در این اواخر به مسائلی میهنی و ملی متهم شده بود و مسئولان دولت عثمانی از روی این میهن‌پرستی و ملیت‌طلبی از وی دل چرکین شده بودند.<sup>۲</sup>

---

۱- تصویر این فرمان در طی مقاله «نه‌خشی هوزی جاف له سایه‌ی چه‌ند سه‌روکیکیه‌وه. د. حه‌سه‌ن جاف. گو‌قاری کوری زانیاری عیراق، ده‌سته‌ی کورد ۲۲/۲۱» آمده است.

۲- مشاهیر الکرد و کردستان، ج ۲، بغداد، ۱۹۳۴، ص ۱۸۱.

برای اثبات این ادعا که محمود پاشا به مخالفت دولت عثمانی اقدام نموده است، نوشته دکتر (کمال مظهر) را می‌آورم که می‌نویسد: سواره حمیدیه تشکیل شده از عشایر کُرد و استفاده آن برای به قدرت رسیدن و سلطه بر امور داخلی بود. دولت عثمانی با اتکا به نیروی این سواره به مقابله با جنبش‌های میهنی و ملت‌های تحت سلطه را در نظر داشت به ویژه جنبش کُردها در قلمرو دولت عثمانی و نیز به منظور برپا کردن آشوب و اغتشاش در مرزهای روسیه از آن استفاده می‌کرد، این نکته قابل اشاره و اعتناست که بیشتر عشایر بزرگ و کلان ایلات کُرد با عضویت و فعالیت در سواره حمیدیه عثمانی مخالف بودند، از جمله مخالفان عشایر پزدهر، همه‌مونه‌ند، جاف و ایلات منطقه بدلیس.<sup>۱</sup>

درباره همین مسأله سواره حمیدیه (لازاریف مستشرق روسی) می‌گوید: سلطان عبدالحمید انتظار داشت که روی همسایه سمت راست خود حساب کند و زرنگی و توانمندی دولت خود را به اثبات برساند و نیروی نظامی خود را تقویت کند و از اوضاع اداری و سیاسی و داخلی امپراطوری عثمانی که هر روز بیشتر از روز پیش به سمت آشفتگی و نابسامانی و سقوط می‌رفت، چشم‌پوشد. آن وضعیت ناگواری که از هنگام جلوس سلطان عبدالحمید آغاز شد و در طی ایام حکمرانی او روز به روز به سوی سستی و بی‌ثباتی پیش می‌رفت، همچنان ادامه داشت و برای منظور خود سعی داشت که نقشه و طراحی او در عداوت بر علیه ایران و تجاوز به مرزهای ایران همچنان بر دوام و برقرار باشد و چنان بود که در مرزهای دو کشور تنها کُردها سکونت داشتند و مرزهای ایران و عثمانی نیز تا آن زمان تعیین قطعی و تحدید حدود سیاسی نشده بودند و به همین علت پس از تشکیل سواره حمیدیه

---

۱- کردستان فی سنوات الحرب العالمیه الاولی، ترجمه محمد الملا عبدالکریم، ص

به فاصله یکسال آشوب‌های مرزی دو کشور آغاز گردید و ایل جاف در عراق [امروز] به حرکت درآمد و محمود پاشا رئیس عشایر جاف همیشه با مسئولان دولت عثمانی در رقابت و تضاد و مخالفت بود و آب آنها در یک جوی عبور نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

واقعیتی انکارناپذیر است که محمود پاشا با تشکیل سواره حمیدیه مخالفت کامل داشته و نظر خود را نیز در این باره به صراحت اعلام نموده است و به همین جهت دولت عثمانی از سیاست‌های محمود پاشا در این باره رضایت نداشته است. پس از کشته شدن محمد پاشا که [گفتیم] محمود پاشا از سوی دولت عثمانی به عنوان قائم‌مقام حلبجه و رئیس‌العشایر ایل جاف انتخاب شده است. اما پس از آن، چون نظریه او را نمی‌پذیرفته‌اند، از پی آن برآمدند که مسئولیت او را تقلیل دهند و در بین عشایر تحت امرش او را خفیف نمایند و بر همین سیاست اختلافات شدیدی بین او و برادرانش ایجاد کردند، به ویژه عثمان پاشا که دو سال از برادرش محمود پاشا کم‌سال‌تر بود، اما عثمان پاشا به خاطر آن که شخصیتی برجسته و سخی‌الطبع بود و از هیچ جهتی خود را کمتر از محمود پاشا نمی‌دانست و همسری برگزیده و هوشیار چون «عادله خانم»<sup>۲</sup> داشت که در تمامی مراحل

---

۱- کیشه‌ی کورد، م. لازاریف، به شی یه‌که‌م، وه‌گیرانی د. کاوس قه‌فتان، به‌غدا،

۱۹۸۹، ص ۱۱۸.

۲- برای آگاهی بیشتر از عادله خانم ر.ک. ← رحلت متنکر، میجرسون، ترجمه فؤاد جمیل (همچنین) ثافره‌تی کورد، هارولد هاتسن، وه‌گیرانی عه‌زیز گه‌ردیی، به‌غدا، ۱۹۸۳، ل: ۱۳۷؛ به سبب لیاقت و برگزیدگی عادله خانم بود که پس از مرگ عثمان پاشا، دولت انگلیس پس از اشغال کردستان عراق به عادله خانم لقب «خان بهادر» اعطاء کرد.

زندگی ایلی و سیاسی و اجتماعی دستیار و یاریگر او بود و در پیشرفت عثمان پاشا قصور نمی‌ورزید و علی‌الدوام به برتری او علماً و عملاً می‌اندیشیده است. طبیعی است که با این همه شرایط موافق عثمان پاشا، محمود پاشا نتوانسته است که با تمام موقعیت و دانایی و سیاست و کیاست بر عثمان پاشا برتری جوید.

همچنان که پیشتر گفتیم؛ حکومت عثمانی از سلطه محمود پاشا در شمال کردستان نگران و اندیشناک بود، به ویژه مخالفان ریاست محمود پاشا، همواره گزارش‌هایی را بر علیه او به مسئولان دولت عثمانی می‌رسانیدند، و مسئولان عثمانی نیز به دنبال بهانه‌ای بودند تا محمود پاشا را از تصدی قائم‌مقام حلبچه، و رسمیت ریاست عشایر جاف معزول نمایند و او را تبعید کنند. برای انجام این مهم، فریق پاشا از سوی حکومت عثمانی تعیین و برای کردستان اعزام می‌شود. علی‌الظاهر به عنوان بازرس و مأمور بررسی گزارش‌ها که آیا این همه گزارش سوء بر علیه محمود پاشا که به استانبول می‌رسد واقعیت دارد یا خیر؟ فریق نامق پاشا به حلبچه می‌رسد و میهمان و وارد محمود پاشا می‌شود. محمود پاشا هم می‌داند که نامق پاشا به چه مأموریتی به منطقه آمده است و این حضور او به عنوان مأمور دولت عثمانی بدون علت و محاسبه و زیرکانه نیست. به همین سبب به او اعتنایی نمی‌کند و در مهمانپذیر او را استقرار داده، دستور پذیرایی و رسیدگی به او را همانند سایر واردین به عوامل و وابسته‌های دیوانی خود می‌دهد. در یکی از روزهای دیدار با نامق پاشا می‌گوید؛ سلطان عبدالحمید، نواحی ده‌لین و مووان و مالوان و بقیه کانال‌های آبی شهر زور را خریداری کرده و به نام خود به ثبت رسانیده است. این املاک در شهر زور محل تردد و اسکان عشایر جاف هستند که جمعیتی چشمگیر و گله و احشام و اغنام و اموال فراوان دارند و مشخص است که در عبور و مرور خود، ضرر و زیان و خسارت به نواحی و زراعت مناطق مزبور وارد می‌آورند و موجب نگرانی و رنجش خاطر مسئولان دولت عثمانی می‌شوند. من [محمود پاشا] چنین پیشنهادی دارم و رایزنی می‌کنم که سلطان عبدالحمید،



نواحی مزبور را به عشایر جاف هبه نماید، زیرا برای سلطان امپراطوری عثمانی شایسته نیست که خریداری اmlاک بفرماید و همچون نوکیسه‌گان ملک‌داری کند. در مقابل ما منطقه «قزره‌بات» که از نواحی جاف و به فاصله دورافتاده است به سلطان تقدیم می‌کنیم و دیگر هیچ ناخشنودی و نگرانی هم پیش نمی‌آید. نامق پاشا از شیوه‌پذیرایی و مکالمه و گفتگوی محمود پاشا رنجیده خاطر و دل‌آزرده می‌شود و به بهانه‌جویی خود می‌رسد زیرا در واقع برای طرح توطئه‌ای نسبت به محمود پاشا به منطقه جاف اعزام شده بود، پس از چند روزی نامق پاشا، حلبجه را به قصد زیستگاه ایل جاف ترک می‌گوید. در این برهه که عثمان پاشا ریاست داخلی ایل جاف را به عهده داشته است، از او به گرمی استقبال کرده و با کوبه و شکوه تمام او را وارد کرده به پذیرایی شایسته از وی می‌پردازد و در بازگشت نامق پاشا به استانبول عثمان پاشا یک‌هزار لیره طلا به او هدیه می‌دهد.

در ورود به استانبول نامق پاشا، گزارشی سراپا در ضدیت و مخالفت محمود پاشا به سلطان عبدالحمید ارائه می‌دهد که محمود پاشا چنان دچار توهم شده است که خود را با سلطان عبدالحمید برابر می‌داند، نسبت به نظام دولتی نیت سوء دارد و با دشمنان امنیت و آسایش امپراطوری عثمانی دوستی و همفکری دارد و مهمانپذیر او مرکز اجتماع مخالفان سیستم خلافت عثمانی می‌باشد. پس از این گزارش نامق پاشا، فرمانی از سوی سلطان عبدالحمید صادر می‌شود که منصب قائم‌مقام حلبجه و ریاست عشایر جاف به عثمان پاشا واگذار گردد و با این تحویل و تحول محمود پاشا به عنوان متصرف [فرماندار] «اوروفه» انتخاب می‌شود.<sup>۱</sup>

محمود پاشا همزمان با انتصاب به فرمانداری اوروفه از پذیرش حقوق و مستمری خودداری می‌کند و تا چهار پنج ماه همچنان به عنوان رسمی فرماندار اوروفه مخاطب دولت عثمانی بود و در مکاتبات مقام وی مکتوب می‌شد، لقب

---

۱- مشاهیر الکرد و کردستان، محمدامین زکی، ج ۲، ص ۱۸۲.

بیگلربیگی نیز به وی اعطا می‌شود،<sup>۱</sup> که این رتبه به فرمانروایان ایالت داده می‌شد، عنوان بیگلربیگی در کشور عراق از سوی امپراطوری مسلط عثمانی فقط به چهار شخصیت واگذار گردیده‌است؛ ۱- احمدپاشای بابان، ۲- عبدالقادر پاشا دیاربکری، ۳- محمود پاشا جاف و ۴- ابراهیم پاشا مدیر املاک سلطنتی.

مسئولان دولت عثمانی می‌دانستند که محمود پاشا این مستمری را نخواهد پذیرفت و حس زیرکی محمود پاشا را در درک این ترفند که دولت عثمانی در نظر دارد که با این انتصاب در اوروفه موجب خلع اقتدار عشیره‌ای و تبعید اجرایی او از منطقه قلمرو نفوذ ایلی جاف شود، محمود پاشا عاقبت متوجه می‌شود که بدین گونه نمی‌توان پیش رفت و باید چاره‌ای بیندیشد و مجبور به عزیمت استانبول می‌شود تا شاید حکم تصدی فرمانداری اوروفه را لغو نماید. به محض ورود به استانبول، سلطان عثمانی وی را به زندگی تحت نظر و مراقبت دائم در استانبول فرمان داده، با دستور اکید به تحدید وی، ساختمانی برای استقرار او اختصاص داده و حکم منتظر خدمت برای محمود پاشا صادر می‌کند و تحت نظر مأموران عثمانی و مراقبت شدید آنها ماندگار و متوقف می‌شود. نکته دیگر آنچه شایان توجه است، ایل جاف در ایام ریاست محمد پاشا و محمود پاشا از هم‌پیمانان شیخ عبیدالله نهری در جنبش سال ۱۸۸۰ م = ۱۲۹۸ هجری قمری بودند.<sup>۲</sup>

---

۱- لونگریک می‌گوید: بیگلربیگی بالاترین رتبه «پاشا» در نظام سیاسی دولت عثمانی است و لقب فرمانروایی ایالت است. ر.ک. ← اربعه قرون من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه جعفر الخياط.

۲- راپه‌رینی کورده‌کان له سالی ۱۸۸۰ دا، نویسنی د. جه‌لیل جه‌لیل، وه‌رگیر له رووسییه‌وه د. کاوس قه‌فتان، به‌غدا، ۱۹۸۷، ص ۱۳۵.

پس از سرکوب شورش شیخ عبیدالله در سال ۱۸۸۲ = ۱۳۰۰ هجری قمری، محمود پاشا همیشه منتظر فرصتی بود تا عهد و پیمان خود با شیخ عبیدالله را به انجام برساند و باچند سردار و رئیس عشیره کُرد درصدد آن بودند بر علیه دولت عثمانی قیام کنند. دستگیری غافلگیرانه محمود پاشا از سوی سلطان عبدالحمید وی را بسیار ناراحت می‌نماید و در اندیشه این که بتواند به هر نحو خود را به منطقه ایل جاف برساند و شورشی در کردستان شمالی برپا نماید، روزها را سپری می‌کند. در این هنگام روشنفکران ترک و ملت‌های تحت سلطه دولت عثمانی در سال‌های ۱۸۸۲ - ۱۹۰۸ م = ۱۳۰۰ - ۱۲۲۶ هجری قمری برای سقوط رژیم سلطان عبدالحمید در تلاش بودند، مبارزان سیاسی کُرد نیز به ریاست شیخ عبدالقادر نه‌ری و خاندان بدرخانی‌ها در استانبول برای همین منظور با هم ارتباط داشتند و با انجمن‌های سری ترک در استانبول، به ویژه «جون تُرک» و در نهایت «اتحاد و ترقی» همبستگی نموده و چنان می‌نماید که محمود پاشا با انجمن‌های مزبور به طور مخفی در ارتباط بود و انجمن‌های مزبور او را به انجام شورش بر علیه سلطان عبدالحمید تحریک کرده بودند.

با این تحولات سال ۱۸۹۲ م = ۱۳۰۹ هجری قمری محمود پاشا تصمیم می‌گیرد از استانبول بگریزد؛ ابتدا نامه‌ای بسیار تند و بدون ملاحظه سیاسی و رعایت مقام و رتبه سلطنتی به سلطان عبدالحمید می‌نویسد و می‌گوید: تو ستمکاری و خونریزی و از خدا نمی‌ترسی! و از این شیوه رفتار غیرعقلی تو تعجب نمی‌کنم چون که از نطفه ناپاک و مادر بخطایی و از نسل پدرت سلطان عبدالحمید نیستی<sup>۱</sup> و نیز برایش می‌نویسد: تو سلطان ستمکاری و بنابه شرع

---

۱- سلطان عبدالحمید در بیست و دوم ایلول ۱۸۴۲ م از کنیزکی چرکسی به نام «تیر مژگان» متولد شد. از نخستین روز تولد او برای مادرش ماجراها آفریدند که

مقدس اسلام سلطان ستمکار «واجب‌الاطاعه» نیست. تو مردی سالمندی در حالی که در حرمسرای خود سیصد زن را آشکار و مشخص در اختیار داری و این شیوه نه با شرع اسلام و نه روش انسانی مطابقت ندارد.

در ایام سلطان عبدالحمید، هر کس برای او نامه‌ای می‌نوشت، به نحوه‌ای رمزی و ویژه عنوان نامه را می‌نوشتند که متصدیان امر فقط تیترا را ملاحظه می‌کردند و مستقیماً به دست سلطان می‌رسید و سلطان شخصاً نامه را باز کرده و می‌خواند. محمود پاشا پس از تنظیم نامه و تحویل آن به پستخانه فوراً به کشتی سوار شده از راه دریای سیاه خود را به قفقاز می‌رساند. در آن سفر فردی به نام «ملا حمدی سندنچی» او را همراهی می‌کند. در رسیدن به قفقاز به سوی باکو حرکت می‌کند. در ماه صفر ۱۳۰۹ = تشرین یکم ۱۸۹۲م به باکو می‌رسد و در عکاسخانه آنجا با لباس معمولی و ساده از خود عکسی به یادگار می‌گیرد و با چاپار پُستی برای نزدیکانش به محل ایل جاف می‌فرستد. [که در حاشیه آن چگونگی تهیه تصویر را به خط و زبان فارسی نوشته است]

همانطور که شادروان کریم بیگ (پدرم) به آن پرداخته است، محمود پاشا از جنوب نامه‌ای برای تزار روس می‌نویسد و از او استمداد می‌طلبد. برای این منظور که با حمایت دولت روسیه در قلمرو عثمانی‌ها بر علیه حکومت سلطان عبدالحمید

---

فرزندش از نطفه سلطان عبدالحمید نیست و از خدمتکاری ارمنی که آشپز قصر سلطان عبدالحمید بود و «تیر مژگان» با او سر و سری داشته، به وجود آمده است. سلطان عبدالحمید تا یکهفته بعد از تولد عبدالحمید او را به عنوان فرزند پذیرفت و از انتساب او به خود مسامحه نمود و این اتهام به تأیید مورخین حقیقتی ندارد. ر.ک. ← لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، ج ۳، بغداد، ۱۹۷۲، ص ۱۲ (و) السلطان عبدالحمید، اورخان محمدعلی، بغداد، مطبعه الخلود، ص ۸۲.

قیام نماید و به تزار وعده داده است که توانایی انجام و اقدام مزبور را دارد.<sup>۱</sup> اما چنان می‌نماید که به سبب اوضاع نابسامان روسیه در آن هنگام جوابی مثبت دریافت نکرده است. محمود پاشا که از همکاری روس‌ها ناامید می‌شود، به همراه وابسته خدمتش روسیه را به قصد ایران ترک می‌کند و با کشتی خود را به بندر انزلی می‌رساند [در ساحل ایران که پیش از انقلاب اسلامی بندر پهلوی خوانده می‌شد].

ایل جاف که خبر گریختن محمود پاشا از استانبول را می‌شنوند، فتاح بیگ برادر محمود پاشا به استقبال او می‌شتابد و در میانه راه به هم می‌رسند. گویا در نزدیکی چهارشنبه بازار به هم رسیده‌اند، به همراه یکدیگر به زیستگاه ایل جاف مراجعت می‌کنند و به «گه‌لگه» که اقامتگاه تابستانی بیگ‌زاده‌های جاف مرادی است، در نزدیکی «پنجوبین» جاف‌ها و بیگ‌زاده‌های اطراف محمود پاشا را گرفته او را به گرمی می‌پذیرند و تعهد همکاری بر علیه سلطان عبدالحمید می‌دهند که در قیام صاحب اختیار باشد و هیچ‌گاه از وی جدا نشوند. سلطان عبدالحمید نیز حکم نابودی محمود پاشا را صادر می‌کند و دستور می‌دهد عنوان «پاشا» را از وی سلب کنند و در تمامی مکاتبات و احکام با حذف عناوین «پاشا» و «بیگ» او را «یاغی محمود» و «فراری» خطاب نمایند و به والی موصل و والی بغداد دستور داده می‌شود که زنده یا مرده محمود پاشا را به استانبول بفرستند.

همانطور که اشاره کردیم، محمود پاشا از آشفستگی اوضاع سلطان عبدالحمید و تکاپوی احزاب سیاسی مخالف او آگاهی داشته و درصدد آن بوده است که اتحادیه ایلات کُرد را فراهم آورد تا بتوانند از آن برهه ویژه استفاده نمایند و نوعی اختیار سیاسی و ملی برای کُردها را فراهم آورد.

---

۱- یادداشته کانی مستهفا به‌گی که‌ریم بیگ، دست‌خه‌ته.

«پیره میرد» در این باره می نویسد: درباره کُرد؛ آن گردهمایی‌ها به منظور دستیابی به موجودیتی بود که در کنار «زهلم» برپا شد و آن هنگام محمود پاشا در استانبول به سر می برد و آگاهی تمام داشت که دولت عثمانی در طول سال، قریب شش ماه از پرداخت حقوق مأموران اداری و نظامی ناتوان بود و مسامحه داشت و به همین سبب می دانست که دولت عثمانی از اعزام هرگونه نیروی نظامی برای هر جا ناتوان است و در مراجعت با همین دانسته‌ها تمامی بزرگان ایلات کُرد را در محل «سرچشمه زهلم» دعوت کرده، انجمنی فراهم آورد از جمله؛ از سلیمانیه، نقیب، شیخ محمد مفتی، احمد پاشا چاووش، سیداحمد بابارسلول، عبدالرحمن آغای عبدالله آغا و... از ذهاب؛ فقیه سعید، داوود خان کلهر، با تمامی رؤسای ایلات و طوایف و اسماعیل بیگ داووده، مجید پاشای کویه از دوستان شیخ رضا طالبانی شاعر معروف کُرد، شیخ محمودرئوف و شیخ علی و... خلاصه جلسه «زهلم» متشکل از بزرگانی نامدار بود که گفتگوها انجام و تصمیماتی گرفته شد. من [پیره میرد] هم در خدمت نقیب بودم، به اندازه تمامی آراء مردم و نیز تمامی حاضران به قلم من امید و اتکا داشتند و من هم قلندروار در بین اهالی آن دیار تردد داشتم تا روزی محمود پاشا و نقیب که در منزل کیخسرویگ جاف فرزند محمود پاشا بودند، مرا احضار کردند و گفتند: خداوند زمینه را فراهم نموده است. قلم را مهیا کن و دستور اداره و بیان نامه خودت را بنویس. من هم سر از پا ناشناخته و دیوانه‌وار به زبان آمده و گفتم؛ پاشا من به رایگان بی‌مزد و منت خودم را خسته نمی‌کنم. محمود پاشا به حدی برآشفته و عصبانی شد که از شدت عصبانیت سه بار بر روی مسند خود جست‌وخیز کرد و گفت: درست می‌شوم، چه می‌گویی؟ گفتم: پاشا اگر خشمگین خواهی شد، چیزی نمی‌گویم و اگر آرام خواهی بود و بر من خشم نخواهی گرفت، می‌گویم. فرمود: بگو. گفتم: پاشا چنین

نبوده است، اما شما وضعیت ما و تجر و خود بزرگ‌بینی اهالی این منطقه را تجزیه و تحلیل کن. برای مثال؛ در منطقه شاربازیر روستایی به نام «که نارووه» که متعلق به سلیمان رسول آغا بود، وی سه کدخدا داشت به نام‌های کدخدا احمد و کدخدا اسماعیل و کدخدا محمد!»

این مثال می‌نماید که «پیرمرد» [شاعر و نویسنده و روزنامه‌نگار بزرگ گرد] اعتقادی به اتحاد سران عشایر و شیوخ و بزرگان گرد نداشته است و برای آن در همان مقاله می‌گوید: اگر تو حکومت خود را به نقیب سپردی و از حقوق خود چشم پوشیدی، سایر سران طوایف جاف او را به ریاست نمی‌پذیرند و می‌گویند: محمد پاشای پدرت شما که در سلیمانیه «متصرف» = «فرماندار» بود و اقتدار و سلطه‌ای تمام داشت، پس از یک ماه آن را ترک کرد و نپذیرفت. تصور نمی‌کنم رسول آغای ترشی‌فروش و محمود آغای چوخه‌ره‌شی میراوده‌لی یا فقیه احمد داره شمانه، اگر هم تمایل داشته باشند، چگونه می‌توانند به حکومت برسند؟!<sup>۱</sup>

خبر تحرکات محمود پاشا، تمام و کمال به حکومت عثمانی گزارش می‌شد. مسئولان عثمانی این حرکات را جدی دانسته و از آن اندیشناک بودند، به‌ویژه سلطان عبدالحمید خود توجهی فراوان به این مسأله معطوف می‌داشت که به هر صورت بوده محمود پاشا را از میان بردارد و از این آشوب رستگار شود. به همین منظور به «کریم بیگ خانزاده جواینی» که اهل سلیمانیه بوده است و در لشکر عثمانی درجه «عه‌قید» = «سرهنگ» امروز را داشته است، دستور می‌دهد، هزار سوار برای دستگیری محمود پاشا اختصاص بدهد. محمود پاشا که از این امر آگاه می‌شود، به قلعه کوه «زمناکو» رفته و در آنجا پناه می‌گیرد و کریم بیگ مزبور

---

۱- ر.ک. روزنامه‌ی زیان، ژماره ۴۷۹، سالی ۱۹۳۶، ص ۴۰ (و) محمود پاشای جاف، تومیدی ناشنا، گو‌قاری کاروان، هه‌ولیر، سالی ۱۹۹۰.

مأمور با یکهزار سواره نظام با مالرو قاطر در منطقه «شه‌میران» و «زمناکو» به تعقیب و جستجوی او می‌پردازد. محمود پاشا بدون آن که با او وارد جنگ شود، «زمناکو» را ترک می‌کند و به سوی منطقه «شهرزور» به راه می‌افتد و به «بانی بنوک» می‌رود. بدین صورت یکسال تمام کریم‌بیگ مزبور را در بین «زمناکو» و «بانی بنوک» به تردد و رفت و آمد وامی‌دارد، بدون آن که فرصت اقدامی را به او بدهد؛ اما پیری و مریضی و توطئه نوکران و جیره‌خواران نظام میری = دولتی که در بین عشایر جاف، دست‌نشانده و جاسوس عثمانی‌ها بودند، به‌ویژه توطئه ... تأثیری عمیق در وجود و درون اطرافیان محمود پاشا گذاشت. حتی کیخسروبیگ فرزندش نیز از وی رویگردان شد و اختلاف محمود پاشا و عثمان پاشا چند برابر به آشفته‌گی و بی‌سامانی اوضاع افزود و تلخی آن به محمود پاشا گران آمد. تمام این نکات موجب رنجی روزافزون در زندگی محمود پاشا گردید و سبب شد تا محمود پاشا در تحولی صدوهشتاد درجه به استمالت، دلجویی و عذرخواهی از سلطان عبدالحمید بیندیشد. به همین منظور نامه‌ای به والی بغداد می‌نویسد؛<sup>۱</sup> و منظور خود را در این که می‌خواهد خود را به مسئولان دولت عثمانی و در نهایت سلطان عبدالحمید معرفی نماید، با او در میان می‌گذارد و در صورت عدم بازداشت وعده حضور در بغداد داده، با او مشورت می‌نماید.

والی بغداد نیز در پاسخ برای وی نامه‌ای می‌نویسد که؛ به بغداد بیایید، دستگیر و بازداشت نخواهید شد و به شما اطمینان می‌دهم که سلطان عبدالحمید شما را عفو خواهد کرد. محمود پاشا با اتکا به قول و قرار والی، عازم بغداد می‌شود و در

---

۱- در آن هنگام تقی‌الدین پاشا والی بغداد بود (۱۱۸۰-۱۸۸۷). ر.ک. ← اربعه قرون فی تاریخ العراق الحدیث، لونکریک، ص ۳۶۱ (و) لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، ج ۳، ص ۴۱-۴۲.



منزل «محمد پاشای داغستانی» وارد شده، میهمان می‌شود. زمانی که با والی بغداد ملاقات می‌کند، برایش آشکار می‌شود که وعده عفو سلطان عبدالحمید اساسی ندارد و دروغی بیش نیست. والی در رفتن او به استانبول اصرار می‌ورزد، زیرا سلطان خواستار او شده است.<sup>۱</sup>

محمود پاشا به والی می‌گوید: به استانبول خواهیم رفت، اما از طریق «کفری» و جاده موصل، زیرا پول و هزینه سفر را در منزل گذاشته‌ام و پیغام می‌دهم که آن را به «کفری» بیاورند. والی راضی می‌شود که مانند شخص تحت نظر، یک تابور آقاسی به همراه پانزده سوار ژاندارم با او تا موصل همراه شوند. محمدعلی بیگ برادر محمود پاشا که به همراه او بود، سه روز پیش از حرکت او از بغداد، آن شهر را ترک می‌کند. نیرویی از سواره عشیره جاف فراهم می‌نماید و روزی که محمود پاشا به «قهره‌تپه» می‌رسد، محل مزبور را محاصره می‌کند و بدین صورت محمود پاشا را از حراست سوار عثمانی خلاص می‌نماید و محمود پاشا به طرف قلعه «زمناکو» حرکت می‌کند. مجدداً نیروی اعزامی از استانبول برنامه دستگیری او را از سر می‌گیرند و به تحرکات و ترددهای جدید دست می‌زنند. چنان می‌نماید که این بار ترفند و توطئه‌های مأموران و جیره‌خواران سلطان عبدالحمید به درجه‌ای می‌رسد که حتی نزدیکان محمود پاشا به وی بی‌توجه می‌شوند و از وی حمایت

---

۱- مصطفی بیگ در یادداشت‌های خود می‌نویسد: محمود پاشا زمانی که به دیدار والی می‌رود، علی‌رغم آن که والی متعهد شده بود که او را بازداشت نخواهد کرد، دستور بازداشت او را صادر و در «ئیچ‌قه‌لا» که وزارت دفاع حالیه کشور عراق است، چند روز او را بازداشت می‌نماید، اما شجاعانه در فرصتی می‌تواند از دست نگهبانان و محافظان بگریزد، خود را به زیستگاه ایل جاف برساند و در پناه کوه «زمناکو» قرار بگیرد.

نمی‌کنند و جز چند سوار شفیق و محرم کسی با وی نمی‌ماند. مریضی و کهولت او را به‌تنگنا می‌اندازد،<sup>۱</sup> اما با این عده اندک نیز همچنان بر قول و عهد خود پابرجا می‌ماند و خود را تسلیم سواران عثمانی نمی‌کند. محمود پاشا بسیاری از مأموران بالای حکومت عثمانی را می‌شناخته است. آشنا، انیس و شفیق فراوان در بین آنها داشته است. یکی از آشنایان، «شیخ‌الاسلام ابوالهدی»<sup>۲</sup> بوده است که مقامی ارجمند نزد سلطان عبدالحمید داشته است و سلطان بسیار او را گرامی داشته و محترم می‌شمرده است. محمود پاشا نامه‌ای به ابوالهدی می‌نویسد و درخواست می‌نماید که وی از سلطان برایش طلب عفو بخشش کند. [ابوالهدی از سلطان خواهش می‌کند] و سلطان می‌گوید: سوگند خورده‌ام که محمود را در میدان استانبول به دار بزنم و می‌دانم که چه و چند گناه بزرگ غیرقابل بخشش از او سرزده است. ابوالهدی به سلطان می‌گوید: «العفو عند القدره فضیله» خواهش مرا بپذیری، بهتر است. عاقبت سلطان عبدالحمید به اصرار و خواهش ابوالهدی و میردرویش پاشا که از

---

۱- می‌گویند؛ محمود پاشا که پیری و کهولت و ناتوانی خود را احساس می‌کند، افسوس می‌خورد که نمی‌تواند برای مردم گرد اقدامی درخور به انجام برساند و می‌گوید: «تا توانیم نه‌مزانی / که‌زانیم نه‌متوانی»: (تا توانستم؛ ندانستم چه سود / چونکه دانستم، توانستم نبود).

۲- ابوالهدی صیادی در سال ۱۸۴۹م در روستایی در نزدیک حلب متولد شده است. پیرو طریقت رفاعی بوده است. در اواخر سلطنت سلطان عبدالحمید به استانبول آمده است. یکی از معتمدین و محارم سلطان عبدالحمید بوده است. سلطان خود را مرید او دانسته است، نفوذی تمام داشته است و سلطان، خواهش او را رد نمی‌کرده است. ر.ک. ← لمحات اجتماعیه من تاریخ العراق الحدیث، ج ۳، ص ۳۱-۳۷.

دوستان نزدیک محمود پاشا بوده است، عفو او را می‌پذیرد و می‌گوید به شرطی او را می‌بخشم که تسلیم شده به استانبول بیاید. ابوالهدی نیز نتیجه را به محمود پاشا اطلاع می‌دهد. او نیز که چاره‌ای دیگر برای رهایی نمی‌بیند، تسلیم شده و عازم استانبول می‌شود.

در این سفر علی بیگ فرزند محمدعلی بیگ برادرش در خدمت او بوده است. به محض ورود به استانبول به منزل درویش پاشا<sup>۱</sup> وارد می‌شوند. سپس به دیدار سلطان عبدالحمید نایل شده و مورد عفو قرار می‌گیرد. سلطان مراتب و مواجب پیشین را در حق او مرعی و جاری می‌نماید. در بازگشت محمود پاشا به هه‌له‌بجه، حکومت عثمانی ریاست ایلات جاف را دوباره برای او فرمان داده، مکتوب رسمی صادر می‌کند. عثمان پاشای برادرش همچنان در تصدی قائم‌مقام باقی می‌ماند.

پس از سقوط سلطان عبدالحمید از سلطنت در سال ۱۹۰۸ م، محمود پاشا همچنان از مخالفان رژیم استبدادی بوده‌است. به‌ویژه پس از آنکه حزب «اتحاد و ترقی» به عدم انجام وعده‌های خود می‌پردازند و آنچه به کُردها و ملت‌های زیر سلطه دولت عثمانی تعهد داده بودند، انجام نمی‌دهند. در این برهه محمود پاشا سعی می‌کند اتحاد و یکدلی در بین سران عشایر و بزرگان کُرد ایجاد کند. برای آن که حقی را برای مردم کُرد به چنگ آورد؛ در این باره مکاتبات گسترده‌ای را با سران کُرد انجام می‌دهد، از جمله نامه‌ای برای حکمران بانه نوشته‌است. یکی از نامه‌های ارسالی برای حکمران بانه که توسط علی بیگ پسر رستم بیگ از نزدیکان محمود پاشا که از طرف مادر منسوب بیگ‌زادگان بانه بود، فرستاده شد.

---

۱- این درویش پاشا، شخصیتی برجسته و انسانی بلندنظر و بزرگوار بوده است. دخترعموی سلطان عبدالحمید را به نام ناظمه سلطان در حباله نکاح داشته است. درویش پاشا از دوستان بسیار نزدیک محمود پاشا بوده است.

مأموران عثمانی در محلی این نامه را از علی بیگ کشف و او را به دادگاه موصل معرفی کردند و اگر «اتحادیه»ها سقوط نمی‌کردند، علی بیگ و محمود پاشا هر دو نابود شده بودند و نیز در همین زمینه نامه‌ای برای غلامرضا خان والی پشتکوه نوشته است و با او پیمان بسته که برای حقوق‌گرد تلاش کنند. جواب اکثر نامه‌ها موجود است و در کتابخانه حسن فهمی جاف می‌باشد.<sup>۱</sup>

بی‌سامانی و آشفتگی اوضاع داخلی امپراطوری عثمانی پس از پیروزی رژیم «اتحاد»یه‌ها و سیاست ترک‌سازی ملت‌های تحت سلطه امپراطوری عثمانی و تلاش مأموران و مسئولان این رژیم به ویژه سه فرمانده ستمگر رژیم «اتحادیه»ها؛ انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا<sup>۲</sup> که با قدرت مافوق و غیرقابل قیاس در سرکوب آنها تلاش می‌کردند.

آنچه شایان توجه است، در این برهه ملت‌های تحت سلطه دولت عثمانی جنبش‌هایی متعدد را در مقابله با مأموران دولت عثمانی آغاز کردند و ملت‌گرد نیز در منطقه کردستان [قلمرو عثمانی] برای دستیابی به آزادی و اختیار چندین شورش را برپا نموده بودند، اما عدم اتحاد و پیوند محکم در بین شورشگران یکی از فاکتورهای اولیه نابودی شورش‌های کردستان بود.<sup>۳</sup>

بر همین اساس (گاردلیفسکی) می‌نویسد: کردها با شورش [بدون پیش‌بینی و جوانب‌اندیشی] احساس کردند، آن نیرو و توان را ندارند که چیزی را به دست

---

۱- یادداشت‌های حسن فهمی جاف (نسخه دستنویس)

۲- جمال پاشا که مبارزان میهن‌پرست عرب از وی به عنوان جمال خونریز یاد می‌کنند.

۳- ر.ک. کردستان فی‌الحرب العالمیه الاولی، د. کمال مظهر، ترجمه محمدالملا عبدالکریم، ص ۱۱۵.

آورند. به این جهت به فکر متحد شدن با ارامنه افتادند شاید در کنار هم به نهضت ادامه بدهند و به حقوق خود دست یابند. در تابستان سال ۱۹۰۹ م، پارت اتحاد و ترقی چند مأمور را به منطقه شرق ترکیه فرستادند. این جاسوسان مأمور ایجاد دودستگی و رقابت در بین نیروهای کُرد و ارمنی بودند. اختلاف نظر سران و فرماندهان کُرد از بزرگترین ضعف‌های اولیه‌ای بود که راه را بر اتحاد سران شورش کُرد سد کرده بود. برای نمونه شیخ عبدالقادر شمزینی و امین بدرخان امیر بوتان چشم دیدن یکدیگر را نداشتند و هر دو انتظار داشتند که ریاست و قیادت تمام کُردهای ترکیه را از آن خود کنند. امین بدرخان به آشکار سیاست خود را اینگونه می‌نمود که امیرنشین بوتان از دیرباز دارای اقتدار و موجودیت بوده است و شمزینانی‌ها دودمانی شیخ و سید و صاحب مرید بوده‌اند. جدای از اقتدار و موجودیت کُهن؛ و طرفداران شیخ عبدالقادر در مخالفت با بدرخانی‌ها شایع می‌کردند که؛ امیرنشین بوتان در محدود مسائل نظامی و فرماندهی صلاحیت داشته‌اند نه ریاست و رهبری و هر دو طرف نیز در محضر مأموران عالی‌رتبه ترک یکدیگر را متهم و برای هم توطئه‌چینی می‌کردند.<sup>۱</sup>

در انقلاب بزرگ مردم ایران، طرفداران مشروطیت در چند نقطه پیروز شده بر سر کار آمده و در تموز سال ۱۹۰۹ م، محمدعلی شاه قاجار فرزند مظفرالدین شاه را از سلطنت ساقط کرده، فراری دادند.

نقش کُردها در آن رویداد چشمگیر نبود. از شاه و سنت‌گرایان سلطنت‌طلب نیز به درستی حمایت نکردند، زیرا از نظام استبدادی هم نکته مثبتی شامل آنها نشده بود. در این تحول هم انقلابیون مشروطه‌طلب تغییر چشمگیری در اوضاع ندادند تا

---

۱- کیشه‌ی کورد (۱۸۹۶-۱۹۱۷ م)، س. لازاریف، به‌رگی یه‌که‌م، ته‌رجه‌مه‌ی کاوس قه‌فتان، به‌غدا، سالی ۱۹۸۹، ص ۲۲۶.

شاید اوضاع اسفبار مناطق کردنشین را سروسامان دهند و اصولاً توجه قابل ملاحظه‌ای نسبت به رویدادهای سایر نقاط، جز تهران نداشتند.

سردار و ریاست کردها در کرمانشاه راضی به اتحاد با بختیاری‌ها نبود و مشروطه‌طلبان کرد با انقلابیون گیلان برای فتح تهران اقدام می‌کردند. کردهای خان‌نشین ماکو در اکثر مواقع ابزار دست خان ماکو بودند که یکی از سنت‌گرایان و سلطنت‌طلبان و کهنه‌پرستان مشهور ایران بود. کردها عضویت و همکاری نیروهای دولتی را که با انقلابیون مبارز مشروطه‌خواه مقابله می‌کردند، پذیرا بودند. شورشیان نیز می‌کوشیدند کردها را برای پیشبرد اهداف خود به کار بگیرند. نمونه آن، روزهای مبارزه قهرمانان مشروطیت در پاییز و زمستان سال ۱۹۱۱م در تبریز بود. اگر چنانچه سران کرد با رعایت توازن سیاسی و نظامی از مشروطه‌طلبان نیز پشتیبانی می‌کردند، به خاطر منفعت شخصی و قبیله‌ای بود.

کردها در آخرین روزهای پیروزی انقلاب مشروطیت به عنوان نیروی زیربنایی سنت‌گرایان و سلطنت‌طلبان به کار گرفته شدند که سالارالدوله قاجار آن را رهبری می‌کرد. ابوالفتح میرزای سالارالدوله فرزند سوم مظفرالدین شاه قاجار، انسانی بلندپرواز و طبعی سرکش داشت. در ایام پدرش به آرزوی ولایتعهدی ایران، روزگار را می‌گذراند؛ پس از مرگ مظفرالدین شاه در بیست و چهار ذیقعد سال ۱۳۲۴ هجری قمری پادشاهی خود را اعلام کرد. طرفداران نهضت مشروطیت چون مخالف محمدعلی شاه برادرش بودند و به او اعتماد نداشتند، در آغاز از سالارالدوله بر علیه محمدعلی شاه حمایت کردند. در آن ایام ابوالفتح میرزا (سالارالدوله) فرمانروای کردستان و رابط طرفداران مشروطه با سالارالدوله، میرزا نصرالله ملک‌المتکلمین بود. سالارالدوله به نام طرفداران مشروطیت ایلات و طوایف کرمانشاهان را به سوی خود جلب کرد و پادشاهی خود را اعلام نمود، اما

این تلاش و کوشش سالارالدوله به نتیجه نرسید. چون طرفداران مشروطه از پشتیبانی او عقب‌نشینی کردند و نیروهای محمدعلی شاه (برادرش) بر لشکر سالارالدوله پیروز شدند.<sup>۱</sup>

در منطقه نهبوند بیشتر لشکریان سالارالدوله از کردهای جنوب یعنی کردستان عراق بودند که عبارت بودند از ایل جاف، ایل زنگنه و همچنین کردهای موکریان و خوانین سقز نیز با وی همکاری کردند.<sup>۲</sup> در اواسط تموز ۱۹۱۱م اعلام کرد که ریاست تمامی کردستانات را دارد. آنچه قابل بحث و یادآوری است، طرفداران نهضت مشروطه بر لشکریان محمدعلی شاه پیروز شدند و خود محمدعلی شاه را به طرف روسیه فراری دادند، اما محمدعلی شاه بیکار ننشست و از روسیه با سالارالدوله برادرش ائتلاف کرد و مرتبط شد و قرار دادند که هر دو با نیروهای خود به سوی تهران حرکت نمایند و تهران را از نیروهای مشروطه بازپس بگیرند. طولی نکشید که بیشتر گُردها از اطراف سالارالدوله بریدند. سالارالدوله بتدریج نیرویی در اختیارش باقی نماند. در این هنگام برای استمداد به منزل محمود پاشا جاف می‌آید، اما محمود پاشا زیاد به او اعتنایی نکرده است و از روش و اخلاق او ناراضی بوده است. اما کیخسروبیگ فرزند محمود پاشا او را یاری نموده و تصور

---

۱- در بحث مشروطیت د. حسن جاف دچار اشتباه شده به ویژه در اینجا و مسائل ۱۳۲۵ هجری قمری را با ۳۰-۱۳۲۹ به هم آمیخته است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← مجموعه جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲ و ۳، ص

۵۷۴ به بعد و ج ۴ و ۵ ص ۴۸۵ به بعد. (م.ع.س)

۲- در این مورد نیز اشتباه شده است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مأخذ پیشین. (م.ع.س)

کرده است که آینده سالارالدوله روشن است و به عنوان پادشاه ایران برگزیده خواهد شد، اما تکاپوی سالارالدوله به جایی نرسید و نامبرده از اروپا سر درآورد.<sup>۱</sup> بعضی از نویسندگان گُرد که از حرکت‌های چپ طرفداری کرده و متمایل به مارکسیسم بوده‌اند، بر آن عقیده هستند که برجستگان ایل جاف با حکومت‌ها و رژیم‌های اشغالگر در کردستان خود را تطبیق داده‌اند و در میان دو نیروی دولتی عثمانی و قاجار خدمتگزار بوده‌اند و در آن هنگام نیز مسائل ملی‌گرایی به مرحله‌ای نرسیده بود که نیازمند تشکیلات سیاسی و انجمن‌های مبارزاتی باشد تا شخصیت‌هایی چون محمود پاشا در آن تشکیلات و انجمن‌ها فعالیت داشته باشند و اگر چنین مراکزی نیز به وجود آمده باشد، هیچ‌گاه جاف‌ها آمادگی چنین فعالیت‌هایی را نداشته‌اند.<sup>۲</sup>

نمی‌دانیم که صاحبان این نوشته و نظریه‌ها بر اساس چه سندی به این نتیجه رسیده‌اند که در آن روزگار احساسات ملی‌گرایی به آن مرحله نرسیده است که تشکیلات سیاسی را ایجاد و ایجاد نماید؟ احساسات ملی‌گرایی گُرد از سده شانزدهم میلادی جوانه زده است. مهم وزین احمدخانی و شه‌ره‌فنامه‌ی شه‌ره‌فخان به‌دلیسی و سپس شورش‌های پی‌درپی گُردها، تشکیلات ۱۹۰۸م در استانبول و انتشار چندین روزنامه و مجله کردی و ترکی مبارزاتی و سیاسی و

---

۱- ر.ک. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۶۷ و ۲۶۸ (و) کیشه کورد، ص ۲۹۲ (و) مقاله سرهنگ سپهر مسعودی معتمدی با عنوان غائله سالارالدوله، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۳ و ۴، سال سوم، مرداد - آبان ۱۳۴۷، ۱۹۶۸.

۲- ر.ک. مومیکی نیوه‌تمه‌ن و وه‌لامی میژوو، نه‌جمه‌دین عه‌زیز بیانی، ماموستای کورد، ژماره ۱۵، سوید، پایزی ۱۹۹۲، ص ۳۹.



انجمن «خویببون» و... موارد دیگر همه سندهای بطلان نظریه این نویسندگان است؛ این از سوی، از سوی دیگر این باور که امثال محمود پاشا آمادگی عضویت در احزاب و انجمن‌های سیاسی را نداشته و اگر کاری سیاسی، حزبی، شورش و نهضتی وجود داشت، با آنها همکاری نمی‌کرد؛ ... واقعیتی ندارد و نمی‌دانیم که این فرض محال در چه شرایط ذاتی و موضوعی بحث مزبور قابل طرح و جایگزینی و بررسی است؟

آنچه که واقعیت است، هیچ فرمانروای اشغالگری مولود تحرک و خواسته صاحبان قدرت ایلی و عقیدتی که خوانین و شیوخ طریقت هستند، نبوده‌اند و اگر ثابت کنیم که ملت کُرد همانند سایر ملت‌ها پروسه ملی‌گرایی را طی کرده باشد، باید بگوییم؛ مسائل اجتماعی و تعهدات و قراردادهای مقاطع تاریخی را به وجود آورده است.<sup>۱</sup>

بدون تردید محمود پاشا، مراحل تاریخی ملت کُرد را در زمان حیات خود پدید آورده است، نه پادشاه و سلاطین ایران و عثمانی، محمود پاشا در مسئولیت ریاست ایلی، عشیره‌ای میهن‌پرست کُرد، سیاست اندوهبار دشمنی با کُردها را از سوی «اتحادیه»ها احساس و درک کرده بود و از روش سیاسی آنها رضایت نداشته است، اما با آغاز جنگ جهانی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸م، مأموران و فرماندهان «اتحادیه»های [ترک] و آلمانی‌های هم‌پیمان آنها تلاش و کوششی گسترده را در برانگیختن حس اسلام‌خواهی بین ملت‌های امپراطوری عثمانی در تمام گستره منطقه مزبور انجام دادند، علما و رهبران دینی، مردم را برای جهاد بر علیه اشغالگران مخالف متحدین که «کفار» خوانده می‌شدند و جبهه متفقین را شامل

---

۱- ر.ک. وتاری: خواجه له دوستانم بمپاریزی دژنمانم له‌سرخوم، حه‌سه‌ن گه‌رمیانی، ماموستای کورد، ژ: ۱۷-۱۸، به‌هارو‌هاوینی، ۱۹۹۳، ص ۸۲.

بودند، برانگیختند، این تبلیغات تأثیری عمیق بر ساکنان کردستان نهاد. به طوری که شادروان (شیخ محمود نهم‌مر) پس از آن که انگلیسی‌ها بصره را اشغال نمودند، هر چند «اتحادیه»ها را مسئول مرگ پدرش می‌دانست، اما همکاری خود را با ترک‌ها در مقابله با نیروهای انگلیسی آغاز و در جنگ «شُعبیه» شرکت کرد. محمود پاشای جاف هم به خاطر اعتقادات دینی در مقابل درخواست ترک‌ها هزار سوار از ایل جاف را به فرماندهی محمدعلی برادرش و کریم بیگ فتاح بیگ برادرزاده‌اش به جبهه مزبور اعزام نمود.<sup>۱</sup>

ترک‌ها در حمله به قلعه «شُعبیه» شکست خوردند، فرمانده نیروهای عثمانی سلیمان عسکری از شدت تأثر با اسلحه کمری خودکشی کرد.<sup>۲</sup>

عشایر و ایلات گُرد نیز پس از خساراتی فراوان پراکنده شدند. در یادداشت‌های مصطفی بیگ، که به روایت کریم بیگ پدرش آن را مکتوب کرده است، می‌گوید:

---

۱- متأسفانه استاد ارجمند مکرم طالبانی در کتاب «ابراهیم خان نائث من کردستان» اشاره‌ای به شرکت ایل جاف در جنگ‌های مزبور نکرده است. چنان می‌نماید که موضوع مزبور را نشنیده است و گرنه آن را مطرح می‌کرد (و) استاد د. کمال مظهر، ارجمند نیز در مجله «روشنیری نویی» ژماره ۱۲۵، سالی ۱۹۹۰ در مقاله «کورد و شهری شوعه بیه‌دا» نوشته است: اکثریت شرکت‌کنندگان، سی هزار کردی که به جنگ با نیروهای انگلیسی پرداختند، عبارت بودند از طرفداران شیخ محمود و فرزندان داووده و ده‌لوو زنگنه و هه‌مه‌وند و جاف‌های اطراف کلار، به تصورم نشنیده که جاف‌های اطراف کلار تحت سرپرستی چه‌کسی بودند و گرنه می‌نوشت (!!!؟)

۲- برای آگاهی بیشتر درباره این جنگ ر.ک. ← لمحات اجتماعی من تاریخ العراق الحدیث، علی الوردی، بغداد، ۱۹۷۴، ص ۱۴۵.

شادروان (توفیق وهبی بیگ) در جنگ «شعبیه» یکی از افسران نامبردار نیروهای عثمانی بود، به سران برجسته کُرد از جمله شادروان شیخ محمود و محمدعلی بیگ جاف یادآوری می‌نماید که بیهوده برای برتری عثمانی‌ها، کُردها را به کشتن ندهند. شیخ محمود و محمدعلی بیگ تذکر او را می‌پذیرند. کریم بیگ می‌گوید: من به خاطر جوانی و جویای نام بودن و غلیان دوست داشتم در جنگ مزبور پایداری کنیم.<sup>۱</sup>

شایان توجه است که همین احساسات دینی بود که کُردها را بر علیه لشکر روسیه تحریک کرد. آن نیروها از سپاهیان روس که به مناطق کردستان حمله کردند و تعدی و ستم فراوانی نسبت به ساکنان منطقه مزبور روا داشتند. احساسات دینی موجب اصلی همکاری ایلات و جنگجویان کُرد با سپاه عثمانی در مقابله با روس‌ها و سایر متفقین گردید. به همین سبب زمانی که دولت عثمانی از محمود پاشا تقاضا کرد که در جنگ با روس‌ها جبهه متحدین را یاری نمایند، سواره ایل جاف به فرمان محمود پاشا، طاهریگ فرزند عثمان پاشا، علی بیگ محمود پاشا، حسین بیگ محمود پاشا، حسن بیگ محمود پاشا، حسین بیگ و ولدبیگ و علی بیگ احمدبیگ ولدبیگ و... در

---

۱- نگارنده این پژوهش در سال ۱۹۷۸م به همراه تحسین بیگ ایزدی [رهبر ایزدیان جهان] در لندن به دیدار توفیق وهبی بیگ در منزل او رفته و کیفیت این رویداد را از او سؤال نمود. او نیز در پاسخ گفت: چون می‌دانستم خسارت و زیان کُردها فراوان خواهد بود و پیروزی عثمانی‌ها امری محال است، به شیخ محمود و محمدعلی بیگ جاف توصیه کرده و گفتم؛ به خیره کُردها را برای پیشرفت اشغالگران [عثمانی] به کشتن مدهید، سخنم مؤثر شد. پس از خسارتی جزئی پراکنده شدند. د. حسن جاف.

مقابل ستون‌های اعزامی روسیه وارد جنگ شدند. جبهه مقابله این نیروها در منطقه «قاتان قوری» روی داد. شادروان شیخ محمود حفیدزاده در این جنگ نقشی بسزا و بزرگ داشت. نیروهای عثمانی نیز در این جبهه ابتکار عمل را در دست داشتند و با یاری نیروهای کُرد در مقابل روس‌ها پایداری و حمله می‌کردند و توانستند سدی در مقابل پیشروی ستون‌های عملیاتی روسیه به وجود آورند.

گرامی وجود شیخ عثمان شیخ علاءالدین نقشبندی برای من [د. حسن جاف] روایت کرد؛ که خودش جوان بود و در جنگ یادشده شرکت داشت و اکثر قریب به اتفاق عشایر کُرد شجاعانه همدوش سپاهیان تُرک در مقابل روس‌ها جنگیدند. در همان برهه که ایام «اتحادیه»ها بود، محمود پاشا فرماندهی سواره جاف را به عهده داشت به همراه طابور عسکری ترک به فرماندهی حسین رثوف بیگ و بهاء بیگ، می‌خواستند نواحی غربی ایران را به ویژه کرمانشاه را تصرف نمایند.<sup>۱</sup>

عثمانی‌ها از محمود پاشا می‌خواهند که با نیروی مزبور همراهی نماید و به اتفاق سواره و افراد خود آنها را تا جبهه مزبور پشتیبان باشد. هرچند پیش از این مسائل «اتحادیه»ها به سبب موارد سیاسی از محمود پاشا اندیشناک و بدگمان

---

۱- لونگریک می‌گوید: نیروی جاف در میان نیروهایی بودند که در غرب ایران می‌جنگیدند. ر.ک. ← تاریخ العراق الحدیث من سنه ۱۹۰۰-۱۹۵۰، بغداد، ۱۹۸۸، ص ۱۰۴. [عشایر کرمانشاهان نیز همانند سایر ایلات ایران همراه با دولت موقت نظام‌السلطنه به مرکزیت کرمانشاه جزء هم‌پیمانان متحدین به‌ویژه عثمانی‌ها بودند و تصرف کرمانشاه در این مقوله وجهی ندارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲، ص ۸۴۹ و... و ج ۵، صفحات ۷۵۸ به بعد... (م.ع.س.)]

شده بودند و در واقع نیز محمود پاشا نمی‌خواست با آنها همکاری کند، اما به ناچار با ستون‌های عملیات ترک عزیمت کرد و در منطقه کردند، عشایر سنجایی و قلخانی و هم‌پیمانان آنها، نیروهای ترک و سواره جاف را مغلوب و به ناچار به طرف قصرشیرین عقب‌نشینی می‌کنند.<sup>۱ و ۲</sup>

---

۱- علی‌اکبر خان رئیس ایل سنجایی شورشی را در شهر کردند به مخالفت ترک‌ها برپا کرد. سرلشکری ترک را کشت و دو فرمانده ترک؛ حسین رثوف بیگ و ضیاءالدین بیگ را شکست داد. این دو فرمانده ترک صدها گُرد بی‌گناه را کشته بودند. سردار بوکان را هم اعدام کرده بودند. این علی‌اکبر خان به مخالفت رضاشاه و پشتیبانی احمدشاه قاجار اقدام کرده و از تعقیب مأموران نظام پهلوی گریخت و خود را به منطقه جاف رسانید و با یکصدوپنجاه سوار به منزل عثمان پاشا جاف رفت و سه ماه در منزل او میهمان بود. او در یادداشت‌های خودش درباره این رویداد سخن گفته است و با احترام از پذیرایی و مدیریت خانم عثمان پاشا جاف یاد کرده است. نگارنده [د. حسن جاف] پیش از پیروزی انقلاب اسلامی یادداشت‌های مزبور را در کتابخانه دکتر سنجایی دیده است. این اواخر شنیدم در ایران به چاپ رسیده است. /- این کتاب به نام ایل سنجایی و مجاهدات ملی ایران، خاطرات علی‌اکبرخان سنجایی (سردار مقتدر) به تحریر و تحشیۀ دکتر کریم سنجایی در سال ۱۳۸۰ چاپ و منتشر شد و در فصل چهارم از ص ۵۳۱ به بعد تحت عنوان مهاجرت به عثمانی به مسائل مورد نظر دکتر حسن جاف پرداخته است. (م.ع.س)

۲- در این مورد نیز اشتباه شده است و درگیری داخلی ترک‌های عثمانی با اهالی کردند بود و عشایر سنجایی و قلخانی و هم‌پیمانان آنها نیز متحد ترک‌ها و آلمان‌ها بودند. برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، ج ۲، ص ۴۴۴ به بعد و ۸۴۸ و... و ج ۱۰، ص ۴۳ ...

در این باره فرمانده لشکر جنگجویان قفقاز می‌نویسد: بیشتر کردها هیچ گونه احساس علاقه و دوستی نسبت به حکومت عثمانی ندارند. از این حکومت هیچ روش پسندیده و خوبی ندیده‌اند و انتظار دارند که از بدی‌ها و تعدی آنها خود را مصون دارند. با تمام آن همه اسلحه و جبه‌خانه از چند ایل گرد از جمله ایل جاف و... چندین ایل دیگر بسیار استمالت و دلجویی و نوازش می‌کنند، اما هنوز کردها از آنها ناراضی بودند. برای مثال، یکی از سران ایلات گرد که نزدیک به ده هزار نفر جمعیت دارد، گفت: افراد و ایل او از اطاعت و متابعت روسیه خوشنودترند، زیرا دادپروری و حقوق و تساوی در روسیه بیشتر است و در آناتولی و عراق نیز تعدادی از ایلات، امیال و آرزوی خود را در پیوستگی با روسیه آشکار ساخته‌اند.<sup>۱</sup>

در واقع «اتحادیه»ها از فکر و موضع کردها رضایت نداشتند، زیرا به درستی می‌دانستند که سران عشایر گرد با روس و انگلیس پیوند و پیوستگی دارند و بخوبی می‌دانستند که ملت گرد به هیچ وجه با دولت عثمانی همراهی ندارند و کردها را به یکباره از دست داده‌اند و به همان سبب طولی نکشید در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول مناطق جنوب شرقی «انادول» = آناتولی و کردستان جنوبی (عراق) پایگاه آزادیخواهی گرد گردید و از همانجا بیشتر نهضت‌های گرد به مخالفت سلطه عثمانی‌ها جریان پیدا کرد و آنچه واقعیت است آشوب و قیام در جنوب شرقی آناتولی دیگر آرامش و توقفی به خود ندید. سلطه امرا و مأموران در این نواحی هرگز تام و تمام و مقبول مردم نبود. در چند ناحیه دیگر هم تسلط سطحی، ظاهری و زبانی بود. برای مثال، ایل جاف که پنجهزار خانوارند، به هیچ وجه مالیات و سرانه را به امرا مأمور پرداخت نمی‌کردند. بیشتر ایل جاف که قسمی از آنها نیز در ایران به سر می‌بردند، هیچ مأمور و مسئول حکومتی را به رسمیت

---

۱- کیشه‌ی کورد، م.س. لازاریف، ۱۸۹۶-۱۹۱۷، ص ۳۲۴. (م.ع.س)

نمی‌شناختند. ایل «هه‌مه‌وند» و گُرده‌های بوتان که بیست و پنج طایفه بودند، دشمنی و کینه‌ای همیشگی در مقابل به حکومت عثمانی داشتند.<sup>۱</sup> به همین سبب به‌ویژه در مراحل پایانی جنگ اول جهانی حکومت «اتحادیه»ها به تندی و قاطعیت فراوانی در جهت امحاء و نابودی ملت گُرده تلاش و کوشش کرده‌اند.<sup>۲</sup>

گُرده‌ها در آن برهه شورش‌های فراوانی را برپا کردند. این شورش‌ها در بیشتر جاهای کردستان گسترش یافت و علت آن هم ستم و تعدی و نابکاری‌هایی بود که «اتحادیه»های عثمانی درباره گُرده‌ها روا می‌داشتند.

این مبارزه و تلاش و کوشش گُرده‌ها به پیمان ۱۹۲۰م منجر شد، اما با ظهور کمالی‌ها و انعقاد قرارداد لوزان، هر حقی که برای گُرده‌ها معین شده بود، بر باد رفت؛ زیرا متفقین که در جنگ اول جهانی پیروز شده بودند، حقوق گُرده‌ها را نادیده گرفتند و به تقسیم غنائم و میراث به دست آمده، پرداختند. این نکته هر چند به عنوان موردی مشخص و برجسته شمرده می‌شود، اما تنها مورد از بین رفتن حقوق گُرده‌ها نیز نمی‌باشد، چون علل مختلف و متعدد دارد و بررسی و تحلیل آن در این مختصر نمی‌گنجد. ایل جاف نیز همانند ایلات دیگر گُرده گرفتار ترفندهای مأموران انگلیسی شدند. همان طوری که دولت عثمانی برای منافع خود تلاش می‌کردند تا گُرده‌ها با آنها همکاری نمایند. از این‌رو سران ایل جاف را تطمیع می‌کردند تا از همراهی آنها بهره‌مند شوند.

به فرمان حکومت انگلستان (میجر نوئیل) پس از اشغال شهر سلیمانی برای ملاقات با محمود پاشا جاف اقدام کرد. محمود پاشا آن هنگام در «دوناوانی زه‌لم»

---

۱- کیشه‌ی کورد، م.س. لازاریف، ص ۳۲۲.

۲- کردستان فی سنوات الحرب العالمیه الاولى، ص ۲۱۸.

سکونت داشت، چون به محمود پاشا خبر رسید که میجرنوئیل با عده‌ای از افسران بلندپایه در مسیر برای دیدار شما هستند، محمود پاشا از استقبال آنها خودداری کرده و لباس رسمی پاشایی دولت عثمانی را می‌پوشد و آنچه از نشان و حمایل و مدال افتخار به وی اعطاء شده است، نصب می‌کند و در سیاه چادر ایلی به انتظار آنها مستقر می‌شود. زمانی که میجرنوئیل وارد می‌شود و محمود پاشا را با کوبه و تشریفات و لباس رسمی ملاحظه می‌نماید و مرتبه او را از خویش برتر می‌بیند، با احترام لازم نظامی در مقابل محمود پاشا قیام می‌کند و تا محمود پاشا به وی تعارف و تأکید نمی‌کند، اقدام به نشستن نمی‌کند.

پس از خیر مقدم و خوشامدگویی، میجرنوئیل می‌گوید: جناب پاشا می‌دانید ما برای چه منظوری به دیدار شما آمده‌ایم؟ پاشا در پاسخ می‌گوید: اگر بدانم باز هم دوست دارم که از زبان خود شما بشنوم. میجرنوئیل می‌گوید: انگلیس می‌خواهد در منطقه کردستان امور عمران و خدمات عمومی انجام دهد و ملت کُرد را یاری دهد. برای آنها حقوق قائل شود و از دست ظلم و ستم عثمانی‌ها، کُردها را نجات بخشد. برای این منظور هم منتظر و نیازمند شخصیتی چون جنابعالی است که رئیس عشایر جاف هستید با ما همکاری کند.

محمود پاشا در جواب بدون هیچ پرده‌پوشی و احتیاطی می‌گوید: متأسفانه به سه علت من نمی‌توانم با شما همکاری نمایم:

اول؛ که باور ندارم نیت شما درست باشد. اگر شما برآستی بخواهید به ملت کُرد خدمت کنید و نیت شما درست باشد، اگر هزاران مخالف هم مانند من داشته باشید، پیروز خواهید شد.

دوم این که؛ من مسلمانم و اعتقادی راسخ به آیین اسلام دارم و همین عقیده به من اجازه همکاری با شما را نمی‌دهد.



سوم نیز، از من عمری گذشته و توان تلاش و تردد ندارم و به کاری این چنین نمی‌پردازم.

پس انگلیس‌ها برایشان واضح و روشن گردید که نظر و اندیشه محمود پاشا این است. بنابراین به تضعیف موقعیت محمود پاشا و ایل جاف پرداختند. محمود پاشا نیز به حدی سالمند و افتاده شده بود که توان مقابله با انگلیسی‌ها را نداشت.

محمود پاشا با شادروان شیخ محمود حفید میانه خوبی نداشت. در حقیقت علت مخالفت و مقابله سران ایل جاف با شیخ محمود به سبب اختلافات ملکی و زراعی بود نه به خاطر مسأله ملت‌گرد، زیرا محمود پاشا اعتقادی تام به آرمان و راه آزادی کرد داشته است و سران ایل جاف به ویژه محمود پاشا بدین نظریه معتقد بود که هر کس نهضت آزادیخواهی‌کرد را دنبال کند، پیروز خواهد شد و سروری و بزرگی ملت‌گرد تجدید خواهد شد. از این جهت شاعر بلندآوازه کرد شیخ سلام در شرح احوال خود این واقعت را برای ما آشکار می‌کند و برای ما به وضوح می‌نمایاند زیرا در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹م محمود پاشا دو نامه ویژه به وی داده که نامه‌ها را برای حکومت کردستان شیخ محمود [برزنجی] و برای حاکم ولایت حاج سیدعمر عموی او ببرد. زمانی که وارد سلیمانیه می‌شود، شیخ محمود در (دربندبازیان) در جبهه جنگ بوده است و شیخ سلام نامه‌ها را به شیخ محمود می‌رساند، اما مفاد و محتوای نامه را توضیح نداده که درباره چه موضوعی بوده است. سپس شیخ سلام ادامه می‌دهد و می‌گوید: پس از آن که نامه‌ها را بردم، شیخ محمود پس از یکی دو روز از سوی نیروهای انگلیسی توقیف شد و گزارش این که چگونه پس از تصرف سلیمانیه از سوی نیروهای انگلیسی، توانست خود را رها سازد و به منطقه قره‌داغ برود، در این باره می‌نویسد: در آنجا به هر صورتی بود به نزد محمود پاشا رفتم و گزارش کیفیت امر را برای ایشان بازگو نمودم، اما

محمود پاشا بیشتر جویای این بود که شیخ محمود کشته شده است یا دستگیر گردیده است. به او گفتم: زخمی است و زنده دستگیر شده است. محمود پاشا گفت: شیخ محمود به شخصیتی ماندگار و نامی تبدیل شد و در ردیف امثال ما نیست.<sup>۱</sup>

همانطور که اکثر منابع تاریخی کردستان عراق به آن اشاره دارند، جدال و کشمکش ریاست و برتری در بین خاندان‌های سران ایل جاف و خاندان شیوخ برزنجی وجود داشته است، به‌ویژه در ایام شیخ سعید و شیخ محمود فرزندش که درصدد برتری و سلطه بر ایل جاف بودند، تا از آنها به عنوان نیروهای پشتیبانی در رسیدن به قدرت استفاده نمایند. این منظور نیز پس از شیوع و ساری و جاری شدن طریقت تصوف آنها [که قادریه بود] در بین توده‌های ایل جاف پدید آمد و همچنین در سایر ایلات و طوایف نیز رواج یافت و شیوخ صوفیه به املاک، کشتزارها و مکت دست یافتند. به همین سبب می‌بینیم که چون شیخ محمود به پایه‌های اجتماعی و مایه‌ای اقتصادی دست می‌یابد، در این اوج‌گیری بر علیه ایل بزرگ جاف و ایل شجاع «همه‌وند» وارد مصاف می‌گردد.<sup>۲</sup>

این موضع و نظریه شخصی و رقابت ایلی و برتری طلبی موضوعی غیرمتعارف نبوده است و با اوضاع آن روزگار مطابقت کامل داشته است، اما آنچه قابل توجه است، این که رقابت و برتری طلبی و مخالفت‌ها به مرحله مقابله نظامی و درگیری‌های خونین نرسیده است و موجب اتفاقی و عنادی نشده. برای اثبات این مدعا، سال‌های سی‌ام میلادی، عزت‌بیگ فرزند عثمان پاشا جاف پس از قیام

---

۱- دیوانی شیخ سه‌لام، عمومید کاکه رهش سلیمانی، ۱۹۹۱، ل: ۳۶.

۲- ر.ک. شیخ مه‌حمودی قاره‌مان و ده‌وله‌تی خواره‌وهی کوردستان، محمه‌د ره‌سول هاوار.

شش ایلول به رهبری شیخ محمود در مبارزات مزبور و تهییج و تحریک مردم بر علیه دولت انگلستان دستی بسزا داشت. پشتیبانی نامبرده از شیخ محمود موجب می‌شود که مسئولان انگلیسی برای سرکوب قیام و خفه نمودن مبارزات مردم علیه اشغالگران به دستگیری افراد ذیل اقدام نمایند:

۱- عه‌زمی بیگ بابان، ۲- شیخ قادر شیخ پاشا، ۳- عبدالرحمن آغا احمد پاشا، ۴- محمدصالح بیگ محمدعلی بیگ، ۵- محمد آغای عبدالرحمن آغا، ۶- عزت بیگ عثمان پاشا، ۷- فایق بیگ، ۸- شیخ محمد گولایینی، ۹- مجید افندی کانیسکان، ۱۰- ره‌زمی فتاح و ۱۱- توفیق قه‌زاز.<sup>۱</sup>

محمود پاشا در آخرین روزهای زندگانش، متوجه شد که انگلیس به تمامی بر سراسر کردستان مسلط شده است و خودش نیز به سبب پیری و ناتوانی، توان برخورد و کشمکش با مسئولان و نیروهای انگلیسی را ندارد... بنابراین در همان ایام از ریاست رسمی ایل بزرگ جاف کناره گرفت و این سمت را به کریم بیگ فرزند فتاح بیگ برادرزاده خود سپرد.

محمود پاشا در سال ۱۳۳۹ هجری قمری = ۱۹۲۱م، دعوت حق را لبیک گفت و در شهر قزره‌بات: قزل رباط در مسجدی که خود بنا نهاده بود، به خاک سپرده شد.

---

۱- ر.ک. یادداشته کانی ره‌فیک حلمی، به شی‌یه‌که‌م، به‌غدا، ل: ۶۸. (همچنین) [مقاله] خواجه له دوستانم بمپاریزی دژمنانم له‌سه‌رخوم، گو‌قاری ماموستای کورد، ژ: ۱۷-۱۸، سالی ۱۹۹۳، ل: ۷۷.

## کریم بیگ جاف

کریم بیگ جاف فرزند فتاح بیگ و نواده محمد پاشای جاف است.<sup>۱</sup> وی در سال ۱۳۰۲ هجری قمری = ۱۸۸۹م در روستای کرده بان و محل بیلاقی «کانی چه قهل» پایه عرصه وجود نهاد.<sup>۲</sup> دوران کودکی را در میان ایل جاف گذرانید و برای انجام تحصیل به سلیمانیه رفته است و در منزل عبدالرحمن آغا فرزند عبدالله آغا که دایی کریم بیگ بوده، ساکن و تحصیلات ابتدایی را در حجره ملاسعید آغاز کرده است. قرآن و کتاب‌های احکام و مقدمات را در کنار آثار ادب فارسی فراگرفته و سپس به زیستگاه ایل جاف بازگشته است. در محل ایل محضر شیخ علی برزنجی و شیخ غنی که محمود پاشا از استانبول او را به همراه خود آورده بود و... تحصیل ادبیات فارسی را ادامه داد و نزد ملاسعید قزره بات نیز علوم عربی را تا «فناری» درس گرفت. در سال ۱۹۰۸ م\* فتاح بیگ پدرش درگذشت.

- 
- ۱- فتاح بیگ بهار سال ۱۹۰۷م در دشت مریوان به بیماری گرانه تا = تیفوس درگذشت و نعش او در گورستان پنجوین به خاک سپرده شد.
  - ۲- شادروان عثمان پاشای جاف با این ابیات فارسی تاریخ تولد کریم بیگ را ضبط کرده است که به خط رضاییگ برادر کریم بیگ در حاشیه تصویر او نوشته شده است:

شب نوروز گرم گشت کریم از داور کوکب سعد پی چاکریش بست کمر  
شکر حق گردید از پسرش دل روشن بهر تاریخ بپرسید ز من گفتم من:  
چون بهار است ریاحین بسراید از بیخ بلبل و سرو سمن نسترن و گل تاریخ  
(۱۳۰۲ هجری قمری)

\* اختلاف متن و پی‌نویس از د. حسن جاف است. (م.ع.س)

کریم بیگ به اداره املاک و امور عشایری [پرداخت] و تا باوه نوور، ابراهیم خانچی [در قلمرو داشت؟] در سال ۱۹۱۹م رسماً به عنوان رئیس‌العشایر طوایف متحد ایل جاف منصوب گردید و در نهایت رعایت و درستی و دقت به رتق و فتق امور اشتغال داشت.<sup>۱</sup>

شادروان «پیره‌میرد» به مناسبت درگذشت کریم بیگ این گونه درباره وی می‌نویسد:

ایل جاف که رونق کردستان است و در شهرزور که باباردلان به آنها پناهنده شد و آنان نیز در اطراف او گرد آمدند و موجب به وجود آمدن و تشکیل حکومت اردلان شدند و پیر لوتی شاعر یگانه متأخر فرانسه در سفرنامه اصفهان آنها را سر آزادی جهان خوانده است، بعد از سردار عشیرتی چون محمود پاشا در منطقه گرمیان؛ در سمت رئیس‌العشایری کریم بیگ فتاح بیگ باقی بود و کریم بیگ چون به راستی و درستی مرد خدا و اهل عصمت و تقوا بود خداوند او را برای خود برگزید و به سوی خود بازگردانید. مرگ او از جمیع جهات ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر بود، اما سپاس خدای را که جای او خالی نیست.<sup>۲</sup> آن خاندان شخصیت‌های برجسته و ارجمند دارند. امیدواریم که فقدان او را برای مردم کردستان جبران نمایند.

---

۱- گوکاری گه‌لاویز، ژ: ۷، سالی ۱۰ ته‌مووزی ۱۹۴۹.

۲- اکنون مصطفی بیگ فرزند کریم بیگ در «که‌لار» در جایگاه پدر مستقر است. مصطفی بیگ به میهن‌دوستی و وطن‌خواهی و سخاوت و بخشندگی و خوشرویی و مهمان‌نوازی شهرت دارد و بتدریج ایام به سوی سالمندی گام برمی‌دارد، خداوند عمرش دهد.

کریم بیگ شخصیتی سخاوتمند و صاحب سعه صدر بوده است و در بخشش و چشم‌پوشی از مال دنیا حکایت فراوان از وی به یادگار مانده است.<sup>۱</sup> دیوانخانه او مصداق «هر که آید گو بیا و هر چه خواهد گو بگو»، هر کس و هر تعداد و هر زمان ... بوده است.

کریم بیگ فردی نکته‌دان بوده است و خندان. با پیر و جوان به یکسان و ملائمت و احترام رفتار می‌کرد. آرام و بی‌اعتنا به غصه و غم روزگار می‌گذرانیده و

---

۱- یکی از شعرای جاف درباره کریم بیگ و جمیل بیگ محمدعلی بیگ جاف گفته است:

که‌ریمی مامه‌فتاح و جه‌میلی مامه‌ع‌لی

دووفه‌رعی‌زیاده‌به‌رئه‌صلن قه‌سه‌م به‌ذاتی‌ع‌لی

شه‌جیع و عاقل‌دانا- سه‌خای بارانیا‌ن‌زوره[!]

به‌رای‌جومه‌ع‌الم‌چه‌خوفیه‌وو‌چه‌جه‌لی

همچنین ملا محیی‌الدین فرزند ملا سعید زلزله‌یی که دوست کریم بیگ بوده درباره او سروده است که:

رووبه‌رووی‌ع‌الی‌جه‌نایی‌من‌به‌ری‌دوورائ‌ه‌زوم

باسی‌ئه‌نعام‌وسه‌خای‌بکری‌له‌حاته‌م‌ده‌س‌ئه‌شوم

مه‌ع‌نی‌شه‌بیان‌فه‌رئه‌که‌ین‌گه‌رئیه‌به‌زمی‌هیممه‌تی

مونفه‌عیل‌سه‌ردائه‌خا: که‌وشم‌له‌کوییه‌با‌بروم

وه‌صفی‌ثابائی‌ته‌واونایی‌به‌ته‌حریری‌قه‌له‌م

بی‌زوبان‌ماون‌له‌گه‌ل‌فورس‌وعه‌ره‌ب‌تاجیک‌وروم

رووبه‌رووی‌میری‌که‌لار (م‌حی) هه‌لسه‌برو

هیچ‌که‌س‌پیم‌نایزی‌عه‌یبه‌ئیر‌بوچ‌نه‌روم؟

با کسی رقابت و اختلافی نداشت و کسی را دلشکسته و مأیوس نمی‌کرد. استمداد هر فردی را مددکار بود و علما و سادات و مشایخ را گرمی و ارجمند می‌داشت. (استاد نهریمان) زمانی در منطقه کفری و که‌لار ۱۹۴۴-۱۹۴۸م مدرس بود. وی درباره او می‌گوید: کریم بیگ فقط برای نظم و رعایت اهالی بود که قانون عرف یا شرع را به احتیاط تمام مرعی می‌داشت و اهل ستم و تعدی به رعایا و اهالی نبود. دو سال در که‌لار بودم، دزدی، شرارت، تعدی و تجاوزی را مشاهده نکرده و نشنیدم. پشتیبان فقرا و بینوایان بود. علی خان اکبری<sup>۱</sup> ریاست ایل کلهر از ایران گریخت و به منزل کریم بیگ آمد. از تعدی و تسلیم به ایران و عراق او را حفظ نمود. بزرگان دو تیره پالانی، زهنی (زندگی) از تعدی وه‌ندایی و سادات کفری و تیره‌های دیگر «زنگابات» به کریم بیگ پناهنده شدند و کریم بیگ مردانه سوارانی را به سرپرستی مصطفی بیگ فرزندش به محل آنها فرستاد و به عنوان نمادی علیه متجاوزان شناخته شدند.<sup>۲</sup>

کریم بیگ با این صفات، انسانی خیرخواه، مذهبی و معتقد به مبانی دین بود. درباره تاریخ جاف نیز نخستین یادداشت و مأخذ بود. در دیوانخانه خود جلسات و نشست‌های ادبی و علمی با ارباب قلم داشت و انجمن‌های فرهنگی برگزار می‌کرد.<sup>۳</sup>

---

۱- مقصود حاج علی خان اکبری قاتل علی آقا خان اعظمی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی / ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۳، ص ۶۰۶ به بعد. م.ع.س.

۱- بیره وریه کانی ژیانم، مسته‌فا نهریمان، به‌غدا، ۱۹۴۴، ل: ۷- ۸.

۳- کریم بیگ در شعر و ادبیات تعمق و غور و مطالعه داشت. بسیاری از اشعار نغز فارسی و ترکی و کردی از حفظ داشت که واردین با حضور در جلسات دیوانخانه

از هر بُعد از ابعاد تاریخ ایل جاف سخن به میان می‌آید، کریم بیگ صاحب نظر بود و دانسته‌ها داشت. تاریخ حاضر درباره ایل جاف که حاصل دانسته‌ها و یادداشت‌های او می‌باشد، شاهد ادعاست.

وی انسانی باذکاوت و قوی حافظه بود. به صورتی که هر رعیت و خرده پا و توده ایل جاف را که می‌دید، از وی نشانی نام و نام پدرش را می‌پرسید. سپس پدران‌ش را به اسم برای او نام می‌برد و تیره و طایفه او را می‌شناساند و سرگذشت زندگی آنها را بازگو می‌کرد.

کریم بیگ فردی مصلح و متنفر از خونریزی و دشمنی و رقابت بود و دشمنی را در بین ایلات و مردم گرد مهلک می‌دانست و روش برادری و دوستی را ترویج می‌کرد. برای آن که دزدی و شرارت و ناجوانمردی در زیستگاه کردها و به ویژه ایل جاف [مرادی] گسترش نیابد، در درگیری طالبانی‌ها با ایل جاف که در سال ۱۹۴۲م به علت اختلاف ارضی و زراعی روی داد، با تمام نیاز به افراد جنگجو در آن برهه، به پیروی از حضرت امام علی بن ابیطالب (ع) که فرمود:

«ما ظفر من ظفر الاثم به»:

(پیروزی نیست آن سلطه و ظفری که ستم و گناه با آن پیروزی و برتری یابد...) هر منطقه‌ای که ظلم و ستم در آن گسترش یابد و فرمانروایی ظالم و ستمکار داشته باشد، فرّ و برکت در آن دیار رخت برمی‌بندد و اهالی آن سامان گرفتار فقر و محنت می‌شوند...

پس مدام مصمم بود زیستگاه ایل جاف را از هرگونه شرارت، دزدی و قطاع‌الطریق پاک سازد و بر همین تصمیم و اساس زمانی که وضع مخالفت و

---

او به هر مناسبتی از تراوش دانسته‌هایش بهره‌مند می‌شدند. وی در واقع گلدسته دیوانخانه‌اش بود. خود نیز شعر می‌سرود که بیشتر در طنز و مطایبه و هزل سروده و در دفاتر و بیاض‌های به جا مانده از وی به یادگار مانده است.



دشمنی ایل جاف و طالبانی‌ها پیش آمده بود، تمامی افراد شرور، جنگ‌طلب، شبرو و بی‌محابا را از ایل جاف اخراج کرد و آنچه را از مال و نقدینه مخالفان آورده بودند، از آنها بازستانده به صاحبان اموال بازگردانید و اعلام کرد که به نظر او بهتر است طالبانی‌ها روستاهای ایل جاف را صاحب شوند تا جاف به پناهگاه دزدان شبرو تبدیل شود.<sup>۱</sup>

کریم بیگ کُردی وطن‌خواه و میهن‌دوست بود و اعتقادی تمام به ملیّت داشت. نگاه کن در آغاز یادداشت‌های خود درباره تاریخ ایل جاف چگونه نظر خود را درباره تاریخ کُرد ابراز می‌دارد و می‌نویسد: «برای محافظت و عدم انقراض سلسله بابان بسیاری از بیگ‌زاده‌های جاف و مردان شجاع جاف کشته شدند و در این راه قدم گذاشته، بازنگشتند و خود را فدای وطن کُرد کردند و نامی از آنها بر جای نمانده است. این هم به واسطه آن است که اُمرا و پاشایان کُرد توجهی به تاریخ کُرد نکرده‌اند. به تأکید و تکرار و همواره می‌نویسم و شرح دلگیری خود را بیان می‌دارم که پیشینه و گذشته تمامی ملت‌ها در آرشیو تاریخ قرار می‌گیرد، اما گذشته کُرد بیچاره در زیر آوارهای خاک بدون تاریخ پنهان مانده است و در غیر این صورت می‌توانم بنویسم برای محافظت گستره اندک قلمرو بابان، نیمی از ساکنان آن جان خود را فدا کرده و خونشان بر آن سرزمین ریخته شده است و اسمی هم از آنها باقی نمانده است.»

کریم بیگ جاف با شادروان شیخ محمود حفید دوستی نزدیک داشته است و تا آخرین روزهای حیات و زندگانش با احترام تام و تمام از مرحوم شیخ محمود نام می‌برد و یاد او را گرامی می‌داشت. در جنگ «آب باریک» با تمام توان و نیروی ایل جاف در کنار شیخ محمود یار و پشتیبان او بود. پس از پایان حکومت رسمی

---

۱- ر.ک. ثاوریک له رابوردوو، نووسینی محهمهد سه‌عید جاف، روزنامه‌ی هاوکاری،

ژماره ۲۲۲۳/۶/۱۹۹۰.

شیخ محمود حفید که نیروهای هوایی انگلیس سلیمانیه را بمباران کردند و شیخ محمود به کوه‌های کردستان متکی شد و نیروهای یاریگر قیام کردها علیه انگلستان از تحرکات خود کوتاه نیامدند مانند سیدمحمد جباری که از نیروهای اصلی تدافعی شیخ محمود بود. در منطقه کرکوک و از این سو نیروهای مسلح سواره و پیاده ایل جاف به تحرک و قیام برخاستند و ریاست و فرماندهی این نیرو کریم بیگ فتاح بیگ جاف بود که با شیخ محمود اعلام همبستگی کرد و تقاضا نمود که «آب باریک» و «گرمیان» به عنوان پایگاه اجتماع و بسیج نیروهای شیخ تعیین شود. روستای آب باریک از املاک شیخ مجید طالبانی بود اما اهالی روستا از ایل جاف بودند. شیخ مجید نیز از هم‌پیمانان شیخ محمود بود. پیش از آن که شیخ وارد شود، تیره گه‌لالی جاف به سرپرستی کریم قباد و محمد پسرش و یکصدسوار از آب باریک آماده بودند از تیره صوفیوند هم صد سوار به سرپرستی توفیق مصطفی و محمد نامق فرزندش وارد شدند و همچنین سواره طوایف جاف تهرخانی و رخزادی نیز حاضر بودند.

در ماه شباط سال ۱۹۳۱ هجری قمری جنگ از آب باریک شروع می‌شود. کریم بیگ و داوود بیگ برادرش و محمدامین بیگ،<sup>۱</sup> سران شورشیان تیره و طوایف جاف به نیروهای همراه شیخ محمود می‌پیوندند. در آن زمان شیخ محمود در منزل شیخ مجید طالبانی به هنگام صرف غذا به طور ناگهانی از سوی فوجی از سربازان عراق و تعدادی از نیروهای انتظامی و فرماندهان مربوطه با حمایت هوایماهای نیروی هوایی انگلیس مورد حمله قرار می‌گیرند و در محاصره واقع

---

۱- محمدامین بیگ در شهر بغداد وفات یافت. ر.ک. ← مینه جاف، به‌غداد ۱۹۹۰، ل: ۳. مینه جاف دو پسر داشت: سرتیپ و محمد و دو دختر هم داشته است: هه‌تاو و آفتاب. آفتاب و محمد برادرش جوانمرگ شدند. سرتیپ اکنون ساکن «که‌لار» است و امورات مربوط به پدرش را به عهده دارد.

می‌شوند و نیروی اجیر پیشرو دولتی به فرماندهی حاج رمضان نیز آنها را همراهی می‌کردند. جنگجویان کُرد هم به مقابله و برابری می‌پردازند.

آن روز تا غروب آفتاب جنگی خونین ادامه می‌یابد. شورشیان کُرد شجاعانه نیروهای دولتی و انگلیسی‌ها را در تنگنا قرار می‌دهند و آنها را مجبور به عقب‌نشینی می‌کنند. در این نبرد دو تن از جنگجویان زبردست شیخ محمود به نام‌های جمال و جلال کشته می‌شوند و اجساد آنها را به سلیمانیه منتقل می‌کنند. از نیروهای جاف گرمسیری مجید مهدیخان و محمدامین الهیار کشته می‌شوند و حسین سوور که‌یی رخصزادی مجروح می‌شوند.

در این جنگ داوود بیگ فتاح بیگ برادر کوچکتر کریم بیگ نهایت شجاعت خود را نمایان می‌سازد و تا مدت‌ها بعد از این واقعه کریم بیگ در دره و کوه‌های منطقه جاف به صورت یاغی‌گری با شورشیان و نیروهای جاف روزگار می‌گذراند. پس از آن که شیخ محمود در نisan ۱۹۳۱م به دست نیروهای دولتی افتاد و برای جنوب عراق تبعید گردید، کریم بیگ نیز ناچار خود را تسلیم کرد.

جنگ آب باریک؛ نمونه قهرمانی‌هایی است که تاریخ کُرد تا ابد به آن افتخار خواهد کرد و فرزندان وطن با سرافرازی از آن واقعه یاد می‌کنند و برای آیندگان روایت می‌کنند.<sup>۱</sup>

آنچه شایان توجه است، تیره‌ها و طوایف جاف به ویژه تیره‌های رخصزادی به سرپرستی خلیفه یونس و محمدعلی رستم و تیره اسمعیل عزیری به سرپرستی محمود فاتی در شورش‌های شیخ محمود شرکت کردند.<sup>۲</sup>

---

۱- ر.ک. وتاری د. حه‌سن جاف به سه‌ردیری چه‌ند یتبینه‌ک ده‌باره‌ی شه‌ری ناو باریک، روزنامه‌ی عیراق، ژماره ۲۷۵۲ سالی ۱۹۸۵.

۲- گو‌قاری روزی نوی، ژماره‌ی ۷. (همچنین) ر.ک. شورشه‌کانی کورد، عه‌لانه‌دین سه‌جادی، ص ۱۲۷.

کریم بیگ روز چهارشنبه، رمضان ۱۳۶۸ هجری قمری = ۱۹۴۹/۷/۱ در شهر کفری درگذشت. جسد او در گورستان سیدخلیل به خاک سپرده شده است. رحمت الله علیه.

شادروان پیره‌میرد شاعر و روزنامه‌نگار ارجمند کُرد با این ابیات تاریخ وفات کریم بیگ جاف را به تاریخ هجری و میلادی ضبط کرده است:

ئیله‌های خوا که‌ریمه له‌رووی خوشه ویستی یه

مژده‌ی که‌ریمی ئه‌و بوو که‌ریمی به‌هه‌شتی‌یه

که ۱۳۶۸ هجری می‌شود و نیز:

( که‌ریم به‌گ ئیله‌ک‌ت شینییه له شوینت )

۱۹۴۹ م می‌شود.

عده‌ای از شاعران و ادیبان نامدار کُرد در مرگ کریم بیگ جاف مرثی و اشعار غرا سروده‌اند. از جمله؛ علی کمال باپیر، شیخ سه‌لام، شیخ احمد شاکه‌لی<sup>۱</sup> و... کریم بیگ در زندگانی خود سه همسر برگزیده است و از آنها فرزندان داشته است بدین شرح:

۱- دورسون خانم دختر محمدحسن رئیس طایفه ترخانیی مادر مینه‌جاف شاعر بلندآوازه و حبیبه خانم.

۲- فهیمه خانم دختر حاجی عبدالکریم افندی وه‌نداوی، از بزرگان شهر کفری، از فهیمه خانم چهار فرزند به نام‌های مصطفی بیگ، علی بیگ و حسن و فتاح و دو دختر به نام‌های زیبا و اقبال.

---

۱- ر.ک. گوکاری گه‌لاویژ، ژماره ۷، سالی ۱۰، ته‌مووزی ۱۹۴۹.

۳- ناهید خانم دختر عثمان پاشا جاف از عاقله خانم که دختر عموی کریم بیگ نیز بود، از ناهید خانم صاحب فرزندى نشد.

## محمدبیگ فتح بیگ محمد پاشای جاف (۱۹۰۴-۱۹۳۴)

محمدبیگ سومین فرزند فتح بیگ، انسانی توانا، زیرک، هوشیار و باجربزه دارای سواد، معلومات، تحصیلات و دانسته‌هایش در سطح قابل توجهی بود. همانطور که محمدسعید جاف فرزند او روایت می‌کند،<sup>۱</sup> رمانی قابل توجه به نام طاهر و طاهره به رشته تحریر درآورده بود، اما در اتفاقات پیش آمده از بین رفت.

محمدسعید بیگ پدر خسرو جاف و شادروان نبرد جاف و کسرا جاف و ژیان و جوان جاف است. خسرو فرزند ارشد محمدسعیدبیگ که مهندس معماری است و در عرصه نویسندگی رمان دارای خلاقیت و آثارش گسترده و بابرکت که آثاری فراوان به کتابخانه فرهنگ‌گردی ارائه نموده است. یکی از شاهکارهایش «دائرةالمعارف‌گردی» [!?!] است. رمان «پاشایان کوشت» و راز و گه‌مال و کورده‌ره [و...] می‌باشد.

محمدبیگ پس از آن که حکومتی به نام عراق به وجود آمد و مستقر شد، به عنوان نماینده پارلمان در سال ۱۹۲۹م از سوی اهالی قه‌زای کفری به همراه سعید

---

۱- محمدبیگ یک پسر و دو دختر داشت؛ محمدسعید جاف و بهیه و پریخان. پریخان درگذشت، محمدسعید جاف در سال ۱۹۲۶م در روستای که‌لار متولد شد. وی یکی از مطلعین و فضلالی روشنفکر صاحب نام‌گرد است. تعدادی مقاله و نوشته و داستان از وی به یادگار مانده است. از دهه‌های بعد از ۱۹۵۰ میلادی آثار وی مشخص است. اکنون سرگرم نوشتن یادداشت‌هایش می‌باشد، که به درستی مجموعه‌ای ارزشمند خواهد بود.

وهنای انتخاب شد. در بغداد با روشنفکران کُرد آن روزگار ارتباط می‌یابد و با آنان به مکاتبه می‌پردازد که بتواند حقوق مردم کُرد را به مسئولان انگلیسی و عراقی گوشزد نموده، ثابت نماید و حتی با همکاران خود برای عصبه الامم = سازمان ملل درخواست نوشته‌اند و در نوشته‌های خود برای کردستان عراق تقاضای تشکیل حکومت فدرال کرده‌اند.

در ماه شباط سال ۱۹۲۹م نمایندگان پارلمانی عبدالله محمد مفتی نماینده موصل [خولان]، جمال بابان نماینده هه‌ولیر، محمدسعید حاجی حسین و محمد جاف نمایندگان کرکوک [و کفری] و سیف‌الله خندان و صبری علی آغا نمایندگان سلیمانیه یادداشتی را تسلیم نخست‌وزیر عبدالمحسن سعدون کرده. در آن یادداشت درباره به انجام نرسانیدن اداره حکومت حریم کردستان، نارضایتی خود را اعلام کردند که توصیه و سفارشات «عصبه‌الامم» = سازمان ملل را در این باره تصویب نمایند.<sup>۱</sup>

در ماه شباط سال ۱۹۳۰م نمایندگان کُرد دوباره یادداشتی را درباره مسأله کُرد به بریتانیا و همچنین در ماه مارس ۱۹۳۰ برای انجام حقوق مردم کُرد، یادداشتی دیگر برای نخست‌وزیر نوشته‌اند.<sup>۲</sup>

---

۱- یادداشت مزبور در گزارش دولتی بریتانیا یادآور شده است که درباره عراق در سال ۱۹۳۱م به عصبه‌الامم = سازمان ملل داده شده است. ر.ک. ← روژنامه‌ی «العهد جدید»، العدد ۲۳۲۸۵، تموز ۱۹۸۳، تاریخ العراق الحدیث، عبدالرزاق الحسنی، بغداد، ص ۳۱۲.

۱- هر چند تاریخ وزارت عراق اسامی اشخاصی که یادداشت مزبور را فرستاده‌اند اعلام نکرده است، اما رویدادهای آن برهه کردستان برای ما آشکار می‌سازد که

به همین جهت یادداشتهای مزبور به عنوان نامه‌ای تاریخی و ارزشمند شمرده می‌شود.<sup>۱</sup>

نقش محمد جاف در کنگره نمایندگان بلندپایه انگلستان با کردهای سلیمانی و کرکوک و هه‌ولیر در شهر کرکوک بسیار ارزشمند و گرانقدر بوده است. متن گفتارها و سخنان آن کنگره سندی ارجمند در تاریخ ملت کُرد است.<sup>۲</sup>

---

محمد جاف یکی از امضاءکنندگان این نامه‌ها بوده است. ر.ک. ← تاریخ الوزارات العراقیه، عبدالرزاق الحسنی، ج ۲، بغداد، ص ۴۷-۵۳.

۱- اسیری، شاعر کُرد این نمایندگان را در منظومه خود مشخص کرده است:

شه‌ش مه‌ردی نیشتمانی له‌شه‌ش گوشه‌ی وه‌ته‌ن

هیشک‌گرن‌به‌گیان و به‌دل هه‌ول و ره‌نج ده‌ده‌ن

سه‌ر ده‌سته‌یه سمایلی سوران، جمال بابان

نه‌وازدی پ‌ژده‌ر صالح به‌گی جوان

بیتو که‌سی بلی: چونه همه‌د به‌گ؟ [دلیر]

سه‌داری جافه نایه [به] گو‌فتار و ناو‌نیشان...

۲- ر.ک. گو‌قاری ژیان، ژماره ۲۷۵۵، ریکه‌وتی روژی ۱۴/۸/۸۹۳۰. همچنین؛ مأسات

بارزان المظلومت، معروف جیاوک بغداد، ۱۹۵۴، ص ۱۰۰-۱۰۱.

احمد مختار بیگ جاف<sup>۱</sup> و محمد جاف دارای یک اندیشه بوده‌اند و با یک نیرو و توانمندی برای نیل به خواسته تلاش کرده‌اند که توصیه عصبه‌الامم = سازمان ملل برای کُرد به نتیجه و آشکار برسد و نیز برای این خواسته به همراه روشنفکران کُرد یادداشت و نامه و تلگراف‌هایی را به عصبه‌الامم = سازمان ملل مبنی بر این که ولایت موصل از ترکیه جدا شود، بدون دریغ نوشته و مخابره و

---

۱- احمد مختار بیگ فرزند عثمان پاشا و نواده محمد پاشای جاف است. در سال ۱۳۱۶ هجری = ۱۸۹۸م متولد شد. مادرش عادلہ خانم از زنان برجسته و نامدار و مدیر و متدین کُرد است که تأثیری بسزا در پیشروی اهالی سلیمانیه و هله‌بجه و طوایف جاف به سوی مدنیت و ترتیب آداب مدنی داشته است. احمد در سال ۱۹۲۲م قائم‌مقام هله‌بجه بوده است و در ۱۹۲۴م در پارلمان عراق به عنوان نایب منصوب شده است، اما همانطور که همگان بر آن واقف هستند، از تمامی این مناصب کناره گرفت. شهر را ترک کرد و شورش علیه اشغالگران و تمامیت‌طلبان بنیاد نهاد. چون احمد مختار به این عقیده بود که تمامی مردم کُرد باید متحد شوند و در رسیدن به استقلال تلاشی بی‌امان را آغاز نمایند و تا روزی که پیروز نشوند، در راه خود و اتحاد قصور نورزند. وی در سن ۳۸ سالگی به گلوله‌ای که از اسلحه موجودی پست و پلشت شلیک شد، به شهادت رسید.

برای آگاهی بیشتر درباره شهید احمد مختار جاف؛ ر.ک. ← دیوانی ئه‌حمه‌د موختار جاف. د. عیزه‌دین مسته‌فا ره‌سول، به‌غدا، ۱۹۸۶، ص ۳۷. (همچنین) میزووی ئه‌ده‌یی کوردی، عه‌لئه‌دین سجادی، ص ۵۴۵، (همچنین) وتاری شوان گه‌رمیانی، به‌سه‌ردیری شیعیکی ناته‌واو، مومیکی نیوه ته‌من، گو‌قاری ماموستای کورد، ژماره ۱۴، به‌هاری ۱۹۹۲، (همان) وتاری حه‌سه‌ن گه‌رمیانی به‌سه‌ردیری؛ خویله‌له دوستانم بمپاریزه دوژمنانم له‌سه‌رخوم. ژ: ۱۷- ۱۸ به‌هار وهاوینی ۱۹۹۳ (همچنین) شیعر و ئه‌ده‌بیاتی کوردی، ره‌فیک حیلمی، سالی ۱۹۴۲.



تلاش کردند. اما متعاقباً برای آنها آشکار شد که دولت بریتانیا نمی‌خواهد مسأله کُرد تثبیت و تصویب شود و اجازه نمی‌دهد از راه گفتگو و دیالوگ و دیپلماسی با صلح و آشتی خواسته عصبه‌الامم = سازمان ملل برای ملت کُرد به نتیجه نهایی برسد. به همین سبب این دو شخصیت جاف به تلاش افتادند تا قیام و شورشی مسلحانه علیه نیروهای انگلیسی و فرماندهان و مأموران محلی تحت‌الحمایه آنها آغاز نمایند.

در آن ایام مقصود احمد مختار بیگ تحریک و مردم کُرد به طور جمعی و کلی است که این شعر را گفته است:<sup>۱</sup>

---

۱- محمد جاف در اواخر دهه دوم قرن نوزدهم ارتباطی فکری با چند روشنفکر کُرد آن روزگار و افراد فهمیده منطقه کفری داشته است. برای آن که پارتی = حزبی را به وجود بیاورند و در نهایت انجمنی به نام «پارتی نازادی کوردستان» ایجاد کرده‌اند، اعضای شناخته شده این انجمن عبارت بودند از:

۲- رئوف بیگ جلالی کرکوک، ۲- ابراهیم ادهم، ۳- شیخ محمد گولانی، ۴- میرزا توفیق قه‌زاز، ۵- اسماعیل بیگ رواندزی، ۶- حسین حزن‌ی موکریانی، ۷- احمد مختار جاف، ۸- علی کمال باییر، ۹- جلال صائب، ۱۰- جمال بابان، ۱۱- سیف‌الله خاندان، ۱۲- سیدمحمد جباری، ۱۳- حازم شم‌دین آغای زاخو، ۱۴- معروف چیاوک، ۱۵- شیخ صالحی قه‌رده‌اغی، ۱۶- عارف جیاووک، ۱۷- شیخ جمال طالبانی، ۱۸- شیخ سلیمان شاکه‌لی، ۱۹- ملا سعید مفتی کفری، ۲۰- شریف سعید هه‌ولیر، ۲۱- سعید وه‌نداوی، ۲۲- صالح زه‌کی بیگ، ۲۳- محمد آغای عبدالرحمن آغای سلیمانی، ۲۴- توفیق ئاغای گه‌لالی، ۲۵- استاد صالح خیاط کفری، ۲۶- رستم محمد محمود رخزادی، ۲۷- رستم محمد فتاح رخزادی و ۲۸- رستم حسن میکاتیلی.

ثم قهراری عوسبه یه خه لقی ئه لین بو کورد ئه بی  
ههر قسه ی روو ته قسه ش ناچیته ناوگیر فانه وه

همچنین خودشان نیز به فکر شورش مسلحانه افتادند. برای به مقصد رسانیدن و انجام آن خواسته در آغاز مشغول بنیاد حزبی سیاسی بودند و در بین عشایر به جنب و جوش افتادند و در بین طوایف کوچر جاف پایگاه شورش را به وجود آوردند. از طریق ایران کوشیدند تا با مسئولان دولت آلمان تماس حاصل کنند. برای این منظور چندین بار در قصر شیرین و نیز ناحیه اورامان با مسئولان ایرانی تماس گرفتند. این سیاست ضدانگلیسی احمد مختار موجب شهادت او به دست ایادی و عوامل فریب خورده آنها در کناره رود سیروان شد.<sup>۱</sup> هر دو [احمد مختار و محمد بیگ] در اوج تلاش برای برپایی شورش و نیل به مقصود، علی رغم آرزوی باطنی در فاصله ۹ ماه، هر کدام به مرگی ناگهانی از جهان رخت بربستند.

سندی دیگر درباره تلاش محمد جاف برای نیل به مصوبه و قرار عصبه الامم = سازمان ملل این نامه است که در ایام نمایندگی پارلمان به همراه «معروف جیاووک» به نماینده بلند پایه بریتانیا که سرفرانسیس همفریز بود، این نامه به قلم «معروف جیاووک» نوشته شده است و متن این نامه را محمد سعید جاف از سامان فرزند «معروف جیاووک» دریافت نموده است. متن نامه به شرح زیر است:

---

اما به سبب آن که عده‌ای از اعضای این حزب به عنوان کارمند دولت جدید التأسیس عراق منصوب و چند تن از آنها نیز درگذشتند، آن حزب نتوانست نقشی مؤثر و آشکار داشته باشد و طولی نکشید که تشکیلات آنها از هم پاشید.

۱- ر.ک. دیوانی ئه حمده موختار جاف، ئاماده کردنی، د. عیزه دین مسته فاره سول، به غدا، ۱۹۸۶، ص ۲۳ (همچنین): شیعر و ئه ده بیاتی کوردیی، ره فیک حیلمی، به غدا، ۱۹۸۳، ص ۱۳.

بزرگوار نماینده تام‌الاختیار دولت بریتانیا

سر فرانسس همفریز (کمیسر عالی) ارجمند و عالی مقام

پس از عرض سلام

بنام ملت کُرد به جنابعالی خیر مقدم عرض می‌کنیم. امیدواریم که این عرض ما در محضر بزرگوار شما پذیرا و مقبول باشد و به حُسن نیت عالی تأویل شود.

ما که فرستاده منتخب کردها هستیم، لازم دانستیم از آنچه در درون و آرزوی هر فرد کُردی در غلیان است، به اطلاع جنابعالی برسانیم. برای شما آشکار است که کُردها از زمانی که خود را در پناه دولت فخمیه بریتانیا قرار دادند، مدام چشم انتظار سیاست [و قانون] بودند و به همین علت هیچ‌گاه به مخالفت سیاست مزبور گامی برنداشتند بدین امید که این سیاست یاریگر و پشتیبان حقوق کُرد خواهد بود. این حقیقت که به معاهدات و مقررات سازمان ملل مؤید بوده است. همچنان هر فرد کُردی امیدوار بود و اکنون نیز آرزو دارد که این حقوق مقرر او به طور طبیعی و روشن و صریح پیش برود. [و به نتیجه برسد]

فقط چه سود در این مدت چند سال و به ویژه در این روزهای فریاد اقوام دیگر، سکوت سیاست، همه کردها را مهوت کرد، زیرا در اطوار و وضعیتی این چنین تفهیم می‌شود که حقوق کردها بسیار سست و به شیوه و زبانی گشاده در دایره‌ای محدود و تاریک در زیر باری بسیار سنگین نالان است. ملت نیز که خدمتگزار سیاست دولت فخمیه است با دلی آتشین و سوزان منتظر لطف عالی است و هر چند گذشتگان بزرگوار شما، از جمله سر هانری دوبسن به مژده و خبری خوش موجب صبر و تسکین کُرد شده

بود، امیدوار هستیم که قول و تعهد جنابعالی به عنایت و بزرگی شما وسیله روشنی و آشکاری حقوق کردها باشد. دیگر با احترام فراوان، دفع رنج و انجام خواسته کردها، لازمه‌اش مرحمت جنابعالی می‌باشد.

نماینده اعزامی کرکوک

نماینده اعزامی هه‌ولیر

محمد جاف

معروف جیاووک<sup>۱</sup>

محمد جاف در روز ۱۹۳۴/۵/۱ در سن ۳۹ سالگی<sup>۲</sup> به مرض چسبندگی روده درگذشت.

## داود بیگ جاف

داود بیگ در سال ۱۹۰۵م در روستای «میره‌دی» از مادر متولد شد. شخصیتی شیرین سخن، خوش صورت، نیک سیرت، سخاوتمند و آزاده بود. هوشیاری و زیرکی ویژه‌ای داشت. اعتقادی عمیق به ملی‌گرایی کرد داشت و بر آن عقیده بود که کردها چنانچه تفرقه و دودلی و جدایی در بین آنها نمی‌بود، بسی زودتر به نتیجه می‌رسیدند و علت عقب‌ماندگی و سبب اصلی عدم توفیق نژاد کرد این موارد کشنده است.

داود بیگ زبان‌های کردی، عربی، فارسی و ترکی را به خوبی می‌دانست و اکثر شعر شاعران پارسی‌گوی را از بر داشت. داود بیگ از شجاعان جنگ «آب باریک»

---

۱- ر.ک. گوقاری ره‌نگین ژماره ۶۳، سالی ۱۹۹۴، ص ۱۸.

۲- با توجه به قید ( ۱۹۰۴ - ۱۹۳۴ ) در آغاز معرفی و زندگی محمدبیگ با این میزان ۳۰ سالگی باشد اشتباه از متن اصلی است. (م.ع.س)

است. در آن نبرد خونین نابرابر، دلیری و بی‌باکی فراوانی را در کنار برادر مهترش کریم بیگ و محمدامین برادرزاده‌اش آشکار نمود تا مرحله‌ای که پس از اتمام جنگ و پیروزی قیام گران‌گردد به فرماندهی شیخ محمود «نه‌مر» پایداری کردند. شیخ محمود در تشویق و تقدیر جنگجویان لشکر خود در مورد داود بیگ فرمود: «داود شیر است شیر»<sup>۱</sup> و این آشکار است که ایل جاف تا آخرین نفس با شورش شیخ محمود همکاری کردند و در کنار او باقی ماندند.

برای روشنی و توضیح، چند نکته از نکات دلیری و توانمندی داود بیگ را در نبردهای پیش و پس از جنگ «آب باریک» می‌آوریم:

زمانی که میری = ارکان دولت از اندیشه کریم بیگ و برادرهایش در سال ۱۹۳۱م آگاه می‌شود که در نظر دارند با شیخ محمود همکاری نمایند. برای ممانعت آنها از این یاریگری و همراهی به طرح نقشه و ترفند دست زدند و برای انجام این طرح مدیر ناحیه شیروانه با کریم بیگ در روستای «که‌لار» تماس گرفت و نامه‌ای رسمی از مسئول منطقه «کفری» به او تسلیم کرد. حاوی دعوت وی برای مرکز مزبور و انجام مشورت‌های لازم، کریم بیگ و برادرانش، دعوت را پذیرفته و عازم کفری شدند. به محض ورود به کفری دستگیر و زندانی شدند. در آن ایام داودبیگ به همراه محمدامین بیگ برای آماده‌سازی طوایف ایل جاف در بین ایل به سر می‌بردند. زمانی که خبر رسید کریم بیگ و برادرانش دستگیر شده‌اند با شتاب تمام به همراه سواره مسلح جاف خود را به «سهرقه‌لا» رساند و چون آگاهی یافته بود که (کلنل لاین انگلیسی) مشاور حکومت عراق در امور

---

۱- برای آگاهی بیشتر درباره جنگ «آب باریک» ر.ک. ← شورش کانی کورد، عه‌ل‌آه‌دین سه‌جادی ص ۱۳۸ (همچنین) رهنگدانه وهی شهری تاو باریک له شیعی کوردیدا، کاروان، ۶: ۸۶، حوزه یرانی، سال ۱۹۹۰، ص ۳۲-۴۲.

کردستان، به منظور مذاکره با سران ایلات کُرد و ممانعت از همکاری آنها با شیخ محمود از کرکوک به کفری آمده و در «سهرقه‌لا» می‌باشد. داود بیگ و سواره جاف «سهرقه‌لا» را محاصره کرده و کلنل لاین و قائم‌مقام کفری را گروگان می‌گیرد و به آنها می‌گوید تا برادرانم را آزاد نکنند شما نزد ایل جاف گروگان خواهید بود. چنانچه زندانی آنها به طول بینجامد، زندگی شما به خطر خواهد افتاد. بدین ترتیب کلنل لاین ناچار می‌شود از «سهرقه‌لا» اتومبیلی برای کفری بفرستد که کریم‌بیگ و برادرهایش را نزد داود بیگ و سواره جاف بیاورد. چون این نقل و انتقال انجام می‌گیرد و کریم بیگ و برادرهایش به داود بیگ می‌پیوندند، وی نیز در مقابل، کلنل لاین و قائم‌مقام را آزاد می‌سازد. پس از این واقعه کریم بیگ و برادرهایش به استقبال شیخ محمود می‌روند و سپس جنگ «آب‌باریک» درمی‌گیرد که از آن سخن گفتیم.

همچنین در سال ۱۹۴۳م جنگی در بین ایل جاف و طالبانی‌ها به علت اختلاف املاک و مزارع واقع می‌شود. لاین در آن زمان مشاور نظامی بریتانیا در کرکوک بود. توسط قائم‌مقام شهر کفری درخواست احضار کریم بیگ و داود بیگ را می‌نماید که در روز ۱۹۴۳/۸/۲ در دایره لاین آماده باشند. کریم بیگ و داود بیگ فوراً عازم کرکوک می‌شوند. در آن زمان شفیق احمد آغا منشی و مسئول دفتر لاین بود. از شفیق آغا علت احضار خود را می‌پرسند. در جواب می‌گوید: مربوط به درگیری شما با طالبانی‌ها می‌باشد. به هر صورت کریم بیگ و داود بیگ با لاین ملاقات می‌کنند.

نامبرده (لاین) بسیار به گرمی پذیرای کریم بیگ می‌شود، اما بعکس نسبت به داود بیگ بسیار بی‌تفاوت و بی‌اعتنا و متفرعن برخورد می‌کند و به ابهام می‌گوید: داود بیگ تو آدمی آشوب‌طلب و بدی هستی. به درستی به یاد دارم که من و قائم‌مقام را در کفری به گروگان گرفتی. حال نیز آرامش نداری و برای شورش و

آشوب در منطقه جاف و حوالی کفری تلاش می‌کنی و باعث درگیری طالبانی و جاف تو هستی و تو موجب تشدید این واقعه می‌باشی. اگر خبر این درگیری طالبانی و جاف‌ها به گوش «گوبلز» وزیر اطلاعات و تبلیغات آلمان برسد؛ صراحتاً عنوان خواهد کرد که در عراق بر علیه حکومت بریتانیا شورش برپا شده است و به عنوان سندی سیاسی بر علیه بریتانیا از آن استفاده خواهد کرد. تو مردی خشک و سرکش هستی و انسان خشک [بدون انعطاف] زود می‌شکند. به شما اخطار می‌کنم اگر یکبار دیگر بین طالبانی و جاف درگیری روی دهد، شما را به آفریقای جنوبی تبعید خواهیم کرد و اگر تو به اسلحه خود متکی و مغروری من صدها توپ جنگی و هواپیما در اختیار دارم.

داود بیگ در جواب او می‌گوید: جناب لاین؛ من اگر شما را گروگان گرفتم، به منظور آشوب‌طلبی و قطاع‌الطریق نبود که خدای نخواستہ شما را غارت کنم یا نظر سوئی نسبت به شما داشته باشم. دستگیری شما از طرف من علتی سیاسی داشت. چون در آن ایام ما هم‌پیمان شیخ محمود بودیم و این مسأله نیز هیچ ربطی به جنگ بین ما و طالبانی‌ها ندارد. این جنگ را من برپا نکرده‌ام، بلکه طمع و زیاده‌طلبی شیخ وهاب طالبانی برپا نموده است. چون می‌خواهد املاک و مزارع پدران ما را تصرف نماید. ما تا آخرین قطره خون خود برای رسیدن به حقوق خود تلاش خواهیم کرد. اگرچه شما تهدید می‌نمایید که صاحب نیرو و اسلحه نظامی هستی و توپ و هواپیمای جنگی دارید، شکی نیست که شما می‌توانید هر نوع سرکوبی را درباره ما اعمال کنید. زیرا نماینده دولت بریتانیای کبیر که حکمران عراق امرواست، می‌باشی؛ اما اگر این عنوان را از شما بگیرند، شما نمی‌توانید هیچ مقابله‌ای با من بنمایید. ولی چون به آزار و اذیت ما خرسند هستید، دستور بدهید ما را دستگیر کنند و هر چه زودتر تبعیدمان کنند.

داود بیگ در آغاز دهه چهلیم میلادی سده نوزدهم که نماینده کرکوک در پارلمان عراق بود، برای رسیدگی و انجام بسیاری از عقب‌ماندگی‌های زیستی و

زندگی اجتماعی کردها بارها سخن و درخواست خود را بدون بیم و هراس از سلطه‌گران بریتانیا ابراز داشته است. حتی دانشجویان و روشنفکران کرد موضع و خواسته خود را از طریق او به ارکان دولت و ریاست عالیه می‌رساندند. زمانی که «میری» = دولت رأی اعدام چهار افسر کرد را صادر کرد، تعدادی از برجستگان معتبر گرد، شب و روز در تلاش بودند تا شاید این افسران وطن‌پرست را از مرگ رهایی بخشند و داود بیگ پیشرو این تلاشگران کرد بود، که کار از کار گذشت و وی همواره به یاد آنها اشک می‌ریخت.

داود بیگ پشتوانه‌ای بود برای مردم وطن‌خواه و به همین سبب در دهه چهل، (قرن نوزده میلادی) توانست محمدمین در بند فقه‌ره‌یی را از هلاکت نجات دهد و در دهه پنجاه برای استاد جوانمرگ حه‌سیب محمد بیگ تلاشی گسترده انجام داد و فریاد و سخن او را به مسئولان رسانید.<sup>۱</sup>

داود بیگ در سال ۱۹۵۹ با عبدالکریم قاسم به مخالفت برخاست که او را وسیله آشوب و برهم خوردن اوضاع محل خود می‌دانست. عراق را ترک کرد و به ایران آمد. در ایران بسیار مورد احترام قرار گرفت اما مسئولان حکومت ایران، توانمندی و تردد اکراد برای محل اقامت داود بیگ را برنتافتند و به وی اخطار کردند که اجازه ندهد کردها به منزل وی رفت و آمد داشته باشند، اما داود بیگ در کمال شجاعت در جواب رئیس ساواک غرب ایران می‌گوید: من نامردمی را در عراق نپذیرفتم و به همین سبب پناهنده شما شدم. باور کنید که در نزد شما نیز نامردمی را نخواهم پذیرفت و در اسرع وقت مملکت شما را هم ترک خواهم کرد. سرانجام که مسأله بالا گرفت، پی‌گیری نشد و به ضرر مسئولان مزبور پیگیری پایان پذیرفت.

---

۱- گوفاری ره‌نگین، ژماره ۴۱، سالی ۱۹۹۲، ص ۱۶-۱۸.



در سال ۱۹۶۶م=۱۳۴۵ش در مدت کوتاهی داود بیگ به خونریزی معده دچار شد و در بیمارستان مهر در تهران بدروود حیات گفت. بنابر وصیت خودش، جسدش را به کردستان عراق بردند و در گورستان خاندان بیگ‌زاده‌های جاف در میان ایل جاف به خاک سپردند.

داود بیگ در زندگانی خود سه همسر برگزید که دو همسر از بیگ‌زادگان جاف و یکی از طالبانی‌ها بود. سردار بیگ که فرزند ارشد اوست، براستی توانسته است جانشین شایسته پدرش باشد برادران دیگر او عبارتند از: دارا، سالار،<sup>۱</sup> سهره‌به‌ست، سهره‌وت، سهریاس، شهریار، سهرچل، نه‌وزاد و چهار دختر نیز از وی باقی ماند به نام‌های گه‌لاویژ، خورشید، تابان، سهرگول.

بسیاری از بیگ‌زادگان جاف همانند؛ حسن فهمی جاف که ادیب و نویسنده‌ای زبردست و از مشاهیر و ادبای کُرد بود، و نیز احمد بیگ محمدصالح بیگ،<sup>۲</sup> برهان جاف، انور جمیل بیگ جاف ... این افراد از رویدادهای شورش مایسی (۱۹۴۱ م)

---

۱- سالار که نماینده پارلمان بود، در سال ۱۹۷۹م از سوی حکومت ایران محکوم و کشته شد.

۲- محمدصالح بیگ دو پسر داشته است. احمدبیگ و عزت‌بیگ و از خاندان بهرام بیگی است. در سال ۱۸۹۷م از مادر زاده شده است و در تموز ۱۹۷۳م در بغداد درگذشت. این افراد فرزندان او هستند: محمدرشید بیگ، جمیل بیگ که درگذشته‌اند، محمدمین بیگ، پرویز بیگ، محمد بیگ و هوشیار بیگ در قید حیات هستند.

دخترانش: رعنا، اختر، پریخان، نسرین، شونم / فرزندان عزت بیگ (پسر و دختر) عبارتند از: امجد بیگ، ماجد بیگ، ناجی بیگ، بهجت بیگ و دخترانش: طلعت، بدیعه، آمنه، عالییه و پروین.

که در آن باور بودند که شرایط مساعدی را برای گُرد فراهم خواهد کرد، به نامه و تلگراف و اعلام همبستگی آن حرکت را تأیید کرده‌اند و در احزاب گُردها از جمله در حزب هیوا و نهضت کرد عضویت داشته‌اند، از این شخصیت‌ها بجاست که مصطفی بیگ کریم بیگ و شادروان انور جاف، مینه جاف، محمود بیگ رضا بیگ و شوکت بیگ احمد بیگ محمود پاشا و برهان جاف و علی بیگ حسین بیگ حسن بیگ نام برده شوند.<sup>۱</sup> بیشتر فرزندان افراد نامبرده این روزها بی‌طرف و مشغول زندگانی روزمره خود هستند.

دکتر حسن جاف\*

---

۱- ر.ک. بیره وریه کانی ژیانم، مستهفا نهریمان، ص ۸۳- ۹۲ (همچنین) ره‌نگین، ژماره ۶۶، سال ۱۹۹۴ و تاروی فائیق هوشیار، یه‌که‌م تاهه‌نگی جه‌ژنی نه‌وروز.

\* در اسناد میرزا ملکم خان آگاهی‌هایی درباره نکاتی از زندگی سیاسی محمد پاشای جاف وجود دارد که به هنگام تدوین کتاب در دسترس نبود. برای آن که خوانندگان از نکات مزبور آگاه شوند، در اینجا درج می‌شود...

«... ولی باز رسماً تبلیغ می‌شود و باب عالی خالی از مناسبت ندیده در تلغرافنامه مزبور صریحاً مندرج داشته است که از امور معوقه متراکه است فقره جناب شیخ عبیدالله افندی و مسأله محمدبیگ جاف و چون اطلاع خاطر محترم جناب مستطاب اشرف از مراتب لازم بود به ترقیم و تصدیع این مراسله پرداخت زیاده تصدیع نمی‌دهد، (۲۵ شهر ذیحجه ۱۲۹۰ق)

امضاء»

در جای دیگر آمده است: «... اما مسأله محمدبیگ در این باره دوستدار به هیچ وجه نمی‌داند دولت عثمانی چه ایرادی به اولیای دولت علیّه ایران وارد می‌توانند آورد. اولاً عشیرت جاف و رؤسای آنها تبعه خالصه دولت عثمانی نبودند؛ بلکه فیما بین دولتین متنازع فیه بودند، چندی در خاک عثمانی توطن کردند، حالا بعضی از آنها

---

به میل خاطر خودشان بدون هیچ قسم تشویق و ترغیب به وطن اصلی خود معاودت نمودند و دولت ایران تا امروز به هیچ وجه اسبابی که موجب امید کامل آنها تواند شد، محض ملاحظه حسن همجواری با دولت علیّه عثمانی فراهم نیاورده است. لیکن کارگزاران دولت علیّه عثمانی هر قسم عشیرت صحیحه و [ب] خالصه دولت علیّه ایران که به خاک عثمانی رفته‌اند، فوراً کمال تصاحب و حمایت را از آنها نموده نظیر انواع تلطفات و نوازشات می‌دارد و هر قدرت مطالبه او با تبعید آنها از سرحد ایران می‌شود، به هیچ قسم تمکین نکرده است. چنانچه اگر سیاهه اسامی این قبیل اشخاص را بخواهید، دوستدار حاضر است که با اسم و رسم و تاریخ و موقع باسواد تحریرات رسمیه که مبادله شده است، به استحضار آنجناب جلالتمآب برساند. در این صورت که سفارت ایران اینقدر امور معوقه در خاک عثمانی داشته باشد و این طور فضاحت و قباحت از عبدالرحمن آقای هرتوشی با تجاوز حدود در خاک به وقوع رسیده باشد و این قدر از تبعه و عشایر صحیحه ایران را تصاحب نموده در سرحد اسکان بدهند. آیا در نظر انصاف جای این دارد قرارنامه‌ای که باید مبنای رفتار طرفین بدون عایق و سکنه واقع شود، مشروط به جزئی امورات معوقه سفارت و فقره شیخ عبیدالله و محمدبیگ جاف که قرار همه از روی کمال حُسن نیت و حقانیت داده شده است، بشود و دوستدار یقین دارد که وکلای دولت عثمانی بعد از اطلاع از مضمون این مراسم تجویز این نوع شروط و قید را نکرده از برای اجرای هر نوع منظورات حقه خودشان در ایران اقدامات منصفانه در امورات متعلقه به ایران را شرط خواهند دانست. لاغیر». ← مجله بررسی‌های تاریخی، ش ۱، سال ۵ اسناد و نامه‌های تاریخی مجموعه اسناد میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ص ۵-۶.



# تاریخ جاف

نوشته

کریم بیگ فتاح بیگ جاف



... اگر [گذشتگان ما] خود را در خاک کردستان، که در آن قلمرو، بسیار مقتدر و صاحب سلطه بوده‌اند، گم نمی‌کردند و در صفحات تاریخ مکتوب ثبت می‌شدند، برای ما نیز آسان بود [دسترسی به پیشینه و سرگذشت آنها] بویژه برای من که این کتاب را می‌نویسم؛ معضل و مشکلی وجود نمی‌داشت و در کمال سهولت آن را به پایان می‌رساندم، این از گذشته‌ها ما.

امروز که زمان دانستن است و حکومت فخریه انگلیس که به عراق آمده است برای یادگیری و آگاهی بیشتر اقشار مختلف اقدام به بازگشایی مدارس برای کودکان عراقی اعم از کُرد و عرب نموده و به راستی شایان توصیف می‌باشد، افسوس که من خود دوران مکتب و تحصیلم گذشته است. برای گذشته تأسف می‌خورم چه برای خودم و چه برای سایر گذشتگان. پس این را مصلحت دانستم که برای تسکین خود و افراد دیرینه سال از ایل جاف، برای این ایل که عشیره ما بوده است و ما از آنها جدا شده و به یادگار مانده‌ایم که مدت هفتصد سال پیش از این، پدران و پیشینیان ما از آنها متمایز شده و از توان و ثروت و نفوذ آنها استفاده کرده‌اند، هم برای بقای نام آنها و هم برای ماندگاری پیشینیان خودم به عنوان کتاب باقی بماند [کتابی بنویسم] و نام آن را «تاریخ جاف» بگذارم.

این کتاب در سیزده فصل به بیان اوضاع و روش و حرکات بزرگان جاف و تعداد جمعیت جاف، طوایف جاف در ایران و عراق، مهاجرت ایل جاف از ایران برای کردستان بابان و بازگشت آنها به ایران و دوباره هجرت به ولایت بابان و جنگ‌های داخلی آنها و نیز درگیری‌ها با عشایر همسایه و... زیستگاه بیلاقی (کوهستانی) در ایران و روستاهای زمستانی در ایالات سلیمانیه و کرکوک و زیستگاه طوایف جاف ایران در ولایات کرماشان و سندج که به ولایت اردلان شهرت دارد [بپردازم و موارد یادشده را]، در کتاب تاریخ یادشده بیان کنم.



## فصل اول

جمعیت طوایف جاف در ایران و در کردستان بابان در قلمرو عراق، این عشیره عموماً به نام جاف شهرت دارند و اسامی طوایف آنها به شرح زیر است:

### طوایف جاف بابان:

**اسامی طوایف:** میکائیلی، شاطری، رخزادی، ترخانی، باشکی، هارونی، سدانی، کمالی، بداعی، عمله، عیسانی، گهلالی، نورولی، یزدان بخشی، وهلی، نه ژوینی، مه سودی، شیخ اسمعیلی، صوفی وند، تاو وگوزی (تایجوزی)، میراویلی، پشتماله، سمایل عوزیری، بیسه‌ری، چووچاینی، تیله‌کو.<sup>۱</sup>

این چند طایفه از جاف‌های ایران [جاف جوانرود] جدا شده و به شهر زور آمده‌اند در قلمرو بابان، که در خاک عراق [کنونی] است و طوایفی که در ایران باقی مانده‌اند، اینهاست که می‌نویسم:

قبادی، باباجانی، امامی، ایناقی، قادر میروسی، طایشه‌یی، کویک، نیرژی، درویشی، ولدبیگی، دله‌ژی، کوکویی، زردویی، علی آقایی، په‌پلی، تایجوزی، دورودی، کویره‌کی.

---

۱- مؤلف شادروان در معرفی قشربندی سیاسی سنتی طوایف جاف جوانرود دچار اشکال شده‌است، ایل را در ردیف تیره و تیره را در ردیف ایل شناسانده. از طوایف بزرگی چون رستم بیگی و... نام نبرده و جاف گوران را در داخل جاف اسم برده است، برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۱۲۲ به بعد. (م.ع.س)

## فصل دوم [جاف مرادی، بابان]

این طوایف به صورت داخلی به چند فرع تقسیم می‌شوند که اسامی زیرمجموعه آنها [به شرح زیر است]:

### ایل میکائیلی

میکائیلی‌ها به چهار طایفه تقسیم می‌شوند: محمدعلی ویسی، ره‌شوبوری، شبانکاره، عالی‌بیگی.

محمدعلی ویسی: تخته‌قاپی و کوچر آنها به تخمین یک هزار خانوار جمعیت دارند. هفتصد خانوار کوچر و سیصد خانوار تخته‌قاپی، بزرگ و سرپرست آنها؛ رستم حسن حاج قادر است و نیز میرزای فرزند حاج حسین و علی حاج قادر. تخته‌قاپی آنها در نواحی؛ تاژ داغ ده‌لو، کچان، اطراف ژاله، رباط، کاریزه کویک، تانجه‌رو، چه در نزدیک (عهره‌ت) و قهرالیی و چه از طرف نهمه‌ل و بی‌پووره، و در قسرد ساکن هستند. این خانوارها سیصد سوار و سیصد پیاده مسلح را به طور تخمین فراهم می‌کنند. از راه زوستانیان که سه‌گرمه و دربند ئاوداری با صهره می‌باشد به قهره‌داغ و از آنجا به نواحی تانجه رو می‌روند و سپس از راه پوویشن داخل ناحیه پنجوین می‌شوند و از راه گژی تاری دهر به قزلجه که از توابع پنجوین است، می‌روند. از سوی بالای (باپیره) که شمال پنجوین است، خیمه و خرگاه خود را برپا می‌سازند، از آنجا به کناره آب بیسان و ره‌شید می‌روند و از چم‌بیسان =

(کناره آب بیسان)، داخل خاک ایران می‌شوند که محل تابستانی آنهاست و نام آن محل؛ نه که روز و که‌لی خان می‌باشد در فاصله بین بانه و سقز ماندگار می‌شوند.

## ره شوبوری

طایفه دوم که (ره‌شوبوری) می‌باشد: این طایفه همانند محمدعلی ویسی بودند. سی سال پیش خود من (کریم بیگ) برای انجام امورات ایلی به محل و زیستگاه آنها رفتم، بسیار متمول و مرتب و ثروتمند و صاحب سوار بودند. بیست سال پیش با نیروهای نظامی تُرک (عثمانی) وارد جنگ شدند. قریب بیست عسکر را از ستون‌های ترک کشتند و ترک‌ها نیز بیست نفری از آنها را به قتل رسانیدند. از این لحاظ گرفتار مشکل و معضلی بزرگ شدند و جمعیت آنها روبه نقصان و کمی نهاد و احشام و گله‌های دام آنها خسارت و ضرری تمام یافت. ماموران استان سلیمانی به عنوان دشمن و یاغی به آن می‌نگریستند. زیان و نقصان فراوانی دچار آنها شد. حال کوچر آنها دویست خانوار و تخته‌قاپی آنها سیصد و شاید چهارصد خانوار می‌شوند؛ اینها در اطراف مه‌مله‌حه و قه‌یتوول و دهره‌بایزو، ئیمام شاسوار و سه‌دوبیست و زرگویزه‌له و زرگویز در منطقه تانجه‌رو ساکن هستند و کوچر آنها از راه دهره‌بند ناودار و سه‌گرمه به قره‌داغ می‌روند و از آنجا به ناحیه تانجه‌رو، از پشت سلیمانی و ویله‌دهره به شار باژیر می‌روند. از کناره آب ئاشانه به سر راه پیری‌ژن گلینی تاراه‌درو، از آنجا وارد ناحیه قزلجه که پنجوین است می‌شوند و از آنجا به بالای باییره می‌رسند. از بالای باییره به کناره آب (چه‌می) رشید و بیسان سرازیر شده، داخل خاک ایران می‌شوند و در زیستگاه همه‌ئه‌لی وه‌یسی، در بین سقز و بانه مستقر می‌شوند. بزرگ این طایفه محمد خان سلیمان احمد خیبال است و نیز

فارس عزیز مردان و مجید مردان و محمود یوسف امروز،\* یکصد سوار دارند و دویست پیاده مسلح نیز، جمعیت آنها بسیار از ایام گذشته کمتر شده‌اند.

### شوانکاره

طایفه سوم که شبانکاره (شوانکاره) می‌باشد: این طایفه یکصد و پنجاه خانوار کوچر دارند و تخته‌قاپی آنها یکصدوپنجاه خانوار بیشتر است. تخته‌قاپی آنها در هه‌شه‌زین و کووره گه‌چینه، گوپته پهی سه‌نگاو، ژاله، دووده‌رو، از راه ره‌شوبوری و همه‌ته‌لی وه‌یسی به سلیمانی می‌روند. از طرف ئاوباره و ئاشه‌سپی عبور می‌کنند و در آنجا از طریق گوپزه‌دار به گه‌رده‌ی می‌روند. پس از طی کناره آب = (چم) ئاشان وارد ناحیه پنجون می‌شوند و همانند همه‌ته‌لی وه‌یسی و ره‌شوبوری به خاک ایران می‌روند و در محل آنها مستقر می‌شوند. بزرگان این طایفه رمضان بخشه، ناصر محمود، یکصد سوار و یکصد پیاده مسلح دارند. این طایفه در ایل میکائیلی بسیار شجاع و دلیر هستند.

### ئالی‌به‌گی

طایفه چهارم؛ ئالی‌به‌گی می‌باشد. این طایفه، کوچر آنها یکصدویست خانوار هستند و تخته‌قاپی آنها در سه‌نگاو، تانجه‌رو، یکصدوپنجاه خانواری هستند. هفتاد سوار و هشتاد تفنگدار دارند. بزرگ آنها محمدصالح حاج نادر و محمدخورشید حاج شهسوار و محمدطالب برادر اوست. این طایفه عیناً به همان ترتیب و در همان مسیر که همه‌ته‌لی ویسی و ره‌شوبوری به تانجه‌رو می‌روند، به مقصد یاد شده

---

\* زمان تحریر یادداشت توسط مرحوم کریم بیگ جاف قبل از ۱۹۴۰ م.

کوچ می‌کنند و از همان طریق یادشده به پنجوین و خاک ایران می‌روند. این طایفه شخصیت‌های متدین و متقی فراوان داشته‌اند و من [کریم بیگ] که خود بزرگان آنها را دیده بودم، بسیار افراد خوب و معقولی بودند. حضرت مولانا خالد که نیازی به تعریف ندارد از این طایفه میکائیلی است که به آنها (ثالی به‌گی) می‌گویند. شاعر مشهور کرد جناب (ثالی) نیز از این طایفه است.

و تیره‌های دیگر چون، میره‌یی، کاکلی، رژده‌یی، ناخه‌سووری، هم میکائیلی هستند. این تیره‌ها به سبب قلت جمعیت در بین سایر طوایف گم و پراکنده شده‌اند. عموم آنها تخمیناً دوپست‌وپنجاه خانوار می‌شوند. نصف آنها تخته‌قاپی و نصف آنها کوچر هستند. به اعتبار عموم به آنها میکائیلی گفته می‌شود. این طایفه در سه دهه گذشته بسیار در پیشرفت و ترقی بودند و ثروت و تمول آنها در حساب نبود. خودم به یاد دارم که پدرم فتاح بیگ به همراه عبدالله پاشا که قسمت اعظم میکائیلی در تقسیمات ایلی که در بین بیگزاده‌ها انجام شده بود، مربوط به عبدالله پاشا بود. برای احصائیه احشام و اغنام به زیستگاه طوایف میکائیلی رفتیم. تعداد گله آنها به یکصدویبست هزار رأس بیشتر رسید. خودم از پدرم شنیدم که می‌فرمود: سی هزار بیشتر احشام شمرده نشده نیز داشته‌اند. حال آن تمول و ثروت برایشان نمانده است که در آن دهه‌ها داشتند. میکائیلی را خمس = یک پنجم ایل جاف مرادی به حساب می‌آوردند، به تقریب و تخمین، یکصد خانوار در بین آنها وجود داشت که بالغ بر یکهزار لیره نقدینه پولی داشتند. بسیاری از بزرگان تیره و هوزهای آنها در آن زمان حاجی بودند. پول و ثروت و نقدینه بسیار داشتند. واجب‌الحج و مستطیع بودند. قریب سی خانوار در ایل میکائیلی وجود داشت که صاحب رمه اسبان بودند؛ یعنی که یکصد مادیان آزاد و رها در صحرا داشتند. اکنون از آن تعداد، بیشتر از چهار خانوارشان نمانده است؛ حاج قادر که پدر حسن

حاج قادر است، به تنهایی سیصد مادیان آزاد و رها داشت. پیش از این صاحب ثروت و مکتب بودند، افراد و انسان متعهد، موثق، صادق و راستگو زیاد داشتند، اما اکنون که تهیدست شده‌اند، افراد متعددی و بی‌مسئولیت در بین آنها زیاد شده است. در گذشته شبرو، غارتگر و قطاع‌الطریق نداشتند، اما حالا در میان ایل آنها این امور شایع شده است. به جرأت می‌توانم بنویسم به اندازه گه‌لایی‌ها از این قبیل افراد دارند.

### ایل شاتری

دیگر ایل شاتری است؛ این نیز ایلی است از ایلات بزرگ جاف و به چهار طایفه تقسیم می‌شوند. بدین ترتیب: طایفه برایمی، طایفه میروسی، طایفه ورده‌شاتری و طایفه یوسوجانی.

### برایمی

طایفه [اول] برایمی: ابراهیمی. دویست خانوار کوچر و یکصد خانوار تخته‌قاپی هستند. بزرگ و سرپرست آنها محمدمحمود و محمدابراهیم است. یکجانشین آنها در باوه‌نوور، جزء ناحیه شیروانه، در (دزیای) جز ناحیه (وارماوا) در که‌لی دووران و نه‌طرفیان در ناحیه خورمال سکونت دارند. این ایل [شاتری] از راه مله‌خور نووکه و کانی‌ئه‌لالوه به چوارملان در ناحیه سه‌نگاو می‌روند و از آنجا از گردنه په‌یکولی به ناحیه وارماوا و از آنجا به خورمال می‌رسند. از طریق سیدصادق در شاره‌زوور از راه چه‌قان و چه‌تانه به مله‌که‌وه می‌روند. از مقابل مه‌سوود به ناحیه پینجویین وارد می‌شوند.

در برابر پنجوین مستقر می‌شوند. سپس از خه‌لووزه به شلیر می‌روند و وارد خاک ایران می‌شوند. از راه سووره تووان به زیستگاه خود می‌روند که عبارتند از نواحی؛ کول و دوزخدهره و کانی فه‌رانگیز. این نواحی ده ساعت [مالرو] از سنندج دور است.

### میروسی

طایفه میروسی؛ کوچر این طایفه دوپست خانوار هستند و تخته‌قاپی آنها یکصد خانوار می‌شوند. محمد فرج آقا و قادر پیرویس سرپرست و بزرگ طایفه آنها می‌باشند. این طایفه عیناً از همان مسیری که برای طایفه ابراهیمی توضیح دادم، به ایران می‌روند و در کوه سلطان ناخ زوتی مستقر می‌شوند. محل این طایفه نیز شانزده ساعت [مالرو] از سنندج فاصله دارد.

تخته‌قاپی این طایفه، در نواحی شیروانه و دزیایش که داخل ناحیه وارماوا می‌باشد و در قهره ته‌په که جزو ناحیه خورمال است، سکونت دارند.

### ورده شاتری

طایفه سوم: ورده شاتری، کوچر آنها یکصدوپنجاه خانوار هستند و تخته‌قاپی هم یکصدوپنجاه خانوار و از همان مسیری که برای دو طایفه پیشین (یوسوجانی و میروسی) توضیح داده شد، به خاک ایران داخل می‌شوند و در قاویل به‌گ و شاقه‌لا و اطراف هزارکانی ساکن می‌شوند. اینها چهارده ساعت [مالرو] از سنندج فاصله دارند.

تخته‌قاپی آنها در ناحیه شیروانه طرف‌های کانی چه‌قل و در بانی خیلان و کانی سارد که جزء ناحیه وارماواست و نیز در سوه‌یله‌مش و هه‌یاس که جزء ناحیه

خورمال است، می‌باشند، بزرگ و سرپرست طایفه آنها فرج محمد رسول و محمد خسرو است و یکی دو شخص دیگر، به نام‌های حسین حاج محمود و سلیمان محمد رسول.

## یوسوجانی

طایفه چهارم یوسوجانی: جمعیت کوچر این طایفه یکصد خانوار و تخته‌قاپی آنها یکصدویست خانوار می‌باشند. این طایفه به هنگام کوچ از طریق راه داری‌خله که بر رأس کوه سی‌داره می‌باشد به وارماوا می‌روند. از همان مسیری که سه طایفه پیشین طی طریق می‌نمایند، از همان راه چه‌قان و چه‌تانه به پینجویین و از آنجا به خاک ایران می‌روند و در کوهستان قلمرو ایران در که‌لی‌با و میشووله هه‌وار مستقر می‌شوند. محل استقرار آنها پانزده ساعت [مالرو] از سندنج دور است. تیره‌های وه‌لی و نه‌ژوینی و که‌رویی: این تیره‌ها یکصد خانواری هستند در بین طوایف شاتری که شاتری محسوب می‌شوند. این طوایف که از کوچر و تخته‌قاپی با عنوان کلی (شاتری) خوانده می‌شوند، چهارصد سوار و چهارصد پیاده مسلح دارند.\*

## ایل رخزادی

ایل رخزادی شامل چهار طایفه است؛ طایفه همه‌جان، طایفه سه‌رحه‌د، طایفه رخزاد، طایفه سمایل = اسماعیل.

---

\* گویا مطلب در نسخه اصلی به نظر تدوین‌کننده ناتمام است (!!؟)



## حه‌مه‌جان

طايفه حه‌مه‌جان = محمدجان: جمعيت كوچر آنها سيصد خانواري هستند و تخته‌قاپي آنها يکصد خانوار مي‌شوند. بزرگ و سرپرست اين طايفه رستم محمد محمود و محمد فرج باباجان و رشيد باباجان است، اما در مسائل داخلي رستم [محمد محمود] در رأس قرار دارد. سليمان محمدجان هم بزرگ و برتر آنهاست، اما ساکن ايران است و در منطقه خورخوره هشت نه روستا را صاحب شده است. اين چهارصد خانوار كوچر و تخته‌قاپي به طور كلي پسرعمو و برادرزاده و برادر يکديگر هستند. تخته‌قاپي اينها در سه‌رقه‌لا که جزو ناحيه شيروانه مي‌باشد و نيز در زهرايهن و کاني رهش و محه‌مدخاني سکونت دارند که جزو ناحيه وارماوا مي‌باشند، مستقر هستند.

اين طايفه (حه‌مه‌جان) از راه که‌وه‌ري به بورمحهمه‌د مي‌روند. در ناحيه سه‌نگاوو، از طريق آنجا به کوري ته‌سپ و طاله‌بان مي‌روند سپس از گردنه که‌لي په‌يکولي به نواحي قه‌ره داغ و وارماوا وارد مي‌شوند و از راه که‌ني گه‌وره قه‌لا به کاني رهش و زهرايهن مي‌روند و در آنجا از راه بنه‌جووت و دوودار به که‌ولوز مي‌رسند که از راه هه‌رزله به پينجوين مي‌رسند و در مقابل پينجوين مستقر مي‌شوند. سپس از خه‌لوز به شه‌يدان و ميشياو وارد مي‌شوند و از مسير راه دره را به خوسره‌وخان و هانه‌تاله و مه‌ولاناوا، دره هوان، که‌وکوسان که جزو خورخوره در قلمرو ايران است مي‌رسند. زيستگاه اين طايفه در ايران، در حدفاصل سقز و سنج است و مدت پنج ساعت [مالرو] از سقز فاصله دارند.

## سرحد

طایفه سرحد: این طایفه یکصد خانواری می‌شوند. اکنون کوچر ندارند و همگی تخته‌قاپی هستند. هفتاد خانوار آنها نزد خلیفه یونس در دزکهره و اطراف آن و سی خانوار دیگر در قولیجان سرحد سکونت دارند. بزرگ و سرپرست این طایفه دو نفر هستند که خلیفه یونس و احمد رستم پسرعموی او می‌باشد. این یکصد خانوار همگی برادر و پسرعمو و وابسته نسبی هستند و تاکنون از یکدیگر جدا نشده‌اند. جنگجو و سواره مسلح آنها یکصد نفری هستند. طایفه سرحد تا پانزده سال پیش همگی کوچر بوده‌اند و تعداد آنها نیز بیشتر بود، یکصدوپنجاه خانواری می‌شدند.

## رخزاد

طایفه رخزاد: این طایفه یکصد خانواری کوچر دارند و یکصدوپنجاه خانوار هم تخته‌قاپی هستند. تخته‌قاپی آنها در روستاهای ناحیه شیروانه ساکن هستند. روستاهای؛ سه‌رقله و در ناحیه سه‌نگاوو در ته‌په گه‌روس و برادر و تبار و روستای ئەمین کاکه مه‌دو، کورده میر در ناحیه تانجه‌رو در روستای سی‌قله‌لان و قازاو سکونت دارند. کوچرهای طایفه رخزادی همانند طایفه همه‌جان از راه په‌یکولی به قهره داغ می‌روند و از آنجا وارد منطقه تانجه‌رو در شهر زور می‌شوند و از همان مسیر طایفه همه‌جان به پینجویین می‌روند. سپس از راه شه‌یدان و مشیابو به بیلاق تابستانی که سیوه سوره می‌باشد و در محال خورخوره واقع است، مستقر می‌شوند. این محل چهار ساعت [مالرو] از شهر سفر دور است.

بزرگ و سرپرست این طایفه؛ فتاح کامران و وه‌ثمان = عثمان امین و حیدر عزیز و توفیق محمد شاویس است.

## سمایل

طایفه سمایل = اسماعیل: کوچر آنها هفتاد خانوار و تخته‌قاپی آنها هشتاد خانوار جمعیت دارند. تخته‌قاپی آنها در ناحیه شیروانه در روستاهای سه‌رقه‌لاو هستند. تعدادی از آنها در روستای قه‌لا‌سووره در ناحیه وارماوا می‌باشند. تعدادی نیز در دووکان و دووکه‌رو در ناحیه قه‌ره داغ و عده‌ای دیگر در محمه‌دخانی و مووان و قالی‌جو در ناحیه خورمال زندگی می‌کنند. بزرگ و سرپرست این طایفه مدحت صالح کاکه‌خان، رستم محمد فتاح، و عبدالکریم رویین تن می‌باشد. کوچر این طایفه از مسیر کوچ طایفه همه‌جان و رخزاد از راه پی‌یکولی به قه‌ره داغ و وارماوا و از آنجا به مووان در ناحیه خورمال و سپس از طریق که‌ولوسا به پینج‌وین وارد می‌شوند. سپس از راه شه‌یدان و مشی‌او وارد خورخوره در قلمرو خاک ایران می‌شوند و در حوالی عیسا‌قوا و شه‌دیره ساکن می‌شوند. فاصله آنها تا شهر سقز شش ساعت [مالرو] می‌باشد. این چهار طایفه که به آنها رخزادی گفته می‌شود، کوچر و تخته‌قاپی آنها به طور عموم چهارصدوپنجاه سوار و چهارصدوپنجاه پیاده مسلح دارند. بسیار شجاع، چابک، چالاک و جنگجو هستند. در بین ایلات جاف به جنگجویی شهرت دارند. بسیار مهمان‌نواز و صاحب سفره هستند. اکنون هم افراد متمول فراوان دارند و در امور اقتصادی و کشاورزی فعال و علاقه‌مند می‌باشند.

## ته‌رخاینی

طایفه ته‌رخاینی: طایفه‌ای هستند که به دو بخش تقسیم می‌شوند؛ بخش ئه‌لک و بخش قاچول. کوچر آنها سیصد خانوار هستند و تخته‌قاپی آنها یکصدوپنجاه خانوار جمعیت دارند. تخته‌قاپی آنها در ناحیه شیروانه حوالی سه‌رقه‌لاو در روستای زه‌رده و توران و کانی ماران و پیازه جار و در ناحیه قه‌ره داغ روستای هومه‌رقه‌لا

که شامل سکونت آنهاست، در ناحیه وارماوا در چبووخ و کانی که‌وه و که‌ریم‌ئاوا و ته‌په که‌ل ساکن هستند. کوچر آنها از همان مسیر کوچ رخدادی‌ها به ناحیه سه‌نگاو از طریق په‌یکولی به قه‌ره داغ و وارماوا و از آنجا به شهر زور می‌روند. از طرف یه‌خشیی و مالوان بر همان مسیر کوچ رخدادی‌ها به پنجوین می‌روند و از سمت شه‌یدان و مشیاوه وارد خاک ایران می‌شوند. زیستگاه تابستانی آنها باشورتی، کاناسه‌دو، قه‌ره‌خان، ئال غوز آغاج - این محل‌ها شش ساعت [مالرو] از شهر سقز فاصله دارند. بزرگ و سرپرست این طایفه به طور عموم محمدحسن و محمدشه‌سوار است. این طایفه از طوایف رخدادی محسوب می‌شوند، یعنی در اصل و نسب تمامی آنها به پنج برادر می‌رسند. ته‌رخانی که با عنوان یادشده منشعب شده‌اند، بدان سبب ترخانی خوانده شده‌اند که بخش علی پیرویس از قدیم‌الایام خدمتگزار و امین حضور بزرگان جاف بوده‌اند که بیگ‌زاده‌ها باشند و از تکالیف ایلی [بیگاری و ضبط و ربط و مالیات و خرج و ...] ترخان = معاف و مجزا شده‌اند، بویژه در ایام ریاست محمد پاشا خدمتگزاری نمایان و ماندگار به وی نموده‌اند. به همین واسطه عنوان رخدادی را به ترخانی تبدیل کرده‌اند و این طایفه کوچر و تخته‌قاپی به طور عموم دویست سوار و دویست پیاده مسلح هستند. اینها نیز همانند رخدادی‌ها، بسیار شجاع، جنگجو و چالاک هستند و اکنون در این زمان نیز بسی متمول می‌باشند با ثروت و احشام و نقدینه پول.

## باشکیی

طایفه باشکیی: که طایفه‌ای هستند، یکصد خانواری جمعیت دارند، و این طایفه در شرفنامه؛ که در هزاروپنج هجری تألیف شده است و مؤلف آن امیرشرف خان بدلیسی که یکی از حکمرانان گُرد است، نام این طایفه را در تألیف شرفنامه آورده

است؛ خانوار تخته‌قاپی کم دارند. مسیر کوچ آنها همان راهی است که طوایف رخصزادی و ترخانی طی می‌کنند و به شهر زور می‌روند و از همان طریق وارد خاک ایران می‌شوند. در داخل زیستگاه ترخانی در باشورتی ساکن می‌شوند. این طایفه بسیار کهنسال و اصیل هستند و گویش آنها با گُردهای سیصد سال پیش مطابقت دارد و هیچ تغییری در سخن و محاوره آنها پیش نیامده است. چهل سوار و چهل پیاده دارند که جزء اضافات رخصزادی و ترخانی محسوب می‌شوند. بزرگ و سرپرست آنها خلیفه حسن و محمود یاسین است.

## هارونی

طایفه هارونی: این طایفه نیز به چهار بخش تقسیم می‌شوند؛ طایفه سلیم، طایفه ندرشه‌یی = نادرشاهی، طایفه قاره‌مانی = قهرمانی و طایفه خولامی = غلامی.

طایفه هاروونی: این طایفه به طور عموم سیصد خانوار کوچر و سیصد خانوار تخته‌قاپی دارند. تخته‌قاپی آنها در ناحیه سه‌نگاوو در منطقه پیبازاو در ناحیه وارماوا در تووه‌قوت و جهرداسنه و گولان و بی‌سالمین و کانی‌به‌ردینه و قه‌لبه‌زه در روستاهایی که از توابع مرکز بخش هه‌له‌بجه هستند، دو روستا دارند که با عنوان قاره‌مانی و خولامی نام برده می‌شوند. در ناحیه خورمال ته‌په زیرینه و قول خوردرو، قه‌ده‌فهری و ریشین؛ تخته‌قاپی آنها در این روستاهایی که نام برده شد؛ سکونت دارند و متعلق به آنهاست.

کوچرهای این طایفه زیستگاه زمستانی آنها؛ پیواز است در آنجا از طریق ده‌رندیخان به شاره زور و از شاره زور به همان مسیر کوچ طوایف شاتری به پینجویین، از پینجویین از راه کاسه‌که‌له به ده‌شت میل و چه‌می چنار و سپس به

گژی سان نه‌حمهد و هه‌زار میرگ و ته‌ینال می‌روند. این طایفه در جنوب غربی سندج مستقر می‌شوند و دوازده ساعت [مالرو] از سندج فاصله دارند. این طایفه از کوچر و تخته‌قاپی دویست و پنجاه سوار و سیصدوپنجاه پیاده تفنگدار و مسلح دارند و بسیار شجاع و چالاک، اما بسیار راغب به شرارت و خرابکاری هستند. شرفنامه مانند واشکیی = باشکیی از هارونی‌ها نام برده است. بزرگ و سرپرست اینها علی محمدامین و احمد حسین و عبدالکریم حاجی و عبدالحمید محمد امین و محمدحسن حاجی قادر و محمد طهماسب هستند. این طایفه پانزده سال پیش جمعیت کوچر آنها زیاد بود، چهارصد سواره مسلح بیشتر داشتند. با عموم مریوانی‌ها مخالفت و دشمنی داشتند. نزدیک به هفتاد تا هشتاد نفر از آنها را کشتند و از اینها نیز عده زیادی کشته شد. به سبب این رقابت و دشمنی ترقی چشمگیری کردند و اسب، تفنگ و فشنگ زیادی به دست آوردند. اکنون نیز دشمنی آنها ادامه دارد، اما درگیر نمی‌شوند و جنگ نمی‌کنند.

## سدانی

طایفه سه‌دانی = سدانی: این طایفه به سه بخش تقسیم می‌شوند؛ سه‌ید مورادی = سیدمرادی، ناودیری، سه‌دانی = سه‌دانی. اینها چهارصد خانوار جمعیت دارند. کوچر آنها کم و بیشتر تخته‌قاپی هستند. قسمتی در ناحیه قوره‌تو و بقیه در ناحیه خورمالا در شیرمه‌رو، گیله‌ک، شیخ مووسا، ولوسینان و چه‌قه‌لاوا سکونت دارند. بزرگ این طایفه خسرو مصطفی = مِچه و عبدالله رستم حسن هستند. کوچر این طایفه از مسیر کوچ طایفه شاتری‌ها به شهر زور = شاره زوور می‌روند و از همان طریق به پنجوین می‌روند و از آنجا وارد خاک ایران می‌شوند و در فه‌هاد داوا = آباد، توودار و دووه‌یسه مستقر می‌شوند. محل استقرار این طایفه چهار

ساعت [مالرو] با سنج فاصله دارد. اکنون بسیار پراکنده و متفرق شده‌اند، اما بخش بیشتر جمعیت آنها در ناحیه خورمال ساکن هستند. به طور عموم هفتاد سوار و یکصد پیاده مسلح دارند. در زمان مناسب پیش طایفه‌ای بزرگ و مقتدر بوده‌اند. به علت این که جمعیت کوچر آنها کم بوده است، حال کمیت آنها تقلیل یافته است و همانند زمان پیش باقی نمانده‌اند.

### که‌ماله‌یی

طایفه که‌ماله‌یی: این طایفه به چهار بخش تقسیم می‌شوند؛ شیروانی، سووسکی، که‌چله‌یی، مه‌حمودخانه؛ این طایفه دویست خانوار کوچر و یکصد خانوار تخته‌قاپی دارند. سی خانوار در ناحیه شیروانه در گوبان و قهره‌چیل و دوومیلان سکونت دارند، بقیه در قلرخ و روستای خهرجانه و جولان در نواحی خورمال و تانجه‌رو زندگی می‌کنند. کوچرهای آنها از طریق داری‌خله، به ناحیه سه‌نگاو می‌روند. از که‌لی په‌یکولی به قهره‌داغ و از راه سووره به شاره زور = شهر زور در اطراف بیستان سوور در ناحیه تانجه‌رو اطراق کرده و از راه محمه‌ده‌ئوه‌یس به به‌رنجه و از تاری‌دهر به ناحیه پینج‌وین می‌روند و از آنجا وارد خاک ایران می‌شوند. در کوهستان‌های که‌وته‌ره‌ش در فاصله بین دو منطقه بانه و سقز مستقر می‌شوند. این طایفه به عموم یکصد سوار و یکصد پیاده مسلح دارند، بسیار شجاع، جنگجو و چست و چالاک و در بین طوایف جاف محترم و مورد تکریم هستند، اما بسیار سنتی و به دور از مدنیت می‌باشند. همانند سیصد سال پیش از این روزگار می‌گذرانند و چنان در بی‌خبری و قهقرا زندگی می‌کنند که به جرأت می‌توانم بگویم در تحولات اخیر که عثمانی‌ها رفتند و انگلیسی‌ها آمدند و حکومت مستقل عراق تشکیل شد، کمتر خبر دارند. هر تکلیف حکومتی که نسبت به آنها

اعمال یا اخطار شود، به کدخدایان موکول و مربوط می‌سازند و به تصور آنها هنوز عوارض و خراج و سرانه دوره محمد پاشا جاف است. در انجام احکام، نماز، روزه و... بسیار پایبند، مؤمن و متدین و با تأسف نیز خرافات بسیار در بین آنها رایج است. بزرگان این طایفه سیدامین شاه‌ویس، فتاح محمود، محمود امین و محمود محمد عیسی می‌باشند.

## به‌داخی

طایفه به‌داخی = بداغی<sup>۱</sup>: این طایفه دویست خانواری هستند. کوچ آنها پنجاه خانوار می‌باشند. تخته‌قاپی آنها در ناحیه قوره‌تو، هورین و شیخان بسیار هستند و در ناحیه شیروانه در باوه‌نوور بیست خانواری سکونت دارند و در ناحیه خورمال در قهره‌تپه نیز هستند. اینها همانند طایفه صه‌دانی = سدانی از کوچ بازایستاده‌اند. عده کمی از آنها کوچ می‌کنند. سی سوار و پنجاه پیاده مسلح دارند. کوچ آنها از همان مسیر طایفه شاتری، به شاره زوور = شهر زور می‌روند و از آن مسیر به پینجویین رفته وارد خاک ایران می‌شوند. در کانی ته‌مرخان در مقابل کوه توراخ ته‌په مستقر و ساکن می‌شوند و زیستگاه زمستانی آنها هه‌واسان و قهره‌چهم و قه‌لا ته‌په و ئه‌لی په‌کان در ناحیه قوره‌تو می‌باشد. بررسی و معرفی زیستگاه زمستانی آنها و صه‌دانی = سدانی‌ها در بحث و بررسی محل سکونت بیگ‌زادگان جاف = [رؤسای ایل و اتحادیه جاف] معلوم و مشخص خواهد شد.

بزرگ این طایفه با سران کوچ آنها، محمدعلی مرادخان و بزرگ تیره‌های تخته‌قاپی هر کدام سرپرست روستا و دهات خود هستند.

---

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۱، صفحات ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۹۲. (م.ع.س)



## عَمَلَه

طایفه عَمَلَه = عملَه: این طایفه به سه بخش تقسیم می‌شوند که عبارتند از: جامبازی، ناخه‌ویسی = آق‌ویسی، هوزی همه = تیره محمد؛ این سه بخش سیدو پنجاه خانواری جمعیت دارند. تعداد کوچر آنها بسیار کم است، بقیه کلا تخته‌قاپی هستند. به علت آن که این طایفه کلاً سواره مخصوص و ویژه رئیس و بیگ‌زاده‌های جاف می‌باشند و همین که بیگ‌زاده‌ها بر سر املاک خود مستقر، ساکن و دیوارنشین شدند، این سواره نیز از کوچ چشم پوشیدند. در حال حاضر در روستای که لار، نزد خودم [کریم‌بیگ] و برادرانم حدود شصت خانوار بیشتر از آنها ساکن هستند و در ده ککه و قوله از توابع خانه‌قین = خانقین نزد حاج ابراهیم بیگ و باقی در کوکس که داخل بخش کفری می‌باشند، نزد احمد بیگ و علی بیگ و محمدرشید بیگ پنجاه خانوار بیشتر از طایفه عَمَلَه = عملَه ساکن هستند. بیست خانواری هم در ناحیه شیروانه، روستاهای تازه‌ده، قوله‌سووتا، نزد خودم [کریم‌بیگ] می‌باشند. مابقی آنها در املاک حسن بیگ علی بیگ محمود پاشا و بقیه بیگ‌زاده‌ها در بخش هله‌بجه به طور پراکنده ساکن هستند.

کوچر آنها هفتاد خانواری هستند، سرپرست کوچ آنها حاج محمد و حاج قادر سلیمان می‌باشد، اما بزرگ آنها در امور ایلی، فتاح رستم و امین محمد و احمد محمد امین است. سواره و پیاده مسلح اکنون از تخته‌قاپی و کوچر یکصد و پنجاه نفر بیشتر هستند. کوچر طایفه عملَه هم از همان مسیر کوچ شاتری‌ها به شاره زور = شهر زور و پینجویین و ایران می‌روند و در مناطق کول و دوزخ‌دهره و سی‌پهلکان ساکن می‌شوند.

## عیسایی

طایفه عیسایی: این طایفه یکصد خانواری جمعیت دارند، پانزده سال پیش عموماً تخته‌قاپی بودند. در ناحیه شیروانه، روستاهای ژاله، باوه نور، حامیل، سه‌بد مه‌حمود، بیبه ره‌شهو، کوچری ندارند جز ده، پانزده خانوار که با طایفه شاتری زندگی می‌کنند. بزرگ اینها؛ فرج فرزند علی امیرخان است. سی سوار و سی پیاده مسلح دارند.

## گه‌لالپی

ایل گه‌لالپی = گلالی، جلالی (۴): ایلی بزرگ هستند از [اتحادیه جاف‌ها] که به هفت بخش تقسیم می‌شوند که عبارتند از؛ خدر وه‌یسی، بوره، پشده‌ری، که‌رمه‌وه‌ندی، سه‌رکه‌چ، سیزده ئاغای و گه‌لالپی که به طور عموم هزار و دویست خانوار جمعیت دارند. تخته‌قاپی آنها جمعیت اندکی هستند، به تقریب و تصور به طور پراکنده در ناحیه شیروانه و زه‌نگ ئاباد و در ناحیه وارماوا در حاصل و چالکه ئه‌لی جلیل، یکصدوپنجاه خانواری سکونت دارند و در خاک ایران در منطقه خورخوره، پنجاه خانواری گه‌لالپی مستقر هستند، مابقی کوچر هستند و این کوچره‌های طایفه گه‌لالپی از مسیر سیداره و دارحله به ناحیه سه‌نگاوو می‌روند و در آنجا از طریق گردنه په‌یکولی به ناحیه وارماوا داخل می‌شوند و از مسیر شاتری‌ها به پینجوین می‌روند و سپس از راه کوچ رخزادی و ترخانی‌ها داخل خاک ایران می‌شوند. اطراق‌گاه تابستانی اینها در محل خورخوره و سوورمووسا، دووره‌قه‌لا، گاه‌که‌چ، و در منطقه دیوان دهره، نیز که‌لی هواس به‌گ و هوبه‌توو و که‌له‌کان و جیران مینگا می‌باشد. این طایفه چهارصد سوار و پانصد پیاده مسلح و شاید بیشتر دارند، اما در عیاری و راهزنی افراطی و بی‌باک هستند و ذاتاً عیارند و شبروی و

کمین آنها در بین عموم جهان گُرد و عرب مشهور و اقتضای طبیعت آنها این است. جز ده، دوازده تن از بزرگان آنها از جمله فرزندان؛ عباس آغا و شریف فتاح آغا که از این اعتیاد و اقتضا پرهیز دارند، مابقی از بزرگ و کوچک در این شیوه ناپسند شریک هستند و به عادت چون واجبی ضروری به فراگیری و آموزش آن می‌پردازند. عموم ایل جاف از کوچر و تخته‌قاپی از صفت و عمل آنها اندیشناک و هراسان هستند و راهزنی هم زیاد انجام می‌دهند.

پیش از این سال‌ها خودم [کریم‌بیگ] به یاد دارم در ایران سواره آنها در گروه‌های یکصد سواره تا حوالی زنجان و طرف تبریز می‌رفتند و اموال، اثاثیه و نقدینه کاروان‌ها را می‌آوردند. بزرگ این طایفه (آغا)ها هستند، که از [آغاهای] طایفه پشده‌ری و که‌ریم قوباد هستند. آغای مشخص این طایفه، محمد آغا، شریف آغا، توفیق آغا، مصطفی آغا و محمد داودی محمود آغا می‌باشند.

## نه‌ورولی

طایفه نه‌ورولی: اینها نیز ایل بزرگ هستند از [اتحادیه] جاف‌ها، به سه بخش تقسیم می‌شوند که عبارتند از؛ پارچه، ساتیاری و همه = محمد. جمعیت آنها هزار خانوار هستند. اینها تا سی سال پیش عموماً کوچر بودند؛ از مسیر کوچ طوایف شاتری به بیلاق کوهستان می‌رفتند، در کوه سان احمد اطراق می‌کردند و زمستان در محل خودشان باقی می‌ماندند. باقیمانده احشام و گله‌های آنها به منطقه گرمیان می‌آمد و قسمتی برای حوالی کف‌ری می‌رفت و بخشی دیگر از دام‌های آنها در که‌وزه‌ینالی در نواحی هورین و شیخان بودند، اما اکنون به واسطه این که زیستگاه زمستانی آنها رودخانه و چشمه و آب‌های جاری فراوان دارد و افراد طایفه نورولی نیز خود به کشاورزی و بویژه توتون‌کاری به طور وسیع اقدام می‌کردند و

هنوز اهتمام دارند، و سود حاصله از کشاورزی از عایدات دامپروری و گلهداری برای آنها بیشتر است، به طور کلی از کوچ منصرف و یکجانشین شده‌اند و در نواحی گونده و سه‌راوو پریس و به‌رجو گه‌ی ده‌لین و روستاهای اطراف هله‌بجه از جمله حه‌سهن ناوا، باموک، به‌کرتاوا و تریفه ساکن شده‌اند.

زیستگاه نه‌ورولیی روستاهایش تابع مرکز بخش هله‌بجه است. این طایفه به طور عموم سیصد سواره و هفتصد پیاده مسلح دارند. بزرگ و سرپرست تمام آنها عبدالله محمد خداکرم، علی محمد معروف، قادر نادر عبدالمحمد، احمد ذوالفقار، خلیفه محمد امین و حاج میراحمد می‌باشند.

### یه‌زدان به‌خشی

طایفه یه‌زدان به‌خشی = یزدان‌بخشی\* : طایفه یزدان‌بخشی نیز از [ایلات بزرگ] [اتحادیه] طوایف ایل جاف بشمارند و به سه بخش تقسیم می‌شوند که عبارتند از؛ خاله، به‌گزاده، مامه‌شه‌یی.

بخش خاله با عنوان یزدان‌بخشی خوانده می‌شوند. عموم این سه بخش هفتصد خانوار جمعیت دارند. اینها نیز همانند نه‌ورولیی‌ها تا سی سال پیش کوچر بودند و اکنون عموماً یکجانشین و تخته‌قاپی هستند. در منطقه شمیران به کشاورزی و زراعت اشتغال دارند که املاک حسن بیگ علی بیگ محمود پاشا می‌باشد و در جنوب بخش هله‌بجه واقع شده است. سرپرست و بزرگ عموم آنها محمدسان احمد حسین و توفیق فرج و احمدسان احمد و محمود محمد چراغ و زیستگاهی بسیار خوب و محفوظ و محکم و خوش آب و هوا دارند.

---

\* برای آگاهی بیشتر درباره یزدان‌بخشی ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۱۷۶ به بعد و ص ۴۳۱.

کوه (زمناکوه) را در اختیار دارند که محلی بسیار صعب‌العبور و از لحاظ زندگی ایلی مهم و قابل توجه است. این طایفه به طور عموم چهارصد پیاده و یکصد سوار دارند و علی‌الدوام رؤسای جاف از جمله محمدپاشا، قادریگ، سلیمان بیگ فرزندان کیخسرویگ این طایفه را برای تعیین حدود و تشخیص ورود به سرزمین جاف از طرف ایران و بابان در نقاط مزبور مستقر نموده‌اند.

وهلی و نه‌ژوینی: این دو تیره یکصد خانواری می‌باشند، در محل شاتری‌ها و در زمره شاتری‌ها محسوب می‌شوند.

مه‌سودی: اینها نیز تابع رخدادی و ترخانی هستند. یکصد خانواری می‌شوند، هفتاد خانواری در نواحی سه‌نگاو سکونت دارند و کوچر آنها در کنار رخدادی و ترخانی‌ها اقدام به کوچ می‌نمایند.

### شیخ سمایلی

شیخ سمایلی = شیخ اسماعیلی\* : از ایلات گسترده و پرجمعیت جاف است. آن قسمتی که در قلمرو جاف مرادی سکونت دارند، به دو بخش تقسیم می‌شوند؛ یکی که با عنوان (شیخ سمایلی سووره جوو) خوانده می‌شوند و دیگری که آنها را (شیخ سمایلی بنه جووت) می‌گویند. هر دو بخش پانصد خانواری جمعیت دارند، سید خانوار آنها که مربوط و محول به فقیه عبدالمحمد = فقهی‌ئه‌ولا هستند در سووره جوو سکونت دارند. دویست خانوار دیگر در گریزه و بنگرد و سه‌راو و قالیجو و موان و بنه‌جووت و بالان تهران در ناحیه خورمال سکونت دارند، گله‌های

---

\* برای آگاهی بیشتر درباره شیخ سمایلی = شیخ اسماعیلی ر.ک ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۲۴.

گوسفند و بز و گاو و گوساله فراوان و متعدد دارند، به کشاورزی و زراعتی بسیار نیکو و چشمگیر اقدام می‌کنند و محصولات گندم، جو، نخود و عدس دارند. بخش مربوط به فقهی ثه‌ولا = فقیه عبدالمحمد، در سووره جو سکونت دارند که املاک حسین بیگ محمود پاشا می‌باشد. این دو بخش بیلاق آنها با سایر طوایف جاف است و در همان مسیر کوچ روغزادی = رخزادی و ترخانی = ترخانی به کوه‌های هه‌واس بیگ و هوبه‌تو می‌روند. زمستان به جای اقامت در ده‌وار = سیاه چادر در خانه‌های روستایی ساکن می‌شوند. هر دو بخش به طور عموم تخمیناً یکصدوپنجاه سوار و دویست بلکه سیصد پیاده مسلح دارند. قسمت اعظم این طایفه که در ایران سکونت دارند و [کلاً] دارای هزاروسیصد خانواری جمعیت هستند، تابستان به موقعیت بین همدان و قروه و زمستان بعضی سال‌ها به اطراف سرقلعه و جیگیران می‌آیند که از مضافات قصرشیرین است.

## تاوگوزی

تاوگوزی = تایجوزی: اصل طایفه اینها هنوز در جوانرود است و شایسته است که معرفی آنها با جاف ایران نوشته شود؛ این طایفه که در پشت قلعه شمیران سکونت دارند، از الحاقات جاف مرادی محسوب می‌شوند که عشیره ما هستند [بیگزادگان و پاشایان] دویست خانواری هستند و عموماً ادعای سیادت دارند. همگی تخته‌قاپی هستند. شاعر مشهور گُرد که جناب مولوی است [ملا عبدالرحیم تایجوزی] بزرگ و سرپرست این طایفه بوده است. یکصد پیاده مسلح و ده، دوازده سوار دارند. در املاک حسن بیگ علی بیگ محمود پاشا سکونت دارند. اکنون بزرگ و سرپرست آنها سیدمحمد سیدعبدالله [سیدعبدالرحیم] مولوی است. و نیز سیدکاک احمد و سیدمحمد فرزند سیدعلی مولوی می‌باشد. شاعر فاضل جناب

مولوی چنانچه معرفی او را بنویسم، شرح و وصف آن در این کتاب نمی‌گنجد. تصنیف او در علم کلام و در اصول عقاید به زبان عربی و فارسی و کُردی متعدد است.

## میراولی

میراولی: پنجاه خانواری جمعیت دارند. در بخش هله‌له‌بجه سکونت دارند و کوچر نیستند. در اطراف نه‌ورولیی در کوهسار آنجا مستقرند.

## پشتماله

پشتماله! اینها سه بخش بودند؛ پشتماله محمد پاشا که بیگ‌زاده کیخسروبیگی هستند و پشتماله عبدالله پاشا که بیگ‌زاده بهرام بیگی هستند و پشتماله قادربیگ رستم بیگ ولدبیگ که بیگ‌زاده ولدبیگی هستند.

پشتماله محمدپاشا سیصد خانواری بودند، خودم [کریم‌بیگ] نیز به یاد دارم که سیصد خانوار بودند. سیصد سوار داشتند که همگی خدمتکار ویژه [پاشا] بودند و رهوار (اسب و مادیان) و اسلحه (تفنگ و...) و اداره و (البسه و غذا و...) آنها به عهده بیگ‌زاده‌ها بود. گله و احشام نداشتند. برای ضرورت کوچ گاو و قاطر داشتند. آنچه هزینه و نیاز و لازمه زندگی آنها بود، از سوی بیگ‌زاده تأمین می‌شد. همانند نیروی نظامی برای اداره ایل و املاک نگهداری و سرپرستی می‌شدند.

---

۱- برای آگاهی بیشتر از پشتماله و کیفیت آن، ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۳۰۸.

پشتماله بهرام بیگ، یکصدوپنجاه خانواری می‌شدند. کیفیت زندگی و اداره آنها برای بیگ‌زادگان مزبور به همان شیوه معیشت و مدیریت پشتماله محمدپاشا بود. پشتماله قادریگ رستم بیگ یکصد خانواری بودند. آنها نیز همانند آنچه گفتیم؛ برای اداره ایل و املاک سرپرستی می‌شدند. در ایام پیشین این پشتماله‌ها کوچر بودند و چون بیگ‌زاده‌های ملاک یکجانشین و تخته‌قاپی شدند، اینها نیز به تبعیت و همراهی آنها تخته‌قاپی شدند.

### سمایل عوزیری

سمایل عوزیری: هشتصد خانوار جمعیت دارند و به چهار بخش تقسیم می‌شوند. گومه‌یی، قه‌روه‌یسی، میرنالایی، سمایل عوزیری، کوچر اینها از مسیر کوچ میکائیلی‌ها به نه‌که‌روز و که‌لی خان و پیر هومه‌ران می‌روند و در فاصله بین سقز و بانه مستقر می‌شوند. محل سکونت زمستانی آنها بعضی سال‌ها در زیستگاه میکائیلی‌ها مستقر می‌شوند، اما محل دائمی آنها در بین سلیمانیه و چمچمال و سوور طاش = [سوور داش(?)] می‌باشد. اینها سیصد سوار و سیصد پیاده مسلح دارند و افراد این طایفه بسیار شجاع و غیرتمند هستند. قریب یکصد سال پیش از جاف جدا شده‌اند. با عنوان غه‌واره = [غیر خودی] خوانده می‌شوند. تکالیف ایلی و دولتی آنها با جاف‌ها نبوده است.

### صوفی‌وند

صوفی‌وند: اینها نیز یکصد خانواری جمعیت دارند. رعیت عبدالله پاشا بوده‌اند. همانند جاف‌ها کوچ می‌کردند. اکنون همگی تخته‌قاپی هستند. قریب شصت



خانواری از آنها در ناحیه شیروانه هستند، بیست خانواری در ناحیه قه‌لخان‌لو و بیست خانوار دیگر هم در هووانه نزدیک سلیمانیه سکونت دارند.

## بیسه‌ری و چووچانی

بیسه‌ری و چووچانی: این طوایف چهارصد خانوار جمعیت دارند. زمستان در ناحیه سروچک در دولی گه‌لال = [دره گه‌لال] سکونت دارند و تابستان به همراه کوچ ایلات جاف به کوهستان‌های بیلاقی ایران می‌روند.

## تیله‌کو

تیله‌کو: یکصد خانواری جمعیت دارند. پنجاه خانواری کوچر هستند همراه روغزادی = رخزادی و ترخانی و مابقی در ناحیه شیروانه تخته‌قاپی هستند. نزدیک به هشتصد خانوار از این طایفه ساکن ایران و در مناطق خورخوره و باشماخ هستند.

## فصل سوم

### جاف در جوانرود

شرح طوایف جاف در جوانرود<sup>۱</sup> که جزء ایالات سنه = سنندج و هم‌آهنایی که در ایالت کرمانشان هستند.

---

۱- برای آگاهی بیشتر و اصلاح و تصحیح لازم از طوایف و ایلات جاف جوانرود، ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۱۲۱ به بعد.

قبادی: هشتصد خانواری هستند در محال جوانرود، هم کوچر و هم تخته‌قاپی در منطقه مزبور دارند. تابستان به شاهو و بنی‌گز می‌روند. اینها ایل حبیب‌الله خان هستند. سیصد سوار و سیصد پیاده مسلح دارند.

باباجانی: این نیز هزاروپانصد خانواری جمعیت دارند، تابستان به بنی‌گز و شاهو می‌روند و به همراه طایفه قبادی به کناره آب = چم‌خانه شور و لوشه [!؟]. اینها نیز پانصد سوار و پانصد پیاده مسلح دارند و عموماً رعیت حبیب‌الله خان هستند.

امامی و ایناقی: اینها نیز پانصد خانواری می‌باشند و ایل حبیب‌الله خان هستند و تابستان به شاهو و بنی‌گز و زمستان به پشت کوه شنزوی در خط‌الرأس سمت ایران تا نزدیک سرچم سیروان ساکن می‌شوند.

قادر میروسیسی و تایشه‌یی: این دو طایفه نیز جاف هستند و جزء ایالت کرماشان هستند. زمستان در سه‌رقه‌لا و جیگیران تا بالای قوره‌تو مستقر می‌شوند و تابستان به دالاهو می‌روند. این دو طایفه هشتصد خانوار جمعیت دارند؛ کوچر و تخته‌قاپی. بزرگ و سرپرست طایشه‌ای را (سلطان) می‌گویند. هر دو طایفه به اتفاق سیصد سوار و سیصد پیاده مسلح دارند. بزرگ و ریاست قادر میروسیسی مصطفی محمود نظر است.<sup>۱</sup>

کویک و نیرژیی: اینها جزء ایالت کرماشان هستند. زمستان در زهاب ساکن می‌شوند و تابستان به کوه‌های دالاهو می‌روند. بزرگ و سرپرست این طوایف رضاخان فرزند یارویس سلطان است. اینها دویست سوار و دویست پیاده مسلح دارند. هاروونیی‌ها با این دو طایفه از یک نژاد و نسب هستند که بعدها از هم جدا شده‌اند.<sup>۲</sup>

---

۱- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم رک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ج ۲، ص ۲۳۰ و ۴۱۲ به بعد.

۲- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم رک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ج ۲، ص ۴۰۴ به بعد.

درویشی و ولدببگی و دله‌ژییری: این سه طایفه را ولدببگی می‌گویند. هر سه طایفه ششصد خانوار جمعیت دارند. بزرگ و سرپرست اینها بهرام بیگ پسر فتح بیگ سعیدبیگ است. اینها نیز جزء ایالت سنه = سندنج هستند. تابستان به بنی‌گز و کریوه و دولت‌آباد می‌روند. زمستان به سه‌رقه‌لا و جیگیران و طرف‌ها شوالدره و که‌لی تپله‌کو می‌روند. دویست سوار و دویست پیاده مسلح دارند و بسیار شجاع هستند. ۲۹۱

۱- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم رک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ج ۲، ص ۲۲۹ به بعد.

۲- میرزا علی‌اکبر وقایع‌نگار در رساله عشایر و ایلات و طوایف‌گرد که سالی چند پس از تألیف کتاب ایلات و طوایف کرمانشاهان در دسترس قرار گرفت و منتشر شد، درباره ولدببگی‌ها می‌نویسد: «این طایفه به جهت شجاعت و رشادت و مردانگی در میان اکراد ضرب‌المثل شده. پیشترها عشیره بزرگ و معتبری بوده، به جهت جلادت و شجاعتی که داشته‌اند اکثر و اغلب آنها به قتل رسیده و اشخاص معروف و نامی در رشادت و شجاعت ذاتی در میان آنها خیلی ظهور کرده مانند: بهرام بیگ و صوفی بیگ و رستم بگ که الحق در رزم و عزم، ثانی رستم دستان بوده.

در ازمنه ساله همه ایل مشهور به جاف از جمله تبعه و زیردستان این ایل ولدببگی بوده‌اند و جاف طایفه که الان در زیر حکم حکومت حکام گوران کرمانشاهانند نیز از این طایفه‌اند. بعضی در بلوکات کرمانشاهان خاصه ماهیدشت متفرق شده و در آنجا سکونت ورزیده، روزگار می‌گذرانند و الان قریب یکصد خانوار که تخمیناً ششصد نفوس را شاملند، در خاک جوانرود باقی هستند. بهار و تابستان در محال شاینگان و کره‌وز و کوهستانات بازان علف‌چرانی و پاییز و زمستان را در دامنه منجه و جیگران و سورمروازان توابع زهاب قشلاق می‌شی می‌نمایند و چون همیشه رئیس این طایفه از اولاد و احفاد ولدببگ بوده به ولدببگی مشهور و موسوم شده‌اند و الان هم رئیس آنها فتح بیگ ولد سعیدبیگ ولد

کوکویی و زردویی: این دو طایفه در جوانرود هستند. سیصد خانواری جمعیت دارند. رعیت وکیل جوانرود و عبدالغفور بیگ هستند. تابستان به کوه شاهو می‌روند. پنجاه خانوار از آنها در بخش هه‌له‌بجه هستند و زردویی هم محله‌ای در کرمانشان دارند.<sup>۱</sup>

علی آخه‌یی = علی آقایی و په‌پلیی: این دو طایفه دویست خانواری هستند و ضمیمه و جزء ولدبگی و طایشه‌یی و قادر میروسی هستند.<sup>۲</sup>

---

بهرام‌بیگ ولد صوفی‌بیگ ولد صیداحمد بیگ و ولد ولد بیگ مزبور است. \* همه اینها بلکه اغلب و اکثر هم از آنهایی که در حاشیه نسب افتناک افتاده‌اند به جهت دلیری، شجاعت و رشادتی که داشته‌اند، در معرکه کارزار به قتل رسیده‌اند. مردن به مرگ طبیعی را عار و ننگ می‌دانند. اگرچه این طایفه الان و بالفعل خیلی خراب و پریشان و بی‌سامان شده‌اند ولی باز عزم و رعب اوها چنان در دل عشایر و احشام جایگیر است که طوایف بزرگ ایلات از جاف و غیره کمال تمکین را از این عشیره دارند. ← علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی، عشایر و ایلات و طوایف گرد، به کوشش محمدرثوف توکلی، ص ۷۷-۷۸، نوبت چاپ اول، ۱۳۸۱، تهران، انتشارات توکلی»

\* برای اصلاح واطلاع از اسامی شجره، ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۲۲۹ به بعد.

۱- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۹۷.

۲- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۷۴ و ۲۳۲.

تاوگوزی ایرانی: پانصد خانواری جمعیت دارند. اینها نیز ایل حبیب‌الله خان جوانرود هستند. تابستان به بنی‌گز و کریوه و شاهو می‌روند. دویست سوار و دویست پیاده مسلح دارند. عموماً رعیت حبیب‌الله خان جوانرود هستند.<sup>۱</sup>

دروبی = دورودی: سیصد خانوار جمعیت دارند. اینها نیز تابستان‌ها به شاهو می‌روند. تخته‌قاپی هم دارند. بزرگ و سرپرست آنها فرج‌فتح است که مشهور به فرج‌اله خان [بیگ] است. یکصد سوار و دویست پیاده مسلح دارند و بسیار شجاع هستند.<sup>۲</sup>

کویره‌کی: یکصد خانواری هستند که در بخش هورین و شیخان سکونت دارند و به خاطر این که پیش از تعیین مرزهای سیاسی در قلمرو ایران بوده‌اند، با جاف ایران معرفی آنها را ذکر کردم. کوچر نیستند و اکنون در خاک عراق ساکن هستند. حبیب‌الله خان که ریاست قبادی، باباجانی، تاوگوزی، امامی و ایناکی بوده است، سی‌وچهار پسر داشته است؛<sup>۳</sup> عموماً سواره و سلطه داشته‌اند. قریب ده پسرش صاحب پشماله و در امورات ایل دخیل بوده، تصدی داشته‌اند. سه نفر از آنها بر سایر برادران برتری داشته‌اند؛ مصطفی‌خان، محمدبیگ که لقب او (امیراسعد) بود و محمدتقی‌بیگ. حبیب‌اله خان بیست‌وپنج سال پیش از این مرده است (۱۹۱۴؟). پسر بزرگ و ارشد او که مصطفی‌خان بود، به جای پدر نشست، بسیار ترقی کرد و

---

۱- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۷۲.

۲- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۲۸۳ به بعد.

۳- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۹۵. (نمودار)

بر عموم جوانرود مسلط شد و ایلات جاف جوانرود تکالیف ایلی؛ [مالیات، خرج، سرانه، سوار و...] به او می‌پرداختند. آن روستاهایی که اکنون در تصرف فرزندان جعفر سلطان لهنون حکمران اورامان است، همگی تا پانزده سال پیش از این در اختیار و تملک مصطفی خان بود. اقتدارش به مرتبه‌ای رسید که عشیره همه‌موند که حکومت تُرک عثمانی را به ستوه آورده بودند و دولت عثمانی پیش از انقلاب مشروطیت به مدت دو سال مشغول تدبیر و ترتیبی بود که همه‌موندها را نظمی ببخشد و مقدار زیادی نیروی پیاده و سوار در تحت فرماندهی مظهر بیگ میرآلا با همکاری سواره و پیاده عشایر استان‌های کرکوک و لشگر جاف آنها را به چمچمال محصور و مرجوع و محدود کرد. همه‌موندها عموم طوایف و تیره‌ها از چمچمال و بازیان گریختند و به جوانرود نزد مصطفی خان رفتند. او نیز به بیگزادگان و بزرگان همه‌موند گفت: اگر عموماً نزد من مستقر و ساکن خواهید شد، تمام شما را می‌پذیرم و تأمین مالی، اقتصادی و نظامی خواهم کرد. این یک‌هزار و دویست سوار همه‌موند کلاً تابع و وابسته مصطفی خان شدند که در همان ایام علی‌اکبر خان فرزند شیرخان فرزند اسدخان [حسن خان صحیح است] حکمران سنجابی با سردار مظفر حاکم کلهر که داود خان باشد، درگیر شدند. علی‌اکبر خان پناهنده و فریادخواه به مصطفی خان شد و از وی استمداد طلبید. مصطفی خان پذیرفت. داوود خان با عموم سواره کلهر و همه‌موند و بهتویی<sup>۱</sup> و استمداد از والی کردستان که او نیز مقداری نیرو برایش می‌فرستد، علی‌اکبر خان سنجابی نیز که این هشت، نه هزار سوار برای جنگ با او حرکت می‌کنند، به مصطفی خان خبر می‌رسد.

---

۱- شاید مقصود مرحوم کریم‌بیگ؛ همه‌موند و بهتویی میان در بند کرماشان است که متحد کلهر بودند (!؟) و گرنه روایت اشتباه خواهد شد. (م.ع.س)

از بخت و بداقبالی مصطفی خان، آن روز همه‌وندها به چهار بخش تقسیم و برای راهزنی و شبیخون به اطراف کرکوک، سلیمانیه و چمچمال می‌روند و قریب یکصد سواری نزد مصطفی خان حاضر بوده‌اند. مصطفی خان لشگر خود و همه‌وندهای حاضر، هزارسواری آماده برای یاری و حمایت علی‌اکبر خان حرکت می‌دهد. جنگ درمی‌گیرد. لشکر داوود خان را شکست می‌دهند. مصطفی خان در میانه جنگ از روی مادیان سقظه کرده، گردنش می‌شکند. از همه‌وندها رحیم کاکا عبدالله عزیز خاله‌ی همه‌وه‌وند و سهراب و انک همه‌وه‌وند کشته می‌شوند، که دو شخصیت بسیار شجاع، بزرگ و توانا در ایل همه‌وه‌وند بودند.

لشگر داودخان که می‌دانند مصطفی خان کشته شده است، بازگشته جنگ را از سر می‌گیرند. صد نفری از نیروهای داودخان کشته می‌شوند. به فارسی می‌گویند؛ صد سر به تربه‌ای و یک سر به تربه‌ای! مثل مصطفی خان هم همین است. از دست دادن شخصیتی مانند مصطفی خان توانایی و روحیه مقاومت برای لشکر جوانرود نمی‌گذارد و هر دو لشکر از هم جدا شده بازمی‌گردند.<sup>۱</sup>

بعد از مصطفی خان، بزرگی و سرپرستی عشیره و طوایف به دست محمدبیگ افتاد که برعکس مصطفی خان برادرش، فتنه و دوگانگی را در بین برادران انداخت و پانزده برادر در اختلافات داخلی یکدیگر را قتل و قمع کردند. محمدتقی‌بیگ برادرش که شایسته آن بود که نام او در صفحات تاریخ ثبت شود، به تحریک سردار رشید حاکم روانسر با دست خود [محمدبیگ] به قتل رسید و با محمدصالح‌بیگ فرزند مصطفی خان که او نیز مانند پدرش شخصیتی برجسته بود، درگیر شد و در جنگ دو برادر او را نیز به ناحق به قتل رسانید، اما بر

---

۱- برای آگاهی و اصلاح و تصحیح لازم درباره کیفیت و علت این درگیری و مرگ مصطفی خان ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، همان، ص ۱۸۱ به بعد تا ۱۸۷.

محمدصالح بیگ برتری و سلطه نیافت. محمدصالح بیگ ایل قبادی را تحت سلطه قرار داد و تا هفت سال پیش در اختیار او بود. محمدصالح بیگ درگذشت و احمدبیگ برادرش با شتاب و عجله کوشید تا با محمدبیگ مقابله نماید، نتوانست. محمدبیگ خود و فرزندش بر قبادی و تایجوزی و مابقی روستاها و عشیره اشان سلطه و اختیاردار هستند!<sup>۱</sup>

## فصل چهارم

### وجه تسمیه جاف مرادی

این عشیره جاف که در عراق هستند، وجه تسمیه عنوان آنها به جاف مرادی چیست؟

اینها پیش از ظاهریگ در زمان سلطنت صفویه و خلافت سلطان مرادخان چهارم به کردستان بابان مهاجرت کرده اند، مدتی در خاک بابان و شهر زور مستقر می شوند و مجدداً به جوانرود مراجعت می کنند که جایگاه اصلی آنها بوده است. گه لالیها در شهر زور باقی می مانند و به جوانرود برنمی گردند، جافهای جوانرود در ایالت کرمانشاه به جافهای قلمرو عراق؛ جاف مرادی می گویند، مجدداً بعد از مدتی طولانی که مصادف با زمان ظاهریگ و طاهریگ می شود و اولاد یاراحمدبیگ فرزند سیف الله بیگ فرزند سیداحمدبیگ رئیس ایل جاف هستند. ظاهریگ و طاهریگ به سبب این که جمعیت جافها روبه فزونی و کثرت می گذارد، از جوانرود خود و چهارصد خانوار به همراه خانایبگ که پدربزرگ و نیای بیگ زاده های ولدبیگی [عراق] می باشد به محل بانی خیلان کوچ می کنند.

---

۱- برای آگاهی و اطلاع از چگونگی مسائل بعد مرگ محمدصالح بیگ رک ← همان.



کوچ اخیر در تاریخ هزارودویست و پنجاه هجری و کوچ نخستین ایل جاف در زمان سلطان مراد چهارم در سنه هزار و چهل و پنج هجری بوده است. اینها در بانی خیلان ماندگار می‌شوند که موقعیت آن در کناره سیروان، فاصله سه‌ه‌بجه و پیباز واقع است و اکنون جزء ناحیه وارماوا می‌باشد.

### اقتدار ظاهر بیگ

[چگونگی به قدرت رسیدن ظاهر بیگ جاف] بدین صورت است که در آن روزگار شهر زور محل و مکان طوایف گه‌لالی و مه‌نیمی و گه‌لباغی و که‌له‌پور و تپله‌کو و بلباسی بوده است که قریب هشت، نه هزار خانوار بیشتر جمعیت داشتند. همانند همین جاف‌های امروز، به کوه‌های ایران بیلاق می‌رفتند، مهاجرین جاف توان حضور در محل آنها را در خود نمی‌بینند و هشت، نه سال به همین منوال باقی می‌مانند تا این که بتدریج عشایر جاف جوانرود در گروه‌های معتابه به آنها می‌پیوندند تا جمعیت آنها به یک‌هزار خانواری می‌رسد. در آن هنگام چهل تن شپرو و قطاع‌الطریق از حکمران قه‌لاچوالان که حاکم بابان باشد، یاغی می‌شوند. حاکم یادشده سرکوب و دستگیری یاغیان مزبور برایش مهم و ارزشمند می‌نماید، یاغی‌ها نیز به اطراف دزیایش و بانی خیلان می‌آیند از سوی حکمران بابان مأمور برای ظاهر بیگ اعزام می‌شود با این اخطار؛ یا این یاغی‌ها را دستگیر کن یا سرکوب و نابود ساز و یا اجازه سکونت در این سرزمین نخواهی داشت! ظاهر بیگ نیز به نزدیکیان خود می‌گوید، امروز در قلمرو بابان جمعیتی نداریم، ضرورت دارد به حکمران بابان خدمت نماییم که سپاس‌دار ما باشد. افراد ظاهر بیگ نیز به تعقیب یاغیان می‌پردازند و در نزدیکی دربندیخان با گروه یاغی‌ها برخورد می‌کنند، درگیر می‌شوند و تمام چهل تن یاغی را به قتل می‌رسانند و سر آنها را از تن جدا

ساخته و برای حکمران بابان می‌برند. حاکم بابان نیز به پاداش این عمل متهورانه محل بانی خیلان و نه روستای دزیایی را به آنها می‌دهد. پس از این فراغتی می‌یابند و به قه‌لاچولان می‌روند و روستاهای مزبور در اختیار آنها قرار می‌گیرد. حکمران بابان مقدم آنها را گرامی داشته محترمشان می‌دارد. گروه‌هایی از خانوارهای جاف جوانرود به جمع آنها می‌پیوندند و در روستاهای مزبور جایگزین می‌شوند. ساکنان آن محل‌ها از جاف‌هایی هستند که در زمان ظاهر بیگ به قلمرو بابان آمده‌اند و بیشتر آنها از عشیره وابسته جاف شاتری‌ها بوده‌اند. به همان دلیل ساکنان آن روستاها همگی شاتری هستند و شاتری‌ها هم آن زمان بیشتر از سایر طوایف به همراه ظاهر بیگ به این سو [سرزمین بابان] آمده‌اند. در زمان ظاهر بیگ تا میزانی نیرومند می‌شوند، اما نمی‌توانند به خاطر برتری عشیره‌هایی که در شهر زور ساکن بودند به کوهستان‌های ایران بروند. در آن زمان تابستان‌ها تا مناطق نان پاریز و تاری‌دهر و محل سروچک می‌رفتند.

در تاریخ هزار و صد و شصت و پنج = ۱۱۶۵ هجری قمری ظاهر بیگ به رحمت خداوند روی در نقاب خاک می‌کشد. مزار او در فقه‌قنه که یکی از روستاهایی است که حاکم بابان به ظاهر بیگ داد و مقبره او هنوز پابرجاست.

برادر کهنتر ظاهر بیگ که طاهری بیگ است، زمانی که با ظاهر بیگ به بانی خیلان و قلمرو بابان می‌آیند، پس از دو سال خود و عائله و چند وابسته دیگر او به شام = سوریه کنونی می‌روند. اکنون در محله (صالحیه) شام بازماندگان آنها باقی هستند و بیشتر اوقات با اکثر بیگ‌زادگان جاف مکاتبه می‌کردند و با خود من [کریم بیگ] نیز ارتباط داشتند. در سال هزار و سیصد و چهل و نه در ماه نیسان، عزالدین بیگ [جاف] برای انجام صلح از شام = سوریه پیش ما به [که‌لار] آمد.

## فصل پنجم

### حکومت فرزندان ظاهر بیگ

فرزندان ظاهر بیگ که پس از وی باقی ماندند: قادریبگ و سلیمان بیگ بودند که هر دو فرزندان ظاهر بیگ هستند. سلیمان بیگ برادر مهتر و ارشد اولاد بوده است. قادریبگ برادر کهتر مردی شجاع، دلیر، شاخص و شناخته شده بوده است و طبعی بلند داشته؛ وقتی که ظاهر بیگ درگذشت، کثرت جاف‌های اطراف آنها به یک‌هزار خانوار جمعیت می‌رسند، صاحب سواره، اسلحه، کوبه و قدرت چشمگیری می‌شوند. بتدریج خیال کوچ و بیلاق و رسیدن به مراتع کوهستان‌های ایران برای آنها فراهم می‌شود. به دنبال ایل گه‌لالی و گه‌لباغی و که‌له‌ور و بقیه عشایر تا نزدیکی‌های مرز ایران می‌روند، اما توانایی حضور و استقرار در میان آن عشایر را در خود نمی‌بینند.

روزی در هنگام کوچ یکی از بیگ‌زادگان ولد بیگی به نام خالد بیگ، یکی از سگ‌های پاسبان گله‌اش داخل قطار کوچ گالالی‌ها می‌شود. نام سگش (شیره) = (شیر + ه تحبیب) بوده است. در آن هنگام شیرآغا ریاست و سرپرستی طوایف گالالی را داشته است. خالد بیگ بدون نظر، سگ را صدا می‌زند که بازگردد. افراد طایفه گالالی این نکته را اهانت به خود تصور می‌کنند. به یکبار دویست سیصد نفر به وی حمله‌ور شده به نشانه عبرت و اهانت دُم اسب او را می‌بُرند و او را مختصری کتک هم می‌زنند.

خالد بیگ به میان ایل بازگشته گزارش مسأله را بازمی‌گوید. قادریبگ و سلیمان بیگ که ریاست آن هزار خانوار ایل جاف را داشته‌اند، بسیار نگران و ناراحت می‌شوند. به غیرت عشیره‌ای قادریبگ لشگری فراهم آورده قریب هشتصد نهصد

سواره و پیاده روبه راه می‌گذارد. سلیمان بیگ به قادریبگ برادرش می‌گوید: طوایف مقابل جمعیتی انبوه و قریب پنج شش هزار سوار و تفنگچی دارند. ما کلاً به هزار نفر نمی‌رسیم. تقاضا دارم نه خودمان و نه عشیره و وابسته‌مان را به نابودی نکشانیم! تأمل کن تا پاییز به شهر زوور برگردیم، برای جاف جوانرود خبر می‌فرستیم و پیغام می‌دهیم که لشگری فراوان به یاری ما بیاید. این حق را از آنها می‌گیریم و حساب را تسویه و این لکه ننگ را پاک می‌کنیم. قادریبگ به سلیمان بیگ برادرش می‌گوید، این روش عاقبتی ندارد که ما تا اندکی تحت فشار واقع شویم. فوراً استمداد به جاف جوانرود بفرستیم. امروز این جنگ را خواهیم کرد، اگر پیروز شدیم، هم اسمی برای خودمان ثبت می‌کنیم و هم جا و راهی برای این عشیره فراهم می‌کنیم و اگر شکست خوردم، جوانرود را از دست ندهام. به محل اصلی خودمان در جوانرود برمی‌گردیم، اگر یکصد نفر هم از ما کشته شدند، ایل جوانرود ما را به مسخره و استهزاء نمی‌گیرند که از پیش ما رفتید و شکسته و رودست خورده برگشتید. می‌گویند؛ شتابزدگی و عجله کردند، موفق نشدند. نه هزار نفر، اگر حتی یکصد نفر داشته باشیم با گهلالی‌ها خواهیم جنگید.

یکی از کدخدایان جاف به مواظبت و حراست و جاسوسی به میان طوایف گهلالی و گهلباغی و مهنیمی می‌رود. در بازگشت به قادریبگ می‌گوید: تأملی مکن و بدون درنگ بر آنها حمله‌ور شو! به آنها نگریسته و دقت کرده‌ام. هر چه جمعیت انبوه دارند، اما مختلف‌العشیره و متلون‌المزاج هستند. چون... از همه رنگند؛ سیاه و سفید و خاکستری، خال خالی هستند، اما ما همانند گریگ، یکدست و یکرنگیم. به امید خدا پیروز خواهیم شد. با حرف این کدخدا، لشکر به حرکت درمی‌آید. تلافی فریقین می‌شود و جنگ درمی‌گیرد. چون دوره ترقی و تعالی ایل جاف بود، با قلت جمعیت شکستی فاحش به آنها وارد می‌سازند و عده کثیری از

آنها را به قتل می‌رسانند. گه لالیی قریب یکصد نفر کشته می‌دهند با تلفات و خسارت فراوان، اما گلباغی و مندمی و کلهر کشته‌های بسیار زیاد می‌دهند و بشدت سرکوب و پراکنده و پریشان می‌شوند.

تعدادی از طوایف مهنیمی = مندمی با پریشانی و بی‌سروسامانی به اطراف سلیمانی برمی‌گردند و بقیه مهنیمی‌ها به همراه گه‌لباغی‌ها و کلهرها به نزد والی سنج می‌روند. محل به آنها می‌دهد. کلهر و تیله‌کو را در خورخوره و باشماخ مستقر می‌نماید. گه‌لباغی = گلباغی را در سارال و هوبه‌تو و دیواندره ساکن می‌کند، گه‌لالیی‌ها را چونکه از ایل جاف بودند، و تعداد کمتری هم از آنها کشته می‌شوند، ... وابسته به قادریگ می‌شوند و جز اتحادیه طوایف جاف باقی می‌مانند.

آن شیرآغا که در آن ایام رئیس گه‌لالیی بود، نیای محمد آغای رضا آغا می‌باشد که اکنون [قبل از ۱۹۱۴ م] ریاست گه‌لالی‌هاست. رضا آغا فرزند عباس آغا و او فرزند احمد آغا و احمد آغا فرزند بهرام آغاست که بهرام آغا فرزند شیر آغاست. کدخدایی که جاسوس و ستون پنجم جاف بوده است، سووره‌ی نه‌وی‌جان = سرخه فرزند جان، (جهانبخش) بوده است که بزرگ طایفه (وه‌لی) بوده است؛ قادریگ و سلیمان بیگ که این پیروزی را به دست می‌آورند، بسیار ترقی می‌کنند و آن سال کوچ را به راه انداخته به بیلاق می‌روند و مراتع و زیستگاه طوایف مغلوب را در اختیار می‌گیرند و مستقر می‌شوند. پاییز که به شهر زور برمی‌گردند، حاکم بابان بسیار آنها را محترم می‌دارد و در شهر زور صاحب جا و راه می‌شوند. بله؛ (سند آزادی را با خون نوشته‌اند).

جاف‌های جوانرود ایالت کرمانشان که این وضعیت را دیدند و شهر زور هم سرزمینی حاصلخیز و پربرکت از چشمه و رود و کشتزار است... عموماً کوچ کرده نزد سلیمان بیگ و قادریگ آمدند. این پانزده هزار خانوار جاف، کوچر و تخته‌قاپی

که اکنون داخل کردستان بابان و عراق هستند، [بسیاری] از آنها آن سال تا بهار به منطقه شهر زور آمده‌اند و در استان کرکوک مستقر و محل سکونت عشیره‌هایی که نام بردیم در اختیار گرفته و ساکن شدند.

زمانی که جمعیت عشیره‌های پیوسته به سلیمان بیگ و قادریگ فزونی یافت و دارای پانزده، شانزده هزار خانوار شدند، برای اداره و سرپرستی و امورات ایلی (مالیات، خراج و...) که شیوه و عرفی هفتصد ساله بوده است، برای رؤسای جاف که هیچ حکومتی در آن ایام، نه در ایران و نه در قلمرو بابان و عراق از ایل جاف درخواست ریالی، گوسفندی، بزى نکرده است. قادریگ بنیادی نظامی عشایری برای ایل جاف قرار داد؛ سیصد خانوار از عموم طوایف جاف انتخاب کرده، آنها را (پشتماله) خواند. رهوار مادیان، تفنگ، تپانچه، رمح که اسباب نبرد و جنگ در آن زمان بود، به یکایک آنها سپرد و طایفه عه‌مه‌له، که یکی از طوایف جاف است، سیکصدوپنجاه خانواری جمعیت دارد. آنها را هم از تکالیف ایلی و دیوانی معاف کرد. یکصدوپنجاه سوار را به دفتر سوار ویژه خود ثبت نمود، و پنجاه سوار از طایفه به‌داحیی = بداقی را مادیان و تفنگ و رمح تدارک نموده، آنها نیز داخل دفتر سواره شدند. از طایفه سه‌دانیی = سدانی پنجاه سوار را مخصوص گردانید؛ این یکصد سوار سدانی و بداقی، همانطور که از تکالیف ایلی معاف بودند، همانند پیشخدمت پشتماله و عمله، جیره و مواجب و معاش و ارزاق داشتند. باقی سواره‌های سدانی و بداقی مادیان و تفنگ و ... متعلق به خودشان بود، اما از ادای خراج و مالیات شخصی معاف بودند و علی‌الدوام برای انجام هر مأموریت و اجباری آماده بودند و از طایفه سدانی و بداقی هم یکصد سوار معاف از خرج هم در آماده‌باش بودند.

ولدبیگ که فرزند خانه‌بیگ بود، او نیز پشتماله داشته و دائماً یکصدوپنجاه سوار خدمتکار از آنها در اختیار بوده‌اند. آن یکصدوپنجاه سوار ولدبیگ نیز تحت فرمان قادریگ و سلیمان بیگ بوده است. اگر طایفه‌ای از جاف سرپیچی می‌کرد، با این نیروها تنبیه و تربیت و جریمه سنگین هم از او گرفته می‌شد و در صورت سرپیچی و درگیری کشته هم می‌دادند. هر چند طوایف و عشیره و وابسته‌ها

اطاعتی ذاتی و خالصانه نسبت به سران خود داشته‌اند و هر تکلیف و عرفی که بر آنها تعیین می‌شد، با جان و دل می‌پذیرفتند.

رسوم دیگری که برای درستی و سلامت وضعیت ایل جاف و بویژه بیگ‌زادگان قادریبگ برقرار نموده است، آن دو طایفه که سدانی و بداقی بودند در ایام زمستان در گوره‌شله و سه‌نگهر و قه‌لاته‌په، که امروز جزء بخش قوره‌توو هستند، پیش از این قلمرو خاک ایران محسوب می‌شد، این دو طایفه را مستقر نموده و سکونت داده که چنانچه در فصل زمستان از حکومت بابان رنجشی پیدا کند، فوراً به زیستگاه این طوایف عزیمت نماید و تا زمانی که بقیه طوایف جاف را از آب سیروان می‌گذرانند، به همین منظور محل زمستانی آن دو طایفه با محل زمستانی قادریبگ که قه‌لای کانی چه‌قل = قلعه چشمه شغال، است بر روی معبر رودخانه سیروان قرار دارد. فاصله در بین آنها آب سیروان بوده است. آن دو طایفه محل زمستانی و خانه‌نشین آنها هنوز هم محل مزبور است. همانطور که قادریبگ این احتیاط و دوراندیشی را کرده است، ولدیبگ هم که زیستگاه زمستانی او پیباز بوده است، طایفه‌ای را در میدان و که‌وزه‌ینالیی مستقر نموده است از جمله؛ تیره سلیم از طایفه هاروونیی. اینها در ایام بهار از شه‌ک میدان با قایق بادی = که‌لک<sup>۱</sup> از سیروان عبور می‌کردند، تا به شهر زوور می‌رسیدند. در تابستان‌ها نیازی به این احتیاط نداشتند، چون عموماً در قلمرو خاک ایران بودند. این دوراندیشی برای صیانت و سلامت ایل و عشیره جاف، راهکاری ارزشمند بوده است.

---

۱- که‌لک = نوعی قایق بادی که مشک‌های متعدد را باد می‌کردند و به هم می‌بستند، سپس جیغ = چیت یا دیوارک چوبی سیاه‌چادر که مانند پاراوان در تقسیم داخل چادر عمل می‌کرد، روی مشک‌ها می‌انداختند و به وسیله آن از آب عبور می‌کردند.

قادریبگ فرزندی نداشته و بلا اعقاب درگذشته است. اما سلیمان بیگ دو فرزند داشته، یکی از آنها قادریبگ نام داشته که همنام عمویش بوده است، دیگری کیخسرویگ نام داشته است.

## فصل ششم

### حکومت فرزندان سلیمان بیگ

#### سلیمان بیگ

#### کیخسرویگ

فرزندان سلیمان بیگ هر دو ریاست عموم جاف را داشتند. این دو بعد از درگذشت پدر و عمویشان، پانزده سال در کمال اقتدار عشیره جاف را اداره کردند. بهرام بیگ فرزند میره بیگ که میره بیگ برادر کهتر ظاهر بیگ بوده است و تصویرش در کتاب تاریخ حکم‌داران بابان تألیف سیدحسین ره‌اندزی آمده است؛ به فتنه و دوگانگی در بین عشایر جاف رخنه کرد و حکام بابان نیز نمی‌خواستند که سران و بیگ‌زاده‌های جاف به عنوان رقیب و مقابل آنها در قلمرو بابان عرض اندام کنند که هم سران جاف دارای تمول و اقتدار مالی و مادی بودند و هم عشرتی گسترده و متحد چون جاف در ایران و عراق داشتند و در رفت و آمد و کوچ و استقرار مورد رجوع بودند و از سیاست ایران و عراق [عثمانی] اندیشناک بودند. بنابراین حکام بابان نمی‌خواستند ایل جاف توسعه و گسترش بیشتر پیدا کند و در کمال صلح و سلامتی برقرار باشند و ارتباط و پیوستگی با وزارت بغداد و حکومت ایران پیدا کنند. به همین جهت بهرام بیگ میره بیگ را در تفرقه و تفتین ایل جاف تقویت و پشتیبانی می‌کردند. بهرام بیگ نیز هم پسرعموی قادریبگ و



کیخسروبیگ بود هم نصیبی عمده از بیگ‌زادگی می‌برد و خودش نیز مردی بسیار شجاع و عاقل و متمول بود. عاقبت به نهایت خواسته و فکر خود رسید و به عنوان ریاست عموم جاف نائل آمد.

قادریبگ و کیخسروبیگ از میان ایل جاف خارج شدند، به یه‌نگیجه و بابولان رفتند. سه سال در آنجا باقی ماندند با یکهزار خانوار از پشتماله ایل جاف، وزیر بغداد بسیار آنها را محترم می‌داشت، اما سلطه‌ای بر ولایت بابان و جاف نداشت که موقعیت آنها را بازگردانده به مقام پیشین منصوب نماید. بهرام بیگ میره‌بیگ بسیار ترقی کرد و اساس بزرگی و برتری بر او تمام شد. پس از سه سال عموم ریش‌سفیدان و کدخدایان تیره‌ها و طوایف گردهم آمده می‌گویند؛ ما چهارصد خانوار ناتوان و بی‌نوا بودیم از جوانرود به این ولایت بابان کوچ کردیم در سایه سعی و تلاش قادریبگ و سلیمان بیگ فرزندان ظاهر بیگ این سرزمین گسترده و حاصلخیز با شهر زور نصیب و محل ما گردید، حال چرا با فتنه حکام بابان ما کافر نعمت شویم و ولی‌نعم خود را به خلاف شیوه ایلی و عشیرتی و خونی نابود نماییم. به یکباره سه هزار سواره و سه هزار پیاده به سوی محل سکونت کیخسروبیگ و قادریبگ به راه می‌افتند و بدون بحث و سوال و جواب آنها را کوچ داده به محل خود برمی‌گردانند و به بهرام بیگ میره‌بیگ می‌گویند: ما به صورت رسمی و قطعی تو را رئیس و بزرگ خود نمی‌دانیم. ریاست ما کیخسروبیگ و قادریبگ فرزندان سلیمان بیگ هستند. اگر حاکم بابان هم از این فتنه و فساد دست بردارد، تخت و بخت او را هم زیر و رو خواهیم کرد و جای آبادی در قلمرو بابان نخواهیم گذاشت.

حکمران بابان در آن ایام سلیمان پاشا پدر احمد پاشا بوده است که این خبر را می‌شنود، بسیار به تلاش و تکاپو می‌افتد. زمان بهار که عشایر به طور عموم به

شهر زور می‌روند خود با عموم بزرگان و شخصیت‌های بابان به منزل کیخسروبیگ در حریم آبه‌لمه وارد می‌شوند. بسیار آنها را استمالت نموده دلداری می‌دهد و می‌فرماید: در مسأله نزول و کوچ شما من دخالت به زستی نداشته‌ام. برادر شما به همراه عشیره خودتان این کار را کردند. حال که خود و عشیره‌اتان توافق دارید، من چیزی نمی‌خواهم و در تمام شهر زور من سه نهر آب دارم که عبارتند از نهرهای؛ ده‌لین، سوان، مالوان، مابقی درخت و کوه بخش ئه‌له‌بجه و سروچک و پینجویین واگذار به شما، عشیره خودتان هم آنچه مرسومات ایلی و حاصل دارند متعلق به خود شماست، بدون علت از من دلگیر نشوید؛ ضرورت دارد من و شما برای پایداری استقلال قلمرو بابان تکاپو و تلاش عاجل کنیم زیرا دو دشمن همانند تهران و وزیر بغداد مترصد موقعیت هستند، در این جلسه تمامی بزرگان بابان همانند؛ عزیز آقا مصرف و حاجی بیگ و احمدبیگ صاحب قرآن، عبدالرحمن آغای بارچاوش با کیخسروبیگ و قادریگ اتحادیه‌ای تشکیل می‌دهند و متحد می‌شوند. برای تحکیم حکومت سلیمان پاشا، سلیمان پاشا نیز عزیز آقای مصرف را نزد کیخسروبیگ می‌فرستد و پیغام می‌دهد که من دوست دارم که دارای پیوندی خویشاوندی با سران جاف شوم که همواره از آنان امین باشم و متقابلاً آنان نیز از من مطمئن باشند و خواستگار دختر کیخسروبیگ می‌شود. کیخسروبیگ در جواب به عزیز آغا می‌گوید: ما با غیر بیگ‌زادگان جاف پیوند خویشاوندی سببی برقرار نمی‌کنیم و این قاعده و قانون وصیت اجدادی ماست، اما ولدییگ که یکی از رشته منشعب سران جاف است، صاحب صبا‌یاست. به او توصیه می‌کنم که به این خواسته سلیمان پاشا جواب مثبت بدهد و بدین ترتیب پریزاد خانم دختر ولدییگ به عقد و ازدواج سلیمان پاشا درمی‌آید و از این وصلت احمدپاشا، عبدالله پاشا و محمدپاشا پدر حمدی بیگ متولد می‌شوند که از سوی مادر نوه ولدییگ جاف هستند.

این رسم و قانون که سران ایل جاف زن به غیر خودی نمی‌دهند، اکنون [در زمان تحریر تاریخ جاف حوالی ۱۹۱۴ م] نیز برقرار است، اما از رشته ما که [کریم‌بیگ] که بیگ‌زاده کیخسروبیگی هستیم، دو زن به سادات داده‌ایم، یکی به فرزند [حضرت] کاک احمد که شیخ سعید باشد، پدر شیخ محمود و نیز دختر قادریگ کیخسروبیگ به شیخ فرج برزنجه داده شده است. در این اواخر نیز یکی از دختران سلیمان بیگ محمدپاشا را به جمیل بیگ مجید پاشای بابان داده‌اند و این قانون به طور استثناء در آن شاخه‌ها انجام شده در خانواده ما هم بوده است و تا امروز ادامه داشته است. پس از این چه خواهد شد؟ [العلم عندالله]

قادریگ در تاریخ هزار و دو بیست هجری قمری به رحمت ایزدی پیوست و تمام موقعیت و مناصب او به طور عموم به کیخسروبیگ رسید. قادریگ تنها پسری به نام محمدبیگ از خود به یادگار می‌گذارد که نیای طایفه بهرام بیگی است. در زمان فوت پدر در سن دوازده سالگی و نوجوان بوده است. کیخسروبیگ عموی بسیار به وی ستم روا می‌دارد و از حقوق ریاست و املاک و وراثت به وی چیزی نمی‌دهد و تمامی مالیات و سرانه و خرج و تکالیف ایلی را برای خودش اختصاص می‌دهد. مادر محمدبیگ که نامش زبیده خان [خاتون] و دختر میره‌بیگ بوده است، محمدبیگ فرزندش را به سلیمانیه می‌برد و به حکمران بابان متوسل می‌شود. حاکم سلیمانیه به پشتیبانی از او با لشکر نظامی وارد شهر زور گردیده و به منزل کیخسروبیگ وارد می‌شود و عموم بیگ‌زاده‌های جاف را حاضرالمجلس می‌نماید و بسیار کیخسروبیگ را سرزنش و به وی می‌گوید: این پسر برادرزاده توست و پدرش نیز برادر بزرگتر تو بوده است. بر تو واجب است که با فرزند خودت تفاوتی نداشته باشد. من مجبورم به خاطر قادریگ سلیمان بیگ که پدر این پسر و متحد من بوده است، از وی پشتیبانی کنم. آیا در ایل جاف و آیا در دهات و

املاک شهر زور و حوالی آن می‌توانم سهم برای وی مجزا نمایم! آیا کیخسروبیگ راضی می‌شود به تجزیه و تقسیم املاک و ایل جاف؛ پس از طوایف میکائیلی و محمدعلی ویسی و عالی بیگی و ره‌شو بوری، خارجی شوانکاره و... کوچر و تخته‌قاپی کلاً به محمدبیگ واگذار شود. از عشیره شاطری و خرده شاطری؛ کوچر و تخته‌قاپی نیز از آن اوست و طایفه نه‌ژوینی که از مضافات شاطریست با صوفی‌وند و عموم نه‌رولی‌ها، خارج تیره محمد (حمه) را نیز به او می‌سپاریم و از املاک و دهات بخش ناله‌بجه و شاره زوور روستاهای چروستانه به همراه طوایف قاره‌مانبی، غولامبی، تخته‌قاپی و کوچر با تیره‌های رهن‌گال، گاگردهل، زهر‌دیوان و تمامی وارماوا؛ که عبارت است از سیداره (سیاره) و بیرکی، چناره، احمد بُرنده، گولان، وازول، عازهبان، توه‌قوت، جه‌رداسنه، خه‌نه‌که، قوماش، سوه‌پله‌مش، قاینه‌بجه، در بخش خورمال و دو نهر در بخش پینجویین در قهره‌داغ سیوسینان و که‌لوه‌ش و مه‌سوویی و گومه‌ته را به محمدبیگ قادربیگ واگذار می‌نمایند. مابقی ایل جاف با شاره زوور و بخش پینجویین عموم برای کیخسروبیگ می‌ماند.

محمدبیگ پس از این تقسیم از پشتماله کیخسروبیگ خارج می‌شود و یکصدوپنجاه خانوار پشتماله برای خودش قرار می‌دهد. شخصیتی بسیار شجاع و کاردان بوده است و بیگ‌زاده‌های بهرام بیگی همگی فرزندان و بازماندگان او هستند. شش فرزند پسر داشته است، بهرام بیگ، میران بیگ، امین بیگ، عزیز بیگ، احمدبیگ، فتاح بیگ. بهرام بیگ پسر مهتر و ارشد او بوده است، اما با بیگ‌زاده‌های کیخسروبیگی که ما [کریم‌بیگ و...] هستیم و شامل فرزندان و بازماندگان کیخسروبیگ و محمدپاشا هستیم. یک سلسله و یک خون و نژاد خاندان محسوب و بنی‌اعمام هم می‌باشیم و آنها نیز همانند ما، صاحب ایل و جایگاه و مقام بوده‌اند.

اما از زمان کیخسرویگ ریاست رسمی و کلی اتحادیه جاف به طور عموم مربوط به کیخسرویگ و فرزندان و نوادگان او بوده است. زمانی هم که حکومت ترک [عثمانی] ولایت بابان را گرفت و حکومت سلسله بابان منقرض گردید، در تاریخ یکهزار و دو بیست و شصت و شش هجری = ۱۲۶۶ هجری قمری، از همان زمان ریاست حکومت ایلی که به فرمان و احکام حکومت عثمانی بوده، به بیگ زادگان کیخسرویگی محول می شده است. کیخسرویگ پس از آن تقسیم ها تا سال ۱۲۴۴ هجری قمری = یکهزار و دو بیست و چهل و چهار هجری قمری که به رحمت ایزدی پیوست، اداره عمومی و ریاست ایل جاف با وی بود؛ شخصیتی بسیار مؤمن، متدین، صاحب خیر و احسان و حسنات بود. در لباس اقتدار و حکومت نهایت تواضع و افتادگی را داشت. علی الدوام دو سیاه چادر بزرگ را که هر کدام ده ستون برقرار و استوار داشته، برای سکونت و اقامتگاه فقیر و فقرا و بی نوایان و گدایان دوره گرد مجهز و مستمر و منزل و مأوای او از تکایای بی ریا بوده است. با این اخلاق اصول عشایری خود را رعایت می کرده است و آنچه که در رعایت موازین اقتدار و شکوه و بزرگی و حکومت ضرورت داشته از سواره و نیروی نظامی و جمعیت و جامعه ایلی ذره ای بی توجهی و قصور در تقویت آنها نمی نموده است و در ترویج علم و ادب و علوم دینی نهایت دقت را داشته است و چندین مدرسه علمیه بنیاد نهاده است؛ به مناسبت این که زمستان را در حوالی بغداد و تابستان را در جوار شهرهای ایران سکونت می کردند، زندگی مدنی و شهری معقولی برای خود تدارک دیده بودند. در حد نهایت ثروتمند و صاحب نقدینه پولی بود. به درجه ای که سالیانه یکصد نفر بینوای خواستار را به هزینه خود به سفر حجاز می فرستاد. از افراد پشتماله هیچ کس در منزل خود تهیه غذا نمی کرد و تغذیه و

اطعام آنها بر سر سفره کیخسروبیگ بود. پس از وفاتش پنج فرزند پسر از وی بر جای ماندند؛ سلیمان بیگ، قادریبگ، عبدالله بیگ، محمدبیگ، عبدالرحمن بیگ.

## فصل هفتم

### فرزندان کیخسروبیگ

بعد از کیخسروبیگ در تاریخ ۱۲۴۴ هجری قمری؛ سلیمان بیگ که ارشد اولاد وی بوده است، به جای پدر به ریاست ایل و [اتحادیه] جاف منصوب می‌شود. در تاریخ ۱۲۴۵ هجری قمری = یکهزار و دو بیست و چهل و پنج هجری قمری نیروهای نظامی والی سنه اردلان، به سلیمانیه لشکر می‌کشند. حاکم بابان از سلیمان بیگ فرزند کیخسروبیگ استمداد می‌طلبد. سلیمان بیگ نیز دوهزار سوار ویژه خود از ایل جاف را به فرماندهی عبدالله بیگ برادرش برای یاری او به سلیمانیه می‌فرستد. همراه با نیروهای حاکم بابان در مقابل لشکر اردلان وارد جنگ می‌شوند و سپاه ایرانی والی اردلان پس از هشت، نه ساعت مقاومت شکست می‌خورد و به طرف شاربایزر آنها را تعقیب می‌کنند. تعداد بسیاری از آنها را به قتل می‌رسانند. در اواخر درگیری‌ها، گلوله‌ای به تصادف پای عبدالله بیگ را مجروح می‌نماید و زخمی سطحی برمی‌دارد، اما همان زخم سطحی موجب مرگ وی و در مقبره حکام بابان سلیمانیه دفن می‌شود و اکنون مقبره وی در زمره حاکمان مزبور در گردی سیوان سلیمانیه می‌باشد.

برای محافظت و ممانعت از انقراض و ابقاء استقلال سلسله بابان بسیاری از بیگ‌زاده‌های جاف و افراد برجسته ایل جاف کشته شده‌اند و بدین شیوه خود را فدای وطن گرد کرده‌اند و اسمی از آنها برده نشده است و این نیز به واسطه آن

است که اُمرا و پاشایان کُرد توجهی به تاریخ کُرد نداشته‌اند. به تکرار می‌نویسم و دلگیری و گله‌مندی خود را آشکار می‌سازم که گذشته تمامی ملت‌ها در غور و عمق تاریخ جای می‌گیرد، اما گذشته کُرد بیچاره در زیر خروارها خاک بی‌تاریخی دفن شده است؛ اگر جز این بود به جرأت می‌توانستم بنویسم که برای محافظت این محدوده اندک سرزمین بابان نیمی از ملت خون خود را بر زمین ریخته‌اند و نامی هم از آنها برده نشده است.

این عبدالله بیگ عمرش بیست و دو سال بوده است. جوانی بسیار شجاع و چالاک بوده و زیبایی و شوکت و جوانی او در کردستان بابان و اردلان شهرت داشته است. در آن زمان که ایل جاف و سران آن داخل خاک ایران می‌شده‌اند، شیوه حکومت قاجاریه چنین بوده است که به عنوان گروگان و اطمینان از عدم تعرض ایل جاف، یکی از سران بیگ‌زاده جاف با پنجاه سوار را در مرکز وابسته قرار می‌دادند و این عبدالله بیگ چهار سال تمامی ایام تابستان به حضور شاه ایران در تهران می‌رسیده و مورد احترام و تفقد قرار می‌گرفته است و بسیار هم مورد توجه بوده است. به طوری که بعد از مرگ او که یکی دیگر از سران جاف مأمور تهران و خدمت شاه می‌شود و شاه از واقعه فوت عبدالله بیگ آگاهی می‌یابد، بسیار متأسف می‌شود و برای سلیمان بیگ نامه تعزیه می‌نویسد که نامه مزبور در اسناد خانوادگی هنوز باقی است. عبدالله بیگ جوانی متدین و آگاه و تحصیلکرده بوده است که تحصیلات جاری آن ایام را تمام و کمال به انجام رسانیده بود. دو یا سه سال پیش از مرگ او در کوهستان‌های بیلاقی ایران دچار مریضی مهلکی می‌شود. پدرش نامه‌ای در شرح بیماری او به حضور شاه ایران می‌نویسد. بسرعت یکی از اطباء به دستور شاه به محل مزبور اعزام و مداوای قطعی از وی می‌نماید و از بیماری نجات می‌یابد. همه ساله شاه ایران وی را خلعت می‌فرمود. یکی از

خلعت‌های تحفه شاه ایران کتاب شاهنامه خطی مصوری بود که به وی اعطاء شده بود. تا هفتمین سال‌های اخیر در بین نفایس خاندان باقی بود که حسن بیگ فرزند علی بیگ در بغداد آن را به آنتیک‌فروش عتیقه‌شناسی فروخت!!

در تاریخ هزار و دو بیست و چهل و هشت هجری به هنگام زمستان که عشایر جاف به محل سکونت زمستانی کوچ می‌کنند، عشیره صهدانی = سدانی و بداخیی = بداغی در خاک ایران بودند. در ایالت کرمانشان که نیرویی بسیار از نظامی بر سر قادر میروسی و طایشه‌ای‌ها حواله می‌شوند، آنها نیز به وجه هم ایلی و نسبت و اتحاد عشیره‌ای چون سدانی و بداغی که در همسایگی هم بوده‌اند وارد زیستگاه آنها می‌شوند. کدخدایان سدانی و بداغی برای سلیمان بیگ خبر می‌فرستند. او هم قادر بیگ برادرش را با پنجاه سوار ویژه خودش به آن سوی سیروان می‌فرستد که بداغی و سدانی را کوچ بدهد و به میان ایل جاف بفرستد که از تعرض نیروهای حکومت کرمانشان در امان باشند. به محض رسیدن قادر بیگ به محل سدانی و بداغی هم‌زمان جنگ و هجوم نیروهای نظامی آغاز می‌شود. از قضا گلوله‌ای به قادر بیگ اصابت می‌کند. به همراهان خود ابراز نمی‌کند و آنها را به پایداری و مقابله تحریک می‌نماید به حدی که نیروهای اعزامی را به عقب‌نشینی وادار نموده، شکست می‌دهند و خانوارهای سدانی و بداغی را کوچ می‌دهد و به این سوی سیروان در قلمرو بابان می‌آورد. خودش نیز به محض رسیدن به منزل پس از دو ساعت به سبب شدت جراحات از ضرب گلوله به رحمت ایزدی پیوسته و جان می‌سپارد. سلیمان بیگ برادرش از شدت تألم و تأسّف به بستر بیماری می‌افتد و او نیز پس از دو روز جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند.

قادر بیگ اگرچه برادر کهنتر سلیمان بیگ بود، اما تمامی رتق و فتق امورات ایل جاف را بر عهده داشت، چه از سوی بابان و چه از طرف اردلان. تمامی



حل و فصل‌ها را او انجام می‌داد و امورات داخلی نیز کم و بیش از هر قبیل چون خراج، مالیات، سرانه، بیگار، عمله و امور سواره و بیه و مسائل پشتماله و طوایف جاف را وی به انجام می‌رسانیده است و سلیمان بیگ اسماً ریاست داشته است. مروج علم و عرفان در منطقه جاف بوده است، هنوز سه مسجد از بناهای ایام وی که در حوالی نهل‌بجه بنا نهاده برقرار است. یکی در هانه‌سووره که علی‌الدوام یکصدوپنجاه طلبه علوم دینی بیشتر در آن مدارس به همراه مدرسین بوده و اداره تمام آنها توسط قادریبگ تأمین می‌شد. پس از مرگ وی، اکثر اهل علم و معرفت و شعر و ادب در فقدان او متألّم گشته آثار ارجمند ادبی قریب بیست مرثیه سروده و به رشته تحریر درآورده‌اند. بویژه شاعر بلندپایه کُرد جناب ملاعبدالرحیم تایجوزی متخلص به مولوی چند مرثیه مؤثر و ماندگار برای او گفته است و موجب تسلی بازماندگان و همراه با سوگ آنان بوده که این دو سه بیت از مراثی مولوی برای قادریبگ است:

شاره زوور ماته‌ن په‌ی نه‌دینی تو

ره‌وان که‌رد نه‌سرین زه‌لم و تانجه‌رو

عه‌مه‌له ماته‌م، پشتماله بی‌ره‌نگ

سه‌رکومار بی‌زه‌وق، مه‌دره‌سه بی‌ده‌نگ

شیروانه جه فکر شکار بازیی تون

ئینتیتظار وه‌ده‌نگ زه‌نگی تازیی تون

این قادریبگ همانطوری که قادریبگ اول فرزند ظاهریبگ زیستگاه ایل جاف مرادی را در ایران وسعت داد و تصرف نمود. قادریبگ دوم نیز وسعتی به محل زمستانی آنها داده است و آن را تصرف نموده است؛ عشیره ده‌لو و گیژ و پالانی و روژبه‌یانی و وه‌نایی و هومه‌ر آعاجانی... را کوچانده و به جنوب منطقه کفری

فرستاده است و طوایف ایل جاف را در محل آنها مستقر نموده است، خدمت بیشتر او برای ایل جاف و بیگزادگان بوده است. مزار او و برادرش سلیمان بیگ در مقبره سیدخلیل است که به مسافت زمانی یکساعت ونیم از شمال شیروانه مسافت دارد. گنبدی بر فراز مرقد آنهاست که هنوز باقی است و تاریخ فوت آنها بر سنگ مزارشان نقر شده است. قادریگ و سلیمان بیگ فرزند ذکور نداشته‌اند. قادریگ دو دختر و سلیمان بیگ یک دختر داشته [زمانی] که این سه فرزند کیخسرویگ [عبدالله بیگ، قادریگ، سلیمان بیگ] وفات می‌کنند، محمدپاشا که برادر کهنتر آنها بوده است، هنوز در اوان نوجوانی با سنی قریب شانزده سال بازمانده و روزگار می‌گذرانده است.

محمدبیگ بن قادریگ بن سلیمان بیگ که پسرعموی آنها بوده است. در آن هنگام بسیار صاحب دستگاه و قدرت بوده است. همانطوری که کیخسرویگ پس از مردن سلیمان بیگ به حقوق فرزندش محمدبیگ تعرض و تعدی می‌نماید. او نیز به ایل و حق و پشتماله محمدپاشا طمع می‌ورزد. به هنگام تعزیه سلیمان بیگ و قادریگ، کیخسرویگ به پشتماله محمدپاشا حکم نموده آنها را کوچ داده به پشتماله خود برده، ریش سفیدان و بزرگان پشتماله محمدپاشا به همراه سران عمله و شاتری تدبیر می‌کنند تا شاید مانع این حرکت شوند و به نزد محمدبیگ قادریگ می‌روند. می‌گویند؛ ما به هیچ وجه نمی‌پذیریم و محمدپاشا با این که نوجوانی است، اما او را به شما وانمی‌گذاریم. هرچه مرسومات ایلی است خودمان بجا می‌آوریم و ادا می‌نماییم و تحویل ایشان می‌دهیم و اداره پشتماله و عمله و سواره و لشگر را هم بر عهده می‌گیریم و در همان زمان دختر محمدابراهیم که رئیس طایفه ابراهیمی است از ایل شاتری، برای وی به عقد و نکاح درمی‌آورند که

محمودپاشا و عثمان پاشا فرزندان محمدپاشا از بطن آن همسر محمدپاشا می‌باشند.

## فصل هشتم

### ریاست محمدپاشا [بر اتحادیه ایل جاف]

در هزارودویست و چهل و هشت هجری محمدپاشا در سن شانزده سالگی به عنوان ریاست اتحادیه ایل جاف و بیگ‌زادگان منصوب می‌شود. در تصدی خود برای گسترش نیروی نظامی و سواره ایل اقدام نموده از طایفه الک پیرویس از ترخانی‌ها پنجاه سواره ویژه به سوارهای خود ملحق می‌نماید و نیز از طایفه خرده بیگ‌زاده‌ها که بیگ‌زاده‌های حسن بیگی عالی بیگ خوانده می‌شوند. چهل سوار را به مادیان و تفنگ مجهز نموده و به سواره خود ملحق می‌نماید. تعدادی از خانوارهای جاف را نیز برگزیده داخل پشتماله خود می‌نماید و تعداد خانوارهای پشتماله مخصوص خود را به چهارصد خانوار می‌رساند و دستور می‌دهد که در ایام بهار و تابستان انجام خدمات به طور سواره بر اسب ممنوع است و به تمامی سواره هر کدام مادیانی می‌سپارد. اسب برای سواره مخصوص پاییز و زمستان بوده است. سواره ویژه خود را به ششصد سوار می‌رساند و تا ده سال تمام در کمال اقتدار و ترقی اداره ایل بزرگ جاف را بر عهده می‌گیرد.

احمدبیگ فرزند ولدبیگ که رئیس طوایف ولدبیگی و دایی احمدپاشان حاکم بابان بوده، شخصی بسیار شجاع و صاحب دستگاه و توانایی در بین ایل جاف بوده است. احمدپاشا بابان در نظر داشته است وی را به عنوان رئیس‌العشایر اتحادیه جاف‌ها برگزیند. احمدبیگ هم بسیار ترفند بازی و توطئه نزد احمدپاشا می‌نماید.

محمدپاشا در دایره حکام بابان طرفدار عبدالله پاشا بوده، دشمنی احمدپاشا و عبدالله پاشا نیز در تاریخ بابان آشکار و اظهر من الشمس است. زمانی که عبدالله پاشا در سلیمانی اقامت نکرد واز آنجا مهاجرت نمود. احمدپاشا به حکومت سلیمانیه می‌رسد و درصدد برمی‌آید محمدپاشا و محمدبیگ فرزند قادربیگ را به همراه فرزنداناش به هر حيله‌ای بوده دستگیر نماید.

در ایام بهار که به شهر زورور می‌روند، احمدپاشا نامه‌ای برای محمدبیگ قادربیگ و فرزنداناش و محمدپاشا می‌نویسد؛ محمدپاشا از رفتن به سلیمانیه خودداری می‌نماید و تمارض می‌کند. اما محمدبیگ خودش و بهرام بیگ و امین بیگ و میران بیگ و عزیز بیگ فرزنداناش به سلیمانی نزد احمدپاشا می‌روند. در سلیمانیه احمدپاشا و پنج نفر از آنها را دستگیر و به (کویه) اعزام و در آنجا زندانی می‌نماید. محمدپاشا به شیوه همه ساله به همراه عشایر جاف به ییلاق کوهستان می‌رود. در فصل پاییز که از کوچ کوه فرود می‌آیند، به سوی حوالی مریوان، شبانگاه بزرگان پشتماله به همراه افراد متشخص جاف نزد محمدپاشا رفته به ایشان می‌گویند: احمدپاشا مشغول نابودی و از میان برداشتن شماست، بنی‌اعمام تو که محمدبیگ قادربیگ و فرزنداناش هستند، در زندان او به سر می‌برند و تو به تنهایی باقی مانده‌ای و دشمن و رقیبی همانند احمدبیگ فرزند ولدبیگ که چشم طمع به مقام و منصب شما دوخته است و دایی احمدپاشا می‌باشد. در بین ایل جاف حضور و فعالیت دارد و بسیار نیز مقتدر و تواناست و در مقابل شماست. برای تو امکان ندارد هم جنگ خارج که احمدپاشا باشد و هم مقابله داخل که دایی او احمدبیگ است، ضروری است که چاره‌ای بیندیشی!

محمدپاشا به آنها می‌گوید؛ اگر خداوند مرا تأیید کند و بخواهد، بدین دسیسه و دشمنی‌ها از بین نمی‌روم، پس از دو روز احمدبیگ ولدبیگ خود، به همراه عموم

بیگ‌زادگان جاف ولدییگی قریب دو صد سوار، به ظاهر برای دیدار بینی و در باطن برای خودنمایی و شادکامی به دیدار محمدپاشا می‌آید. محمدپاشا به روی او نمی‌آورد، پس از صرف غذا به سواره پشتماله و عمله دستور می‌دهد که در خیمه و خرگاه آماده حضور باشند، آنها نیز با جمعیت در دیوانخانه حاضر می‌شوند، فوراً دستور می‌دهد؛ احمدییگ ولدییگ به همراه عزیزییگ حبیب بیگ و عزیزییگ حسین بیگ و محمدامین بیگ و سلیم بیگ پدر یار احمدییگ مشهور را... دستگیر و زندانی می‌نماید. آن سواران احمدییگ که در پشتماله محمدپاشا بوده‌اند، دستور می‌دهد کلاً هر خانوار سواره خود را بگیرد و در همان شب با هفتصد سوار به مکان و منزل احمدییگ ولدییگ هجوم می‌برند. در مقابل هومره‌سینان پینجویین، منزل او و بیگ‌زاده‌های ولدییگی با پشتماله او را به یکباره غارت کرده به باد یغما می‌دهد و آنچه مایملک منقول دارند به نوکران و رعایا می‌بخشد و به محل خود بازمی‌گردد، همان روز به عموم عشایر جاف خبر می‌دهد به خارج از طوایف تحت امر احمدییگ ولدییگ که بالغ بر هزار خانوار بوده‌اند، می‌گویند؛ برای ایران بازمی‌گردم، بایستی عموم شما به شاره زور بروید و یا با من به ایران بیایید.

عموم طوایف جاف به طور عام به سوی ایران بازمی‌گردند و به همراه ایل و عیال در مسافت سه ساعت زمانی جنوب سنندج ساکن می‌شوند و خود محمدپاشا به همراه هشتصد سوار و بیگ‌زادگان سرشناس ولدییگی به سنندج می‌رود. احمدییگ ولدییگ همانطور که احمدپاشا و عبدالله پاشا بابان همشیره‌زاده‌اش بودند؛ والی سنندج که حکمران اردلان بوده است، او نیز خواهرزاده‌اش بود، زیرا دختر ولدییگ پدر احمدییگ که پیروزه خانم نام داشته<sup>۱</sup>، مادر حکمران اردلان بوده

---

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۲۳۴، خلط مبحث شده است.

است. محمدپاشا به نظر خود تصور می کند که حکمران اردلان توجهی به این پیوند و خویشاوندی نمی نماید که احمدبیگ خالو و دایی اوست زیرا محمدپاشا به وی [حاکم اردلان] متوسل شده است و ایل جاف را متبوع او قرار خواهد داد. نیت والی با این تصور محمدپاشا موافق نیامد. زمانی که محمدپاشا در سنندج به منزل میرزا محمدرضا وزیر وارد می شود، فردای آن روز به نزد والی می رود. متوجه می شود که والی با وی مواجه ای گرم و دلخواه ندارد و سپس یادداشتی به میرزا محمدرضا وزیر می دهد که چه معنا دارد؟ محمدپاشا دایی های مرا دستگیر نموده و به اسارت نزد من آورده و امید همکاری و معاونت مرا دارد؟ محمدرضا وزیر که خود و پدرش با محمدپاشا و کیخسرویگ پدر او حق صحبت و دوستی و معرفت دارند، از این تذکر بی اندازه نگران و ناراحت می شود، اما در مجلس مذکور برایش مقدور نمی شود که به محمدپاشا، بداندیشی والی را یادآور شود. یادداشت والی را پس از مطالعه در مقابل مسند می گذارد و با والی از مجلس خارج می شود تا شاید محمدپاشا یادداشت مزبور را برداشته و بخواند و از نظر والی مطلع شود؛ محمدپاشا آن را مطالعه می نماید و فوراً از نیت والی آگاه می شود. از مجلس خارج می شود و با سواره خود را به منزل میرزا محمدرضا وزیر می رساند و به سواره همراهش که در کاروانسرای سنندج مستقر بودند، دستور حرکت می دهد و از شهر خارج می شوند. والی که به مجلس وارد می شود، از محمدپاشا می پرسد، می گویند؛ به منزل میرزا محمدرضا رفته، مأمور برای تحقیق می فرستد، خبر می دهند که محمدپاشا خود و لشکرش حرکت کرده اند. به میرزا محمدرضا عتاب می نماید، که تو او را خبردار کرده ای؟ وزیر می گوید: او را خبر نداده ام، اما هنگامی که مرا به بیرون احضار فرمودی، یادداشت را فراموش کردم. امکان دارد آن را مطالعه کرده باشد. والی فوراً دستور تعقیب محمدپاشا را صادر می کند؛ میرزا محمدرضا به والی می گوید، در این فقره صواب نیست، اولاً این مرد پناهنده قلمرو

حکمرانی شما شد، اگر او را همراهی و مساعدت نکردی حق تعقیب هم نداری، به توصیه من توجه نما و به سلامت و آزادی خالوهای خودت راضی باش. این سواره آماده‌ای که من به همراه محمدپاشا دیده‌ام، از آن افرادی نیستند که به افواج آغاموسی و آغانصری شما هزیمت کنند و چنان دلبستگی و اطاعتی از امیر خود دارند همانند بت و بت پرست! هستند. از سوی دیگر، این شخصیت ده‌هزار خانوار عشیره خود را به همراه دارد. اینها به چه نیروی کنترل و ممانعت خواهند شد؟ والی توصیه میرزا محمدرضا را می‌پذیرد و از تعقیب محمدپاشا چشم پوشیده به احترام خودش، عملی انجام نمی‌دهد.

محمدپاشا که از والی اردلان مأیوس می‌شود، از طریق مسیر کلیایی خود و جمیع عشیره ایل جاف به طرف قزرباط و شاره‌بان به راه می‌افتند. محمدپاشا خودش به بغداد رفته با وزیر بغداد (نماینده دولت عثمانی) ملاقات می‌کند. وزیر نیز برای اقامت ایل محال کوه‌های شاره‌بان و فاصله خانه‌قیی و قزرباط را با کوه‌های باخچه که در پشت خانه‌قی تا حدود مه‌نده‌لیبی ... ادامه دارد به آنها واگذار می‌نماید. با حکمران کرماشان برای محل ییلاق تابستان آن حوالی دالاهو و اطراف سه‌رمیل و کرن و سووره دزه ... را برایشان مهیا می‌نماید. مدت سه سال محمدپاشا، خود و ایل جاف به تمامی در تحت قیادت و سرپرستی وزیر بغداد بودند. در این فاصله اطراف سلیمانی و شاره زوور به واسطه تعرض طوایف جاف و احشام و سواره آنها در زحمت و نگرانی شدیدی بودند. احمدپاشا به شتاب تمام، خود و هیأت حکومت بابان با دو هزار سواره وارد (گردی شیروانه) می‌شود. عزیز آغای مصرف را به عنوان سفیر به منزل محمدپاشا می‌فرستد. در کوه شاره‌بان و محمدبیگ قادریبگ را که در زندان احمدپاشا بودند، به همراه خود به شیروانه می‌آورد.

عزیز آقا در ورود به منزل محمدپاشا بسیار تلاش می‌کند که محمدپاشا را قانع کرده به همراه خود به ملاقات احمدپاشا بیاورد. محمدپاشا راضی نمی‌شود و در جواب او می‌نویسد؛ «من از خاک بابان و شاره زور چشم پوشیده‌ام. املاک و قلمرو مزبور برای تو و خالویت احمد ولدبیگ!»

احمدپاشا دوباره عزیز آقا را به همراه عزیزبیگ عمویش و محمدبیگ قادریگ و هر چهار فرزندش با نامه‌ای دوستانه و محبت‌آمیز و با تأمین بدین مضمون نوشته به نزد محمدپاشا می‌فرستد: «من اگر عمل ناصوابی کرده باشم، بدان معترفم، هر آنچه موجب تأمین و اعتماد تو می‌شود، مطمئن باش که هرچه را تو در قلمرو بابان بخواهی من خواستار آن نخواهم بود. این محمدبیگ قادریگ و پسرعموهای تو را که در زندان من بودند، آزاد کرده پیش شما می‌فرستم. چنانچه خودت برای دیدار ما نمی‌آیی، اینها نیز نزد تو بمانند.» عزیز آقا که شخصیتی بسیار زیرک و عاقل بود، به هر نحوی بوده محمدپاشا را به ملاقات احمدپاشا راضی می‌نماید؛ اما محمدپاشا نیروی سواره گسترده و قابل توجهی را با خود می‌آورد و در برابر توان و تعداد ستون سواره احمدپاشا قرار می‌دهد. زمانی که محمدپاشا با احمدپاشا دیدار می‌کنند؛ احمدپاشا به او می‌گوید: من بسیار کوشیدم که تو را نابود سازم و از میان بردارم، اما جلوه طالع در ناصیه تو مشهود است. نه به تلاش من بلکه به تکاپوی بزرگتر از من نیز این جلوه خاموش نخواهد شد و تعهد می‌کنم تا زمانی که من زنده باشم و بمانم، آنچه را که حسب‌المرام تو باشد انجام دهم. تو نیز بعد از این علی‌رغم گذشته رفتار کن.

بدین ترتیب از یکدیگر رضایت حاصل می‌نمایند. دستگاه محمدپاشا به همراه تمامی طوایف و ایلات جاف از رودخانه سیروان می‌گذرند و به زیستگاه زمستانی خود مراجعت می‌نمایند و عزیز آقا نیز در همین سفر دختر عبدالرحمان آغا بار



چاوش که برادرزاده‌اش بوده برای محمدپاشا عقد نکاح می‌بندد و از آن دختر سلیمان بیگ و محمدعلی بیگ متولد می‌شوند. (که درباره آنها سخن خواهیم گفت.)

محمدپاشا پس از این سفر که مراجعت نمود، بدی و دشمنی‌ای که در شاره زوور وجود داشت، نماند. به منزل احمدبیگ ولدبیگ می‌رود و او را دلداری و نوازش می‌کند، زیرا خویشاوند بودند و احمدبیگ داماد محمدپاشا بود و خواهر محمدپاشا را در حواله نکاح داشت. او نیز کدورت حبس و بند محمدپاشا را از دل می‌زداید و می‌گوید: من افتخار می‌کنم که در جمع سران جاف شخصیتی مانند تو وجود دارد، اگر نه تو خود می‌دانی من در برابر هیچ کس دیگر تسلیم و فرودستی را نپذیرفته‌ام؛ و در واقع نیز احمدبیگ شجاعی صاحب‌نام و بلندآوازه در زمان خود بود. محمدپاشا تا انقراض سلطه پاشایان بابان که مقارن با یک‌هزار و دوویست و هفتاد و چهار هجری می‌باشد... اداره و ریاست ایل جاف و شاره زوور را به عهده داشت.

حکومت عثمانی که شهر سلیمانیه را گرفت، و قلمرو بابان تحت سلطه ترک‌های عثمانی قرار گرفت، ترتیب و ترکیب اداره و حکومت محمدپاشا را تغییر ندادند و هیچ‌گونه خواسته‌ای را بر ایل جاف تحمیل نکرده، احجافی بر آنها روا نداشتند. تا زمان تصدی عمر پاشای سردار که دستور و وزارت اختصاصی از خلافت عثمانی داشته است و با نیروی نظامی وسیعی وارد شاره زوور می‌شود و محمدپاشا را احضار می‌نماید و در سووان به نزد وی می‌رود. به محمدپاشا می‌گوید: من آمده‌ام برای تصدی تشکیلات شاره زوور و سلیمانیه و خاک بابان، ضرورت دارد ایل جاف که در این قلمرو سکونت دارد، مرسوماتی را برای آن قائل شویم. محمدپاشا می‌گوید: ما خود سی خانوار بیگ‌زاده هستیم و هزار سوار خدمتگزار و تابع داریم. این عشیره‌ای که به آن جاف می‌گوییم برای خود از خاک

ایران به سرزمین بابان آورده‌ایم و اداره و مرسومات ما بر آنها واگذاشته شده است و به محض ورود آنها در دایره مرسومات حکومت عثمانی، ما به چه درآمد و مداخلی اداره شویم؟ آباء و اجداد ما که در ایران بوده‌اند، چه در دوره صفویه، چه در زمان حکومت‌های پیشین ایران هیچ گونه تکلیف و رسوم مالی و دامی و کشاورزی بر ما تعیین نکرده و دریافت ننموده‌اند. عمرپاشا به تندی در پاسخ محمدپاشا می‌گوید؛ به خدا سوگند ایل جاف را وارد مرسوم و مداخل عثمانی می‌نمایم و چشم‌هایت را درمی‌آورم. محمدپاشا هم به تندی پاسخ او را می‌دهد و می‌گوید؛ به خدا سوگند چشم‌هایت را درمی‌آورم و مداخل هم نمی‌دهم. فی‌الغور در اردوگاه سوار شده، یکمهراروپانصد سواره همراه خود را حرکت داده به محل ایل برمی‌گردد.

محمودپاشا فرزند محمدپاشا در مجلس ملاقات با عمرپاشا با سن نوجوانی حضور داشته و گزارش واقعه را عیناً او برایم بازگفته است که به محض ورود به خرگاه ایل، مأمور به تمامی طوایف و ایلات جاف می‌فرستد که باریندی و امر کوچ را مهیا باشید و در آماده‌باش کامل که امشب تا فردا ظهر عموماً از آب سیروان عبور کرده به خاک ایران می‌روییم. میکائیلی‌ها که در شاره زوور زیستگاه آنها در حوالی سلیمانیه می‌باشد، آنها نیز به محض دریافت این فرمان به صورتی عمل می‌کنند که همزمان با جاف‌های ساکن در بخش نهل‌بجه به کنار رود سیروان می‌رسند. افراد برجسته بابان که بازماندگان انقراض سلسله بابان بودند، مانند؛ عزیز آغای مصرف و حاجی بگی مصرف و دیگران، که همراه عمرپاشا در (مووان) به سر می‌برند، به عمر پاشا می‌گویند؛ شما با محمدپاشا برخورد خوبی نداشتید. او شخصیت بانفوذی است و خود و عشیره او همواره در مرز ایران سکونت دارند و رابطه سیاسی با والیان اردلان و حکومت ایران دارد. حکومت ایران علی‌الردوام

تلاش می‌کند تا این تبعه قدیمی خود را به تابعیت خود بازگرداند. به طور تحقیق چنانچه محمدپاشا تابعیت ایران را بپذیرد، سلیمانیه از قلمرو عثمانی خارج و به الحاقات جغرافیایی ایران خواهد پیوست؛ عمرپاشا از برخوردی که با محمدپاشا داشته است، بسیار نادم و پشیمان می‌شود. یکی از مأموران بلندپایه خود را با عزیز آغا مصرف به دنبال محمدپاشا می‌فرستد؛ تأمین مستحکمی برای او قائل می‌شوند و دوباره محمدپاشا را برای ملاقات با عمرپاشا به (مووان) می‌برند. این بار بسیار او را گرامی داشته و رتبه و درجه (میرمیران) را برای وی درخواست می‌نماید. تشکیلات فرمانداری و بخش نُه‌له‌بجه را با مرتبه قائم‌مقامی به وی می‌سپارد و با استمالت و محبت به او می‌گوید: شما پیرو دین اسلام هستید و حکومت عثمانی نیز خلیفه اسلام است. امروز اگر ایل جاف نیز برای ظاهر امر و برداشت عامه مردم در ولایت موصل جزئی مداخلی را بر عهده شناسد، بسیار نیکو و عالی خواهد بود. محمدپاشا که از عمرپاشا راضی می‌شود، به او می‌گوید: جاف در کردستان و شامار در قطعه عربستان مقابل و برابر یکدیگرند. آنها چه مداخلی به دولت عثمانی می‌پردازند. جاف‌ها نیز به همان میزان خواهند پرداخت؟! عمرپاشا می‌گوید: شامار یک چهلم (چهل، یک) از احشام و شتر به دولت عثمانی می‌پردازند. محمدپاشا می‌گوید: جاف هم یک‌چهلم (چهل، یک) از گوسفندوبز می‌پردازند. رسم یک چهلم (چهل، یک) را برای جاف تعیین می‌کنند. این سرانه بر سر ایل جاف باقی ماند تا زمان انقلاب عثمانی و آمدن ناظم پاشا. محمدپاشا به عنوان قائم‌مقام نُه‌له‌بجه و ریاست جاف باقی ماند تا هزار و دویست و نود هجری؛ در این تاریخ وزیر بغداد تلگرافی برای محمودپاشا، فرزند محمدپاشا که در آن زمان از سوی پدر سر ایل، طوایف کوچر جاف بود و سرپرستی آنها را در گرمیان و کوهستان (قشلاق و بیلاق) بر عهده داشت و منزل او در (قلعه شیروانه) بود؛ می‌فرستد.

محمودپاشا نزد وی به بغداد می‌رود و یکی دو تن از کدخدایان شاتری که خدمتکار و وابسته او بوده‌اند، به همراه خود می‌برد. یکی از کدخدایان زبان ترکی را به خوبی می‌دانست. محمودپاشا که به نزد والی می‌رود، والی به او می‌گوید: این عشیره جاف بخش کوچر آنها، تخته‌قاپی شدنشان منظور نظر و مطلوب دولت عثمانی است. دولت عثمانی زمین مزروعی و املاک کشاورزی را نیز با سند به آنها واگذار می‌نماید. محمودپاشا به او می‌گوید: من واقعیت امر را به شما می‌گویم که این عشیره تخته‌قاپی و یکجانشین نمی‌شوند و محمودپاشا برآستی حقیقت امر را به او می‌گوید. کدخدای یادشده که بر درگاه اطاق مورد ملاقات محمودپاشا و والی بغداد حاضر بوده، مآقع سخن آنان را می‌شنود. وقتی که محمودپاشا به شیروانه مراجعت می‌نماید، کدخدا نیز به طایفه خود باز می‌گردد و ده دوازده کدخدا شاتری را راضی می‌نماید به خانقین نزد قائم‌مقام خانقین = (خانه‌قی) که در آن زمان احمدبیگ قادر پاشای به‌به = بابان بوده، می‌روند. احمدبیگ نیز به سبب این که عثمانی‌ها سلسله بابان را منقرض کردند، و او هم مربوط و منتسب به خاندان مزبور بوده و دیگر محمدپاشا در این تغییر و تحول بیش از پیش ترقی و تعالی داشته، آشکار است که بابان‌ها از محمدپاشا و فرزندش دل خوشی نداشتند. هر چند نگرانی نامعقول و بی‌جایی بود، زیرا حکومتی چون امپراطوری عثمانی، با اقدام محمدپاشا از قلمرو بابان عقب‌نشینی نمی‌کرد و محمدپاشا تنها می‌توانست محافظ و مراقب ایل و طایفه خودش باشد که در تحولات آن روز دستخوش تفرقه و نابودی نشوند.

احمدبیگ قائم‌مقام خانه‌قی، خواسته آنها را برآورده می‌کند و تلگرافی را از سوی آنها به والی بغداد مخابره می‌نماید حاکی از این که چنانچه دولت عثمانی اراضی کشاورزی به ما واگذار نماید، تخته‌قاپی خواهیم شد. حکومت نیز مقداری زمین

کشاورزی به آنها اختصاص می‌دهد. محمودپاشا از این اقدام دلگیر می‌شود. برای محمودپاشا طی نامه‌ای موضوع را می‌نویسد؛ محمودپاشا نیز در جواب می‌گوید؛ هیچ برخوردی با آنها انجام ندهید تا ایام بهار که به تله‌بجه بازمی‌گردند زیرا وضعیت جاف اندکی متغیر می‌شود، زیرا در ایام بهار که به شماره زوور در (شه‌ک مه‌یدان) برابر به (شه‌میران) که بر کناره رودخانه (سیروان) است می‌روند. پشتماله در آنجا سکونت کرده، مستقر می‌شوند. چون هنگام بهار فرامی‌رسد، محمودپاشا از تله‌بجه به بین اهالی پشتماله می‌آید. منزل و اهل و عیال محمودپاشا و فرزندانش و نیز بیگ‌زاده‌های بهرام‌بیگی ولدبیگی، عموماً به آنجا می‌آیند نزد محمودپاشا. به آنها می‌گوید: حکومت عثمانی تغییر روش داده است. در کردستان بدین ترتیب اداره و مدیریت نخواهیم شد و برای ما نیز مقدور نیست که هم بر علیه دولت عثمانی قیام و شورش نماییم و هم در قلمرو سلطه او امکان زندگی داشته باشیم. لازم و ضروری است که ما به سرزمین اصلی خود در ایران بازگردیم. این خدمات و تولیدات و سرحداری که برای دولت عثمانی انجام می‌دهیم، برای دولت قاجاریه ارائه نماییم. حاصلی که در اینجا عاید ما بشود در آنجا بیشتر نصیب‌مان خواهد شد.

محمودبیگ عبدالله آغا که از طایفه محمودبیگ صاحبقران و پسرخاله محمودپاشا بوده و مادر هر دو آنها دختران محمدبیگ موسی بیگ خورمال، که از بیگ‌زادگان تقی‌بیگی هستند؛ می‌باشند. - پس از انقراض بابان‌ها به سبب پیوند فامیلی به نزد محمودپاشا می‌آید و محمودپاشا همانند فرزند خود در پشتماله، منزل و مأوا و امکانات برای او قرار می‌دهد. - محمودبیگ به محمودپاشا می‌گوید: استدعا دارم این که اولاً جنابعالی در تله‌بجه قائم‌مقام حکومت عثمانی هستی و دوم صاحب شصت، هفتاد هزار تغار گندم و جو و شلتوک در شماره زوور می‌باشی. این

انبارها که به میزان سی هزار لیره عثمانی جنس موجود دارند به پول نقد تبدیل کنید؛ آن گاه اگر دولت عثمانی رفتار شایسته نداشتند، ایران برای ما مسکنی ماندگار است. محمدپاشا پاسخ می‌دهد؛ اگر تمامی انبارهایم لبریز از طلا باشد یک روز را به محدودیت و اسارت نمی‌پذیرم! که حکومت عثمانی سخن چهار فرد کمترین و وابسته مرا بر من تحمیل نماید. همان روز به رعایا و اجزاء پشتماله دستور می‌دهد هر کس، هر اندازه ذخیره برایش قابل حمل و نگهداری است برای خود از انبارها بردارد. به سدانی و بداقی هم که در قلمرو خاک ایران سکونت داشتند، نامه می‌نویسد؛ که در محل خود مستقر باشند و تا اطلاع ثانوی به این سوی آب سیروان حرکت ننمایند.

پس از هفت روز پشتماله‌ها به شه‌میران می‌روند بر فراز کوه (زمناکوه)، محمدپاشا هم از ناله‌بجه به محل استقرار پشتماله به زمناکوه می‌رود. محمدپاشا به او می‌گوید: من به بغداد می‌روم، امروز حکومت عثمانی دستور تشکیل و تقدیم اسناد اراضی داده است، هم اراضی می‌گیرم و هم به حکومت عثمانی خدمت می‌نمایم. محمدپاشا عازم بغداد می‌شود. محمدپاشا از (زمناکوه) خودش و قادریگ رستم بیگ که در آن هنگام رئیس طوایف ولدبیگی [عراق] بوده است، به همراه یکصد سوار به کرمانشان برای تماس با امامقلی میرزا عمادالدوله حکمران کرمانشان به شهر مزبور عزیمت می‌نماید.<sup>۱</sup> در آنجا تلگرافی را به حضور شاه ایران مخابره می‌نمایند. ناصرالدین شاه جواب می‌فرستد که؛ اولاً آنچه لازم است برای محمدپاشا و ایل و طایفه و همراه و تابع او در حوزه کرمانشان و کردستان انجام دهید، محمدپاشا نیز ضروری است پس از استقرار در محل، به طهران بیاید و از

---

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک. محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۱، ص ۱۷۷ به بعد.

همان کرماشان ریاست عشایر جاف جوانرود را با ایل جاف تابع برای او می‌نویسد. منزل محمدپاشا به جوانرود می‌رود. در کوه‌های شاهو و به‌نی‌گه‌ز و کریوه خانوارهای جاف ساکن می‌شوند. پس از جایگزینی طوایف و تیره‌ها و ایلاف جاف در محال مزبور، محمدپاشا به همراه پنجاه سوار برای دیدار شاه به تهران می‌رود. از سوی شاه، رجال مأمور از وی استقبال می‌نمایند و در منزل میرزا یحیی خان مشیرالدوله وزیر وارد می‌شود. ناصرالدین شاه به لطف، استمالت و نوازش ملوکانه در حق وی می‌فرماید، بسیار بسیار او را گرامی می‌دارد. بارها او را به حضور می‌پذیرد. فرمان ریاست عمومی عشیره جاف ایران به همراه حکومت جوانرود (قصرشیرین) زهاب و هورین و شیخان و... تا حدود عثمانی که آب رودخانه سیروان باشد، به همراه ماهانه هفت هزار تومان برای محمدپاشا و شش فرزند پسرش و بیگ‌زاده‌های بهرام بیگی و ولدبیگی ... می‌نویسد، به همراه سی‌وهشت قطعه فرمان پادشاهی که تمام‌آزاد من [کریم‌بیگ فتاح بیگ] موجود است و خنجری مرصع با عبایی شال ترمه که یقه جواهربند دارد و نیز کتابی خطی مصور که نسیال به او اعطاء می‌نماید. آن کتاب در تاریخ [یکهزار] و نهصدویست‌وهفت میلادی [۱۹۲۷ م] در منزل خودم بود. محمدبیگ برادرم آن را به بغداد برد و به شش هزار روپیه فروخت.

محمدپاشا بسیار خوشحال و مسرور به منزل خودش در جوانرود مراجعت می‌نماید؛ و محمدامین بیگ یعقوب بیگ که فرزند پسرعموی اوست، به وکالت از سوی خود در قصرشیرین مستقر می‌نماید و محافظت راه قصرشیرین تا خانه‌قی = خانقین را به عهده می‌گیرد.

عشایر جاف، که در سلیمانیه و این سوی آب سیروان باقی می‌مانند، گروه گروه از سیروان عبور کرده خود را به محمدپاشا می‌رسانند. پس از دو سال ماندن و

اقامت محمدپاشا در جوانرود عشیره ترخانی برای محمدپاشا نامه می‌نویسند؛ که ما به طور عموم از طریق بیلاق و کوهستان به شما ملحق خواهیم شد. دو سه نفر از بیگ‌زادگان و تعدادی سوار برای حمایت و راهنمایی برای ما مأمور فرمایید. محمدپاشا نیز فرزندان خود عثمان پاشا و حسن بیگ و سلیمان بیگ را با قادر بهرام بیگ پسرعمویش و رستم بیگ سعید بیگ که رئیس بیگ‌زاده‌های ولدبیگی جوانرود و عموی بهرام بیگ فتاح بیگ [سردار اکرم]، که اکنون رئیس ولدبیگی جوانرود است، به اتفاق سی سوار همراه نموده و برای کوچ ترخانی‌ها اعزام می‌دارد.

محمدبیگ قادر پاشا، که بعد از محمدپاشا به تصدی قائم‌مقام نُه‌له‌بجه منصوب می‌شود، این خبر را می‌شنود، به پینجویین می‌رود و به طوایف جاف باقیمانده در منطقه حکم و دستور می‌دهد که به هر نحو از کوچ ترخانی‌ها ممانعت نمایند و با مأموران و سواره اعزامی محمدپاشا وارد جنگ شوند. بیگ‌زاده‌های مأمور با سواره به محل خسرو خان می‌رسند که کوهی است در خورخوره ایران. لشگری فراوان که به تعداد ده (۱۰) برابر سواره و بیگ‌زاده‌های اعزامی بوده‌اند، به ناگاه بر آنها هجوم می‌آورند. جنگ درمی‌گیرد. لشکر جمعی قائم‌مقام نُه‌له‌بجه را شکست می‌دهند. عبدالرحمن خسرو که رئیس ایل رخزادی بوده، کشته می‌شود و کاکاخان اسماعیل رئیس طایفه اسماعیلی از ایل رخزادی به اصابت گلوله پایش می‌شکند و قریب چهل نفر بیشتر از آنها کشته می‌شود. به درستی در آن درگیری حسن بیگ محمدپاشا با سواران اندک پشتماله و عمله شجاعت را به نهایت درجه می‌رسانند و عموم ایل ترخانی را کوچ داده به کوه شاهو نزد محمدپاشا می‌برند.

پس از این جنگ و درگیری و کوچ در سال هزارودویست‌ونودوچهار هجری قمری ایل جاف در قلمرو بابان به حداقل جمعیت خود می‌رسند و همگی به ایران



رفته به محمدپاشا می‌پیوندند و محمدپاشا به یکباره صرف نظر از حضور و اقامت در خاک عثمانی نموده در سال ۱۲۹۵ = هزارودویست و نود و پنج هجری قمری محمودپاشا که با خانواده مقیم بغداد بود و پدرش محمدپاشا بتدریج مداخل و نقدینه‌های حاصله از تصدی در ایران را برایش به بغداد می‌فرستاد، موجب شد که نواحی قزلباط و زه‌هاوییه و ده‌ککه در قسمت خانه‌قی = خانقین و سه‌رقه‌لا و کوکس در قسمت کفری و ثواباره‌ش در استان سلیمانیه و... را خریداری نماید. محمدپاشا در نظر می‌گیرد که سه تن از پسرانش را نزد محمودپاشا به بغداد بفرستد و چند مزرعه و املاک دیگر نیز خریداری نماید و با این برنامه خود و سه فرزند پسرش در ایران باشند و چهار پسر دیگرش در قلمرو عثمانی سکونت کنند. والی بغداد که تحسین پاشا بوده، چون متوجه ایالات سلیمانیه و کرکوک می‌شود که به یکباره از طوایف و ایلات جاف خالی شده است و سلطه و سیاست ایران در آن نواحی غلبه پیدا کرده، وضعیت را به استانبول گزارش می‌دهد؛ از طرف صدارت عظمی به او جواب می‌دهند که، به هر نحوی که مقتضی و ممکن است زمینه بازگشت محمودپاشا را به منطقه جاف مرادی و قلمرو عثمانی میسر نماید. او نیز محمودپاشا را در بغداد احضار و به او می‌گوید؛ به هر ترتیبی که امکان دارد، محمودپاشا را راضی به بازگشت به خاک عثمانی نماید. محمودپاشا در جواب می‌گوید: من نمی‌توانم به تو قول بدهم که محمودپاشا را راضی به مراجعت نمایم؛ اما والی بسیار کوشش می‌کند که محمودپاشا را به این کار وادار نماید و محمودپاشا مجبور به عزیمت به منزل محمودپاشا در (دهشت دووروو) می‌شود. در دیدار و ملاقات با محمودپاشا بسیار تلاش می‌نماید که محمودپاشا به قلمرو عثمانی مراجعت کند، اما محمودپاشا راضی نمی‌شود و به محمودپاشا می‌گوید؛ من تو را پسری غیرتمند می‌دانستم! پس از چهل سال خدمت به مأمورین عثمانی، پاداش

آنها برای ما این بود که با سخن یاهو چهار نفر دروغگو خدمات ما را فراموش کنند. حالا من در خاک ایران به حکم فرمان پادشاهی ده هزار خانوار جاف ایران را تحت ریاست دارم به انضمام تمامی عشیره جاف مرادی که در قلمرو عثمانی بودند و ده هزار خانوار کوچر و تخته‌قاپی هستند به اضافه قصرشیرین و زهاب و جوانرود که به اندازه وسعت سلیمانیه و بیشتر نیز می‌شود و زیستگاه آباء و اجدادی خود ماست به همراه حقوق ماهانه هفت هزار تومان... که به من پرداخت می‌شود و پادشاهی چون ناصرالدین شاه با آن همه لطف و مرحمت و توجهی که با من دارد، هیچ گاه به این ولینعمت بی‌منت پشت نخواهم کرد... تا امروز سی هزار لیره برای تو فرستاده‌ام که برای خود املاک خریده‌ای. بیست هزار لیره دیگر هم برایت خواهم فرستاد و دو نفر دیگر از پسرانم را به نزد تو می‌فرستم و تو نیز که این گزارش از عنایات دولت عثمانی را بازمی‌گویی، اگر ریشه و مبنایی دارد، املاک و مزارعی که به تلاش برای تو مهیا شده است، نگهداری و حفاظت کن. آن جاه و راهی که در اختیار من بوده است با باقیمانده طوایف جاف در آن سو که مقیم خاک عثمانی هستند، به تو واگذار نمایند، من آن را نمی‌خواهم.

محمودپاشا با دست خالی و بدون نتیجه به بغداد برمی‌گردد و گزارش ملاقات خود را با محمدپاشا به والی بغداد می‌گوید. والی مجدداً توصیه و تلاش و گفتگوی خود با محمودپاشا برای بازگرداندن محمدپاشا را از سر می‌گیرد و دستور صدارت عظمی عثمانی را برای او می‌خواند و می‌گوید: مقصود بزرگ حکومت عثمانی این است که این ایل گسترده و ملت تابعه، وابسته و تابع دولت ایران نشود. هرچه محمدپاشا از حکومت عثمانی طلب می‌کند، من تعهد می‌کنم که خواسته او را تأمین نمایم، و دوباره محمودپاشا را راهی جوانرود و ملاقات با محمدپاشا می‌نماید. محمودپاشا در این دیدار تلاش و پافشاری خود را به نهایت می‌رساند، اما

نتیجه‌ای نمی‌گیرد و مجبور به بازگشت به بغداد می‌شود. دفعه سوم والی بغداد با والی کرکوک و مظهر پاشا متصرف سلیمانیه به (کانی‌چه‌قل) می‌آیند و محمودپاشا را به (گوره شله) که سکونتگاه محمدپاشا بوده است، می‌فرستند و محمودپاشا می‌گوید؛ آنچه خواسته توست مکتوب و مشخص کن. چنانچه به تمام و کمال انجام شد، به خاک عثمانی مراجعت نما و اگر نشد در محل خود مستقر باش. محمدپاشا به محمودپاشا می‌گوید: من هیچ درخواستی از حکومت عثمانی ندارم و زندگی در ایران را دوست دارم. به عثمانی مراجعت نمی‌کنم. محمودپاشا سوگند می‌خورد، اگر این بار مرا بدون نتیجه بازگردانی، انتحار خواهم کرد. این همه رجال سیاسی و اداری عثمانی به خاطر من آمده‌اند و من توان بازگشت و دیدن آنها را ندارم.

عبدالله پاشا را واسطه قرار داده با عده‌ای از بیگ‌زادگان جاف، محمدپاشا را راضی می‌نماید؛ منصب قائم‌مقام (ئه‌له‌بجه) را با ریاست ایلات و طوایف جاف و سند مزارعی که به شرط تخته‌قاپی به بعضی از افراد ایل جاف واگذار شده بود فسخ... و تسلیم آنها به محمدپاشا. این موارد را مکتوب کرده به محمودپاشا می‌دهد. او نیز آن را به والی بغداد می‌دهد. والی بغداد (اراده سنیه) و دستور (صدارت) را برای انجام این موارد، جلب می‌نماید و در مدت هفت روز به محمودپاشا تحویل می‌شود. آن هم فرامین مزبور را برای محمدپاشا می‌برد و محمدپاشا به قلمرو عثمانی بازمی‌گردد. هرچند بسیار ناخرسند از مراجعت بود، تا تاریخ هزار و دویست و نود و نه = ۱۲۹۹ هجری قمری ریاست ایل جاف و قائم‌مقامی (ئه‌له‌بجه) را بر عهده داشت.

تعدادی از افرادی که موجب آشوب ایل جاف و تحول و تغییرها شده بودند و مجرم و خائن شناخته شدند، دستگیر و دو سه نفر از آنها در زندان فوت کردند و

بستگان آنها از این واقعه متأثر بودند. عده‌ای نیز به تحریک منسوبان فوت‌شدگان می‌پرداختند. به جرأت می‌توان گفت؛ عموم طوایف و ایلات جاف جز عده‌ای اندک با آنها در ارتباط بودند. در همان تاریخ به فصل بهار، محمدپاشا با تعداد معدودی سوار و فتاح بیگ فرزندش که همراه او بود به (چیمه‌ن برایم سه‌مین) می‌رود. آن طایفه از شاتری که افراد آنها در زندان فوت کردند، در (چیمه‌ن) ساکن بودند و نسبت به محمدپاشا نیت سوء داشتند و این موضوع را نیز به اطلاع محمدپاشا رسانیده بودند. محمدپاشا اهمیت به موضوع نمی‌دهد و می‌گوید: جاف خیانتی چنین نسبت به من روا نمی‌دارد و نمی‌تواند جسارتی چنین مرتکب شوند.

رئیس آن طایفه به همراه یکصد سوار برای دیدار محمدپاشا می‌آیند بدین منظور چنانچه فرصت یافتند، ضربه زده انتقام بگیرند. زمانی که وارد می‌شوند، می‌بینند که فتاح بیگ فرزند محمدپاشا با هشتاد سوار محمدپاشا در کنار اوست. با ملاحظه این صحنه، قرآن در مقابل محمدپاشا می‌گذارند، و عموماً به قرآن سوگند می‌خورند که این شایعه فتنه جاف است و ما از این موضوع و توطئه خبری نداریم. ما بنده و رعیت و عشیره شما هستیم و عشیره با سردار خویش از این دست معامله نمی‌کند و با استمالت و استدعا و دستبوسی خواستار رفع و دفع آن کدورت می‌شوند. محمدپاشا هم به آنها می‌گوید: من هیچ‌گاه چنین تصویری درباره شما ندارم و شاتری‌های مزبور هم به محل خودشان برمی‌گردند.

محمدپاشا هم همانروز فتاح بیگ پسرش را که همراه بوده است با هفتاد سوار از سواره در رکاب را برای پشتماله می‌فرستد و می‌گوید: فردا نیز خودم به (کفری) می‌روم. والی کرکوک در نامه اخیر خواستار ملاقاتی با من شده است. هر چند فتاح بیگ تلاش می‌نماید که هفتاد سواره همراه تا فردا در کنار او باشند و تا کفری او را محافظت نماید و وارد شهر نشوند، چونکه اجل مقدر بوده است؛ تقاضای فتاح

بیگ را نمی‌پذیرد و فقط ده سوار و خدمت‌چی و قوشچی در کنار محمدپاشا باقی می‌مانند. تیره مظنون که (کرم‌ویسی) خوانده می‌شدند و چهارصد خانوار جمعیت داشتند و قریب نیم ساعت زمانی از خرگاه موقت محمدپاشا فاصله داشتند. فتاح بیگ و سواره همراه او را می‌بینند که به طرف پشتماله، محمدپاشا را ترک می‌کنند. پشتماله هم در (ژاله سه‌فهر) از نواحی (کانی‌چه‌قل) که نه ساعت زمانی از (چیمه‌ن) فاصله دارد... توطئه‌گران فرصت را غنیمت دانسته بر خیمه موقت محمدپاشا شبیخون می‌زنند و همان شب او را به قتل می‌رسانند؛ فرزندانش محمودپاشا و عثمان پاشا در سلیمانی به سر می‌بردند و حسن بیگ فرزند دیگرش در (ئه‌له‌بجه) بود. چهار پسر دیگر محمدپاشا؛ سلیمان بیگ، محمدعلی بیگ، قادریبیگ و فتاح بیگ در پشتماله حاضر بودند. ساعت سه بامداد خبر قتل پدرشان را می‌شنوند، با نیرو و سواره پشتماله و عمله و لشکر پشتماله عبدالله پاشا روبه (چیمه‌ن) و قتلگاه محمدپاشا می‌گذارند. بر آنها دخالت و حضور سایر تیره و طوایف جاف روشن نبوده است. قریب ششصد سوار همراه داشته‌اند. زمانی که به (جه‌به‌لی شاکه‌ل) می‌رسند، سواره ترخانی و رخصادی را می‌بینند، آماده برخورد با آنها می‌شوند، توجه می‌کنند که آنها زودتر خبردار شده‌اند، چون جنازه محمدپاشا را همراه دارند. در همان محل تمامی سواره پیاده می‌شوند و به طلاق سوگند یاد می‌کنند که؛ اگر حتی فرزندان محمدپاشا از انتقام دست بردارند، رخصادی و ترخانی کوتاه نخواهند آمد. جنازه را با سواره معدود به پشتماله می‌فرستند و بقیه برای سرکوب و دستگیری به محل مجرمین رو می‌آورند. آنها نیز که این حرکت را انجام می‌دهند به طرف طایفه گه‌لالی می‌روند. گه‌لالی‌ها به سوی آنها تیراندازی می‌کنند و اجازه نزدیک شدن به آنها نمی‌دهند. به طرف رخصادی‌ها کوچ می‌گردانند که به پناه آنها بروند و رخصادی‌ها را آلوده جرم کنند، بی‌خبر از آن که

رخزادی‌ها با سواره تعقیب و فرزندان محمدپاشا همراه هستند، در یک طرفه‌العین سواره پشتماله و ترخانی و رخزادی بر کوچ و مال آنها حمله می‌برند و هرچه دارند همه را به باد یغما می‌دهند فقط زن و بچه و افراد آنها خلاصی می‌یابند و با سوار لخت و بی‌مأوا خود را به چمچمال می‌رسانند و به بیگ‌زادگان همه‌وند پناه می‌برند. طایفه فهقی قادر آنها را نمی‌پذیرند، از آنجا به (داری که‌لی) منزل جوامیر [هه‌مه‌وند] می‌روند.

جوامیر به آنها می‌گوید؛ در بین عموم ایل (هه‌مه‌وند) و عشایر غیر ایل جاف، من خود را فدایی محمدپاشا می‌دانسته‌ام، حال که به من پناهنده شده‌اید، شما را از خودم نمی‌دانم و نمی‌توانم با فرزندان محمدپاشا و ایل جاف هم مقابله نمایم و من نیز مجبورم همانند شما کوچ نموده شما را در پناه خود قرار دهم و بگیرم. شما برای آن به طرف من آمدید که مرا هم دچار زحمت نمایید. این خبر را سیداحمد آغای کفری به وسیله تلگراف به محمودپاشا در سلیمانی گزارش می‌دهد.

محمودپاشا هم به عثمان پاشا از سلیمانی خبر و پیغام می‌فرستد برای حسن بیگ در نئه‌لبجه! و نیز نیرویی از سواره نه‌ورولی و شاره زورور قریب سیصد سوار به همراه خود پیش محمودپاشا می‌برد. عثمان پاشا هم در قرگه‌ی سلیمانی به محمودپاشا می‌پیوندد. عثمان پاشا وقتی که تلگراف سیداحمد آغا را ملاحظه می‌نماید از شدت تأسف و تألم به مرض تیفوئید دچار می‌شود! می‌فرستد از نئه‌لبجه نیروهای مزبور به طرف نهمه‌ل و سی‌ته‌لان حرکت می‌کنند و نیز هرچه سواره رخزادی و ته‌رخانی بود به نیروی یادشده ملحق شدند. از آنجا از طریق سه‌نگاو، محمودپاشا به منطقه قولیجانی سه‌رحه‌د می‌رسد که هفتصد سوار رخزادی و ته‌رخانی را نیز به نیروی همراه خود اضافه می‌نماید. با یک‌هزار و دویست سوار وارد کرکوک می‌شود و توسط تلگراف با استانبول تماس می‌گیرد، فرمان ریاست

عشایر جاف و منصب قائم مقام نُه‌له‌بجه برای محمودپاشا صادر می‌شود و یک‌هزار نیروی نظامی دولتی عثمانی برای استقرار در محل ایل جاف روانه می‌نمایند؛ محمودپاشا از کرکوک به محل پیازبو و بین عشایر پشتماله محمدپاشا می‌آید و سوگواری برای محمدپاشا را منع می‌کند، می‌گوید؛ تعزیه و سوگواری برای مردن است؛ برای کشتن نیست. تعزیه کشته، اقدام برای انتقام خون اوست. پشتماله را کوچ می‌دهند و به (عنه‌ب) در پشت نُه‌له‌بجه می‌برند و نیرویی وسیع و گسترده را از جمیع طوایف جاف برای دستگیری و تنبیه عاملان و حامیان آنها از جمله (جوامیر) به مقصد (دارکه‌لی) و (بارویی) بسیج می‌نمایند و با سه هزارو پانصد سواره مسلح حرکت می‌نمایند. جوامیر که این خبر را می‌شنود، به همراه آن تیره از شاتری‌ها به طرف کرکوک می‌گریزند. سواره جاف نیز از طریق (طاووغه) به تعقیب آنها می‌پردازند و به ده‌شت قورفه می‌روند ولی به آنها دست نمی‌یابند.

(هه‌مه‌وند) و (شاتری) در کناره (قه‌ره خانه) از آب سیروان عبور می‌کنند. لشگر جاف بیگ‌زاده‌ها که به (قزراباط) می‌رسند، به سبب شدت جنگ و گریز و تعقیب و از کار افتادن رهوار و چاپار و مراجعت، تعداد موجود آنها به یک‌هزار سوار می‌رسد. سه شب در (قزراباط) باقی می‌مانند تا لشکر استراحتی کرده نفسی تازه نماید. در آنجا از راه خانه‌قی = خانقین به (بن کووره) می‌روند و برای تعقیب (هه‌مه‌وند) و (شاتری) به طرف قصرشیرین حرکت می‌کنند. در نزدیکی قصرشیرین قریب پنجاه سوار از سواره رخزادی، تعدادی سوار مسلح را مشاهده می‌کنند. نهیب حمله می‌زنند، محمودپاشا ممانعت می‌کند و به تندی مانع شده می‌گوید؛ شما خیال دارید قصرشیرین را غارت کنید و برای انتقام و تنبیه نیامده‌اید.

هرچه تلاش می‌کنند، محمودپاشا مانع می‌شود و نمی‌گذارد حتی یک سوار پیش برود و به سوی (سه وز بولاق بن کوره) بازمی‌گردند. در پی جویی و تحقیق معلوم می‌شود که سواران مظنون و مورد حمله افراد، (هه‌مه‌وه‌وند) و (شاتری) بوده‌اند. بیگ‌زاده‌ها بشدت از محمودپاشا دلگیر و ناراحت می‌شوند. همان شب دو

نفر ردیاب و شبرو را به پی‌جویی آنها می‌فرستند و در (زهاب) آنها را می‌یابند به اردوگاه سواره مراجعت و گزارش می‌دهند. همان شب نیرویی از سواره برای دستیابی به آنها سوار می‌شود علی‌الطالع صبح به محل اطراق شبانه آنها می‌رسند که کوچ کرده‌اند به تعقیب آنها می‌پردازند. به فاصله زمانی نیم ساعت به قافله کوچ آنها می‌رسند. درگیر می‌شوند، گریختگان شکست خورده به پناه کوه دالاهو می‌گریزند. سواره جاف آنها را محاصره می‌کند؛ درویش آغا برادر جوامیر و قادر محمدرشید پسرعموی جوامیر کشته می‌شوند و چهل نفر از عاملین و گریختگان را به قتل رسانیده، سر آنها را از تن جدا کرده، به محل اردو برده و به (میرآلا احمد شمس‌الدین بیگ) در شیروانه تسلیم می‌کنند.

این واقعه در پیشینه روایی ایل جاف به (جنگ دالاهو) شهرت دارد که یک ماه جنگ و گریز مسببب ادامه داشت و سپس چنانکه گفتیم به انجام رسید و محمودپاشا و همراهان از راه شیروانه به (عنه‌ب) برمی‌گردند. از سواره جاف حاج قادر احمد شهسوار که ریاست طایفه محمدعلی ویسی میکائیلی بود و پدر حسن حاج قادر است... زخمی می‌شود و کشته نمی‌دهند اما بیست اسب و مادیان سواره کشته می‌شوند. به محض رسیدن به پشماله، پشماله را کوچ داده و به مقابل پینجویین، زیستگاه قبلی خودشان می‌برند.<sup>۱</sup>

محمودپاشا هفت پسر داشت: محمودپاشا، عثمان پاشا، حسن بیگ، سلیمان بیگ، محمدعلی بیگ، قادریبگ و فتاح بیگ.

فرزند ارشد او محمودپاشا بود و مابقی به ترتیب آمده، از لحاظ سنی قرار می‌گرفتند. محمودپاشا از رؤسای پیشین جاف از همه مقتدرتر و تواناتر بوده است. بسیار صاحب ثروت و مکنت بوده و در کنار ریاست و زراعت، تجارتی مهم و عمده داشته است. اغلب مصارف زندگی او از طریق تجارت بوده است. علی‌الدوام بیست

---

۱- برای آگاهی بیشتر ر.ک. فتحنامه حسام‌الملک، میرزا احمد الهامی، محمدعلی سلطانی، ص ۶۳ و ۷۳ و ۷۴.



هزار رأس گوسفند در گله داشته و هشتصد مادبان آزاد در خیل اسبان صحرائی داشته است. و هر چاباری را به سواره ویژه خود داده باشد از نسل مادبان‌های مزبور بوده و پولی بابت آن پرداخت نکرده است. همه ساله دوازده هزار ته‌غار = (۳۰ من تبریز) گندم از روستاهای ایران به قیمت جزئی خریداری می‌کرده است. ایل جاف مکلف بوده‌اند با بارکش خود آنها را به گرمیان بیاورند، یکصدوپنجاه جفت در بخش ئه‌له‌بجه و ناحیه وارماوا و ناحیه شیروانه داشته است. سودحاصله از زراعت رابه خرید اسلحه برای سواران ویژه خود اختصاص می‌داده است. از معاصرین او چه در ایل جاف و چه سایر ایلات و حکومت‌ها کسی را یارای برابری و مقابله با او نبوده است، اگر کسی به مقابله با وی اقدام می‌کرد، امکان صرف‌نظر نداشت و حتماً سرکوب می‌شد.

خضر آغا همه‌م‌وه‌وند؛ که پدر محمود خضری صه‌فه‌روه‌ند از بزرگان و سران همه‌م‌وه‌وند است، از حکومت عثمانی‌ی‌اغی شده بود. به‌خاک ایران مهاجرت می‌کند. در منزل خود میان کوه‌های ایران، زبانی به محمدپاشا اهانت می‌کند. این خبر به گوش محمدپاشا می‌رسد. بایک‌هزاروهفتصد سوار از محل (سان احمد) که چهارده ساعت ازسندج فاصله زمانی دارد، به سوی اقامتگاه خضر آغا حرکت می‌کند که در ناحیه (هورین) و (شیخان) بوده که در آن هنگام جزء قلمرو ایران بوده است، دویست سوار از ایل همه‌م‌وه‌وند با خضر آغا همراه بودند، خضر آغا و سی‌وپنج نفر از همراهان او را به قتل می‌رساند و به محل خود بازمی‌گردد!

از این گونه حرکات و برخوردها فراوان داشته است. چنانچه همه را بنویسم طولانی خواهد شد. به همین یک مورد بسنده می‌کنم (پینجویین) و (ئه‌له‌بجه) که اکنون [زمان تألیف تاریخ جاف] دو قصبه هستند که پیش از محمدپاشا دو روستای کوچک بودند و توسط محمدپاشا سیما و ساختار شهری یافتند. قیصریه و حمام و مهمانپذیر و قهوه‌خانه در آنجاها بنا کرد و در آنجا صورت مرکزیت و

دادوستد شهری به وجود آورد. در ناحیه (قهره‌داغ) دکاکین عمده و مهمانپذیر و قهوه‌خانه در محل روستای (زهردی آباد) تأسیس کرد. قلعه معروف شیروانه و قسمتی از قلعه (کانی چه‌قل) از ابنیه ایام ریاست او هستند که بنا نهاده شدند. خانه‌ای بسیار بزرگ و حکومتی نیز بر تپه (به‌کر آباد) داشته است. به سبب نوع خاک شاره زوور که در بنا و معماری مقاومت ندارد، بنای یادشده بر پا نمانده است. محمدپاشا دو مسجد معتبر نیز بنا کرده است: یکی در ئه‌له‌بجه و یکی در پینجوین. مسجد ئه‌له‌بجه هنوز هم برقرار است [زمان تألیف کتاب تاریخ جاف] اساس اسناد اراضی و آب را محمدپاشا برای بیگ‌زادگان مقرر نمود. تمامی بیگ‌زادگان کیخسروییگی که اکنون در قید حیاتند، اولاد محمدپاشا هستند، جز یکی دو تن از نوادگان عبدالرحمن بیگ نباشد که او هم فرزند کیخسروییگی بوده است.

## فصل نهم

### حکومت محمود پاشا و عثمان پاشا

ریاست فرزندان محمدپاشا جاف:

در تاریخ یک‌هزار و دویست و نود و نُه هجری محمودپاشا، به عنوان ریاست کُل ایل جاف [مرادی] و بیگ‌زاده و منصب قائم‌مقامی ئه‌له‌بجه، منصوب شد. ابتدا خود و برادرانش پیش از هر کاری، تمام همّ خود را صرف تنبیه قاتلین محمدپاشا از تیره (که‌رم و ه‌یسی)، وابسته به ایل شاتری کردند که شرح چگونگی آن گذشت. آن تیره را که چهارصد خانوار بودند، به یکباره از صفحه جغرافیای منطقه محو و نابود کردند، نه در قلمرو بابان و نه در ایران یک خانوار از آنها باقی نماند و باقی

نگذاشتند. آنطور که شنیده‌ام، دو نفر از آنها که نوادگان آنها هستند در کرمانشاه زندگی می‌کنند. تغییر مذهب داده، اسم آنها در بین جاف مرادی مگر بر اقامتگاهی بیلاقی و سکونتگاه تیره آنها مانده باشد و دیگری اثری از آنها نیست.

محمودپاشا در سال ۱۳۰۱ هجری قمری از طرف سلطان عبدالحمید مرتبه و درجه (میرمیران) برایش فرستاده شد. محمودپاشا که در ئەله‌بجه قائم‌مقام بود، عثمان پاشای برادر محمودپاشا ریاست پشتماله و اداره کل ایل جاف را به عهده داشت. تا سال هزارویسصدوهفت محمودپاشا در نهایت اقتدار و تسلط در ئەله‌بجه بود. در همان سال به هنگام بهار، (نامق بیگ میرآلا) برای تشکیلات (اراضی سنیه) در شاره زوور به منزل عثمان پاشا وارد شد. عثمان پاشا بر سرچشمه رودخانه (زه‌لم) در زیستگاه جمعیت و خیمه‌های پشتماله بود. خدمتی ارجمند و پذیرایی شایسته‌ای نسبت به نامق بیگ انجام می‌دهد که رضایت بی‌نهایت از لیاقت و مدیریت و سخاومت عثمان پاشا ابراز می‌دارد. هر چند عثمان پاشا از این رفتار و آداب که شیوه مرسوم و مستمر دستگاه و دیوانخانه او بوده، نیتی جز انجام واقع و حفظ شئون و حریم خویش و خاندان خود نداشته، وقتی نامق بیگ به ئەله‌بجه می‌رود، محمودپاشا اعتنایی به او نمی‌کند. نامق بیگ می‌گوید، شهرهای منطقه که داخل در اسناد نشده‌اند، من مأموریت احصائیه و مقیاس آنها را دارم که به نام سلطان عبدالحمید آنها را ثبت و سند نمایم. محمودپاشا می‌گوید؛ ملک ملت به طور عام املاک پادشاه است، و مالکیت پادشاه در بین عامه ملت موجب خسران و زیان ملت خواهد بود. خلاصه نامق بیگ با نگرانی و دلگیری به سلیمانیه بازمی‌گردد و تلگرافی به سلطان عبدالحمید گزارش می‌دهد، تا زمانی که محمودپاشا در ئەله‌بجه قائم‌مقام باشد، اراضی (سنیه) = املاک سلطنتی برای پادشاه میسر و مکتوب نمی‌شود و بلکه این بی‌اعتنایی و عدم تمایل به ایالات

دیگر سرزمین عراق تأثیر خواهد گذاشت. عثمان پاشا که اکنون در بین اهالی جاف مستقر است، برای تصدی قائم‌مقام نُه‌له‌بجه شایسته‌تر است.

طبیعی است که مسأله‌ای چنین مهم سلطان عبدالحمید را نگران و رنجیده خاطر می‌نماید؛ پس از پنج ماه که از این ماجرا گذشت، زمانی که در (گه‌وره‌قه‌لا) ساکن بودیم و فصل پاییز بود که عشایر عزم کوچ پاییزی و عزیمت (گه‌رمیان) داشتند، تلگرافی از استانبول به دست عثمان پاشا رسید، بدین مضمون که؛ عثمان پاشا قائم‌مقام نُه‌له‌بجه است و محمودپاشا متصرف (نورفه)، این مسأله مشکل و معضلی بزرگ برای خاندان بیگ‌زادگان رؤسای جاف فراهم آورد و آن این که فرزند ارشد محمدپاشا که محمودپاشا باشد پیش از عثمان پاشا ریاست عشیره جاف بود و عدم حضور عثمان پاشا در رأس ایل بزرگ جاف و تصدی در نُه‌له‌بجه و نیز اعزام محمودپاشا از جایگاه موروثی پدر به عنوان رئیس‌العشایر ایل بزرگ جاف و قائم‌مقام نُه‌له‌بجه به (نورفه) و... موجب دلتنگی و ناخشنودی عمیقی گردید و این نکته نیز از بزرگان خاندان روشن بود که محمودپاشا، منصب متصرف (نورفه) را نمی‌پذیرد و موجب تفرقه و پراکندگی سران خاندان می‌شود و نیز سایر پسران محمدپاشا نیز نمی‌توانستند به عثمان پاشا بگویند که این منصب را نپذیر، به خاطر حفظ موقعیت و مقام و جایگاه خود مجبور به اعزام عثمان پاشا به نُه‌له‌بجه بودند.

محمودپاشا چهار ماه در نُه‌له‌بجه باقی ماند و عثمان پاشا در آن چهار ماه کمتر در امور اداری بخش مزبور دخالت می‌کرد. در بهار آن سال محمودپاشا به همراه محمدعلی بیگ برادرش به استانبول رفتند تا سلطان عبدالحمید را ملاقات نمایند. سلطان عبدالحمید هم که در پایتخت خود به محمودپاشا دسترسی پیدا کرد، به آسانی اجازه بازگشت به او نداد و او را مقید و تحت نظر خود قرار داد به طوری که

دو سال تمام در استانبول ماندگار شد. بیست هزار لیره عثمانی به همراه سی اسب بسیار برگزیده و کم‌نظیر و تعدادی اشیاء قیمتی را با خود برده بود که اسب‌ها و اشیاء برای پیشکش به سلطان عبدالحمید و لیره‌ها نیز برای هزینه سفر و مخارج خودش و تهیه هدایایی برای بعضی اعضاء هیأت وزیران؛ پس از یک سال محمدعلی بیگ پسرعمویش به منطقه جاف مراجعت نمود که محمودپاشا توسط او برای برادرهایش طی نامه‌ای نوشته بود، هر زمانی برای شما نوشتیم که دویت قران و لیره‌ای را تلگرافی به موصل نزد (محمد قه‌دو) حواله نموده برایم بفرستید... این رمز برایتان مشخص باشد که من در استانبول نمانده و از طریق بادکوبه به خاک روسیه گریخته‌ام. فتح بیگ برادرم به همراه دویت سوار به (رشت) بیاید در آنجا به منزل فردی به نام (رستم بیگ) واردشود که در اصل از اهالی سلیمانیه می‌باشد. ازطایفه محمودبیگ صاحبقران است. از من خبردار خواهد شد. من تا سال دیگر هم به هر ترتیبی باشد، تحمل خواهم کرد، بلکه ازسوی پادشاه عنایت و اعاده لطفی بشود.

این نامه در بین برادران محمودپاشا، از اسرار مگو شمرده می‌شده است، حتی عثمان پاشا را هم در جریان نمی‌گذارند که مبادا عثمان پاشا به خاطر حبّ جاه و مقام و موقعیت نفوذ خودش، خبر سرّی محمودپاشا را پخش و اعلام نماید و محمودپاشا در استانبول گرفتار شود. هر چند در بین محمودپاشا و عثمان پاشا محبت برادری بیشتر بوده، زیرا از یک مادر بودند اما برادرهای دیگر احتیاط را روا داشته، خودداری می‌کردند چون محمودپاشا را بسیار دوست می‌داشتند.

محمودپاشا، پس از گذشت یکسال یادشده که سلطان عبدالحمید اجازه بازگشت به او نمی‌دهد، به همراه شیخ قادر شیخ عبیدالله و فرزند بدرخان پاشا در استانبول

باهم همداستان شده، اتحادیه‌ای قومی و ملی به وجود می‌آورند که هر کدام به محل خود بگریزند و در موقع مناسب جوابگوی مأموران ترک باشند.

در روز موعود، محمودپاشا موفق به فرار می‌شود ولی آن دو دیگر به دام می‌افتند. مأموران مخفی گزارش آنها را می‌دهند و دستگیر می‌شوند. شیخ قادر شیخ عبیدالله را به مکه مکرمه تبعید می‌کنند و فرزند بدرخان پاشا را هم به سمت دیگری نفی بلد می‌نمایند.

محمودپاشا در روز گریختن، بر اساس قراری که گذاشته بود، تلگرافی به همان مضمون برای برادرهایش می‌فرستد. خودم [کریم‌بیگ فتاح بیگ جاف] نه ساله بودم و به یاد دارم، تلگراف را آوردند. سران بیگ‌زاده‌ها در منزل سلیمان بیگ عمویم جمع شده بودند. هرگونه حضور و عبور و مرور پشتماله و سایر افراد جاف در جلسه آنها ممنوع شد. بیش از سه ساعت مذاکره آنها ادامه داشت. من [کریم بیگ فتاح بیگ] همین قدر متوجه شدم، فتاح بیگ پدرم آن روز سوار شد و رفت. نمی‌دانستم به کجا می‌رود. حتی اهل منزل نیز ندانستند مقصد او کجاست و به کدام طرف می‌رود.

[فتاح بیگ پدرم] با سواره خود را به (بیجار) = گروس می‌رساند و به منزل علیرضا خان حکمران بیجار وارد می‌شود؛ علیرضا خان [گروسی] را دوستی و یکجتهی با خاندان ما [سران جاف] زیاد بوده است؛ فتاح بیگ موضوع را با او در میان می‌گذارد. علیرضا خان به فتاح بیگ می‌گوید؛ همانطوری که تو برادر کهنتر محمودپاشا هستی من هم به منزله شما نسبت به محمودپاشا می‌باشم، اما عزیمت شما با دویست سوار به طرف شهر (رشت) که سرحد روسیه تزاری است، مناسبی ندارد. من راه بهتری را به شما پیشنهاد می‌کنم. لازم است که تغییر لباس و قیافه بدهی، یک سوار از همراهان خودت و یک سوار هم من با شما همراه می‌فرستم

که آنها نیز با لباس مبدل در کنار شما باشند. سوار من به عنوان دلیل راه و راهنما و سوار خودت برای خدمت و همراهی. قسمتی از سواره به محل ایل جاف برگردد. پنجاه سواری در اینجا مستقر شوند تا زمانی که ان شاء الله محمودپاشا به بیجار می‌رسد. یکدست لباس میرپنجی خودش را برای فتاح بیگ و دو دست لباس نظامیان ایران به همراهان او می‌دهد. از طریق بیجار از راه طارم و خلخال به سوی رشت حرکت می‌کنند.

زمانی که فتاح بیگ به رشت می‌رسد و به منزل رستم بیگ وارد می‌شود، در آنجا خبر می‌پرسد، نامی از محمودپاشا نمی‌برد. نام وابسته همراه محمودپاشا را می‌گوید. گویا (ملا محمد سنندجی) بوده است، زیرا آن ملا محمد سنندجی واسطه آشنایی و آشکاری رستم بیگ مزبور در رشت برای محمودپاشا بوده است. رستم بیگ می‌گوید: امروز صبح ساعت چهار بامداد، ملا محمد خود و یک نفر همراهش از اینجا حرکت کردند به طرف سنندج. امشب در چهارشنبه بازار خواهند بود که پنج ساعت زمانی با اینجا فاصله دارد. همان شب فتاح بیگ خود را به چهارشنبه بازار می‌رساند، اما به کاروانسرای که محمودپاشا در آنجا مستقر بوده نمی‌رود، مبادا محمودپاشا را از خواب بیدار کند و آشفته شود. در کاروانسرای دیگر پیاده شده اطراق می‌نماید و صبح زود نزد محمودپاشا می‌رود. محمودپاشا ساعتی از شب باقیمانده سوار شده، به راه می‌افتد. فتاح بیگ خود و همراهانش با ایلغار و تاخت آنها را تعقیب نموده به آنها می‌رسند.

زمانی که به هم می‌رسند، محمودپاشا پیاده شده، احوال سلامتی برادرانش و بقیه بیگ‌زادگان و اهالی را می‌پرسد. برای مرگ حسن بیگ و قادریگ برادرش بسیار متأثر می‌شود، زیرا در تاریخ یکهزار و سیصد و هشت هجری آن دو فرزند محمودپاشا به علت ابتلای به چاه قووله = (طاعون)، در ظرف کمتر از پانزده روز

درگذشتند. آن تاریخ محمودپاشا در استانبول بود. اگرچه تلگراف‌های متعدد برای او مخابره شده بود، اما چون فتاح بیگ برادرش را می‌بیند، داغ تازه شده متأثر می‌شود. فتاح بیگ او را تسلی می‌دهد، در همانجا تبدیل لباس می‌کند و لباس روسی از تن به در آورده با البسه و یدک‌کش و اسلحه و ترتیبی که فتاح بیگ به همراه خود آورده پوشش می‌یابد. سلطان عبدالحمید که از مسأله باخبر می‌شود، به ناصرالدین شاه شرح ماقع را گزارش می‌دهد که؛ محمودپاشا از طریق روسیه به طرف ایران آمده است. ضروری است که دستور دهید او را دستگیر نموده به استانبول بفرستند. از سوی دیگر، سواره و کوبه‌ای که به همراه فتاح بیگ وارد بیجار می‌شوند، خبر ورود آنها در ایران پخش می‌شود. شاه نیز به علیرضا خان گروسی، حاکم بیجار دستور می‌دهد که علی‌رغم تلگراف سلطان عبدالحمید، با احترام تمام سران جاف را بپذیرد و با استقبال نظامی آنها را وارد قلمرو حکومتی خود نماید. زمانی که محمودپاشا به بیجار می‌رسد، علیرضا خان با فوج نظامی [گروس] به استقبال می‌رود و مقدم او را گرامی می‌دارد. چهار شب در منزل علیرضا خان ماندگار می‌شوند و از بیجار برای اطلاع ایل جاف دو نفر سواره را مأمور می‌کنند.

از (شماره زوور) کلیه بیگ‌زادگان و تمامی لشکر جاف به همراه بیگ‌زادگان اورامان لهون قریب چهارهزار سوار برای استقبال محمودپاشا حرکت نموده در (پُل گاران) به کوبه و همراهان محمودپاشا رسیدند. پشتماله و جاف که در شهر زوور بودند، با این واقعه از آنجا مراجعت کردند.

حکومت عثمانی برای دستیابی به محمودپاشا به تلاش و تکاپو افتاد. چهار روز پس از بازگشت محمودپاشا، دو هزار نیروی نظامی پیاده وارد نُه‌له‌بجه شد. آن روز تمامی نیروی سواره ایل جاف در پشتماله بود. عبدالله پاشا که ریاست طایفه بهرام



بیگی بیگزاده را داشت، سوار شد برای جلوداری نیرو و راه‌گیری عساکر عثمانی، محمودپاشا نیز به انجام درگیری راغب و متمایل بود. محمدعلی بیگ برادر محمودپاشا بسیار تلاش کرد که از آن درگیری مانع شود، اما بقیه برادران او که سلیمان بیگ و فتاح بیگ بودند، با محمودپاشا توافق داشته، متمایل به جنگ بودند. محمدعلی بیگ در آن روز حساس و تاریخی، نظریه خود را به انجام رسانیده از جنگ و درگیری ممانعت کرد.

نیروی نظامی عثمانی به سلامت وارد نهل‌بجه شد. پس از چهار روز پشتماله و جاف کوچ کرده به بخش (کفری) رفتند. زمانی که مال‌ها به (کانی چه‌قل) رسید، که زیستگاه زمستانی بیگ‌زادگان بود، شخصیتی به نام سیدعبدالحمید از طرف سلطان عثمانی به منطقه آمد. بدین نیت که محمودپاشا را راضی به رفتن به استانبول و دیدار با سلطان عثمانی بنماید. محمودپاشا، وقت‌گذرانی می‌کرد، زیرا محمدعلی بیگ برادرش برای دیدار با (نصرت پاشا مشیر) به بغداد رفته بود که شاید نصرت پاشا ترتیبی در موضوع محمودپاشا به هر نحو ایجاد نماید که؛ محمودپاشا به استانبول نرود و از سوی سلطان عبدالحمید مورد عفو واقع شود. نصرت پاشا اظهار می‌دارد که لازم است؛ محمودپاشا برای ملاقات او به بغداد برود.

محمدعلی بیگ از بغداد مراجعت نمود و با محمودپاشا برای سفر به بغداد مذاکره کرد و براساس تأمین و قول و قراری که نصرت پاشا به محمدعلی بیگ داده بود، عازم بغداد شد. در ورود به شهر در منزل نصرت پاشا مشیر پیاده شد. نصرت پاشا برای سلطان عبدالحمید تلگراف می‌زند؛ سلطان عبدالحمید در جواب مخابره می‌نماید که ضروری است؛ محمودپاشا به استانبول بیاید. نصرت پاشا مجدداً تلگرافی تمام و کمال برای عدم عزیمت محمودپاشا به استانبول مخابره می‌نماید.

دوباره جواب می‌آید؛ پذیرفته نیست و باید به استانبول بیاید. زیرا گریختن محمودپاشا از استانبول بر سلطان عبدالحمید بسیار گران آمده بود. محمودپاشا نیز به ناچار می‌گوید؛ به استانبول می‌روم اما از راه (موصل) و از طریق (کفری) چونکه هزینه و خرج سفر به همراه ندارم و نقدینه‌ام در منزل است. از آنجا می‌فرستم که ضروریات و پول برایم به کفری بیاورند. دسته‌ای طاوور آغاسی به همراه پانزده سوار ژاندارم را مأمور می‌کنند که او را تا موصل همراهی نمایند و محافظ باشند. محمدعلی بیگ برادرش سه روز پیش از حرکت او به طرف ایل بازمی‌گردد. همزمان با رسیدن محمدعلی بیگ عموم طوایف بیگزاده به همراه سواره عمله و پشتماله و شاتری و گهلایی به کلی قریب هزاروپانصد سوار در روز ورود محمودپاشا به (قهره‌تپه) به محل مزبور وارد می‌شوند. قصد دارند قهره‌تپه را غارت کنند. محمودپاشا مانع می‌شود و طاوور آغاسی که به همراه محمودپاشا، محافظ و مأمور بوده، به محمودپاشا متوسل می‌شود و می‌گوید؛ ناموسم و آبرویم را حفظ کن. محمودپاشا او را محترم و گرامی داشته و با اهدای انعام و هزینه و خرجی روانه می‌کند.

صبح فردا، محمودپاشا از (قهره‌تپه) به همراه سواره و لشگر فراهم آمده از راه (زهنگاباد) و (پالانی) ضمن شکار زمستانی در طی مسیر، خود را به (کانی‌چه‌قل) رسانید و در بین طوایف پشتماله تا ایام بهار اقامت کرد. به هنگام بهار که عشایر برای شاره زور و بیلاق کوهستان بازمی‌گشتند و ایل جاف در حوالی (سیاره) و پشتماله هم در (زه‌ماوه‌نگه) بودند؛ از سلیمانیه، شیخ معروف قازانقایه، پنهانی نامه‌ای به محمودپاشا نوشت و فرستاده بود که این است دوهزار سوار و چهارهزار نیروی نظامی پیاده به قصد دستگیری تو و سرکوبی ایل جاف حرکت نمود.

محمودپاشا که نامه و خبر را دریافت کرد، به همراه فتاح بیگ برادرش از آب سیروان گذشت. خود را به کوه (زمناکو) رسانید و ایل یزدانبخشی از بزرگ ایلات جاف در (شه‌میران) به همراه عشیره تاوگوزی = تایجوزی عموماً به او پیوستند و فتاح بیگ به بین ایل پشتماله بازگشت. عثمان پاشا که در نُه‌له‌بجه بود با عجله برای برادرانش نامه نوشت که به هیچ وجه، نه سواره بیگ‌زاده و نه سواره پشتماله و سایر ایلات و طوایف جاف با این نیرو اعزامی وارد جنگ و درگیری نشده و از هرگونه برخوردی جداً خودداری نمایید. مسأله محمودپاشا هم حل خواهد شد. این نیرو نیز جز محمودپاشا، مقصود دیگر نداشته و کاری ندارد. بیگ‌زادگان کسی از منزل خارج نشد. فرماندهان لشکر اعزامی از پشتماله جویای محل و مأوای محمودپاشا شدند. گفته شد؛ به شاره زوور رفته، بعد از آن شب، تمام نیرو به یکباره به سوی شاره زوور مراجعت کردند؛ زمانی که به کناره سیروان می‌رسند در حوالی (شه‌میران) جویای محمودپاشا می‌شوند و مطلع می‌شوند که در (زمناکو) می‌باشد. قریب چهل، پنجاه (کلک) = قایق بادی تهیه و مهیا می‌کنند که از سیروان بگذرند. محمودپاشا که از این نیت و مقصود و مقدمات مطلع می‌شود، به خاطر سلامت و عدم ایجاد مزاحمت برای عشیره یزدانبخشی، خودش به اتفاق سی سوار همراهش، از پایین دست نیروهای مزبور در محل (کوت‌ره‌ره‌ش) از سیروان می‌گذرد و یادداشتی برای کریم بیگ قائم‌مقام [فرمانده نیروهای اعزامی] می‌نویسد؛ چنانچه منظور شما در عبور از رودخانه سیروان دستیابی به من می‌باشد، من در (زمناکوه) نیستم.

کریم بیگ قائم‌مقام، خط محمودپاشا را می‌شناسد و با دوربین نیز آنها را ردیابی نموده، خود و تمامی نیروهای همراهش برای دسترسی به محمودپاشا و همراهان به طرف دشت شاره زوور به راه می‌افتد. محمودپاشا که تمامی نقطه به نقطه

(شماره زوور) را مانند کف دست می‌شناسد، و فرماندهان و نیروهای اعزامی با محل آشنا نبودند، آنها را بازی داده به کنار رودخانه و سرماگیر سیروان دچار می‌کند که ساعت‌ها در باتلاق‌های آن نواحی گرفتار می‌شوند و زمانی که از گل و لای می‌توانند بگذرند، محمودپاشا خود را به (بانی‌بنوک) در قلعه اورامان می‌رساند. برزو بیگ ریاست اورمان تخت با چهارصد تفنگ پیاده طایفه اورامی به عساکر اعزامی پیوست. مشخص است که نیروی اعزامی از مرزهای ایران عبور نمی‌کرد. شش هفت روز نیروها در (شماره زوور) اطراق کردند و سپس به تله‌بجه رفتند.

محمودپاشا؛ دوباره به زماکو بازگشت تا این مراحل طی شد عموم جاف و بیگ‌زاده به (شماره زوور) رسیدند. محمودپاشا از (زماکو) متن تلگرافی را برای سلیمانیه فرستاد و برای سلطان عبدالحمید مخابره شد بدین مضمون که؛ من با نیروی نظامی دستگیر نمی‌شوم و با این شرط که مأمور حکومت و محافظ نظامی نداشته باشم و در تمامی شهرها آزاد باشم، خود به حضور عالی بازمی‌گردم. سلطان عبدالحمید خان دوباره مرحمت فرموده پذیرفت و دستور داد به بازگشت او به شیوه‌ای که خود خواستار آن شده بود و بدین ترتیب نیروهای نظامی تله‌بجه به سلیمانی و کرکوک مراجعت کردند.

محمودپاشا به پشتماله مراجعت؛ خود و علی بیگ فرزندش که در آن ایام سیزده ساله بود، به استانبول عزیمت کرد. سلطان عبدالحمید به هیچ وجه ماجرای تعقیب و گریز را به روی او نمی‌آورد. پس از یک سال توقف در استانبول عنایت و توجهی فراوان درباره او مرعی داشت و مستمری برای او معین نمود و پانزده مقاطعه گسترده از بخش‌های کفری و تله‌بجه و سلیمانی به او واگذار نمود به قیمت پنجهزار لیره عثمانی که وجه آن را با اقساط پنج ساله پرداخت نماید. و پس از سه

سال حضور در استانبول او را اجازه بازگشت به ایل جاف و شاره زوور داد و او را به ریاست ایل جاف منصوب نمود.

در سال یکهزار و سیصد و دوازده هجری محمودپاشا وارد شاره زوور شد و تا سال یکهزار و سیصد و بیست و شش هجری در کمال اقتدار و توانایی و تسلط و نفوذ خارق‌العاده در بین عشایر کُرد برقرار بود. به صورتی در ولایات سنه (اردلان) و کرمانشاه اعتبار و نفوذ کلام داشت؛ بیش از منطقه جاف و...! در این مدت تمام برادرانش درگذشتند، و محمودپاشا نیز به سن پیری و کهولت رسیده بود و طاقت و حوصله بعضی مسائل دنیوی و سیاسی و عشایری را نداشت. حکومت عثمانی هم پس از اعلام مشروطیت دستخوش تحول فکری شد و محمودپاشا نیز کناره‌گیری و انزوا را ترجیح می‌داد.

در سال یکهزار و نهمصد و هجده میلادی = ۱۳۳۶ قمری که انگلیس‌ها وارد (کفری) شدند و ایالات کرکوک و سلیمانیه سقوط کرد و از اختیار دولت عثمانی خارج شد... محمودپاشا خود و طوایف پشتماله در بخش نُه‌له‌بجه باقی مانده ماندگار شدند. آن سال به هنگام تابستان به (قرلجه) رفتند. محمودپاشا زمستان به محل (نهرگسه‌جار) می‌رفت و تابستان در (شه‌میران) ماندگار می‌شد. تا در تاریخ ۱۳۳۹ هجری قمری در پانزدهم ماه شعبان روز چهارشنبه در سن هفتاد و هشت سالگی به رحمت ایزدی پیوست و در سرچشمه آب رودخانه سیروان در (شک میدان) و در جامع قزراباط، که از ابنیه و آثار اوست و موقوفات بسیاری را در (خانه‌قی) = خانقین و قزراباط برای آن مشخص کرده است که سالیانه یکهزار لیره عثمانی واردات و عایدات دارد... به خاک سپرده شد. در کنار کیخسرویگ و احمدبیگ که پسران او هستند و نیز محمدمین بیگ که فرزند کیخسرویگ است

و محمدبیگ که پسر محمدعلی بیگ برادر محمودپاشا می‌باشد در (جامع قزراباط) مدفونند.

محمودپاشا شخصیتی نیکوکار و صاحب احسان بود. هر چند در امور دنیوی قصور نداشت، اما حساب او با خداوند بر طریق احتیاط و اتکا بود و جانب حق و حقوق الهی را هیچ گاه رها نمی‌کرد. از نقدینه سرشار و فراوان خود همه ساله زکات شرعی را از موجودی نقد خود می‌پرداخت و بر خود نذر لازم کرده که با هزینه شخصی چهل نفر را به زیارت بیت‌الحرام بفرستد و این اقدام خیرخواهانه تا چهار سال پیش از مرگ او همچنان ادامه داشت. همانطور که (جامع قزراباط) را بنا کرد، مسجد (ده ککه) و مدرسه خانه‌قی = خانقین نیز از بناهای خیریه محمودپاشا می‌باشد و در محل (کانی‌چه‌قل) مرکز ریاست ایل جاف اکثر بناهای دوره محمد پاشای پدرش را گسترش داد و نوسازی نمود.

## فصل دهم

### ریاست عثمان پاشا

پس از محمدپاشا که محمودپاشا در نُه‌له‌بجه قائم‌مقام بود، عثمان پاشا رئیس جاف شد و مدیریت ایل به عهده عثمان پاشا بود. عثمان پاشا که پیش از این در بحث و بررسی اوضاع ایام محمودپاشا بدان پرداخته شد. از شانزده سالگی تا به سن شصت و هشت سال که به رحمت ایزدی پیوست، یک روز از منصب قائم‌مقام نُه‌له‌بجه و ریاست ایل جاف خارج نبوده است. جز چهار سالی که محمدپاشا در ایران بود. در آن زمان هم در ایران حکمران جوانرود بود. شخصیتی نیکبخت و سخاوتمند بوده، سرمایه‌ای هنگفت داشت. آثار و ابنیه او

که اکنون در ناله بجه و پینجویین به جا مانده‌اند، شاهد اقتدار و توانمندی او می‌باشد.

## فصل یازدهم

### نوادگان محمدپاشا

همانطور که قبلاً هم نوشتیم، محمدپاشا هفت فرزند داشت؛ محمودپاشا، عثمان پاشا، حسن بیگ، سلیمان بیگ، محمدعلی بیگ، قادریگ، فتح بیگ؛ قادر بیگ فرزندی نداشت.

محمودپاشا چهار پسر داشت؛ کیخسروبیگ، علی بیگ، حسین بیگ و احمدبیگ.

کیخسروبیگ، تنها یک پسرش اکنون در حیات است که عبدالله بیگ نام دارد. دو پسر شایسته دیگر او در زمان حیات پدر فوت کردند.

علی بیگ تنها دارای یک پسر است که حسن بیگ نام دارد، خودش وفات یافته و حسین بیگ پسر سوم محمود پاشا در قید حیات است و سه پسر او در قید حیات هستند. بزرگترین آنها عبدالله بیگ نام دارد.<sup>۱</sup>

احمدبیگ پسر چهارم محمود پاشا به رحمت ایزدی پیوسته، پسری ده ساله دارد به نام شوکت بیگ.<sup>۲</sup>

---

۱- از شادروان عبدالله بیگ پسرانی به اسامی زیر به جای مانده‌اند؛ سیروان، کسرا، سالار، شیرکو، فریا و دختری به نام آواز.

۲- بازماندگان شوکت بیگ هم اینها هستند؛ مهندس سرتیپ و دو دختر به نام‌های پرشنگ و شیرین.

کیخسرو بیگ هم به رحمت ایزدی پیوسته است.  
عثمان پاشا پنج پسر داشته است به اسامی مجید بیگ، طاهربیگ،  
محمد سعید بیگ، عزت بیگ و احمد بیگ.  
مجید بیگ و طاهربیگ و محمد سعید بیگ به رحمت ایزدی پیوستند.  
مجید بیگ یک پسر دارد به نام حمید بیگ که اکنون قائم مقام چمچمال است و  
حمید بیگ شش پسر دارد. بزرگترین آنها برهان بیگ است.  
طاهربیگ یک پسر دارد به نام مسعود بیگ.  
محمد سعید بیگ یک پسر دارد به نام داوود بیگ. داوود بیگ هم دارای پسری به  
نام کریم بیگ است.

عزت بیگ در قید حیات است و پسری به نام علی بیگ دارد.  
احمد بیگ هم که در قید حیات است، پسری به نام افراسیاب بیگ دارد.  
حسن بیگ [فرزند محمد پاشا]؟ که به رحمت ایزدی پیوسته، پسری از وی باقی  
مانده است که اکنون مدیر (وارماوا) می باشد به نام حسین بیگ که وی نیز چهار  
پسر دارد. بزرگترین آنها محمد بیگ می باشد.  
سلیمان بیگ فرزند محمد پاشا هم در گذشته و پنج پسر داشته؛ محمد رشید بیگ،  
حسن بیگ، حاج ابراهیم بیگ، عبدالقادر بیگ و محمد بیگ.  
محمد رشید بیگ فرزند سلیمان بیگ به رحمت ایزدی پیوسته است و یک پسر  
به نام علی بیگ دارد که اکنون در محل (کوکس) سکونت اختیار نموده است که  
ملک شخصی اوست.

حسن بیگ فرزند سلیمان بیگ در گذشته است و دو پسر دارد؛ محمد بیگ و  
محمد رشید بیگ. هر دوی آنها در محل (کوکس) بر املاک شخصی خود مستقرند.  
حاجی ابراهیم بیگ فرزند سلیمان بیگ در قید حیات است و در ده ککه سکونت  
دارد. پسر خردسالی دارد به نام عبدالقادر بیگ. [حاجی ابراهیم بیگ] امروز از عموم



بیگزادگان کیخسروبیگی سالمندتر است. شخصیتی متدین و شایسته و بسیار موفق است.

عبدالقادیب فرزند سلیمان بیگ در قید حیات است. او هم در ده ککه بر املاک خود مستقر است.

محمدبیگ فرزند سلیمان بیگ پیش از آن که متأهل شود، در گذشته است. محمدعلی بیگ فرزند محمد پاشا که وفات یافته است، سه فرزند بسیار شایسته از خود به یادگار گذاشته بود که پس وفات خودش در مدت یک سال در تاریخ هزارونهدوهجده میلادی فرزندانش به نامهای ادهم بیگ، جمیل بیگ و محمدبیگ طی مدت سه ماه فوت کردند.

جمیل بیگ فوق‌الذکر، دو پسر به یادگار گذاشته است؛ جمال بیگ و انوریبگ. ادهم بیگ هم فرزندی نداشت.

محمدبیگ پیش از تأهل درگذشت. ثروتی هنگفت از محمدعلی بیگ بر جای ماند. دو سهم آن را جمال بیگ از بین بُرد و سهمی برای انوریبگ باقی مانده است.

قادیبگ، عقیم بود و بلا اعقاب به رحمت ایزدی پیوست. فتاح بیگ پسر کهتر محمد پاشا که در تاریخ هزاروسیصدویست و پنج هجری به رحمت ایزدی پیوست، شش فرزند پسر از وی بر جای مانده است به اسامی؛ کریم بیگ، رضاییگ، محمدبیگ، عبدالرحمن بیگ<sup>۱</sup>، احمدبیگ، داوودیگ و هر شش نفر در قید حیات هستند.

---

۱- از عبدالرحمن بیگ پسرانی به اسامی شادروان صلاح، د. علی جاف، عثمان، حسن، محمدامین صباح و سه دختر به اسامی پریخان، نازنین و اختر به یادگار مانده است.

کریم بیگ دو پسر دارد؛ محمدامین بیگ و مصطفی بیگ.  
رضابیگ چهار پسر دارد؛ خالد، محمود، علی و جمیل.  
محمدبیگ پسرى دارد به نام سعیدبیگ.  
عبدالرحمن بیگ و احمدبیگ تأهل اختیار کرده‌اند، ولی فرزند پسر ندارند و  
داوودیگ همسر اختیار نکرده است.

از بیگ‌زادگان کیخسروبیگی که نوادگان و نتیجه‌های محمدپاشا هستند، آنهایی  
که امروز در قید حیات و در منطقه ئه‌له‌بجه و سلیمانی و کرکوک و خانقین  
سکونت دارند، عبارتند از افرادی که از آنها نام بردیم. بیگ‌زادگان بهرام بیگی  
شخصیت برجسته آنها؛ مصطفی بیگ پسر عبدالله پاشا و احمدبیگ فرزند  
محمدصالح بیگ که امروز برگزیده است و برادری دارد به نام عزت بیگ و دیگر  
علی بیگ رستم بیگ و توفیق بیگ قادربیگ به همراه امین بیگ برادرش... اینها  
افراد سرشناس بیگ‌زاده بهرام بیگی هستند.

و اما بیگ‌زادگان ولدبیگی، شخصیت‌های برجسته آنها عبارتند از؛  
محمدسعیدبیگ، حسن بیگ، علی بیگ، احمدبیگ محمدبیگ و حسین بیگ برادر  
علی بیگ و قریب چهل نفر دیگر از جمله؛ فرزند و نوادگان یاراحمدبیگ و فرزند و  
نوادگان عزیزبیگ که حسین بیگ و عزیز بیگ و حبیب بیگ در قید حیات هستند  
و در بین طوایف جاف و شاره زوور در منطقه ئه‌له‌بجه سکونت دارند.

## فصل دوازدهم

### مرسومات ایل جاف

در باب آداب ایل جاف برای رؤسا و بیگ‌زادگان که افراد طوایف و ایلات به چند تکلیف (مرسومات ایلی...) مکلف بوده‌اند در قبال بزرگان خود از جمله:

تکلیف اول: خرج بوده است؛ این خرج عبارت بوده است از این که تمامی خانوارهای ایل جاف - اعم از تخته‌قاپی و کوچر - مکلف بوده‌اند از بیست قران تا هزار قران - که از بیست قران کمتر و از هزار قران زیادتر نبوده است - این در دفاتر احصائیه رؤسای جاف ثبت شده است. این میزان نقد را به رؤسای جاف پرداخت کرده‌اند. این پرداخت در یاسای ایلی به هیچ وجه قابل عفو و اغماض و قصور نبوده است. به طوری که اگر خانواری از ایل جاف مرادی به قلمرو ایران رفته باشد، چه در قصرشیرین و چه زهاب و چه هورین و شیخان و... مأمور اعزام، و از وی دریافت شده است. در هر جایی از استان سلیمانیه و کرکوک نیز نقل مکان کرده باشند و در بین هر عشیره‌ای ساکن شده باشند، از آنها اخذ شده است. چنانچه سرپرست و بزرگ خانوار وفات می‌کرد، به صورت ارثی خرج یادشده به پسر ارشد او می‌رسید. به منظور عدم فقدان خانوارهای جاف و دریافت این خرج - چه برای خانوارهای تخته‌قاپی و چه کوچر - قریب سی نفر به عنوان (سورباش) تعیین شده بودند که این افراد اباً عنجد و نسل اندر نسل در بین ایلات مستقر و در ایام پاییز که خرج دریافت می‌شد، حاضر می‌شدند و به همراه فرزندان بیگ‌زادگان جاف و سواره پشتماله گروه گروه برای اخذ خرج به میان ایل اعزام می‌شدند.

در بین تیره‌ها و طوایف و ایلات جاف غیر از قریب هشت، نه نفر که محمدپاشا آنها را از خرج عفو و معاف کرده بود، مابقی مکلف به پرداخت خرج بودند. سواره ویژه عمله و پشتماله و سهدانی و به‌داخیی، اینها از پرداخت خارج بودند و اگر از تیره‌ها و طوایف رئیس یکی از آنها خدمتی ارزشمند چه از گذشته دور و یا زمان اخیر نسبت به ریاست کل ایل انجام داده باشد، رئیس آن تیره از خرج خارج و معاف می‌شده است. حاصل این دریافت‌ها برای رؤسا و بیگزادگان از تخته‌قاپی و کوچر، هر ساله دوازده هزار لیره عثمانی عایدات داشته است.

تکلیف دوم: (سورانه) بوده است و مربوط به ریاست کل ایل نبوده است و وی سورانه نمی‌گرفته است و محول به سواره پشتماله بوده است. هر کس از کوچر و تخته‌قاپی، دختری را به خودی یا بیگانه‌ای از ایل شوهر داده باشد، اگر ثروتمند بود مادیانی یا قاطری یا تفنگی از تفنگ‌های رایج عصر، اگر وضع مالی متوسطی داشته، گاوی فربه و خوب و اگر فقیر و ناتوان می‌بود، بیست قران پرداخت می‌کرد و اگر مردی از ایل جاف همسری از غیر جاف اختیار می‌کرد، از او (سورانه) نمی‌گرفتند.

تکلیف سوم: اگر فردی از افراد ایل جاف کشته می‌شد، در جنگ‌های داخلی ایل، هزار قران که خون بهای جاری عشایر است باید به صاحبان دم داده می‌شد که از این میزان سیصد قران عایدی رئیس بوده است، اما رئیس آن را به مصرف نرسانیده و به حساب سواره ویژه می‌رفته است. این خون بها معمول افراد متوسط الحال بوده است. اگر رئیس تیره یا طایفه و ایلی خود یا فرزند یا برادرش کشته می‌شد تا یکصد لیره و مادیان و تفنگ به همراه دختری که از خانواده قاتل به عقد یکی از بازمانده مقتول درمی‌آمد، خون صلح می‌شد. اما اغلب بدین اکتفا

نمی‌کردند و جنگ و مقاتله ادامه می‌یافت و رؤسای جاف با تلاش و زحمت فراوان موجبات مصالحه را فراهم می‌کردند.

تکلیف چهارم: خُمس حقوق بوده است، یعنی اگر فردی از افراد ایل جاف از فرد دیگر ایل شاکمی می‌شد، برای ادای صد قران یا هزار قران، هر تعداد سواره ویژه برای اخذ میزان ادعا عزیمت می‌کرد، به محض دریافت، خُمس آن میزان متعلق به سواره بود. این ادعا و حقوق بدون سئوال و جواب و تلاش و گرفت و گیر دریافت نمی‌شد. قاضی نزد ریاست بود و موافق قانون شرع انور تحقیق و انجام می‌گرفت. سواره خصوصی هیچ‌گاه معطل و بیکار نبوده‌اند و دائم اوقات به تفاریق تا دویست نفر شاکمی و مراجع در دیوان ریاست ایل تردد داشته‌اند. همه ساله هفت هزار نمد از ایل جاف دریافت شده است و به میزان هشت هزار دیگ سلیمانیه روغن تحویل شده است به دیوان ریاست ایل جاف و بیگ‌زاده‌هایی که صاحب ایل بوده‌اند، تکلیف روغن و نمد تا تاریخ هزار و دویست و نود و پنج هجری ادامه داشت.

و نیز مرسوم (جزا) نیز برای رئیس کل مقرر بود؛ تا زمانی که خودم به یاد دارم و بزرگ بودم، عشیره تهرخانی با رخصادی درگیر شده، مقاتله شد. چهار پنج نفر فیمابین آنها کشته شد. بدون اطلاع محمودپاشا مصالحه کردند. محمودپاشا ناراحت شد. تهرخانی را جریمه کرد، سیصد گاو جفت و پنجاه مادیان و پنجاه تفنگ به عنوان جزا، از آنها گرفت. در تاریخ هزار و سیصد و پنج هجری زمانی که بیگ‌زادگان صاحب سند مالکیت قانونی شدند و ثروتی هنگفت عایدشان گردید، مرسومات روغن و نمد را از اهالی برداشتند، اما خرج و سوره و جزا و خُمس حقوق تا تاریخ هزار و سیصد و بیست و شش هجری قمری ادامه داشت.

پس از انقلاب عثمانی تکلیف خرج نیز برداشته شد. خانوارهای ایل جاف و افراد ایل مکلف بودند به پرداخت وجه احشام به صورت نقد و خمس حقوق شخصی که در زمان ریاست من [کریم بیگ فتاح بیگ] هم برای سواره باقی مانده بود. آداب ایل جاف برای رؤسای خود از سایر ایلات و طوایف بهتر است و رعایت ادب و نزاکت نسبت به بزرگ تیره و طایفه و ایل بسیار است از تمامی ایل بزرگ جاف فقط بیست و پنج نفر حق حضور و جلوس در مجلس رئیس ایل و بعضی از رؤسای بیگزاده جاف را دارند و در سایر عشایر نسبت به سران خود چنین نیستند و هیچ تفاوتی در رعایت و نزاکت آنها نیست و یکسان می‌باشند. آخر رئیس ایل جاف که خودم [کریم بیگ فتاح بیگ] بودم در تاریخ هزار و نهصد و نوزده میلادی = ۱۳۳۷ قمری به فرمان تشکیلاتی حکومت انگلیس به ریاست ایل جاف منصوب شدم و این تشکیلات تا هزار و نهصد و بیست و پنج میلادی = ۱۳۴۳ قمری ادامه داشت و مدیریت کردم. در تاریخ مزبور تشکیل یادشده نماند. امیدوارم بازماندگانم شیوه اداره و ریاست مرا در ادامه صفحات این تاریخ درج نمایند و امیدوارم شرط انصاف را به جا آورند و از حق نگذرند، زیرا زمان تصدی من ایام محمدپاشا و محمودپاشا نبوده است [و زمانی کاملاً متفاوت بوده].

## فصل سیزدهم

### جنگ‌های داخلی و خارجی ایل جاف

شرح جنگ‌های داخلی ایل جاف و جنگ‌های بیرونی با سایر ایلات و طوایف: در تاریخ هزار و سیصد و یک هجری قمری ایل شاتری و هارونی و که‌مالی و سه‌دانی به طور عموم در مقابل رخدادی و تهرخانی در مریوان متحد شدند. در ناحیه پینجوین زمانی که هنگام پاییز که برای شاره زور می‌آمدند، در قه‌لای خاو،

که سه ساعت از پینجویین دور و داخل خاک ایران است، به تهرخانی و رخزادی حمله کردند. درگیری سخت و جنگی خونین کردند. در آن مقاتله یکصدوپنجاه نفر از شاتری و بقیه طوایف شرکت کننده کشته شدند. رخزادی و تهرخانی با قریب پانزده نفر کشته، غالب شدند. این جنگ در بین طوایف جاف به (جنگ قه‌لای خاو) معروف است.

این دشمنی و مقابله ادامه یافت تا هزاروسیصدودو هجری قمری، هنگام زمستان در منطقه کفری، این بار غیر از میکائیلی و عمله و پشماله، مابقی ایلات و طوایف جاف ساکن در منطقه کفری، با شاتری متحد شده، لشگری برای سرکوب رخزادی و تهرخانی آماده کردند. در محل (گامه‌خه‌لا) که از نقاط (که‌وه‌ری) می‌باشد، درگیر شدند. حدود چهل نفر از لشکر مهاجم کشته شدند و این بار نیز پیروزی نصیب رخزادی و تهرخانی شد و از رخزادی‌ها ده نفر کشته شد که همگی افراد بزرگ و نامدار و برجسته ایل مزبور بودند. این جنگ را که درگیری دوم ایلات و طوایف جاف است، به جنگ (گامه‌خه‌ل) اشتهار دارد.

جنگ سوم در شاره زور در گرفت. در تاریخ هزاروسیصدونُه هجری پس از این دو درگیری، محمودپاشا مصالحه آنها را به انجام رسانید و در همین تاریخ هزاروسیصدونُه هجری تهرخانی با رخزادی درگیر شده، پنج شش نفر از طرفین کشته شدند و تهرخانی از رخزادی جدا شدند و با ایل شاتری و بقیه ایلات جاف متحد شدند و بر سر رخزادی‌ها لشکر کشیدند. رخزادی‌ها را غارت کردند، اما کشته طرفین سه چهار نفر بیشتر نبود و این جنگ را جنگ (داری قه‌لان) می‌گویند. پس از این درگیری، مقابله‌ای که قابل اعتنا باشد، صورت نگرفت و مجدداً تهرخانی و رخزادی متحد شده، مصالحه کردند و امنیت داخلی ایلات جاف تا امروز [زمان نگارش این گزارش] استمرار داشته است.

و نیز تهرخانی و رخزادی با ایل (داوده) هفت جنگ و درگیری داشتند که در طی آنها یکصدوپنجاه نفر از (داوده) کشته شدند و از تهرخانی و رخزادی سی نفر

کشته شد تا تاریخ هزار و سیصد و سی هجری دشمنی آنها ادامه داشت. اکنون دوست و برادرند. از حق و انصاف نگذریم که ایل (داوده) عشیرتی بسیار شجاع و پایداری و در جنگ و درگیری بی‌هراس و نترس هستند و ضعف و ناتوانی ندارند و سواری به کسی نمی‌دهند و در این جنگ‌ها به خوبی در مقابل مهاجمین رزادی و تهرخانی ایستادگی می‌کردند.

در زمان ریاست محمدپاشا ایل جاف با اورامان تخت جنگ و درگیری داشته است. منشأ این درگیری چنین بوده است که یکی از بیگ‌زادگان ولدبگی توسط حیدریگ نیای محمود خان مریوان کشته می‌شود. حیدریگ به اورامی‌ها می‌پیوندد. ایل جاف به اورامان لشکر می‌کشد و قریب یکصد نفر اورامی را در درگیری‌ها به قتل می‌رساند و احمدیگ فرزند بسطام بیگ که رئیس اورامان بوده در این جنگ کشته می‌شود و این جنگ به (جنگ شامیان) شهرت دارد. در تاریخ اورامان این جنگ مفصلاً نوشته شده است،<sup>۱</sup> - از هفتصد سال پیش از این اورامی‌ها تاریخی اختصاصی و مربوط به سرگذشت خود را دارند که امروز هم موجود است و در اورامان تخت می‌باشد که به آنجا (پیررستم) گفته می‌شود. از این گونه‌ها اگر بنویسم مطالب فراوان است، اما به خاطر عدم طول کلام صرف‌نظر کردم و این نگارش تاریخ را به پایان آوردم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و اله و صحبه و سلم تسلیم کثیرا.

---

۱- ر.ک. تاریخ اورمان، ملاعبده الله قاضی (شیدا)، بازنویسی مظفر بهمن سلطانی، به اهتمام نادر کریمیان، ص ۵۱۰ به بعد - تاریخ سلاطین هورامان، ملاعبده الله قاضی (شیدا) به اهتمام احمد نظیری، ص ۲۵۲.



اگرچه به نگارش این تاریخ خاتمه دادم، اما چون به یاد آوردم از جاف ایران و جاف در قلمرو عراق پنج طایفه را در ثبت و درج نکرده‌ام. یکی از آنها در عراق است و چهار طایفه در ایران هستند.

در جدول زیر تعداد خانوار، تعداد سواره و پیاده، اسامی سران طوایف یادشده و زیستگاه زمستان و تابستان آنها را آورده‌ام:

تعداد خانوار	تعداد سواره	تعداد پیاده	اسامی سواران	زیستگاه زمستان		زیستگاه تابستان	اسم طایفه
				زیستگاه زمستان	زیستگاه تابستان		
۴۰۰	۱۰۰	۱۰۰	وس نهر مراد	زهاب	نیشی دشت کون	گویی کوری و ورده گویی کوری	
۳۰۰	۶۰	۱۵۰	سامراد، سرک	زهاب	نهی لمن	قهلان چنگ	
۱۰۰	۷۰	۴۰	کریم مراد خان	تنگی حمام	همهفت کانی گلزهرد	نهی له کی در چاق عراق	
۷۰۰۰	۳۰۰	۸۰۰	گدخدا محمدامین، گدخدا سید، چاسته و سایره □	-	در سرور طاروش سیده روتارستین و آن نواحی سکونت دارند	چاقه رشکه	

## مؤخره

بیشتر فرم‌های این کتاب چاپ شده بود که این خبر را در شماره ۳۳۷ تاریخ ۱۰ ماه صفر ۱۲۹۰ = ۱۸۷۳/۴/۹ م. روزنامه (زه‌ورا) درباره مهاجرت محمدپاشا جاف برای ایران، و دخالت حکومت عثمانی در اوضاع داخلی ایل جاف برای سوءاستفاده از آن چاپ و منتشر شد که محل تأمل و توجه است در خاتمه این اثر به طور کوتاه به آن اشاره می‌نماییم.

ح.ج

گزارش رسید که سران دو طایفه شاتری و هاروونی از ایل جاف به دیوان حکومتی مراجعه و مراتب قدردانی و سپاسگزاری خود را نسبت به عنایت و توجه شاهانه که درباره آنها مرعی شده است، ابراز داشته و بنابر آنچه درخواست نموده‌اند که پس از این به طور مستقیم برای انجام امور به حکومت مراجعه خواهند نمود و می‌خواهند که سلوک اولیای امور با آنها همانند سایر رعایا باشد و این خواسته مورد قبول واقع شده است و به همین سبب برای آن که امورات اداری و دولتی این دو طایفه و انجام امورات شخصی آنها و جمع‌آوری محصول دام‌های آنها با اطلاع متصرف و قائم‌مقام‌های مناطقی باشد که طوایف مزبور سکونت دارند، فرمان لازم برای متصرف شاره زوور و سلیمانی نوشته شد و به سران هر دو تیره نیز فرمان داده شد و دانستند که شاه بزرگ چه عنایت و توجهی نسبت به آنها داشته و این محبت و فراخوانی را که مستقیماً به دیوان حکومت مراجعه نمایند و همانند سایر افراد با آنها سلوک شود، ستایش نمودند. در حالی که

زمین و زراعت برای تخته‌قاپی نمودن ایل جاف به طور مجانی داده می‌شد، سران این دو طایفه تعهد نمودند که در مقابل زمین و زراعت‌هایی که به آنها سپرده می‌شود، معادلی را به خزانه دولت اهدا نمایند. این عمل نمونه‌ای است از پرتو آشکار دادپوروی مقدس شاهانه که تمامی رعایا را دربرگرفته است. مأمور مخصوص نیز برای تعیین مزارع مزبور مشخص شد و در چهارچوبه ارائه اسناد مالکیت به صاحبان زمین‌های واگذار شده، اقدام خواهد شد.

## اسناد<sup>۱</sup>

---

۱- منابع اسناد:

آرشیو خانوادگی جاف

اسناد وزارت خارجه ایران، ج ۷-۱

اسناد فاجار دکتر محمدرضا نصیری





سند شماره: یک (۱)

موضوع: ایل جاف

تاریخ: بیست‌وهشتم محرم ۱۲۷۱

نامه میرزا آقا خان صدراعظم به حیدر افندی<sup>(۱)</sup> سفیر عثمانی

دو سه روز قبل از این که ملاقات اتفاق افتاد، آن عالیجناب مجدت همراه مذاکره در باب ایل جاف نمودند که از طرف کارگزاران دولت عثمانی جمعیت سواره و پیاده از برای تنبیه آنها فراهم آمده است. از جانب امنای این شوکت سنییه نیز حکم صادر شود که، حکام سرحدیه عشایر مزبوره را به خاک این دولت علیه راه ندهند و اگر بالفرض اضطراراً به این طرف عبور نمایند به آن طرف رد نمایند. لهذا لازم آمد که جواب اظهارات شفاهیه آن عالیجاه مجدت همراه مکتوباً نگاشته شود که اولیای دولت علیه ایران راضی نخواهند بود و مانع خواهند شد که عساکر دولت عثمانی یک قدم حربیه به دست باثبوت کمال اتحاد دولتین علیتین بخصوص این اوقات پابه خاک رأس حدود متصرف فییه عالییه این دولت به هر ملاحظه بگذارند.

ثانیاً چون ایل مزبور از ایلات متنازع فییه است و از راه شیطنت به اقتضای وقت گاهی خود را به آن دولت و گاهی به این دولت بسته منشأ فساد می‌شوند و در این مدت تعرض به هر دو طرف رسانیده‌اند تنبیه و تأدیب آنها به عهده جانبین خالی از لزوم نیست.

اما بر عهده دولت عثمانی است که چون ایل مزبور در این صورت از حلیه آبادی و مؤنت خواهد افتاد و این تنبیه در خاک دولت عثمانی به دست مأمورین آن طرف می‌شود.

اولاً تعهد رد خسارت تبعه و رعایای این دولت علیه را از ایل جاف کاملاً بکنند یعنی گرفته رد نمایند.



ثانیاً، اگر ایل مزبور یکجا از خاک آن طرف بکوچند و بالطوع و الرغبه راضی شوند که از سرحد دولتین دور شوند که اولیای دولت ایران اطمینان حاصل نمایند که من بعد دست تعرض به ولایات و رعایات سرحدیه جانبین دراز نخواهند کرد و اسباب مفسده در سرحد نخواهند شد. به ملاحظه این که از ایلات متنازع فیه است. موافق قانون مملکت و ملت و انصاف عدالت مقدور نیست تعرض به آنها رسانیده ایشان را رد نمود خاصه وقتی که رفع شر آنها از سرحد آن دولت نیز شده باشد. حروفی ۲۸ محرم سنه ۱۲۷۱.<sup>۱</sup>

توضیحات:

۱- حیدر افندی بین سالهای ۱۲۷۱-۱۲۷۳ سفیر دولت عثمانی در ایران بود.

---

۱- بایگانی نخست‌وزیری استانبول، اراده خارجی: ش ۵۶۸۸ برگ ۱.

روايات حضرت و در باب حضرت با بن و عواش ششم صدر ابي بنی تارک و حکم  
بنابرت سینه زنده بود حضرت سینه در بر سینه تارک خود نمود

پسند و تقویر منات اخیره و مستدر بکنار در اننا زینب است بر انهار که در انهم  
فلا یطلبون حرم از ان بنی انرا زنده در ان حضرت حضرت با بن سینه و کلمه است  
و شکر شایر زنده بر سر آنها مسکون است و دستها در کجا که سینه انرا گشته که کم بر انرا  
آنها سینه گشته و آنها ساهوت به و زیا به در صورت هم ساهوت سینه از ان حضرت  
از ان سینه ما دود و خونیه من ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
تین مذکره از سخن جلاله تارک و حکم کرد در سینه و سینه گشته سینه اول  
و باب است حضرت زنده سینه بر زلف و سینه لوف ان حضرت از ان حضرت  
و مستدر و سینه تارک و سینه از ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
بن الدین سینه تین است بن بر ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
ابرا زنده است بر سینه و انرا است و در ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
تین مذکره از سخن جلاله تارک و حکم کرد در سینه و سینه گشته سینه اول  
و باب است حضرت زنده سینه بر زلف و سینه لوف ان حضرت از ان حضرت  
و مستدر و سینه تارک و سینه از ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
بن الدین سینه تین است بن بر ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است  
ابرا زنده است بر سینه و انرا است و در ان حضرت زنده بود که آنها را خوانند و کلمه است

سند شماره: دو (۲)

موضوع: ایل جاف

تاریخ: غره صفر ۱۲۷۱

### نامه حیدر افندی به میرزا آقا خان نوری<sup>(۱)</sup>

هو

چند روز قبل در ملاقات اخیره دوستدار به آن جناب در اثنای تبلیغات سایره اظهار کرد که این دفعه نظر به شکایتی که مقدم از جانب امنای ایرانیه در ضمن مضرت عشیرت جاف واقع شده بود، به جهت تأدیب و تشکیل عشایر مزبوره بر سر آنها عسکر خواهند فرستاد و اگر به حاکم سنه التجا کنند، حاکم مومی‌الیه التجای آنها را قبول نکنند و آنها را معاودت بدهد زیرا در صورت عدم معاودت به مافع ایرانیه خلل خواهد رسید. آن وقت شفاهاً وعده فرمودند که حین التجای عشیرت مزبوره قبول نکرده آنها را رد خواهند کرد و بعد به خلاف تأمین مذکوره از مضمون جوابی که به تاریخ ۲۸ محرم تحریر و ارسال داشته بودند مألش مفهوم باشد.

اولاً: در باب تابعیت عشرت مزبوره اشتباهی فرمودن و خارج بودن این مبحث از دایره مأموریت دوستدار را بیان می‌نماید.

ثانیاً: آرزوی طرفین یوماً فیوماً تزايد و ترقی اتحاد و موالات موجود بین الدولتین اسلامیتین است. بنابراین چون تأدیب عشیرت مزبوره محض بنابه آرزوی امنای ایرانیه خواهد شد. بدیهی و آشکار است که در این صورت لازم می‌شود که حاکم

سنه التجای آنها را قبول نکند و از دخول به خاک ایران منع بکند که دیگر چیزی باعث گفتگو نشود. مادامی که تأدیب عشیرت مزبوره به جهت منافع ایرانیه خواهد شد و حاکم مومی الیه آنها را قبول و حمایت کند و مخل منافع مزبوره است. حررفی غره شهر صفر ۱۲۷۱.<sup>۱</sup>

توضیحات:

۱- عنوان نامه چنین است: سواد کاغذی است که در باب عشیرت جاف در جواب نوشته صدر ایران که به تاریخ ۲۸ محرم به سفارت سنّیه نوشته بود؛ سفارت سنّیه در جواب آن به تاریخ غره صفر نوشته است.

---

۱- بایگانی نخست‌وزیری استانبول، اراده خارجیّه: ش ۵۶۸۸، برگ ۲.



سند شماره: سه (۳)

موضوع: ایل جاف

تاریخ: پانزدهم صفر ۱۲۷۱

### نامه میرزا آقا خان به حیدر افندی<sup>(۱)</sup>

کاغذ آن عالیجاه مجدت همراه در باب ایل جاف به تاریخ غره شهر صفر المظفر رسید. این که نوشته بودند دوستدار وعده شفاهی داده است که اگر ایل مزبور به این طرف عبور نمایند حاکم کردستان<sup>(۲)</sup> به آنها راه نداده و آنها را معاودت خواهد داد، شاید آن عالیجاه مجدت همراه درست ملتفت نشده باشد. یقین دوستدار وعده نداده، آن روز که ملاقات اتفاق افتاد در خصوص ایل جاف گفتگو شد. از این طرف اشعار شد که این مطلب را در جزو مطالب سایره به یادداشت و نوشته اظهار دارید تا جواب داده شود. این بود که بعد از ملاحظه یادداشت مطالب آن عالیجاه مجدت همراه آن مراسله رسمیه مورخه ۲۸ شهر محرم الحرام نگاشته شد اما نسبت اشتباهی در مراسله به دوستدار داده بودند که مایه تعجب شد. اگر از باب این بوده باشد که ایل جاف متنازع فیه نگاشته شده است این یک مسأله نیست که حالا مطرح شده باشد. به همه کس معلوم است که ایل مزبوره گاهی تبعیت آن طرف را به اقتضای میل خود و مناسبت اوقات قبول کرده‌اند.

در کل کاغذهای دولتی که از این طرف به سفارت دولت عثمانی نگاشته شده است این مطلب با کمال وضوح ایراد شده است و گویا کارگزاران آن دولت نیز حرفی نداشته باشند و لکن از قرار عبارت نوشته مزبوره خارج بودن این مبحث را

از دایره مأموریت آن عالیجاه مجدت همراه دوستدار نمی‌داند به چه حمل نماید. در صورتی که مأموریت آن عالیجده مجدت همراه نشده باشد به چه ملاحظه اقدام به اظهار و سؤال و جواب در آن نمودند و چه باعث است که باز زحمت این کار را بر خود روا می‌دارند. ولی این که ایراد نموده‌اند که تأدیب عشیره مزبوره به جهت منافع این طرف است، چگونه اولیای این دولت این معنی را تصدیق خواهند نمود و حال این که چندین سال است از ایل مزبوره تاخت و تاز و قتل و غارت و نهب و خسارت به اهالی کردستان وارد آمده است.\*

توضیحات:

۱- عنوان نامه چنین است: کاغذی است که صدر ایران به سفارت سنیه به تاریخ

۱۵ صفر نوشته است.

۲- در این زمان امان‌الله خان حاکم کردستان بود.

---

\* بایگانی نخست‌وزیری استانبول، اراده خارجی: ش ۵۶۸۸، برگ ۳.

ز شربت عذابت در جواب نه از دستاره و مرقا در حق شربت نرفتم  
 داشته بودم او شده و مغزش منوم که بد فطو دستاره و باب شرف  
 و نسبت عذرت زور ببلکه از مغزیت او که کتب ره قبول کنون  
 و آن بر این چو ت عذرت زور را به بیان نکرش ن بنای پرا  
 مغزیت او چون نظام حقات غیره دستاره با کجی به ایا  
 عذرت زور و غیره کنون را شده او در فطو او استوار به عذرت زور  
 گفت از حقیقت شیخ و آن بر این عبارت بنا بود فرمود کنون  
 شیخ ابراهیم و غیره کنون چو ت آبا عذرت زور ام فخر و شرف  
 آنچه با هم و تاینه شایسته بود و دستاره کنون این مغزیت شرف  
 ز یاد و فرمود زانو عورت حرا مغز الصخر



سند شماره: چهار (۴)

موضوع: ایل جاف

تاریخ: شانزدهم صفر ۱۲۷۱

### نامه حیدر افندی به میرزا آقا خان نوری<sup>(۱)</sup>

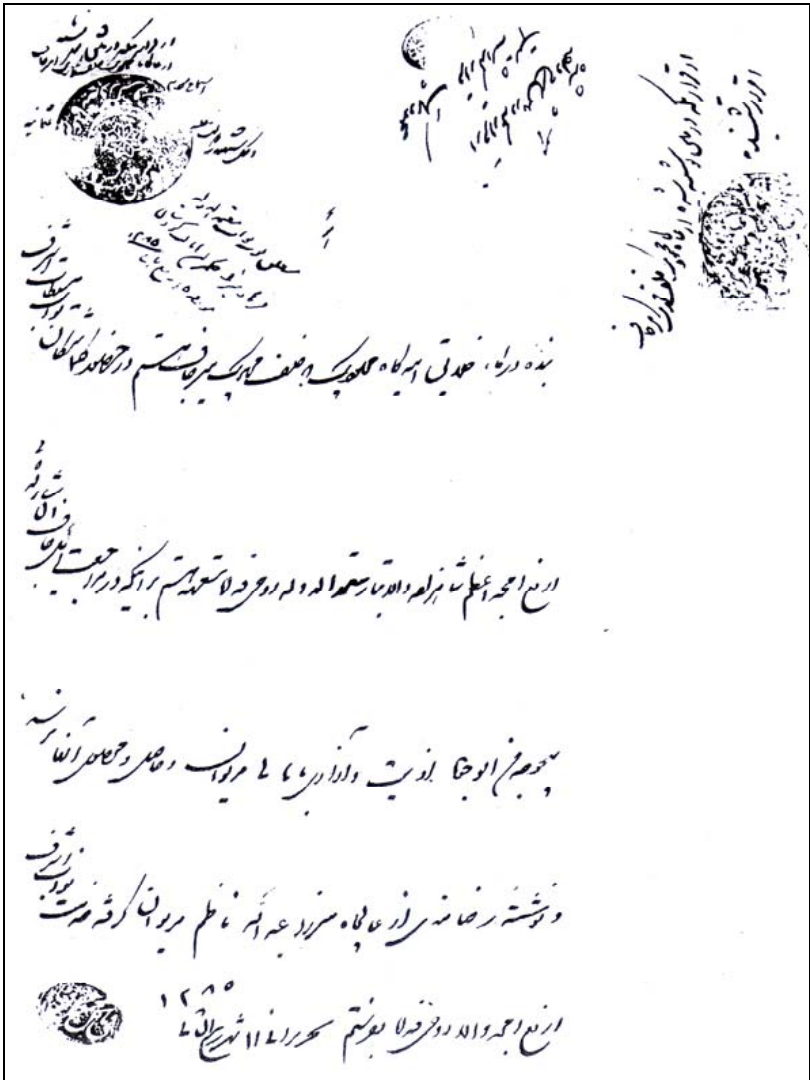
نوشته جناب اشرف در جواب تذکره دوستدار که موخراً در حق عشیرت جاف مرقوم داشته بشود، وارد شد و مضمومش مفهوم گردید. فقط دوستدار در باب تفریق و تبعیت عشیرت مزبوره به مکالمه مأموریت ندارد؛ لیکن اشاره به قبول نکردن دولت ایران هیچ وقت عشیرت مزبوره را با بیان محل شدن به منافع ایرانیه مأموریت دارد. چون هنگام ملاقات اخیره دوستدار با آن ج ناب در التجای عشیرت مزبوره قبول نکردن را شفاهاً وعد فرمودند مادامی که تأدیب عشیرت مزبوره محض از محافظت منافع دولت ایران عبارت است بناءً علیه در ضمن محو نکردن منافع ایرانیه و قبول نفرمودن هیچ وقت التجای عشیرت مزبوره هم بقای وعد شفاهیة آن جناب را و هم وقایه منافع مزبوره را استلزام می کند. این دفعه نیز تنها به تصدیق مآل نوشته دوستدار که در این باب مورخه غره شهر صفراالمظفر تحریر نگاشته شده است. کافی می داند و بیان این حکایت را با آن جناب، فریضه ذمت خود می شمارد. زیاده زحمتی ندارد. حروفی ۱۶ شهر صفراالمظفر سنه ۱۲۷۱\*.

---

\* بایگانی نخست وزیری استانبول، اراده خارجیه: ش ۵۶۸۸، برگ ۴.

توضیحات:

۱- عنوان نامه چنین است: سواد کاغذی است که از جانب سفارت سنیه در جواب کاغذ صدر ایران نوشته شده است.



سند شماره: پنج (۵)

موضوع: تعهد محمودبیگ جاف مبنی بر اذیت و آزار نرساندن به اهالی مریوان

تاریخ: ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۸۵ هـ. ق

کارتن: ۱۲

پرونده: ۱۲/ع

### نامه محمود بیگ جاف به وزارت خارجه

هو

بندۀ درگاه، خلائق امیدگاه محمودبیگ که خلف محمدبیگ میرجاف هستم، حضور گماشتگان نواب مستطاب اشرف ارفع امجد اعظم شاهزاده والاتبار معتمدالدوله روحی فداه متعهد هستم بر این که در مراجعت ایل جاف ان شاءالله تعالی به هیچ وجه من الوجوه اذیت و آزاری به اهالی مریوان و حاصل و محصول آنها نرسد و نوشته رضامندی از عالیجاه میرزا عبدالله ناظم مریوان گرفته خدمت نواب اشرف ارفع امجد والا روحی فداه بفرستم. تحریراً فی ۱۱ شهر ربیع‌الثانی ۱۲۸۵.

محل مهر: محمود

[پی‌نوشت:] از قراری که در متن نوشته شده از عالیجاه محمودبیگ خلف محمدبیگ میرجاف اقرار شنیدم

مهر: امین میرزا قائم‌مقام کردستان

هو، از قراری که در متن شرح داده شده، محمودبیگ قرار گذاشته است.

مهر: ناخوانا

متعلق نوشته نواب معتمدالدوله فرهاد میرزا حکمران ایالت کردستان مورخه ۱۵  
ربیع‌الثانی سنه ۱۲۸۵.  
از قراری که در متن نوشته از عالیجاه محمودبیگ خلف محمدبیگ امیرجاف  
استماع نمودم. وکیل شهبندر دولت علیه عثمانیه.  
مهر: وکیل شهبندر دولت علیه عثمانیه در کردستان

سرد کاغذ میرزا عیسی خان

در روز چهارم که صاف است  
و در روز پنجم

قaban کنی بکرت سوم

نفس را در چهارت بش معین کنه کجا خیال رو دریا کجا

که دورا مانینا زهوتر معاودت سبک خرد کجونه نهاد کلهش در زد

نمی بود محمد سعید سلطان در و عکس رنگ بگرلم به عرس سه روزنا

رفت که برشته با تاق غنیمت و صبر زرد فای کجا هست

باید سه روز پنج روزم و از روز هفتم

سند شماره: شش (۶)

موضوع: محمدبیگ جاف - عشایر

تاریخ: ندارد

کارتن: ۱۳

پرونده: ۱۲/ع

### سوادِ کاغذِ میرزا عیسی خان

قربان خاک پای مبارک شوم، دیروز محمد بک جاف به سلیمانیه وارد شد. منزلش را در عمارت پاشا معین کردند گویا خیال او در این است که اورامانی‌ها زودتر معاودت به خاک خود بکنند مفاد کلامش در نزد پاشا این بود محمد سعید سلطان دروغگوی نمک به حرام به وعده سه روزه رفت که برگشته به اتفاق غلام و جمعی از رعایا به خاک پای مبارک بیاید سه روز پنج روز شد و از او خبری نشد.

و ادواته در جمیع عالم فریاد می نماید

در صورت کوفت

قریب ششاد و شیدان از دایع شکر که با خاک خور خور خار و دایع  
 کس و من یار احمد جاف انبیاست و از انبیا یک شب هر جا که بود بهر کسی که  
 عالم خور خور میگردش است که کف از آن پیسید یک کوشانی ای  
 که یار احمد را با جانند ضعیف خونیست بیست و بیست و سه در این کس  
 در حالت عیانی هم ابر از عهد یار احمد بر می آید و هر یک هم خرم غم  
 فتنه این صغی است خلفا یار احمد ش یا رسول ای شوره کلی می با احمد  
 باشد یا دورای باشد یار احمد در هر در شرارت مجرب است که  
 همه در عالم اد حرکت میکنند و اگر در بزرگ همه در شتر خرم که از دور  
 منفذین این صغی است از حرکت خورنده فاک و از انبیا که در ستان خور  
 داوطلب وضع شده یار احمد لا شانه و نه هم سیصدان افم و صدان  
 و هر که بود تا تقدر الهی چه پند و قبل بیرون است بر رخ فرخ  
 و هر که بود تا تقدر الهی چه پند و قبل بیرون است بر رخ فرخ

محل محمد، والده ۱۵ محرم ۱۲۸۷



سند شماره: هفت (۷)

موضوع: شرارت عشایر جاف و محمدیگ

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۲۸۷ هـ. ق

کارتن: ۱۳

پرونده: ۵/ح

سواد کاغذ امامقلی میرزا در حکومت کرمانشاهان به وزارت خارجه نوشته‌اند

قریه مشیاه و شیدان از توابع شیلر است که با خاک خورخوره خاک و باد است و غالباً مکمن و مأمن یاراحمد جاف آنجا است و از آنجا یک شبه هر جا بخواهد به هرزگی می‌رود. ابراهیم سلطان حاکم خورخوره مکرر نوشته است که اگر اذن بدهید یک گوشمالی به اهالی آن دو ده بدهم که یاراحمد را جا ندهند خیلی خوب است. من هم به ملاحظه حد و سد دولتین تمکین نکرده‌ام و دولت عثمانی هم ابداً از عهده یاراحمد بر نمی‌آید و به محمدیگ هم نمی‌تواند حکم بکند و تمام فتنه این صفحات خواه یاراحمد باشد یا رسول آقای شیوه کلی باشد یا احمد کنده‌سوری باشد یا اورامی باشد یا احمدوند باشد از شرارت محمدیگ است که همه به تدبیر و دستورالعمل او حرکت می‌کنند و اگر او به دَرَک واصل شود، مثل ساعتی که از کوک بیفتد تمام مفسدین این صفحات از حرکت خواهند افتاد و از اهالی کردستان چند نفری داوطلب دفع شر یاراحمد را شده‌اند و من هم سیصد تومان انعام و صد تومان موجب وعده کرده‌ام تا تقدیر الهی چه باشد و اقبال بی‌زوال شاهنشاه روحنا فداه چطور اعانت نماید. به حق محمد (ص) و آله. ۱۵ محرم الحرام ۱۲۸۷.

روزگار گشته

لعلو کاسه رجم جی فردا و میرزای معتمد

در حرکت کوی است

دین

منظور است بدانند که ما در خصوص از دولت عثمانی برای کوی چندان اورا امر و کس محمد سعید سلطان  
 یار لعلو جانب باید که محمد سعید ملعون با چار شود استخوان خیز ز سید و معلوم است  
 با تمام این حالت مفسد پشایار دارد و بعد از آن وقت با هر تهاش نشسته بهمان  
 با اوقات و بلای نبرد که باید پید واری امر سرحد و برای رایی در آن  
 نیست اگر بدست نغمه نغمه نغمه کرد و محمد سعید سلطان با حال خود در آن  
 کاهی بخشش را بهمان نغمه نغمه نغمه است یکونیز که نیت و پیش که به حال او را  
 بهر سببمانه تمیز که است رایی بران و با چار شود و پیدا شود بهر است  
 ماله محمد سعید کوی ران با زدم محمد سعید تمام ۱۲۸۷

سند شماره: هشت (۸)

موضوع: دستگیر محمد سعید سلطان و یاراحمد جاف

تاریخ: ۱۵ محرم ۱۲۸۷ هـ. ق

کارتن: ۱۲

پرونده: ۵/ح

سواد کاغذ مرحوم حاجی فرهاد میرزای معتمدالدوله در حکومت کردستان است  
(به وزارت خارجه نوشته‌اند)

منظور جنابعالی این بود که مأمور مخصوصی از دولت عثمانی برای کوچاندن اورامی و گرفتن محمد سعید سلطان و خواستن یاراحمد جاف بیاید که محمدیگ ملعون ناچار بشود هنوز خبری نرسیده است و معلوم است که این پاشا هم همان حالا مظهر پاشا را دارد و به علاوه و قد باهت ثمانین سسته سلیمان آقا را با التفات و موجب بفرستید که مایه امیدواری اهل سرحد است و برای مشارالیه دیگر زیست در آن صفحات نیست اگر به دستشان بیفتد منفی خواهند کرد و محمد سعید سلطان با عیال خود در دله مر است گاهی خودش را پنهان می‌کند یعنی حضرات می‌گویند که نیست، عیالش که هست خود عیال او را به شهر سلیمانیه نمی‌برند که مشارالیه بدانند و ناچار بشود و پیدا بشود. هر چه هست همه به دستورالعمل خودشان است. زیاد زحمت است. تحریراً فی پانزدهم محرم الحرام ۱۲۸۷.

خدمت آرد و در جواب آن چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب  
مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب

و که در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب  
مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب

مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب  
مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب

مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب  
مذکور است و در این باب چه فرموده در این مورد از منظر نظر کمالات اوست و در این باب که در کتابها و رسالهها در این باب

سند شماره: نُه (۹)

موضوع: فرمان تفویض حکومت زهاب به محمدپاشا جاف از دربار ناصری

تاریخ: ۱۲۹۱ قمری

مُهر: (اصل سند افتادگی دارد)

... خدمات آباء و اجداد آن عالیجاه که همواره در آن صفحه نموده‌اند منظور نظر سرکار والا بوده و مراتب خدمتگزاری و صداقت آن عالیجاه به درجه وضوح و ظهور رسیده به پاس خدمات اسلاف و لیاقت و کاردانی آن عالیجاه از هذه السنه ایت‌ئیل و مابعدها حکومت زهاب را کمافی‌السابق به عهده آن عالیجاه مفوض و مرحمت فرمودیم که مشغول انجام خدمات محوله به خود بوده حسن کفایت خود را به عرصه ظهور رسانیده با کمال اهتمام درصدد آبادی و نظم آن صفحه و آسایش رعیت و ساکنین آنجا برآمده مالیات دیوانی را به نحو مقرر عاید دارد، مقرر آن که عالیجاهان مباشرین دیوانی و کدخدایان و ریش‌سفیدان زهاب عالیجاه مشارالیه را از قرار این رقم مبارک حاکم خود دانسته از سخن حسابی تجاوز نکرده قبوض و حواله‌جات او را أخذ و استیفای مالیات دیوانی سند و معتبر شمرده در عهده شناسند. سنه ۱۲۹۱.



بسم الله الرحمن الرحيم  
 مبارک کلفت اول معرفت  
 و در خطم برات اندر برت  
 از حدیث اول الله صفا  
 حروف انصاف صغر و کرم  
 العرر از شراط الطائفة  
 و ساق و همکوره در فرغ  
 حلاله ما نشاء الله برین همه  
 و دره باج و در را  
 از این است که در جنت  
 مسرور و الگو که در حال  
 و در خطم برات اندر برت  
 و در خطم برات اندر برت  
 العرر

که با کلمات  
 که با کلمات  
 که با کلمات

سند شماره: ده (۱۰)

موضوع: واگذاری حکومت زهاب به محمد پاشای جاف و امر به استقرار عشیره جاف  
مرادی بر اساس فرمان ناصرالدین شاه به حکم طهماسب میرزا مؤیدالدوله حکمران  
کرمانشاهان

تاریخ: ۱۲۹۰ ق شعبان المعظم

مهر: بنده شاه ولایت طهماسب

حکم والا شد که عالیجاه مجدت و نجدت اکتناه مقرب الخاقان محمد خان،  
پاشای عشیره جاف مرادی مفتخر بوده بدانند معین بر حسب حکم محکم اقدس  
همایون اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت شاهنشاه جم‌جاه عالمیان پناه روحنا و  
روح العالمین فداه برای آن مقرب الخاقان و عشیره جاف مرادی جمعی آن مقرب  
الخابان که بر حسب اعتقاد و اعتراف آن مقرب الخاقان و عموم رؤسا جاف مرادی  
موافق کتابچه که به خط و مهر خود داده است که آن مقرب الخاقان و جمیع  
عشایر او نوکر و رعیت و خانه‌زاد قدیم موروث دولت ابد مدت قاهره‌اند و بحکم  
کل شی یرجع الی اصله به صرافت خاطر و صداقت وافر روی نیاز و امیدواری به  
آستان ملوکانه اقدس همایون روحنا و روح العالمین فداه آورده‌اند تعیین مقام  
سکونت و زراعت و مرتع و معلق برای آنها واجب است قرار قشلاق عشیره جاف  
مرادی جمعی آن مقرب الخاقان را در بلوک زهاب مقرر و مرحمت فرموده‌اند و  
فرمان مهر لمعان اقدس همایون شاهنشاهی روحنا و روح العالمین فداه عمماً قریب  
بعون الله تبارک و تعالی به حکومت مستقله مستمره ابدی آن مقرب الخاقان و  
اولاد او نسلماً بعد نسلماً در آنجا شرف صدور و عز وصول خواهد یافت آن مقرب  
الخابان بلوک زهاب را به نوعی که صلاح بدانند و مقتضی کفایت و دولتخواهی  
خود بشمرد، محل مرتع و مزرع و مسکن طایفه خود دانسته هر یک از رؤساء

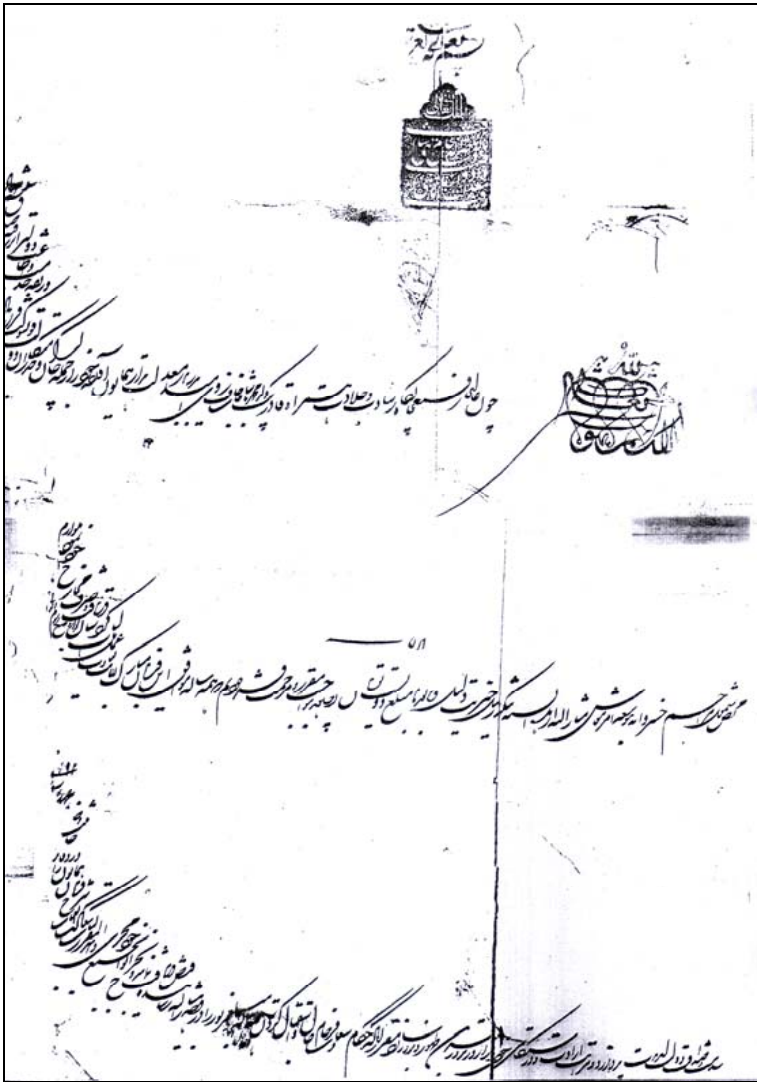


عشیره خود را در هر جا که مصلحت بداند سکونت داده و به زراعت و فلاح و رعیتی مشغول بدارد که بعون الله تعالی زهاب را به نوعی که متعهد است آباد و عمارت کند و مبلغ یازده هزار تومان و کسری مالیات زهاب را بی آن که دیناری از دیوان زیاده و نقصان حاصل نماید بعد از وضع مواجب و مرسوم خود و عشیره خود کارسازی نماید و هر چه بر آبادی حالیه زهاب بیفزاید، از دهکده و طوایحین و باغات و بساطین منافع آن بالمناصفه به علاوه مالیات معمول مزبور نصف از رعیت و نصف را متعلق به دیوان همایون اعلی بداند و در حفظ طرق و شوارع آنجا به نوعی که در کتابچه معین مقرر است، از عهده برآید. مقرر آن که جمیع کدخدایان و رعایا و عشایر زهاب حکومت زهاب را مخصوص و مفوض به مقرب الخاقان معزی الیه از ابتداء سال فرخنده فال ایتئیل خیریت تحویل و مابعدا بدانید و او را حاکم بالاستقلال خود دانسته ادای مالیات دیوانی و جمیع تکالیف رعیتی خود را در عهده کفایت مقرب الخاقان معزی الیه مسلم بدانید و به هیچ وجه از سخن و صلاح او خارج نشوید و اوامر و نواهی او را اطاعت داشته در عهده شناسند، حرره فی شهر شعبان المعظم ۱۲۹۰.

[طهماسب میرزا در حاشیه سند نوشته است]

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين ان شاء الله بسیار مبارک، تکلیف اول مقرب الخاقان محمد خان صدق و ارادت و دولتخواهی دولت اعلیحضرت اقدس همیون شاهنشاه عالمیان پناه روحنا فداه است و بعون الله این صفات در فطرت و جبلت محمد خان بوده اکمل حاضر و موجود است. ثانیاً باید ان شاء الله العزیز در شرایط امنیت آن صفحه به طور رسمی اهتمام کند که به جهت مقیم و مسافر هیچگونه دغدغه خاطر نباشد. ثالثاً در آبادی خرابه‌ها آنجا ان شاء الله بذل جهد مرعی دارد در

بنای عمارت و ده و باغ و زراعت منتهای سعی و اهتمام نماید. رابعاً با سکنه و رعیت حالیه زهاب حسن سلوک و مسلوک دارد که در کمال دلخوشی و آسودگی به امر رعیتی خود مشغول بود از هر جهت بعون الله آسوده و دعاگو باشند بعون الله و بأییده العزیز.




سند شماره: یازده (۱۱)

موضوع: فرمان تعیین مقرری سالیانه دویست تومان برای قادریگ فرزند محمد پاشا  
جاف از سوی ناصرالدین شاه

تاریخ: ۱۲۹۲ ق

مُهر: تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون عالیجاه رفیع جایگاه رشادت و جلالت همراه قادریگ ولد محمد پاشای  
جاف روی امید به دربار معدلت مدار همایون آورده خود را از جمله چاکران و  
خدمتکاران دولت قوی شوکت قرار داده و ربقه خدمت و اطاعت دولت را بر رقبه  
صدق نیت نهاده محض شمول مراحم خسروانه به توسعه امر معاش مشارالیه از  
هذه السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ دویست تومان به صیغه مواجب  
مقرر و مرحمت فرمودیم که همه ساله موافق این فرمان مبارک از بابت تفاوت  
عمل مالیات کردستان بعد از وضع رسوم دیوانی دریافت و صرف مخارج خود  
نموده به لوازم سلامت و صداقت دولت ابدمدت پردازد و مراتب ارادت و  
درستکاری خود را روز به روز قریب ظهور و بروز سازد مقرر آن که حکام سعادت  
فرجام حال و استقبال کردستان همه ساله مبلغ مزبور را در وجه مشارالیه رسانیده  
قبض دریافت نمایند و به خرج ابوابجمع خود مجری و امر مقرر مبارک سعادت  
اكتساب شرح فرمان همایون در دفاتر حال و استقبال ثبت و در عهده شناسند.  
۱۲۹۲ سنه.



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعث في طينتنا نورا  
ومرسلين  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والمؤمنون  
والصالحين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعث في طينتنا نورا  
ومرسلين  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والمؤمنون  
والصالحين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الذي بعث في طينتنا نورا  
ومرسلين  
والله اعلم  
بما نزلنا  
والمؤمنون  
والصالحين

سند شماره: دوازده (۱۲)

موضوع: فرمان تعیین مقرری سالیانه دویست تومان برای کیخسرویگ جاف از سوی  
ناصرالدین شاه  
تاریخ: ۱۲۹۲ ق صفرالمظفر  
مُهر: تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت صیت داد و معدلت از ماه تا  
ماهی گرفت

چون عالیجاه رفیع جایگاه کیخسرویگ جاف روی امید به دربار معدلت‌مدار  
همایون آورده خود را از جمله چاکران و خدمتکاران دولت قوی شوکت قرار داده و  
ربقه خدمت و اطاعت دولت را بر رقبه صدق نیت نهاده محض شمول مراسم  
خسروانه به توسعه امر معاش مشارالیه از هذه السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و  
مابعدها مبلغ دویست تومان به صیغه مواجب مقرر و مرحمت فرمودیم که همه  
ساله موافق این فرمان مبارک از بابت تفاوت عمل کردستان بعد از وضع رسوم  
دیوانی دریافت و صرف مخارج خود نموده به لوازم خدمت و صداقت دولت  
ابد مدت پردازد و مراتب ارادت و درستکاری خود را روز به روز قریب ظهور و بروز  
سازد مقرر آن که حکام سعادت فرجام حال و استقبال کردستان همه ساله مبلغ  
مزبور را در وجه مشارالیه رسانیده قبض دریافت نمایند و به خرج ابوابجمع خود  
مجری ودارند المقرر کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط  
نموده در عهده شناسند. ۱۲۹۲ صفرالمظفر.

۱۱۵

چون پرتو چشم سراج محمدی که بر لب سینه دریا بکشد تا درین صحنه را از حیرت که در پیش رو او  
بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او  
بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او

۱۱۶

بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او  
بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او  
بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او بماند در شرف راه از راه نماند که در پیش رو او

سند شماره: سیزده (۱۳)

موضوع: فرمان تعیین مقرری سالیانه شصت تومان برای محمودبیگ جاف (محمود پاشای بعدی) از سوی ناصرالدین شاه  
تاریخ: ۱۲۹۲ ق صفرالمظفر  
مُهر: تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون عالیجاه رشادت همراه محمودبیگ جاف روی امید به دربار معدلت مدار همایون آورده خود را از جمله چاکران و خدمتکاران دولت قوی شوکت قرار داده و ربقه خدمت و اطاعت دولت را بر رقبه صدق نیت نهاده محض شمول مراسم خسروانه به توسعه امر معاش مشارالیه از هذه السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ شصت تومان به صیغه مواجب مقرر و مرحمت فرمودیم که همه ساله موافق این فرمان مبارک از بابت تفاوت عمل کردستان بعد از وضع رسوم دیوانی دریافت و صرف مخارج خود نموده به لوازم خدمت و صداقت دولت ابدمدت پردازد و مراتب ارادت و درستکاری خود را روز به روز قریب ظهور و بروز سازد مقرر آن که حکام سعادت فرجام حال و استقبال کردستان همه ساله مبلغ مزبور را در وجه مشارالیه رسانیده قبض دریافت نمایند و به خرج ابوابجمع خود مجری دارند المقرر کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند.  
۱۲۹۲ صفرالمظفر.



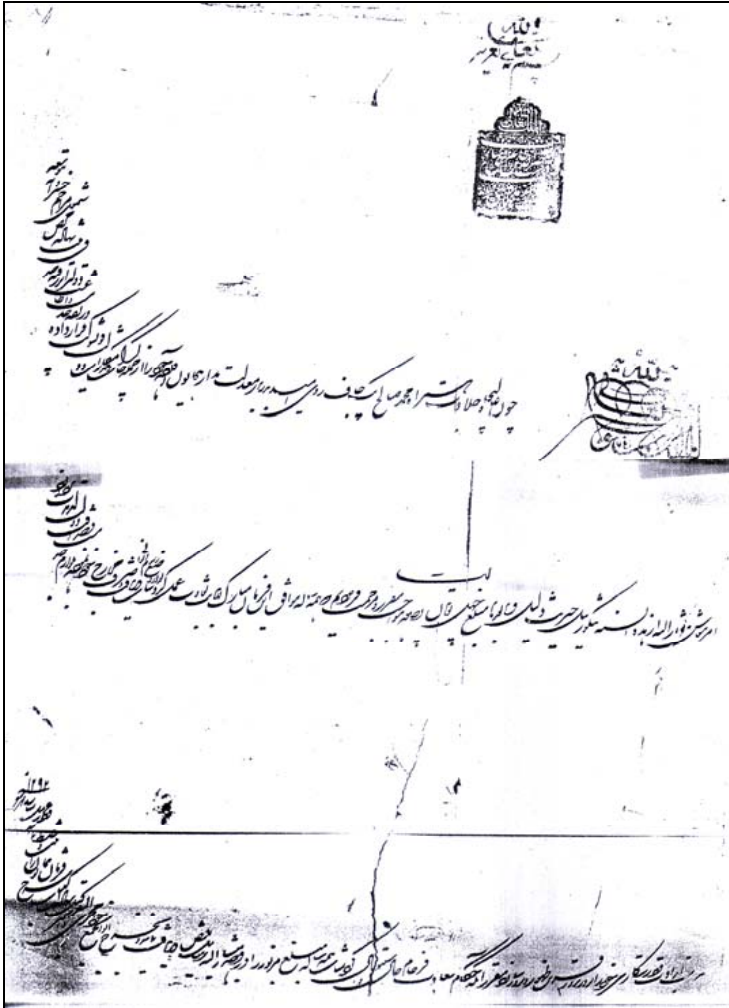
Handwritten text in Persian script, likely a historical document or decree. The text is arranged in several lines, with some parts enclosed in decorative boxes or stamps. The script is dense and characteristic of historical Persian documents.

۲۴۵

سند شماره: چهارده (۱۴)

موضوع: فرمان تعیین مقرری سالیانه شصت تومان برای محمدامین بیگ عموزاده  
محمد خان پاشای جاف از سوی ناصرالدین شاه  
تاریخ: ۱۲۹۲ ق صفرالمظفر  
مُهر: تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت  
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون عالیجاه رشادت همراه محمدامین بیگ عموزاده محمد پاشا خان جاف  
روی امید به دربار معدلتمدار همایون آورده خود را از جمله چاکران و خدمتکاران  
دولت قوی شوکت قرار داده و ربقه خدمت و اطاعت دولت را بر رقبه صدق نیت  
نهاده محض شمول مراسم خسروانه به توسعه امر معاش مشارالیه از هذه السنه  
تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ شصت تومان به صیغهٔ مواجب مقرر و  
مرحمت فرمودیم که همه ساله موافق این فرمان مبارک از بابت تفاوت عمل  
کردستان بعد از وضع رسوم دیوانی دریافت و صرف مخارج خود نموده به لوازم  
خدمت و صداقت دولت ابدمدت پردازد و مراتب ارادت و درستکاری خود را روز به  
روز قریب ظهور و بروز سازد مقرر آن که حکام سعادت فرجام حال و استقبال  
کردستان همه ساله مبلغ مزبور را در وجه مشارالیه رسانیده قبض دریافت نمایند و  
به خرج ابوابجمع خود مجری دارند المقرر کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان  
همایون را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. سنه ۱۲۹۲ صفرالمظفر.



سند شماره: پانزده (۱۵)

موضوع: فرمان تعیین مقررى سالیانه چهل تومان برای محمدصالح بیگ جاف از سوی ناصرالدین شاه

تاریخ: ۱۲۹۲ ق صفراالمظفر

مُهر: تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

چون عالیجاه جلادت همراه محمدصالح بیگ جاف روی امید به دربار معدلت مدار همایون آورده خود را از جمله چاکران و خدمتکاران دولت قوی شوکت قرار داده و ربنه خدمت و اطاعت دولت را بر ربنه صدق نیت نهاده محض شمول مراسم خسروانه به توسعه امر معاش مشارالیه از هذّه السنه تنگوزئیل خیریت دلیل و مابعدها مبلغ چهل تومان به صیغهً مواجب مقرر و مرحمت فرمودیم که همه ساله موافق این فرمان مبارک از بابت تفاوت عمل مالیات کردستان بعد از وضع رسوم دیوانی دریافت و صرف مخارج خود نموده به لوازم خدمت و صداقت دولت ابدمدت پردازد و مراتب ارادت و درستکاری خود را روز به روز قریب ظهور و بروز سازد مقرر آن که حکام سعادت فرجام حال و استقبال کردستان همه ساله مبلغ مزبور را در وجه مشارالیه رسانیده قبض دریافت نمایند و به خرج ابوابجمع خود مجری دارند المقرر کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. ۱۲۹۲ صفراالمظفر.

ت ح و ر  
۲۱۴۲  
ساعت ۱۲  
۲

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مراود که بنده است و بزرگوار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار  
بسیار که در این روزگار است و در وقت بروز روزگار است که این بنده را در این روزگار

سند شماره: شانزده (۱۶)

موضوع: مداخلات عثمان بیک رئیس عشایر جاف در حدود مریوان

تاریخ: ۲۹ شوال ۱۳۰۸ هـ. ق

کارتن: ۲۱

پرونده: ۱۲/ع

نمره: ۱۸

به سفیر کبیر عثمانی [نامه وزارت خارجه]

جناب جلالت و نبالت مآبا کفایت و کفالت نصابا فخامت و مناعت انتسابا  
دوستان استظهرا مشفقاً معظماً مهرباناً  
از قراری که از حکومت کردستان بر طبق اشعار عمده الامراء العظام ظفر الملک  
حاکم مریوان نوشته‌اند، در حدود مریوان از قدیم بندی است که نهر زرین جوب از  
آن جدا می‌شود و این نهر مدتی است متروک و غیرمعمول افتاده، این اوقات  
عثمان بیک رئیس عشیرت جاف بنای پاره [ای] مداخلات در بند مزبور گذاشته و  
مدعی این است که از دولت علیّه عثمانی امر و اجازه مداخله به او داده شده است.  
و چون آنجا جزو مریوان کردستان و خاک این دولت علیه و حتی در ایام گردش  
مأمورین دول اربعه در سرحد نیز متصرفی ایران بوده و اکنون مداخله و اقدام  
عثکان بیک در آنجا خلاف قاعده اسطاطوقو و اسباب حدوث اغتشاش سرحدی  
می‌تواند شد. لهدا احتراماً از آن جناب جلالت‌مآب خواهش می‌شود به هر جا که  
لازم است مؤکد امر قویم فرمایند عثمان بیک را از این مداخله ممنوع و از نتیجه  
اهتمامات خود دوستدار را قرین اطلاع و امتناع دارند. زیاده زحمت ندارد.

محل امضاء

کتابخانه عمومی  
کتابخانه

۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی

کتابخانه عمومی



سند شماره: هفده (۱۷)

موضوع: منع ورود عشرت جاف به بیلاق کردستان

تاریخ: ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۱۲ هـ . ق

کارتن: ۲۴

پرونده: ۱۲/ع

نمره: ۹۳۶ عمومی ۵۹ خصوصی

نامه سفارت عثمانی در طهران به وزارت خارجه

جناب مستطاب اشرف امجد ارفعا دوستان استظهارا مشفقاً معظماً محترماً

مهرباناً

موافق امر نامه واصله از باب عالی به سفارت سنیه تقریری سفارت کبرای دولت علیه ایران در اسلامبول به باب عالی نوشته بودند که اگرچه برای اعطا و اجرای تأمینات عثمان پاشا رئیس عشیرت مزبوره تا حال دو سه سال است به عشیرت جاف رخصت داده شده بود که به بیلاق کردستان بروند ولی به جهت ایقاع جرایم و نهب اموالی که از آنها در این آخر سر زد و از بی‌ثمری تشبثاتی که در این خصوص به عمل آمد، دولت علیه ایران به جاهای لازمه امر کرد که عشیرت مزبوره را از آمدن به بیلاق کردستان منع نمایند و حال آن که این عشیرت دوپست سال است که از رفتن به بیلاق کردستان ممانعت نشده‌اند و همه ساله می‌رفته‌اند عثمان پاشا در زمان ریاست خود نگذاشته است که از عشیرت جاف در عزیمت و عودت خلافی ناشی شود و دستخط همایونی مصدق هم در دست دارد و اگر از افراد آن گاه گاه مختصر سرقت‌ها شده‌باشد گرفته و به واسطه مأموری که



از سندج آمده به صاحبانش تسلیم گردیده است. در این صورت باب عالی مصرأً منتظر است که امر صریح تلگرافی از جانب جناب مستطاب اشرف عالی به هر جا باید سمت صدور یابد که عشیرت مزبوره را از رفتن به بیلاق کردستان کسی مانع نشود و بگذارند مثل سنوات سابقه به اماکن قدیمه که می‌رفته‌اند بروند و در حدود سبب حدوث بعضی غوایل محتمله غیرمجوزه نشوند و سفارت سنیه را هم مستحضر فرمایند. همواره احترامات فایقه دوستدار را جناب مستطاب اشرف عالی در حق خود برقرار دانند. فی ۶ ذیقعه ۱۳۱۲.

بهارت علی از زنت میرزا  
 مراد محمد آن جناب برت و ذلت مراد بر طرف عاید از شسته  
 عیار عارف و اصغر گوید و باطل حرم بر با برت انجادی در این  
 در رفتار و ارکانه باقی و دارند و از زود و انجا به افند که است که هر است  
 مردم آن مهدی در چنانکه از انکه تا است بگذرد و پامی در ذات امر در  
 و بعضی با مری و تین عین مسلم است میشد از عبور در انفرکتان منزه بود  
 با وجود کمزورتی جبر است و چه در گامی خردا به افند خاک که است  
 ارکانه است غیر مجزوه می کردن او بر حلت غیر ایران مدعا که است  
 اسباب می نیست انجا از مراد و مراد غیره در مراد فرامی آورد  
 از ارکانه است انجا است عارضه غیره منزه انفرکتان فرامی آورد  
 در عایت رویه صحرای ادر در صورت و عفت است منزه که است  
 سلف از عیار مرز به تا نیست در این جنبه و کجا به  
 مرز است و ضرر و از انجا فقر و احوالی که است ایران  
 او بر حلت غیر ایران مسم عدله از انجا فقر و احوالی که است ایران

سند شماره: هجده (۱۸)  
 عیار عارف و اصغر گوید و باطل حرم بر با برت انجادی در این

سند شماره: هجده (۱۸)

موضوع: منع ورود عشیرت جاف به داخل خاک کردستان

تاریخ: ندارد

کارتن: ۲۴

پرونده: ۱۲/ع

به سفارت عثمانی نوشته می شود [نامه وزارت خارجه]

مراسله محترمه آن جناب مجدت و فخامت همراه مورخه ۱۶ شهر ذی قعدة ۱۳۱۲ نمره ۵۹ در خصوص عشایر جاف واصل گردید و با کمال احترام جواباً زحمت اظهار می دهد که عشایر جاف به واسطه سوءرفتار و ارتکاباتی که دارند و از ورود آنها به داخله کردستان تضررات کلی به انفس و اموال مردم آن حدود می رسد چنانکه از مکاتبات کثیره مابین وزارت امور خارجه و سفارت سنیه و بعضی مأمورین دولتین علیتین معلوم است، همیشه از عبور به داخله کردستان ممنوع بودند حتی به واسطه این که با وجود ممنوعیت به طور سرقت و تجاوز گاهی خود را به داخله خاک کردستان رسانیده و بعضی ارتکابات غیره مجوزه می کردند اولیای دولت علیه ایران همه ساله متحمل مخارج و خسارت کلی شده اسباب ممانعت آنها را از سرباز و سوار و غیره در سرحد فراهم می آورد که مردم کردستان از ارتکابات آنها امنیت حاصل نمایند. معهداً محض احترام خواهش محترم آن جناب و رعایت رویه حسن همجواری در صورتی که سفارت سنیه کبرا در منع ظهور اعمال سالف الذکر عشایر مزبوره تأمینات لازمه بدهند و مکتوباً تعهد جبران و غرامت هر خسارت و ضرری که از آنها به انفس و اموال اهالی ایران برسد بفرمایند، اولیای دولت علیه ایران هم مساعدتاً از اعطای اجازه موقت در هذه السنه

به عشایر مزبوره که از دخول به خاک کردستان موقتاً مجاز باشند، مضایقه  
نخواهند داشت. زیاده زحمت نمی دهد. محل امضا

۲۱  
۲۳  
۱۳۱۷

اطه قاصد بر سر بر باد که گویای نیستی بر جوف در نبرد و بر وقت محک و جانت  
 که از گنج است چنین آرام بنشیند چه که با یک باد افواج در درستی بر سر در حد نود  
 با کون بر سر زنده جانه از نبرد است جوهری نود و کسم این اوست که است  
 جانه بر نوز نوز یک است همچو با محک گمانش جیتی از آینه است چه چنان  
 در طافه (گلایی) را که بر ایدت که زمان استند همچو و نقل نود و چهار  
 که در کوه خفته آینه از نارت برده نیز و چون که کرد از باب در مقام  
 سوز که گویای است که در خطره صدی است با کما نارت و از آفرین نود  
 با نظر زده خنده از نوزده ایدت که زمان و از نود که با جانه در مقام  
 با نظر و مقام بر آیدت و بعد از آن بر سر نماند

چون در است همچو با بر جوف بر وقت بهشت خندل بر سر در حد نود  
 بر او را که با نهارش بر جوف برده و بعد از آن مقام و جویست بر نهار گویا  
 بدست نفس و حسن محک و در وقت است ضرورت کنی او را که برای خطه  
 او بر سر با نهارت شانه با جانی در نکات کار بر نماند که با نهار  
 جوف را که کان شمان پنا و نوزده و همچو با را در این شرف نماند  
 جانت



سند شماره: نوزده

سند شماره: نوزده (۱۹)

موضوع: تجاوز عشایر جاف

تاریخ: ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۱۷ هـ . ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

### نامه حکومت کردستان به وزارت خارجه

نمره: ۲۱

اطلاعاً به عرض می‌رساند که محمود پایش رئیس‌العشایر جاف از اشرار و همه وقت محرک جاف‌هاست که به ارتکاب وحشیانه اقدام نمایند. چاکر با این که امساله افواج و اردوی معتبری در سرحد نبوده، تاکنون به وسایل مقدوره جاف‌ها را از شرارت جلوگیری نموده و لیکن این اوقات که مراجعت جاف‌ها به شهر زور نزدیک است، محمود پاشا محرک آنها شده و جمعیتی از آنها آمده سه چهار نفر از طایفه گاملی را که جزو ایلات کردستان هستند مجروح و مقتول نموده، چهار گله گاو و گوسفند آنها را به غارت برده‌اند. و چون چاکر مکرراً در باب ردّ اغنام و مواشی منهوبه به کیخسروبیگ پسر محمود پاشا که در خط سرحدی است تأکیدانوشت و او اقدامی ننموده، بالضروره چند دسته از سواره ایلات کردستان را فرستاد که با جاف‌ها در مقام معارضه بالمثل و انتقام برآیند و بعد نتیجه آن را به عرض می‌رساند.

چون ریاست محمود پاشا بر عشایر جاف همه وقت باعث اختلال امور سرحدی بوده و عثمان پاشای برادر او که سابقاً رئیس العشایر جاف بوده و حالا قائم مقام البجد است برخلاف محمود پاشا به سلامت نفس و حسن سلوک موصوف است. ضرورت کلی دارد که برای حفظ انتظام امور سرحد با سفارت عثمانی و باب عالی مذاکرات لازمه بفرمایند، که ریاست عشایر جاف را کماکان به عثمان پاشا واگذار و محمود پاشا را از این شغل معاف نمایند. زیاده جسارت است.

محل مهر: محمود

[حاشیه:] به سفارت کبرای اسلامبول نوشته شد.





سند شماره: بیست (۲۰)

موضوع: تجاوز عشایر جاف

تاریخ: ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۱۷ هـ. ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

سواد کاغذ وزارت خارجه به سفارت کبرای ایران مقیم اسلامبول

نمره: ۱۶۰۴

به موجب اطلاعات حاصله از حکومت کردستان، محمود پاشای رئیس‌العشایر جاف در سرحد کردستان مصدر شرارت و اغتشاش و جاف‌ها را همیشه به ارتکاب شرارت محرک است، خاصه در این اوقات که موقع مراجعت جاف‌ها به شهر زور رسیده جمعی را تحریک کرده که به طایفه گاملی که جزو ایلات کردستان اند هجوم برده و سه چهار تن از آنها را مجروح و مقتول کردند و گاو و گوسفند آنها را به غارت بردند و هرچه از طرف حکومت کردستان در باب استرداد مواشی و اغنام منهوبه مکاتبه و مطالبه شد، اقدامی نکردند و منهوبات را پس ندادند و از قراری که شنیده‌ام عثمان پاشای برادر محمود پاشا که سابقاً ریاست عشایر جاف با او بوده است بر خلاف محمود پاشا به حسن نیت و مسالمت موصوف است حالا هم قایم‌مقام البجه است. خوب است از طرف سفارت کبریا در رفع این اشکالات و تجاوزات عشایر جاف و رد این منهوبات اقداماتی که لازم است بشود و مخصوصاً با باب عالی مذاکره نموده بخواهند که محمود پاشا را از این مأموریت منفصل و عثمان پاشا را به جای او منصوب و مستقر نمایند. شاید قدری از تجاوزات جاف‌ها

و مشکلاتی که هر روز فراهم می‌کنند، آسوده شویم. البته از این فقره غفلت نخواهد شد. زیاده زحمت نمی‌دهد.

مشیرالدوله

۱۳۳۳

روزانه قصر تاریخ ۱۳۱۶

در قمار خسران به کل خانه زنده چهار خط از طایفه بیف و ادرا در اردو و خندان که در نیم  
 و این خاک نده شمره به در با روح سر و کله که در آب مر آنند بهار طایفه که اردو از  
 سروس است طایفه عمده که در اردو طایفه که در آب مر آنند بهار طایفه که اردو از  
 و خانه او در کونکری زرد است که در اردو طایفه که در آب مر آنند بهار طایفه که اردو از  
 آنها به جز این با بلی خسران خود در اردو و در شمع بدین کس که در اردو طایفه که اردو از  
 از قمار و است به کس که در اردو طایفه که در آب مر آنند بهار طایفه که اردو از  
 غیبت مزانه

در زندان کل به است در خصوص کوشش را در این مهم همگامی با کس که در اردو

فردم مطور در اردو طایفه که در آب مر آنند بهار طایفه که اردو از



۲۴۹

سند شماره: بیست و یک (۲۱)

موضوع: تجاوزات طوایف جاف

تاریخ: ۱۶ جمادی الاول ۱۳۱۷ هـ . ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

رابت تلگرافی از قصر به وزارت خارجه

هو

روزنامه قصر به تاریخ ۱۶ جمادی الاول ۱۳۱۷

از قرار خبری که به تلگرافخانه رسید، چهار طایفه از طوایف جاف مرادی از حدود خودشان تجاوز نموده، داخل خاک مقدسه شده‌اند که برای مرتع‌چرانی به خاک زهاب می‌آیند. اسامی طایفه‌ها از قرار معروض است: طایفه عمله، طایفه هارونی، طایفه شکی، طایفه بداعی و محمود پاشای رئیس آنها کاغذی به شیخ جلال که خانه او در سنگر کنار سیروان است، نوشته شما در سنگر ننماید. طایفه مرادی به تلافی نزاع پارسال آنها با عزیز خان باجلان خیال خرابی قوره‌تو را دارند. شیخ جلال، سنگر را خالی نموده به نقطه علی‌نا که دورتر از قوره‌تو است رفته سکنی گرفته، می‌گویند با رعایای خود به آن طرف سیروان خاک عثمانی عزیمت می‌نماید.

این روزنامه تلگرافی است که در خصوص تجاوز عشایر راپرت داده‌اند محض استحضار خاطر شریف فرستادم منتظر دستورالعمل هستم فی شهر جمادی الاول.  
محل مهر: محمد الغفاری

۱۲۵

۱۳۱۷  
۱۳۱۷

سند شماره

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

قد قرأنا كتابك الشريف  
الذي فيه ذكر عظمة  
الرسول صلى الله عليه  
وسلم وفضلها على  
العالمين

وذكر عظمة  
الرسول صلى الله عليه  
وسلم وفضلها على  
العالمين

وذكر عظمة  
الرسول صلى الله عليه  
وسلم وفضلها على  
العالمين

وذكر عظمة  
الرسول صلى الله عليه  
وسلم وفضلها على  
العالمين

۳۵۱

سند شماره: بیست و دو (۲۲)

موضوع: حمله عشایر جاف به عشایر مندمی و گلباغی

تاریخ: ۲ جمادی الاخر ۱۳۱۷ هـ. ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

نامه سفارت عثمانی در تهران به وزارت خارجه

نمره: ۲۳۵

جناب جلالت و نبالت مآبا کفایت و کفالت نصابا فخامت و مناعت انتسابا دوستان  
استظهارا مشفقاً معظماً مهرباناً  
از قرار اشعار ولایت علیه موصل بر فرقه صدآغا از عشایر جاف در حال عودت از  
محل بیلاق عشایر مندمی و گلباغی از داخله سنندج حمله و هجوم نموده، اموال و  
مواشی آنها را غارت کرده‌اند و عشایر جاف بالاتفاق درصدد مقابله هستند و برای  
سد این معامله ولایت مشارالیهها لازم دانسته‌اند که سریعاً حکومت کردستان  
منهوبات فرقه مزبوره را گرفته رد کنند و میدان به عشایر مزبوره ندهند. همواره  
احترامات فایقه دوستدار را آن جناب جلالت مآب در حق خود برقرار دانند. زیاده چه  
زحمت دهد.

محل مهر: محمد شمس‌الدین

[حاشیه:] جواب نوشته شد. به حکومت کردستان نوشته شد.

۲۸۸۲  
۷۳

برادر ارشد زاده زین العابدین

۱۳۱۲

در حضور برادر بزرگوار آن جناب در روز پنجشنبه ۱۳۱۲ در محل کتبیته  
 حیدرآباد در وقت برضو سبزه و حضور نوبت و جوابا بکمال احترام وقت آنست که چون حضرت  
 خود مورد اظهار احترام شد وقت آنست که راه بروج بر علیه اینکست برادر ارشد  
 عشایر و حیدرآباد آنکرم تکلیف داشته و در وقت سینه انداختن فرقی نمیدادند و از آن وقت  
 بر سر آنند چه مردم که در وقت بروز و آنکرم که فرقی بینشان نبودند و از آن وقت آنکرم  
 محو و رتبه بگذارند و در صحن خدمت احوالی دیگران یکتک کرده و نجوای مطلق مغلطه آنکرم  
 خواهم رساند و از آنجمله آنست که در آن وقت آنکرم که در روز پنجشنبه در وقت آن  
 نمودار شدن آن خط و در آن وقت آنکرم که در روز پنجشنبه در وقت آن

نقد میرالدولت

۳۵۳

سند شماره: بیست و سه (۲۳)

موضوع: تجاوز عشایر جاف

تاریخ: ۸ جمادالثانی ۱۳۱۷ هـ . ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

سواد مراسله از وزارت خارجه به سفارت عثمانی

۷۴-۲۸۸۴

از مضمون مراسله محترمه آن جناب جلالت مآب مورخه ۲ شهر جمادی الثانیه ۱۳۱۷ نمره ۲۳۵ مربوط به اشعار ولایت موصل از فرقه صدآغا از عشایر جاف، استحضار حاصل نموده، جواباً با کمال احترام زحمت افزاست که چنانکه دوستدار در مراسله خود مورخه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۱۷ نمره ۱۲ زحمت داده است، کراً مأمورین سرحدیه این دولت علیه از سوء حرکات و تکرر تجاوزات عشایر جاف در آن سرحد شکایت داشته و در زحمت بوده‌اند و این نوع مفاسد را از سوء نیات رئیس عشایر جاف می‌دانید حالا هم اگر از عشایر این طرف حرکتی ظاهر شده باشد، شاید برای مدافعه بوده است به هر حال مراتب را در حکومت محلیه کردستان استعلام و در منع حدوث احوات ناگوار تأکیدات کرده نتیجه را به اطلاع خاطر محترم آن جناب جلالت مآب خواهد رساند. ولی خیلی مناسب است که از جانب ذات عالی سفارت پناهی هم به مأموریت سرحدیه دولت علیه عثمانیه و منع تجاوزات عشایر آن طرف اوامر و تعلیمات مؤکده و مؤثره ارسال فرمایید که بیش از این در امنیت سرحدیه اخلاص نشود.

مشیرالدوله



۲۸۹۲

مراد دفتر وزارت درضا قریب المهرسکر  
تلف: ۹ مهر ۱۳۱۵

در خدمت شما در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در تاریخ ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵  
در حال صحبت در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵  
مقتضای جواب در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵  
در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵

که در آن فقره در خدمت شما جواب در خصوص درخواست شماره ۱۳۱۵ (شماره اول)

۵۵

سند شماره: بیست و چهار (۲۴)

موضوع: عشایر جاف

تاریخ: ۹ جمادی الاخر ۱۳۱۷ هـ . ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷ / ۳۲

سواد رقعہ وزارت امور خارجه به احتشام السلطنه حکمران کردستان

نمره: ۲۸۹۴

از سفارت عثمانی مراسله مورخه دویم شهر جمادی الثانیہ ۱۳۱۷ نمره ۲۳۵ به وزارت خارجه رسیده است به این مضمون که «از قرار اشعار ولایت علیه موصل بر فرقه صدآغا از عشایر جاف در حال عودت از محل بیلاق عشایر مندمی و گلباغی از داخله سنندج حمله و هجوم نموده اموال و مواشی آنها را غارت کرده اند و عشایر جاف بالاتفاق درصدد مقابله هستند» جواب نوشتیم که مأمورین سرحدیه ما هم غالباً همین شکایات را از عشایر آن طرف دارند و مخصوصاً از رئیس العشایر جاف در زحمت و آزارند و این مفاسد را از سوء نیات او می دانید. حالا جناب اجل عالی هم بفرمایید در این باب تحقیقات لازمه کرده تفصیل واقع امر را اطلاع بدهند که از همان قرار به سفارت عثمانی جواب نوشته شود. زیاده زحمت نمی دهد.

مشیرالدوله

ملک و سرکنزدارت فاجیه سعادت علیخان قیامی

۱۳۱۷  
۶۱ خرد ماه ۱۲۹۸

۳۰۲۸  
۲۹  
صص

موافقاً لعل عالی در امر گذاردن آن است که سیرت طایفه وادار و شک و باغز شیرت با فاجیه سعادت علیخان قیامی که برای  
 دهنده شد که بر سر تیغ جوانان کجک زبانبانند و محمد بهت بر سر آنها بیج خدک که در سکن کسروان سکن دارد نوشته در ۱۲  
 نماید طایفه سرله و خلافی نزع پارک است باغز نرانی به حال خیال خراب آورده دارند و البته تصدیق فاجیه سعادت علیخان قیامی که  
 حسن مراد و همواره است بین دولتین چون از راه ممانعت و منافات دارد نهادن آن حکام استقام و قیام شرط است از طرف دولت  
 با محرمین سرحدت و امانت علیه فاجیه سعادت علیخان قیامی که در تیغ در این احوال تا کید است قریباً نوشته در قیام فاجیه سعادت علیخان قیامی  
 به کید در این موقع و احترامات فاجیه سعادت علیخان قیامی که در تیغ در این احوال تا کید است قریباً نوشته در قیام فاجیه سعادت علیخان قیامی

(سیر الدول)

سند شماره: بیست و پنج (۲۵)

موضوع: تجاوز ایل جاف

تاریخ: ۱۶ جمادی الاخر ۱۳۱۷ هـ. ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

سواد مراسله وزارت خارجه به سفارت علیه عثمانی مقیم ایران

نمره: ۳۰۲۸ - ۷۹ خصوصی

موافق اطلاعاتی که از کارگزاران کرمانشاهان رسیده است، طوایف عمله و هارونی و شکی و بداعی از عشیرت جاف مرادی تجاوز حدود کرده به خاک ایران داخل شده‌اند که برای مرتع چرانی به خاک زهاب بیایند و محمود پاشای رئیس آنها به شیخ جلال که در سنگر کنار سیروان سکنا دارد نوشته که شما در سنگر نمانید. طایفه مرادی به تلافی نزاع پارسال آنها با عزیز خان باجلان، خیال خرابی قوره‌تو را دارند و البته تصدیق خواهند فرمود که ظهور این احوال ناگوار با روابط حسن مروده و مواحدات بین الدولتین چه اندازه مابینت و منافات دارد. لهذا با کمال احترام قویاً منتظر است که از طرف ذی شرف ذات عالی به مأمورین سرحدیه دولت علیه عثمانیه در جلوگیری عشایر و منع و رفع این احوال، تأکیدات قویه مؤثره شده در محافظه امنیت سرحدیه لوازم توصیه به عمل آید. در این موقع احترامات فایقه را نسبت به آن جناب جلالت‌مآب تجدید می‌نماید. زیاده زحمت نمی‌دهد.

مشیرالدوله

۱۰۰

براد کتقد سادات قریب براد مولود کرمان  
۲۰۰ مورخ ۱۳۱۷

۳۱۳۸

قدیر بنفردا در حد ۱۸ نه مظهران زیارت کرد. در وقت بدست نراج سعادت ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

در حد ۱۸ نه مظهران خجالی با اولاد خوزق استوف شوم

برخی از کتقد سادات خوزق بنفردا کتقد سادات ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

کتاب ابراهیم بن خوزق در حد ۱۸ نه مظهران کتقد سادات ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

با این روش در حد ۱۸ نه مظهران کتقد سادات ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

بنفردا کتقد سادات ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

در این وقت خوزق استوف شوم کتقد سادات ابراهیم علی اربع نرسد تا در حد ۱۸ نه مظهران

سند شماره: بیست و شش (۲۶)

موضوع: تجاوز طوایف جاف

تاریخ: ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۱۷ هـ . ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

سواد کاغذ وزارت امور خارجه به اقبال الدوله حکمران کرمانشاهان

نمره: ۳۱۳۸

رقیمه شریفه را مورخه ۱۸ شهر جمادی الاولی زیارت کرده از صحت و سلامت مزاج سعادت امتزاج عالی، انواع مسرت و شادمانی حاصل نموده و از انتظامات امور دایره حکمرانی جناب عالی بی اندازه خوشوقت و مشعوف شدم.

شرحی از تجاوزات چند طایفه از طوایف جاف مرادی به حدود مقدسه ایران و عزیمت آنها به مرتع چرانی در خاک زهاب مرقوم فرموده بودید. از سرحددار زهاب هم شرحی به همین تفصیل رسیده بود. نوشتم که ممانعت کند و اگر زراعتی کرده اند حاصل را به دست آنها ندهد. لازم است که جناب اجل عالی هم در این باب به مأمورین سرحدیه خیلی سخت و مؤکد توصیه بفرمایید که ابداً عثمانی ها را به حدود مقدسه راه ندهند و نگذارند که از آنها به خاک ایران تجاوز و در آنجاها زراعتی بشود. اگر هم پیشتر زراعتی کرده اند، البته مواظب باشند که عثمانی ها محصول را برندارند. هرچه هست مأمورین سرحدیه ضبط نمایند و اطلاع بدهند. غرض این است که در این فقرات خیلی دقت لازم است و البته خود جناب عالی بالاطراف ملتفت بوده و مراقبات کافیه خواهید فرمود. زیاده زحمت نمی دهد.

مشیرالدوله

۳۵۷۹

سازمان امور دارایی  
معاونت امور مالیاتی

شماره: ۱۵  
تاریخ: ۱۳۷۷

۲۱۸۱

بسم الله الرحمن الرحیم  
این سند به موجب آنکه در تاریخ ۱۳۷۷/۰۵/۱۵  
مقرر شد که کلیه اموال منقوله  
مستحقان را به موجب این سند  
مقرر شد که کلیه اموال منقوله  
مستحقان را به موجب این سند  
مقرر شد که کلیه اموال منقوله  
مستحقان را به موجب این سند

مستحقان

سند شماره: بیست و هفت (۲۷)

موضوع: تجاوز عشایر جاف

تاریخ: ۱۵ شعبان ۱۳۱۷ هـ. ق

کارتن: ۱۶

پرونده: ۱۷/۳۲

سواد کاغذ وزارت امور خارجه به احتشام السلطنه حکمران کردستان

نمره: ۴۵۷۹

رقیمه شریفه مفصله جناب اجل عالی را در مسأله استملاک جافها زیارت کردم. این ملاحظات دقیقانه و اخطارات دولتخواهانه جناب عالی همه موافق رأی صواب و مصدق عقل سلیم است و امیدوارم که با حسن تدبیرات جناب عالی و اقدامات اولیای دولت، قریباً این محذورات از میان برداشته شود و امور آن سامان ترتیبات خیلی صحیح پیدا کند. عجالاً این رقیمه جناب عالی را عیناً به خاک پای اقدس اعلی تقدیم کردم و هر طور که در این باب امر و مقرر فرمودند خدمت جناب عالی اطلاع خواهم داد.

مشیرالدوله





سند شماره: بیست‌وهشت (۲۸)

موضوع: تجاوزات طایفه جاف در کرمانشاهان

تاریخ: ۶ ذیقعدہ ۱۳۱۸ هـ . ق

کارتن: ۱۲

پرونده: ۶

سواد کاغذ وزارت امور خارجه به علاءالملک سفیر کبیر دولت علیه ایران در

عثمانی

نمره: ۲۲۲ کابینه وزیر خارجه

در خصوص تجاوزات طایفه جاف مرادی به مراتع عشایر ایران در کرمانشاهان و تجاوزات متوالیه پسرهای فرخ خان و علی اکبر خان سنجابی از سواد مکاتبات وزارت خارجه به سفارت عثمانی و سواد راپورت‌های سرحدیه که فرستاده شد، اطلاعات کافیه حاصل می‌فرمایید. از چندی قبل تاکنون عشایر جاف و پسرهای فرخ خان و علی اکبر خان خسارات کثیره در خاک کرمانشاهان وارد آورده‌اند و هر قدر هم به سفارت عثمانی نوشته می‌شود، به اظهارات وزارت خارجه اثری نمی‌دهند. تکرار تجاوزات این اشخاص و عشایر جاف و عدم اعتنای مأمورین عثمانی سبب شد تمام سرکرده‌های سرحد در نزد جناب اقبال‌الدوله آمده اجماع نمودند و می‌گفتند اگر در مقابل حرکات جسورانه مرتکبین اجازه تقاص و تلافی به خود ما امروز ندهید ما خودمان بدون اجازه ناچاراً شروع به مکافات و معامله متقابل خواهیم نمود؛ چرا که به حکم شما از جان و مال و ناموس خودمان نمی‌توانیم بگذریم و دیگر صبر و تحمل نداریم. اقبال‌الدوله هم تلگراف رمزی کرده تکلیف خواسته بود بندگان اقدس همایون روحنا فداه دستخطی مبنی بر

کمال تأکید فرمودند که حتماً اقبال‌الدوله طوری آنها را ساکت نموده با اخذ اموال منهوبه اطمینان و امیدواری بدهد از این خیال منصرف شوند و الا اگر قدمی برای انتقام از عثمانی‌ها پیش بگذارند، اقبال‌الدوله مسئول خواهد بود و همین طور اوامر علیه همایون به جناب اقبال‌الدوله ابلاغ شد و به هزار زحمت آنها را عجلتاً ساکت کردند و تفصیل امر به جناب شمس‌الدین بیک هم مذاکره شد. گویا به باب عالی راپورت داده باشند جناب عالی هم با بیانات مؤثر این فقرات را با اعلی‌حضرت سلطان اطلاع بدهید.

اگر اولیای دولت ایران در مقابل اجماع سرکرده‌ها و رؤسای ایلات پاره تدابیر به عمل نمی‌آوردند و استمالت نمی‌نمودند و قید مسئولیت نمی‌گذاشتند می‌بایست خون‌ها ریخته شود و فتنه بزرگی تولید کرده که مدت‌ها اولیای دولتمن در زحمت باشند و این همه بی‌اعتنایی مأمورین عثمانی در مجازات مرتکبین عشایر خود و حمایت صریح از فراریان ایران احتمال کلی می‌رود یک وقتی عشایر ایران را به مقام انتقام و تلافی بیاورد که دست از هر چاره و علاج کوتاه باشد و با همان کارآگاهی و حسن تقریری که دارید، طوری تشریح مطلب و بیان مقصود بپردازید که حسن تأثیری بدهد. شاید به این بیانات و تدابیر جناب‌عالی قراری در تبعید یا تسلیم فراریان ایران و جبران خسارات وارده به عشایر این طرف دادند، مراسله هم که اخیراً در این خصوصیات به سفارت عثمانی نوشته شده است. سوادش را فرستادم ملاحظه خواهید نمود و هر نتیجه که از این اقدامات جناب‌عالی حاصل شد، اطلاع خواهند داد که به عرض برسد. نصرالله مشیرالدوله.



چون اسب حسن و دولت سادات محمد پاشای جامع میرزا کا

در سال  
۱۳۲۰

قدس سره میرزا پاشای بیاد و حکم بر عهده سادات محمد پاشای جامع میرزا کا

۱۳۲۰

در عهده

میرزا کا

با نقاشی محمد سرور اردوباد و در زمان سادات محمد پاشای جامع میرزا کا

سند شماره: بیست و نُه (۲۹)

موضوع: اعطای یک قطعه شمشیر مرصع از درجه دوم به محمود پاشا جاف از سوی  
مظفرالدین شاه قاجار  
تاریخ: ۱۳۲۱ قمری  
مُهر: گرفت خاتم شاهی مظفرالدین شاه  
دمید کوب فتح و ظفر به عون الله

چون مراتب حُسن نیت و صدق ارادت سعادت مآب محمود پاشای جاف به  
عرض پیشگاه مرحمت دستگاه اقدس همیون شاهنشاهی رسیده و خاطر مهر ...  
شاه از محاسن خلوص عقیدت او قرین کمال خشنودی است، لهذا محض ...  
رضایت خودمان مشارالیه را به اعطای یک قطعه شمشیر مرصع از درجه دوم قرین  
اعزاز و افتخار فرمودیم که زیب و علاقه کمر اعتبار خود ساخته بین الامثال و  
الاقران مباهی و سرافراز بوده در عهده شناسند. شعبان المعظم ۱۳۲۱ قمری.

برادر محترم فرزندان آرزو و آرزو  
۳ ربیع الاول ۱۳۲۳

درد در برادر است خوار است بر همه و در خدمت و نوبت ده در خدمت و نوبت برادر است و نوبت در خدمت  
با اختلاف کم اندک است اما در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت  
چون برادر در خدمت است با این که در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت  
مصرف عمده است اما در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت  
مصرف کم است اما در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت و نوبت در خدمت (نفر اول)

سند شماره: سی (۳۰)

موضوع: عبور عشایر مرزکی عثمانی به خاک ایران

تاریخ: ۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۳ هـ. ق

کارتن: ۳۲

پرونده:

سواد تلگراف رمز وزارت خارجه به ارفع‌الدوله (سفارت ایران در اسلامبول)

نمره: ۲۶۵

از قرار راپرت خوی که مستقیماً به عرض خاکپای همایونی رسید، هشتاد نفر پیاده از طایفه مرزکی برای شرارت و غارت از خاک عثمانی به این طرف آمده‌اند. لازم است اقدامات مؤثره در تنبیه آنها به عمل آورده تا درین باب موکب مبارک این اتفاقات تکرار پیدا نکند.

جاف مرادی عثمانی که با طایفه کوران ایران سابقه عداوت دارند، این اوقات به مراتع کوران آمده تجاوز، بیم مفسده عمده‌ای است اقدامات فوری برای جلب آنها به خاک عثمانی لازم است. ثقه‌الملک از توجهات جناب‌عالی درباره محسن خان متشکر است گاهی در ذیل تلگرافات اشاره [ای] از حالات او بفرماید. نصرالله

تاریخ ۲۷ برج شوال ۱۳۳۹  
ضعیفاً



وزارت امور خارجه  
کارگزاری مهام خارجه کردستان

نمبر ۱۲۱

تمام شیخ وزارت صید فایده دست گرفته  
 سابق در تحت ۱۹۳۸ حوض کردن هرگز گرفته این جانب در توجیه که از دفتر که برای  
 بنام کردستان میانه چندین روز از مهر (خورنوبه) (مقرن) بقوه جبریه زدگی که  
 گرفته ز در معلوم بر بعضی نکات بر تهم است و بر اجهار اراضی مجول انویزنی  
 جبر پسید آن ادعا است که تا نیمه پیشه اعتباری بر این بقیه نهاد در در آن  
 مسکن تصدیق نشیتم می توان تصور کرد سینه بجهار است که استعدک و غا زین  
 نومی گفته در او سینه نایب در است افتخار را با سعادت است فخره که  
 مگر این با کم سیار سینه تر شصه در با جبر بدون بقیه نشا و زلف یرا  
 استادی در برابر استعدک و غا زین نور در دست در دست کرد در آن  
 و کارگزار بر کرده با یکت خود را است نود در صورت اعانت بحکم  
 و قیه و غا زین است که خواهد شد و هر دو به با یه با نهاد و فهم ملک  
 در این باب خرد ترین تصفیه می نماید

۵۶

وزارت امور خارجه  
 کارگزاری مهام خارجه کردستان  
 تاریخ ۲۷ برج شوال ۱۳۳۹  
 ضعیفاً



سند شماره: سی و یک (۳۱)

موضوع: تجاوز و ادعای مالکیت به بعضی از قرأ کردستان توسط کدخدایان جاف تبعه

عثمانی

نمره: ۱۲۱

تاریخ: ۲۷ سرطان ۱۳۳۸ هـ . ق

کارتن: ۴۰

پرونده: ۵

نامه کارگزاری از کردستان به وزارت خارجه

مقام منبع وزارت جلیله خارجه دامت شوکته

سابقاً در تحت نمره ۹۳ عرض کرده بودم که از کدخدایان جاف در موقع تجاوز حدود که برای علف چرانی به خاک کردستان می آمدند، چند قریه از محال (خورخوره) و (سقز) به قوه و جبریه از مالکین بی بضاعت گرفته از قرار معلوم برای بعضی از دهات هر قسم اسنادی را با مهار اشخاص مجهول الهویه ترتیب داده که به وسیله آن ادعای استملاک نمایند. هر چند اعتباری برای این قبیل اسناد که در محاکم مشهوره مملکتی تصدیق نشده باشد نمی توان تصور کرد، مع هذا برای این که استملاک و نفاذ عشیره مزبور در آن نواحی مشکلاتی را تولید ننماید، مراتب اظهاریه را با سفارت دولت فحیمه مذاکره فرموده امر تلگرافی به حاکم سیاسی سلیمانیه شرف صدور یابد که بدون قبول اشتباه از عشایر جاف هر نوع اسنادی که برای استملاک دهات مزبور در دست دارند به کردستان آورده به استحضار حکومت و کارگزاری هر کدام مالکیت خود را ثابت نمودند. در صورت اطاعت به

احکام داخله پذیرفته و قید دفاتر استملاکيه خواهد شد و الا وجه مباحه به آنها رد نموده ملک را تخلیه نمایند، در این باب زودتر تعیین تکلیف بفرمایند. امضا - محل مُهر کارگزاری کردستان.

[حاشیه:] از روی سابقه شرحی به سفارت انگلیس بنویسید ۳۰ اسد / ۹۹ نمره

۱۷۶۱ - ۲۴ ذی قعدة / ۳۸

<p>نوع مسودہ: <del>معمولی</del> <del>مخصوص</del></p> <p>موضوع مسودہ: <del>بروٹیکریٹریٹ</del></p> <p>ذمہ دار: _____</p> <p>پاک آویس کنندہ: _____</p>	<p>وزارت امور خارجہ</p> <p>ادارہ: _____</p> <p>تاریخ: ۱۶ دسمبر ۱۳۳۸</p>	<p>نمبر عمومی: ۵۷۶۳</p> <p>نمبر خصوص: ۱۸۲۴</p> <p>کارتیں: ۵</p> <p>دوسرے: ۵</p>
---	---	---

از دارا درت در پورے رسیدہ خبریں کے مدعا کے ذریعہ  
 درجہ خبر در بعد ہر بلاغ جو ان خاک کرتے آئے  
 یہ قدر ذمہ خوف و متو بلا تہہ میرے ذمہ ہے  
 گوشہ داد و در سم بران سفر از مات ہر قسم از یہاں  
 دشمنوں کے دلہور ترقیب ہمہ ہر یکہ ان در ہر ایک ذمہ  
 اگرچہ در ہر قسم و ہر قسم ایذا کے لئے ہر ایک ذمہ  
 انہ کے لئے کہ ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے  
 فراہم کیا گیا ہے ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے  
 ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے  
 ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے  
 ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے ہر ایک کے لئے

محمد علی جناح

۱۶ دسمبر ۱۳۳۸

سند شماره: سی و دو (۳۲)

موضوع: ادعای مالکیت بعضی از قرأ کردستان توسط کدخدایان جاف تبعه عثمانی

نمره: ۵۷۶۳ - ۱۸۲۴

تاریخ: ۱۶ ذی حجه ۱۳۳۸ هـ. ق

کارتن: ۴۰

پرونده: ۵

### نامه وزارت خارجه به سفارت انگلیس

از کردستان راپورتی رسیده مبنی بر این که کدخدایان جاف در موقع عبور از سرحد که برای علف چرانی به خاک کردستان می آمدند، چند قریه از محال خرخره (خورخوره) و سقر را به قوه جبریه از مالکین بی بضاعت گرفته و از قرار معلوم برای بعضی از دهات هر قسم اسنادی را با مهر اشخاصی مجهول الهویه ترتیب داده که به وسیله آن ادعای استملاک نمایند. اگرچه در صورت وجود چنین اوراقی به هیچ وجه نمی توان اعتباری برای آنها تصور نمود. مع هذا برای این که مشکلاتی در آتیه تولید نشود، از آن جناب مستطاب خواهشمند است به حاکم سیاسی سلیمانیه تعلیمات لازمه صادر نمایند که به عشایر جاف اخطار نمایند هر گونه اسنادی راجع به املاک کردستان دارند باید به سندج آورده به استحضار حکومت و عدلیه و کارگزاری رسیدگی و صحت و سقم آنها تعیین گردد. در این موقع احترامات فایقه را تجدید می نماید. امضا

منازل کبیر طمان

۲۸ شهریور سنه ۱۳۳۹

British Legation,  
Tehran.

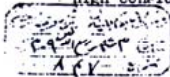
10th November, 1920.

Your Excellency,

With reference to Your  
Excellency's predecessor's memorandum  
No. 50763 dated Zil' Hijjah 16, 1338,  
I have the honour to inform Your  
Excellency that the Political Officer  
at Sulaimania reports that the  
statement that the chiefs of Jaf have  
taken forcible possession of villages  
in the Khurduir and Saqiz districts  
is devoid of foundation.

The chiefs of Jaf were  
directed this year to take their  
documents with them when they entered  
Persia, as it was understood that this  
was the wish of the Persian Government,  
but as the province of Sena has been  
in a disturbed condition and the  
officials of the Government have had  
no authority, no steps could be taken  
towards the verification of the  
documents.

I avail myself of this  
opportunity to renew to Your  
Excellency the assurances of my  
high consideration.



325

آورد  
۱۳۳۸  
نظر باد است سفارت با توجه به نامه شماره ۵۰۷۶۳  
روز ۲۸ شهریور ۱۳۳۹  
توسط نامبرده که منتهی به این رسید است  
بسیار است که این گفته است در سایر جاف  
قره و آقچه و در سایر قریه و روستاها  
با قریه ها است  
بررسی جاف به این صورت است که در این  
خود را میسر است که این ایران مراد به این صورت است  
سوم این است که در این صورت است  
با چون این است در حال قیاس بوده است  
دولت ایران است که این است  
بر این است که این است  
توجه داشته شود که این است

۲۲۴۴  
۲۶۱۴۲

سند شماره: سی‌وسه (۳۳)

موضوع: تصرف قرأ خرخر و ناحیه سقز به وسیله رؤسای جاف

تاریخ: ۲۸ صفر ۱۳۳۹ هـ. ق (۱۰ نوامبر ۱۹۲۰)

کارتن: ۴۰

پرونده: ۳

نامه سفارت انگلیس به وزیر خارجه

آقای وزیر

نظر به یادداشت سلف جناب مستطاب عالی مورخه شانزدهم ذی‌حجه ۱۳۳۸  
نمره ۵۰۷۶۳، شرف دارم خاطر جناب مستطاب عالی را مستحضر سازم که  
صاحب‌منصب سیاسی انگلیس مقیم سلیمانیه، اطلاع می‌دهند که این که گفته  
شده است رؤسای جاف قرأ واقعه در ناحیه خرخر و ناحیه سقز را جبراً تصرف  
کرده‌اند، بی‌مأخذ می‌باشد.

به رؤسای جاف امسال دستورالعمل داده شده بود که اسناد خود را وقتی که به  
خاک ایران می‌روند همراه ببرند و از قرار معلوم این مسأله موافق میل دولت علیه  
بوده است ولی چون ناحیه سنه در حال اغتشاش بوده و مأمورین دولت اقتداری  
نداشته‌اند، ممکن نبوده است اقدامی برای رسیدگی به اسناد مزبور به عمل آید.  
موقع را معتنم شمرده احترامات فایقه خود را تجدید می‌نمایم.

۶۳۳

تاریخ: ۳ برج صفر - ثیل ۱۳۰۱  
ضمیمه



وزارت جنگ

اداره کورنیز کورن

دائرة عیبت

نمبر ۱۳

وزارت جیاد امر فارسی

نور، بیکو این صحت بر سر لایحه صحت زلفا که غایب بکار ایران است  
وزارت و نجیب ایران در اشراق راجع آنگونه و نیز در وقت جاریه در خدمت اعظم  
عصر قوتی به سرودش برای جوگسب از کجی وزارت این لایحه صحت زلفا  
لایحه صحت زلفا که در روز در وقت این صحت زلفا که در وقت اعظم  
در صحت این لایحه صحت زلفا که در وقت این صحت زلفا که در وقت  
در وقت این صحت زلفا که در وقت این صحت زلفا که در وقت  
تقریر شده خواهد شد و نیز در وقت این صحت زلفا که در وقت  
بر کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز

۱

نور، بیکو این صحت بر سر لایحه صحت زلفا که غایب بکار ایران است  
وزارت و نجیب ایران در اشراق راجع آنگونه و نیز در وقت جاریه در خدمت اعظم  
عصر قوتی به سرودش برای جوگسب از کجی وزارت این لایحه صحت زلفا  
لایحه صحت زلفا که در روز در وقت این صحت زلفا که در وقت اعظم  
در صحت این لایحه صحت زلفا که در وقت این صحت زلفا که در وقت  
در وقت این صحت زلفا که در وقت این صحت زلفا که در وقت  
تقریر شده خواهد شد و نیز در وقت این صحت زلفا که در وقت  
بر کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز کورنیز

سند شماره: سی و چهار (۳۴)

موضوع: در باب تجاوزات ایل جاف

نمره: ۱۲

تاریخ: ۴ حمل ۱۳۰۱ هـ. ش (۱۳۴۱ هـ. ق)

کارتن: ۴۰

پرونده: ۳

### نامه وزیر جنگ به وزارت خارجه

#### وزارت جلیله امور خارجه

نظر به این که ایل جاف همه ساله در موقع مراجعت از خاک عثمانی به خاک ایران مرتکب شرارت و نهب اموال و مواشی رعایای آن حدود می شوند و فعلاً به پاره ملاحظات اعزام فوری قشونی به سردشت برای جلوگیری از تجاوزات ایل مزبور غیرمقدور می باشد، لذا مقتضی است مقرر فرمایند هرچه زودتر در این باب با مقامات مربوطه داخل مذاکره و مراجعت ایل مزبور را تحت ترتیبات و شرایطی معین قرار دهند که در موقع ورود به خاک ایران اسباب زحمت و خسارت اهالی را فراهم نیاورند و نیز مقرر فرمایند نتیجه اقدامات آن وزارت جلیله را در این باب اطلاع دهند که بر طبق آن به لشکر غرب دستور داده شود.

وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا



[حاشیه:]

- مقرر فرمودند با سفارت کبرای عثمانی مذاکره شود، برای آقای مفخم الدوله چون اعتبارنامه فرستاده شده مخابره این موضوع بی فایده خواهد بود. ۳۰۲/۱/۱۰

\* ...

- پنجشنبه ۱۵ برج جاری با نایب اول سفارت کبرای عثمانی مذاکره و وعده داد مراتب را تلگرافاً به آنقوره مخابره نماید. مع هذا مقتضی است به اداره محترمه اول هم یادداشتی نوشته شود، اقدام نمایند چون محتمل است نقاط مجادله با سردشت در دست انگلیسی ها باشد. ۱/۱۷

\* خوانده نشد.

تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری  
ضمیمه



(وزارت جنگ)

اداره

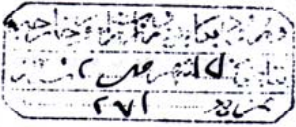
دائرة

نمبر ۱۵۰

دولت حکومت

دقیقہ ۱۲ مورخہ ۱۳۰۲  
ذکر دربارت اہل صاف خون و معہت  
رہنہ ہر گز نہ دہا کر  
مہر گورہ نمونہ راجہ دولت  
درنگت و خرمی

۱



دستور  
۱۴

سند شماره: سی و پنج (۳۵)  
موضوع: در باب تجاوزات ایل جاف  
نمره: ۱۵۰  
تاریخ: ۱۴ حمل ۱۳۰۲ هـ. ش (۱۳۴۲ هـ. ق)  
کارتن: ۴۰  
پرونده: ۳

نامه وزیر جنگ به وزارت خارجه

وزارت جلیله امور خارجه  
در تعقیب مراسله نمره ۱۲ مورخه ۴ حمل در خصوص جلوگیری از تجاوزات ایل جاف چون موقع مراجعت آنها به خاک ایران نزدیک می‌باشد، مقتضی است تأکید فرمایید اقدامات سریع‌تری به عمل آورده، نتیجه را به وزارت جنگ مرقوم دارند.  
وزیر جنگ و فرمانده کل قشون - رضا

[حاشیه: اداره اول، سابقه نیست ۱۴ حمل

نوع مسوده ..... موضوع مسوده ..... صمیمه ..... پاك نموس كننده .....	وزارت امور خارجه اداره ..... بتاريخ ۱۳۰۳	نمبر مسوس ۲۷۱ نمبر خصوصي ..... كارتن ..... موسسه .....
---	--	---

<p>مسئله</p> <p>فوقتره روز ۱۳۰۳ هجری قمری ۱۲ ص ۱۵</p> <p>مقامه كتاب درين بيهول در ...</p> <p>هزله هر آنچه در روز ...</p> <p>بگفته ...</p> <p>تحریر</p>	<p>۲۲/۱</p> <p>۲۱/۱/۱۱</p> <p>۴</p>
--	-------------------------------------

سند شماره: سی و شش (۳۶)

موضوع: در باب مراجعت ایل جاف از خاک عثمانی

نمره: ۲۷۱

تاریخ: ۲۷ حمل ۱۳۰۲ هـ . ش (۱۳۴۲ هـ . ق)

کارتن: ۴۰

پرونده: ۳

نامه وزارت خارجه به وزارت جنگ

به وزارت جنگ

دو فقره مرقومه مورخه ۳ و ۱۴ برج جاری نمره ۱۲ و نمره ۱۵۰ راجع به مراجعت ایل جاف از خاک عثمانی مذاکرات لازمه به عمل آمده وعده دادند مراتب را تلگرافاً به آنقوره اطلاع بدهند. اسحق


هومة أعضاء

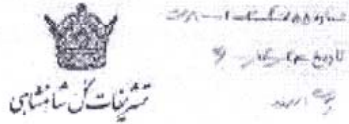
# جالیو النواجب

البحوث العدد - ۱۰۸  
الطرح - ۱۹۵۸/۵/۲۰

ان سادة الشيخ داود الجاد الطلعة صبره اعلام نائب عن لواء كركوك  
في الدورة الانتخابية السادسة عشرة -

عبد الوهاب مرجان  
رئيس مجلس التصويت





شماره سند: ۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰  
تاریخ: ۱۳۰۲  
۳۱

آقای سردار \_\_\_\_\_

آچودان کشور اعلیحضرت همايون شاهنشاه آريا مهر

فأر يافته بر حسب امر مطاع مبارک اعلیحضرت همايون  
شاهنشاه آريا مهر بسمت آچودان کشوري مختصر و محاسبي  
گردیده ابد اينک فرمان مبارک طوگانه با کمال خوشوقتي  
بشما ابلاغ ميگردد . موفقيت شما را در خدمت به اعلیحضرت  
همايون شاهنشاه آريا مهر از خداوند متعال خواستارم .

رئيس کلي تشریفات شاهنشاهان - امیرسلطان انصار

*امیرسلطان انصار*

سند شماره: سی‌وهشت (۳۸)

موضوع: انتصاب سردار جاف به سمت آجودان کشوری محمدرضا شاه پهلوی (شاه سابق)

تاریخ: ۲۵۳۶/۷/۲۲ = ۱۳۵۶

امضا: امیر اصلان افشار

آقای سردار جاف آجودان کشوری اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر

نظر به این که بر حسب امر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر به سمت آجودان کشوری مفتخر و مباهی گردیده‌اید، اینک فرمان مبارک ملوکانه با کمال خوشوقتی به شما ابلاغ می‌گردد. موفقیت شما را در خدمت به اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر از خداوند متعال خواستارم.

رئیس کل تشریفات شاهنشاهی - امیراصلان افشار





تقریرات و مذاکرات مجلس شورای ملی در اجلاس عمومی روز یکشنبه

دو روز شنبه و یکشنبه روز یکشنبه و روز یکشنبه و روز یکشنبه

و مذاکرات و مذاکرات و مذاکرات و مذاکرات و مذاکرات

سند شماره: سی و نه (۳۹)

موضوع: فرمان انتصاب سردار جاف به سمت آجودان کشوری

تاریخ: سوم اسفند ۲۵۳۶ = ۱۳۵۶

امضا: محمدرضا پهلوی

نظر به لیاقت و شایستگی که از سردار جاف مشهود گردیده است، به موجب این فرمان مشارالیه را به آجودانی کشوری منصوب، مقرر می‌داریم که در انجام دادن وظایف محول اقدام نماید. کاخ نیاوران. به تاریخ سوم اسفندماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

# آلبوم





تصویر شماره ۱: کیخسروبیگ جاف\*

---

\* این تصویر توسط کلودیوس جیمس ریچ از کیخسروبیگ جاف برداشته شده و در سفرنامه وی آمده است.



تصویر شماره ۲: محمد پاشا جاف



تصویر شماره ۳: محمودپاشا جاف



تصویر شماره ۴: محمود پاشا جاف





تصویر شماره ۵: کریم بیگ جاف رئیس العشایر جاف مرادی و نگارنده تاریخ جاف



تصویر شماره ۶: محمد بیگ جاف از سران بیگزاده



تصویر شماره ۷: محمدسعید بیگ جاف از سران بیگ‌زاده  
نویسنده و اهل قلم و مطلع در تاریخ



تصویر شماره ۸: داود بیگ جاف رئیس العشایر جاف و نماینده پارلمان عراق، پناهنده سیاسی ایران به همراه سه تن از پسرانش سردار، سالار، سرست



تصویر شماره ۹: داود بیگ جاف در ملاقات با ملک فیصل، پادشاه سابق عراق



تصویر شماره ۱۰: داود بیگ جاف در دیدار با محمدرضا شاه پهلوی (شاه سابق)



تصویر شماره ۱۱: سردار جاف آجودان کشوری محمدرضا شاه پهلوی (شاه سابق)



تصویر شماره ۱۲: فرزند ارشد سردار جاف و نواده دختری قاضی محمد (مهلباد)



تصویر شماره ۱۳: سالار جاف نماینده پاوه و اورامانات در مجلس شورای ملی در دیدار با  
محمد رضا شاه (شاه سابق)





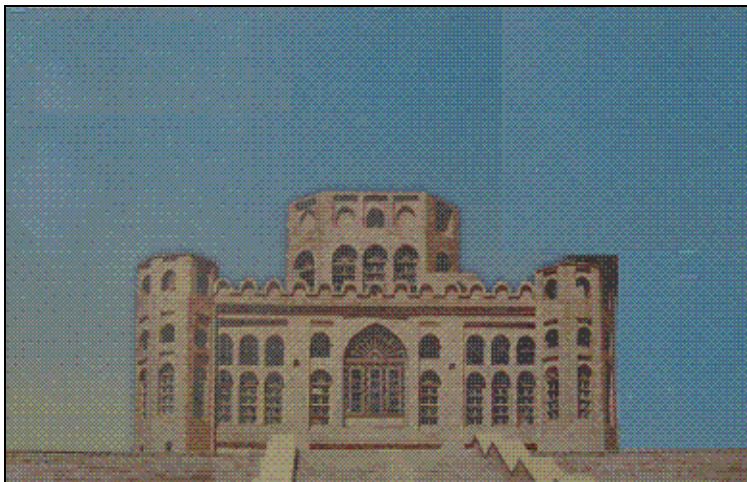
تصویر شماره ۱۴: سالار جاف نماینده پاوه و اورامانات در مجلس شورای ملی با سپهبد عزیزاله پالیزبان...



تصویر شماره ۱۵: سردار جاف در دیدار با سران طوایف ایل جاف مرادی در بازگشت به عراق



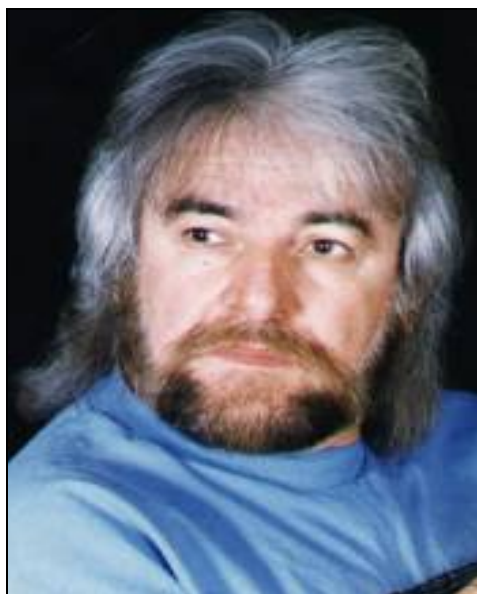
تصویر شماره ۱۶: سردار جاف در دیدار ایل جاف



تصاویر شماره ۱۷ و ۱۸: قصر شیروانه که توسط محمدپاشا جاف در پاشانشین جاف و قلمرو ایران بزرگ با اقتباس از معماری قصر قاجار تهران و بر بنای خرابه‌ای از دوره ساسانی ساخته شد و قریب دو قرن پاشانشین جاف بود و هنوز پابرجاست.



تصویر شماره ۱۹: کریم بیگ جاف در بین سواران ایل  
رئیس العشایر و مورخ و مؤلف تاریخ جاف...



تصویر شماره ۲۰: مهندس خسرو جاف، فارغ التحصیل رشته معماری از دانشگاه تهران  
آرشیست، نویسنده، شاعر و پژوهشگر



تصویر شماره ۲۱: مزار سردار جاف که با الهام از معماری آرامگاه خواجه شیراز در گورستان (که لار) پاشانشین جاف ساخته شده است.



تصویر شماره ۲۲: دکتر حسن جاف، فارغ‌التحصیل رشته تاریخ از دانشگاه تهران  
استان دانشگاه در کردستان عراق، پژوهنده بخش اول کتاب حاضر

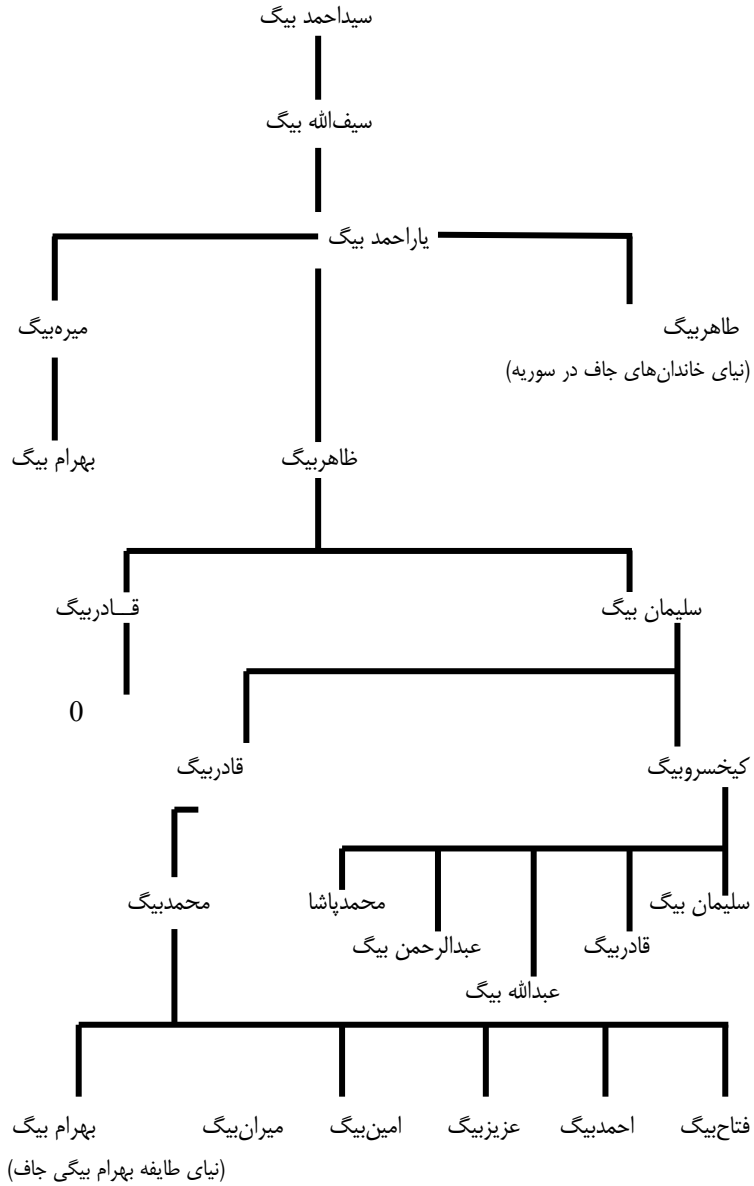
## شجره سران ایل جاف مرادی\*

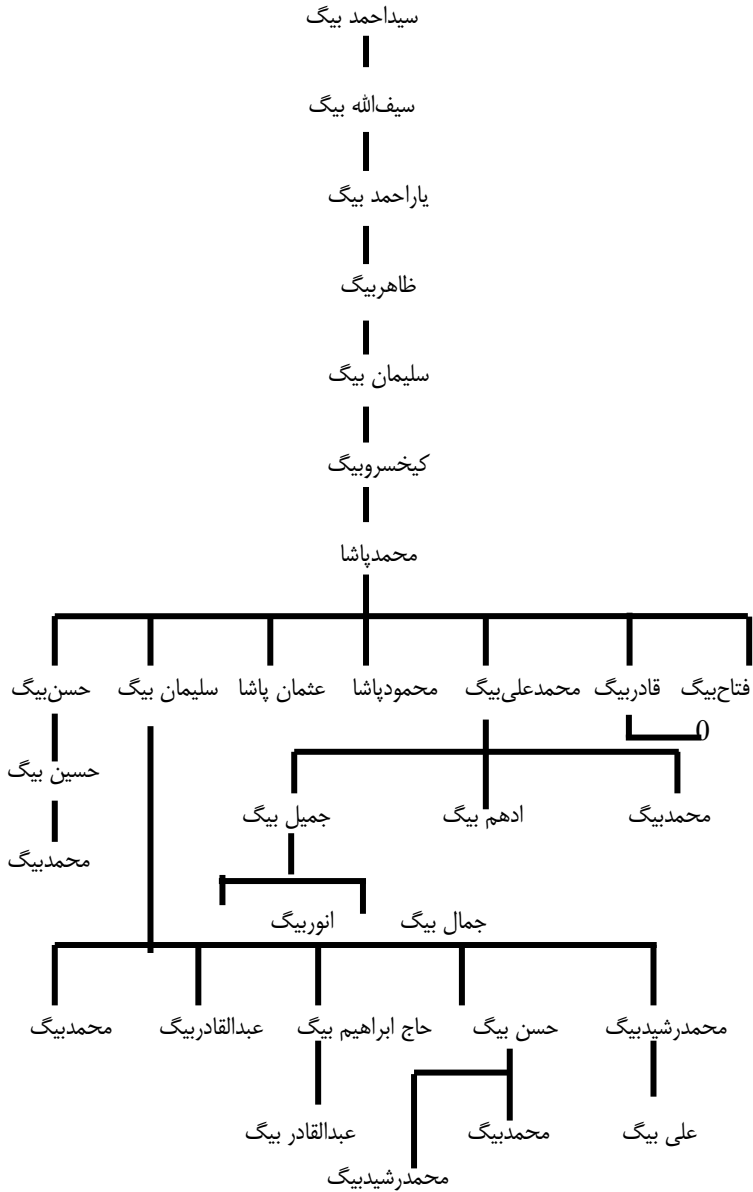
---

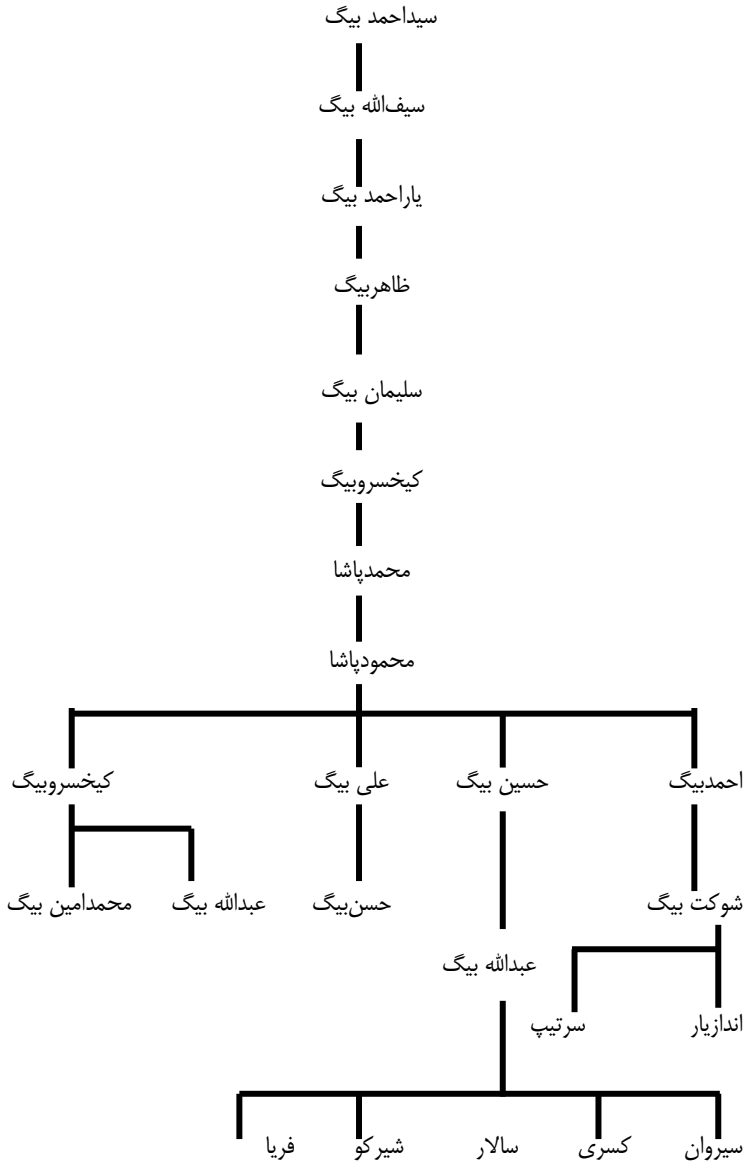
\* این شجره از سیداحمد بیگ آغاز می‌شود. برای آگاهی بیشتر از ادامه آن به سلف ر.ک. ← محمدعلی سلطانی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، جلد اول، ص ۲۲۲ - سران مطلع و اهل قلم جاف مرادی سیادت و پیوستگی خود و سایر عشایر جاف را به سلسله سادات پیر خضری مردود می‌دانند. بحث در این مقوله را در جای دیگر آورده‌ام و خدا آگاه‌تر است...

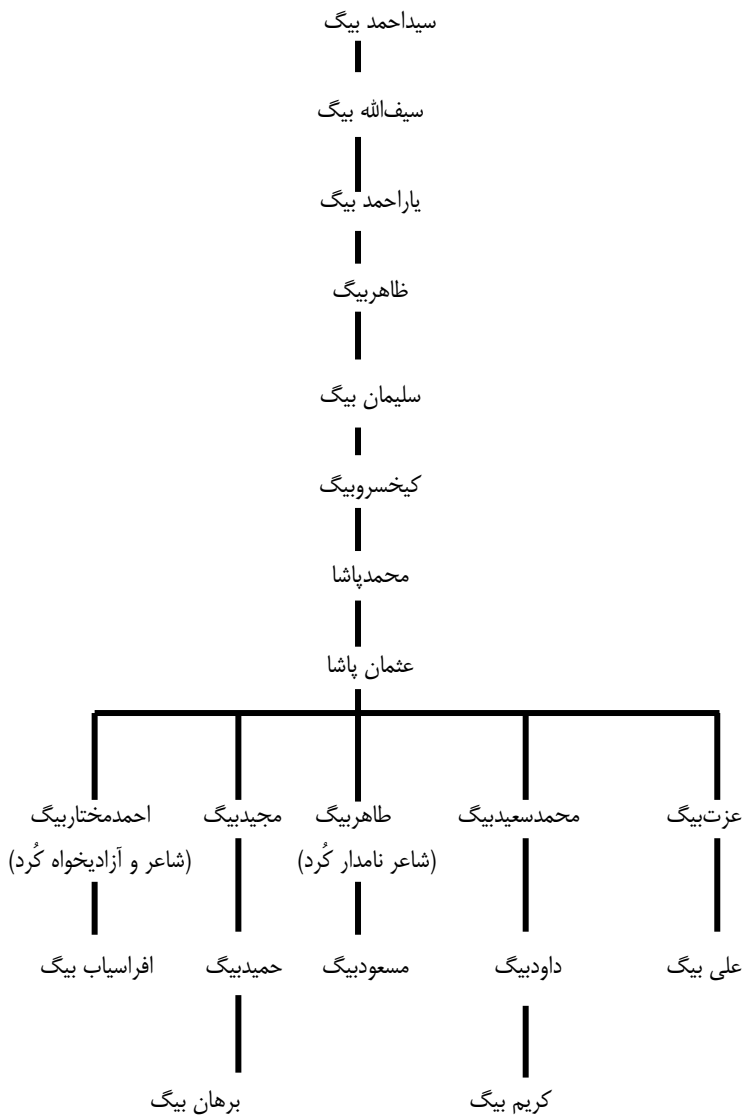


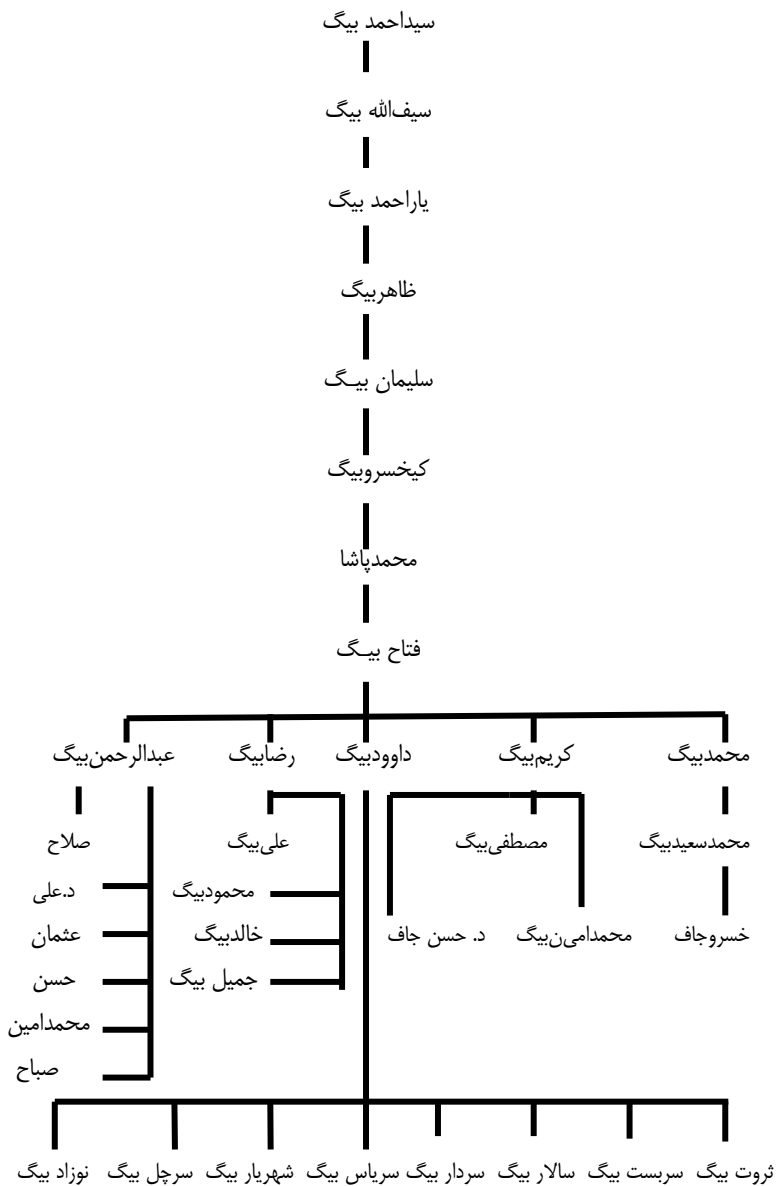










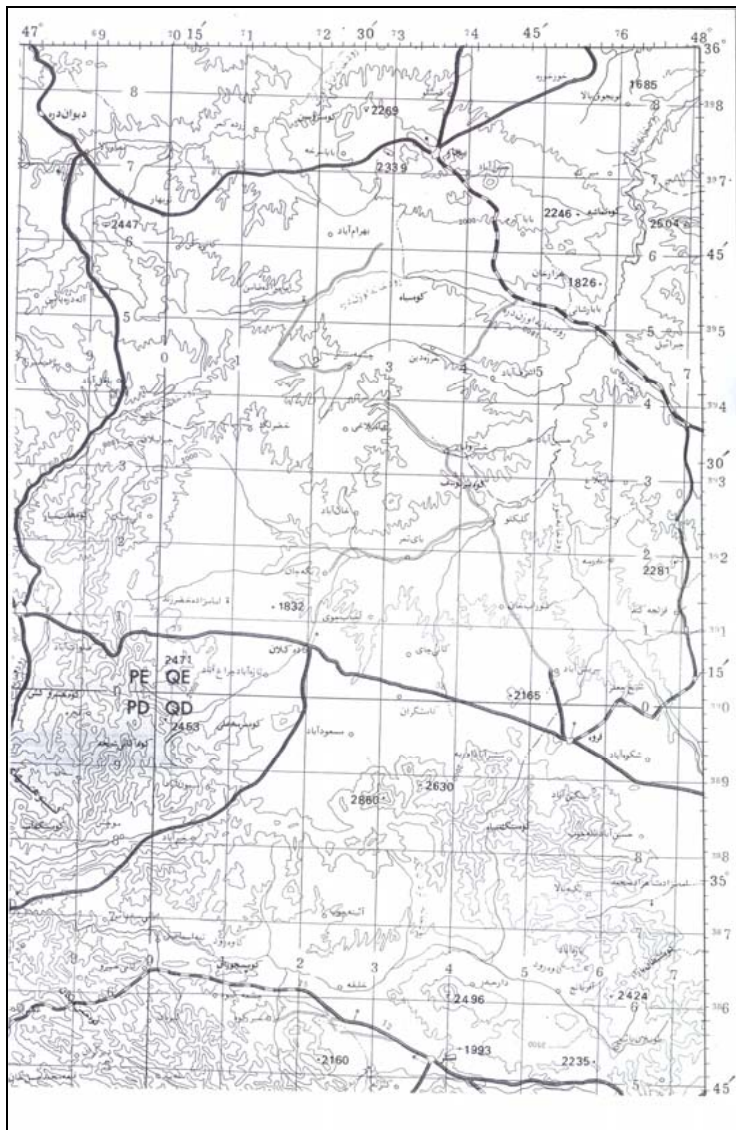


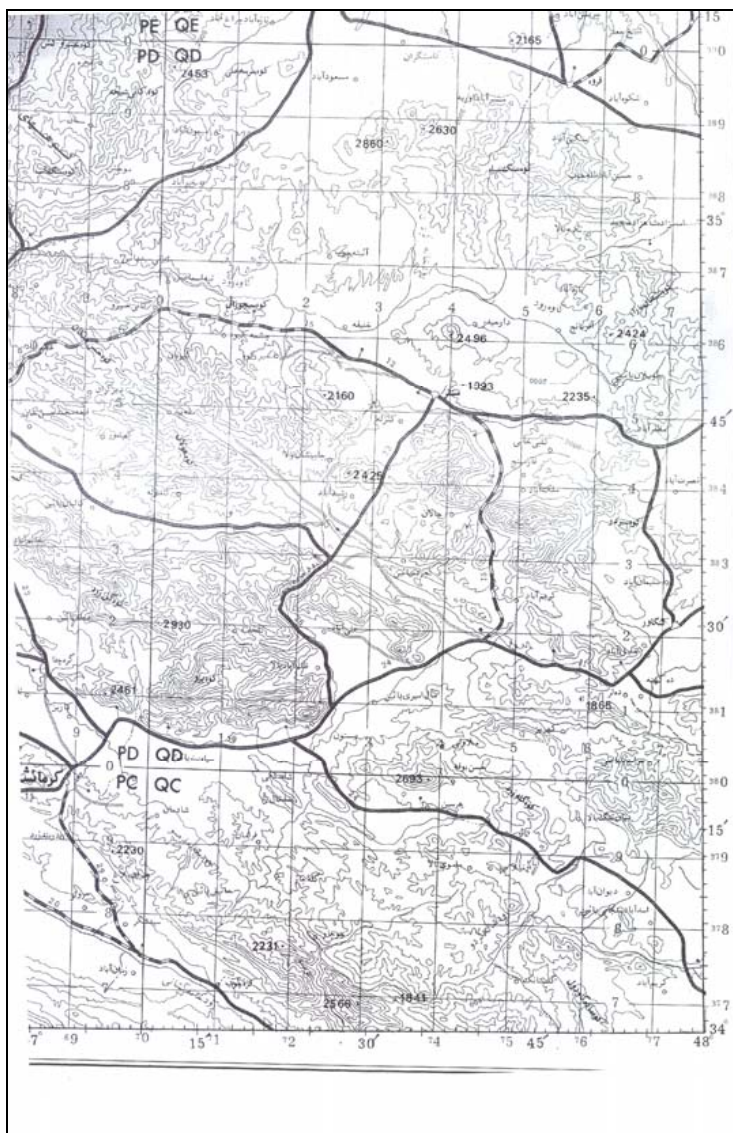


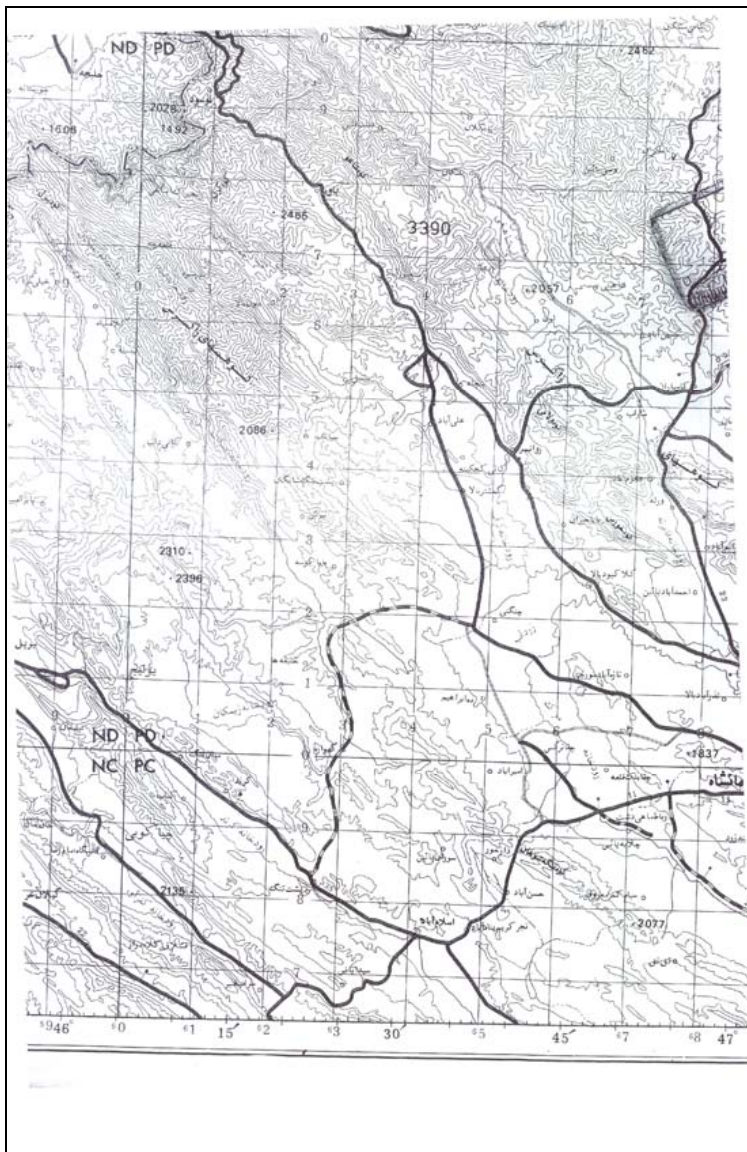
**نقشه زیستگاه  
گرمسیری و سردسیری  
ایل جاف بزرگ**



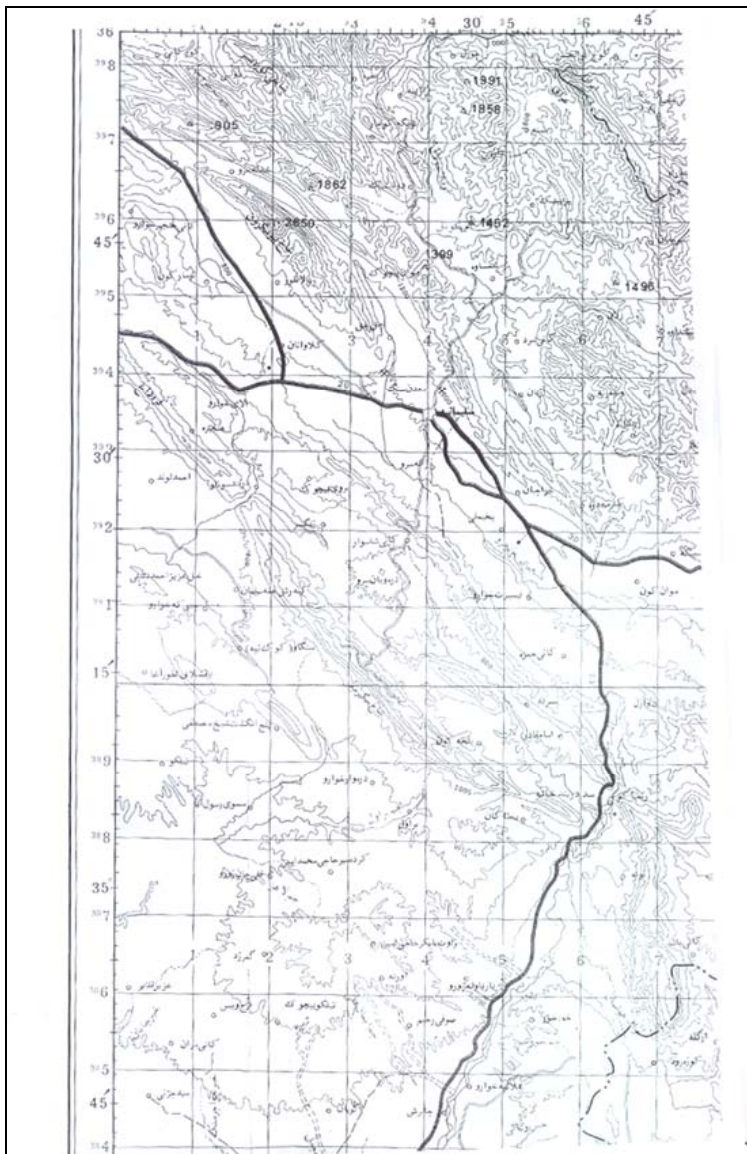




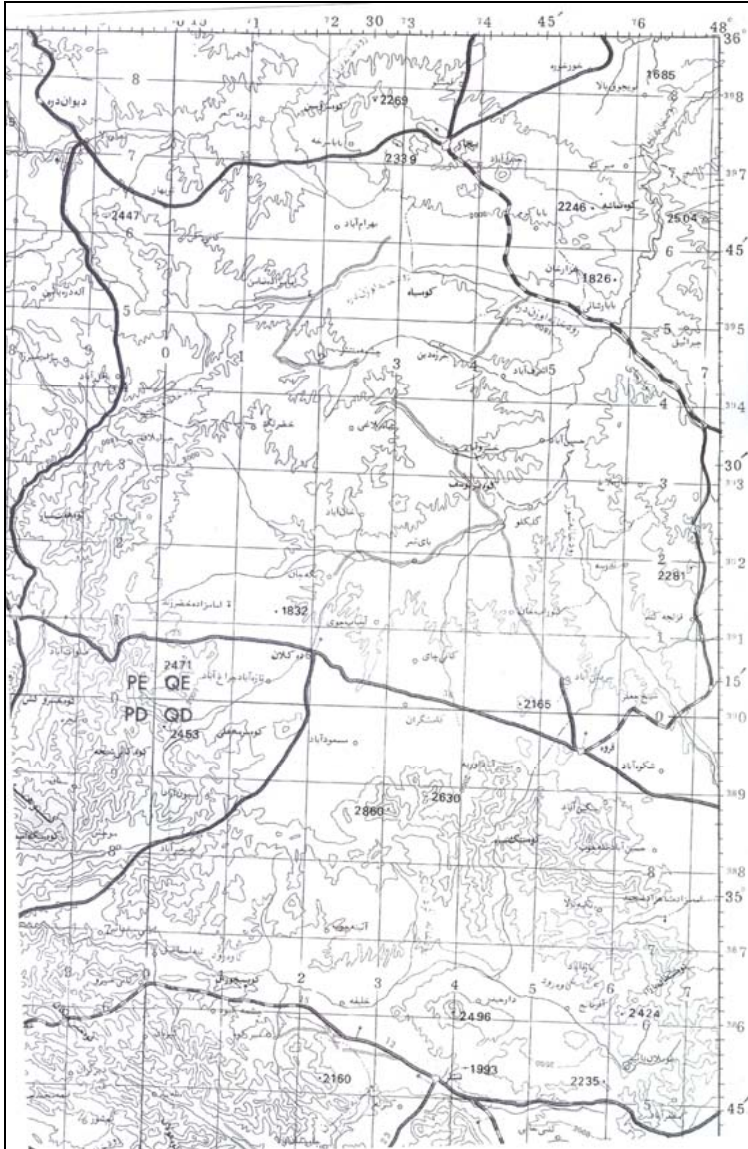
















## احوال و آثار مترجم



## احوال

محمدعلی سلطانی متولد ۱۳۳۶ خورشیدی در کرمانشاه. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمانشاه به پایان رسانید. همزمان با تحصیل متداول از محضر استادان آن سامان بهره‌مند و در نهایت از استاد سیدطاهر هاشمی و استاد سیدمحمد شیخ‌الاسلام به دریافت گواهی و اجازه رسمی نایل گردید. تحصیلات دانشگاهی را در تهران ادامه داده و به حضور استاد کیوان سمیعی، محقق میرز و فیلسوف الهی و مجاز پرآوازه کیوان قزوینی رسید و با فلسفه اسلامی آشنا شد و ارتباط و عنایت استاد به ایشان به مرتبه‌ای رسید که به عنوان وصی فرهنگی اجازه تنقیح و تصحیح آثار آن بزرگوار به نامبرده واگذار و به تولیت و مشاورت و اهتمام لازم و کتابخانه ارزشمند استاد کیوان سمیعی که قریب دو هزار جلد کتاب کمیاب و نایاب چاپی و خطی و چاپ سنگی بود، به دانشکده ادبیات دانشگاه رازی کرمانشاه واگذار گردید که قدمی ارجمند در تقویت توان علمی تعداد فراوانی از دانشجویان دوره کارشناسی ارشد و دکتری علوم انسانی در دانشگاه یاد شده بوده و این نخستین گام موجب تأسی سایر اهل قلم و کتاب در منطقه گردید.

با این که تحصیلات دانشگاهی را در رشته زبان و ادبیات فارسی تا مقطع دکتری ادامه داده و به پایان رسانید، اما ادبیات را برای درک تاریخ وسیله‌ای دانسته و با رهنمودهای استاد دکتر عبدالحسین نوایی با تاریخ آشنا شد و به احیاء تاریخ، ادبیات و

فرهنگ زادگاهش کرمانشاهان که از دیرباز به انجام آن همت گماشته بود و تا آن زمان کرمانشاهان شناسنامه‌ای جامع و مانع نداشت، اقدام کرد. کندوکاو در تصوف، عرفان و ادبیات کُردی پشتوانه‌ای گرانسنگ در مسیر تحقیق و تحصیل و زمینه‌ای مساعد برای آشنایی با فلسفه اسلامی، سیر تحولات فکری و اعتقادی در جهان اسلام و بویژه ایران و بالاخص کردستان و کرمانشاهان .. و راهگشایی فروزان در پژوهش‌های ایشان برای شناساندن هرچه بهتر و جامع‌تر کرمانشاهان و کردستان و...، خلق آثار فرهنگی مربوط گردید که مجموعه‌ای گسترده در زمینه‌های یادشده را شامل است.

### فعالیت‌ها:

تدریس ادبیات فارسی و عربی در مراکز آموزشی متوسطه و عالی، مدرس متون مبانی عرفان و تصوف در مراکز آموزش عالی، مشاورت و راهنمایی پایان‌نامه‌های دانشجویی، نخستین دبیر سمینار کرمانشاه‌شناسی (سمینار اول و دوم)، مسوول هیات رئیسه کنگره بین‌المللی فرزندگان کُرد، عضویت هیات تحریریه مجله رشد ادب فارسی، عضویت هیات تحریریه فصلنامه هنری چلیپا، عضو فرهنگی و سخنران نخستین جشنواره خوشنویسی جهان اسلام، سخنرانی و شرکت در کنگره‌های علمی و فرهنگی داخلی و خارجی، عضو فرهنگی انستیتو زبان کُردی، همکاری با بنیاد دائرةالمعارف اسلامی و مطبوعات علمی و پژوهشی کشور...

### تقدیرها:

- ۱- لوح تقدیر انتخاب کتاب سال جمهوری اسلامی، ۱۳۷۴
- ۲- لوح تقدیر پژوهش سال جمهوری اسلامی، ۱۳۷۵
- ۳- لوح تقدیر پژوهش برگزیده منطقه‌ای، ۱۳۷۶
- ۴- لوح تقدیر و تندیس بلورین نفر اول رشته تاریخ (وزارت آموزش و پرورش)، ۱۳۸۱

- ۵ - لوح تقدیر خادمان فرهنگی (میراث فرهنگی روز جهانی موزه)، ۱۳۸۳
- ۶ - لوح تقدیر و تندیس چهره ماندگار منطقه‌ای، ۱۳۸۴
- ۷ - لوح تقدیر و تندیس بلورین آراس (کتاب سال عراق) کردستان، ۱۳۸۵
- ....

### تألیفات:

مجموعه جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (نخستین دایره‌المعارف منطقه‌ای در ایران) در بیست مجلد؛ شامل:

- ۱ - جلد اول ← جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (جغرافیای تاریخی، اقتصاد، معارف، هنر، فرهنگ ادارات و تشکیلات...)
- ۲ - جلد دوم ← تاریخ ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۱ (اوضاع تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی)
- ۳ - جلد سوم ← تاریخ ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲ (اوضاع تاریخی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی)
- ۴ - جلد چهارم ← تاریخ مفصل کرمانشاهان (اوضاع سیاسی از دوران ماقبل تاریخ تا عصر مشروطیت)
- ۵ - جلد پنجم ← تاریخ مفصل کرمانشاهان (اوضاع سیاسی از عصر مشروطه تا کودتای ۲۸ مرداد به انضمام پیشینه خاندان‌های شهری حکومتگر از خاکریز تا خسروی)
- ۶ - جلد ششم ← تاریخ تشیع در کرمانشاهان (خاندان‌های مذهبی و علما شیعی در کرمانشاه از ظهور اسلام تا عصر حاضر)

۷- جلد هفتم ← تاریخ تشیع در کرمانشاهان (خاندان‌های مذهبی، علما منفرد، فلاسفه و حکما شیعی کرمانشاهان)

۸- جلد هشتم ← تاریخ تسنن در کرمانشاهان (خاندان‌های مذهبی، علماً اهل سنت کرمانشاهان)

۹- جلد نهم ← تاریخ تصوف در کرمانشاهان (پیشینهٔ تصوف و طرائق و سلاسل صوفیه و بزرگان صوفیه و درویش در کرمانشاهان)

۱۰- جلد دهم ← تاریخ خاندان‌های حقیقت و مشاهیر متأخر اهل حق (پیشینهٔ خاندان‌های هفتوانه و شاه مهمان و...)

«این مجموعه که به تدریج چاپ و منتشر شده است:

جلد اول، چاپ سوم، ۱۳۸۰، سه‌ها، تهران

جلد دوم ۳-۲، چاپ دوم، ۱۳۸۰، سه‌ها، تهران

جلد سوم ۴-۳، چاپ دوم، ۱۳۸۰، سه‌ها، تهران

جلد ۶، ۷، ۸، ۹، چاپ اول، ۱۳۸۰، سه‌ها، تهران

جلد ۱۰، چاپ سوم، ۱۳۸۴، سه‌ها، تهران

۱۱- جلد یازدهم ← اقلیت‌های دینی در کرمانشاهان (کلیمیان، مسیحیان و...) آماده چاپ

۱۲- جلد دوازدهم ← مستدرک و تکمله مجموعهٔ جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. آماده چاپ

مجلدات ۱۳ تا ۱۸ که تاریخ ادبیات کرمانشاهان است:

\* ادبیات کُردی؛ مجموعه تذکره حدیقه سلطانی احوال و آثار شاعران کردی سرای کرمانشاهان از عهد تیموری تا عصر حاضر

۱۳ - حدیقه سلطانی ← جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۸۴، سُها، تهران

۱۴ - حدیقه سلطانی ← جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۶۹، سُها، تهران

۱۵ - حدیقه سلطانی ← جلد سوم، چاپ اول، ۱۳۷۹، سُها، تهران

۱۶ - حدیقه سلطانی ← جلد چهارم، چاپ اول، ۱۳۸۶، سُها، تهران

۱۷ - حدیقه سلطانی ← جلد پنجم، چاپ اول، ۱۳۸۶، سُها، تهران

۱۸ - حدیقه سلطانی ← جلد ششم، چاپ اول، ۱۳۸۶، سُها، تهران

مجلدات ۱۹ تا ۲۰ که تاریخ احزاب سیاسی کرمانشاهان است:

\* احزاب سیاسی؛ (احزاب سیاسی و انجمن‌های سری در کرمانشاه از فراموشخانه تا خانه سیاه)

۱۹ - احزاب سیاسی ...، جلد اول، از فراموش خانه تا احزاب و فعالیت‌های سیاسی در آخرین روزهای رضاشاه

۲۰ - احزاب سیاسی ...، جلد دوم، از ۱۳۲۰ شمسی تا خانه سیاه در ۱۳۳۰، سُها، تهران / چاپ اول، ۱۳۷۸، سُها، تهران

\* ادیان و عرفان؛

۲۱ - قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق ← جلد اول از آغاز تا پایان هفتوا، جلد اول، چاپ دوم، ۱۳۸۲، سُها، تهران

۲۲ - قیام و نهضت علویان زاگرس یا تاریخ تحلیلی اهل حق ← جلد دوم  
ظهور خاندان‌های شاه مهمان و نهضت‌های علوی، جلد دوم، چاپ اول، ۱۳۷۷، سُه‌ها،  
تهران

۲۳ - سه گفتار تحقیقی در آیین اهل حق (اعتمادالسلطنه، مینورسکی، دکتر سعید  
کردستانی) تصحیح و مقابله و ترجمه از انگلیسی با همکاری خانم مریم بانو رزازیان،  
چاپ اول، ۱۳۷۸، سُه‌ها، تهران

۲۴ - تنقیح رسالهٔ مبادی تصوف و عرفان به انضمام کتابشناسی، احوال و آثار  
شادروان استاد کیوان سمیعی کرمانشاهی، چاپ اول (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی)  
۱۳۷۴، تهران

\* شعر کُردی و فارسی؛ (دواوین شعرای کرمانشاه)

۲۵ - دیوان استاد پرتو کرمانشاهی (کوچه باغی‌ها) (کُردی - فارسی) بخط  
فربیا مقصودی، چاپ دوم، ۱۳۷۷، سُه‌ها، تهران

۲۶ - دیوان شامی کرمانشاهی (چنانی) (کُردی - فارسی)، چاپ دوم، ۱۳۸۲، سُه‌ها،  
تهران / چاپ سوم، ۱۳۸۵، سُه‌ها، تهران

۲۷ - دیوان میرمحمد صالح ماهیدشتی (حیرانعلی شاه) (کنزالعرفان) (کردی -  
فارسی) - خط فربیا مقصودی، چاپ اول، ۱۳۶۸، سُه‌ها، تهران

۲۸ - دیوان طهماسبقلی خان (وحدت) کلهر (فارسی) - خط فربیا مقصودی، چاپ  
اول، ۱۳۷۷، سُه‌ها، تهران

۲۹ - دیوان سیدیعقوب ماهیدشتی (کردی - فارسی) - خط فربیا مقصودی، چاپ  
دوم، ۱۳۷۷، سُه‌ها، تهران



۳۰ - دیوان استاد کیوان سمیعی کرمانشاهی (رازدل) (فارسی)، چاپ اول، ۱۳۶۳،  
زوار، تهران

۳۱ - یادنامه میرزا احمد دهباشی کرمانشاهی (آخرین شاعر چمری‌گوی  
اورامی‌سرا)، چاپ اول، ۱۳۶۰، کرمانشاه

۳۲ - فتحنامه حسام‌الملک اثر میرزا احمد الهامی به انضمام منظومه  
محاربات جوانمیر و ملک نیاز خان از درویش قلی کردی (کردی - فارسی)،  
چاپ اول، ۱۳۸۴، سُهّا، تهران

۳۳ - دیوان احمدبیگ کوماسی (کردستان) (کردی)، چاپ اول، ۱۳۸۵، سُهّا، تهران

۳۴ - مناجات‌های جاویدان ادب گردی (غلامرضا خان ارکوازی، مولانا خالد  
شهرزوری، خانای قبادی، میرزا شفیع کلیایی) (کردی)، چاپ اول، ۱۳۶۲، تهران

\* هنر و ادبیات؛ (مقدمه، مقاله، رساله)

۳۵ - کلک کلهر (مجموعه سخنانی‌ها و فعالیت‌های نخستین جشنواره خوشنویسی  
بانوان کشور در کرمانشاه) - سخنرانی، تنظیم، نظارت علمی و هنری - چاپ اول، ۱۳۷۹،  
سُهّا، تهران، با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کرمانشاه

۳۶ - کیمیای هستی (زندگانی خودنوشت استاد آیت‌الله نجومی کرمانشاهی) (با  
مقدمه و اهتمام)، چاپ اول، ۱۳۷۹، سُهّا، تهران

۳۷ - سحر مبین (گزیده آثار هنری استاد آیت‌الله نجومی کرمانشاهی) (با مقدمه و  
اهتمام)، چاپ اول، ۱۳۷۹، سُهّا، تهران

- ۳۸ - یادنامهٔ میرزا محمدرضا کلهر کرمانشاهی (مجموعه سخنرانی‌های بزرگداشت میرزا محمدرضا کلهر کرمانشاهی، ساری ۱۳۶۶)، بخط استاد غلامحسین امیرخانی، با همکاری انجمن خوشنویسان ایران، (مقاله - نظارت علمی، هنری)، چاپ سوم، ۱۳۷۸، انجمن خوشنویسان ایران، تهران
- ۳۹ - صحیفه هستی (گزیدهٔ آثار استاد غلامحسین امیرخانی) (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۸۰، انتشارات کلهر، تهران
- ۴۰ - تحفهٔ کرمان (گزیدهٔ آثار استاد کرمعلی شیرازی در بزرگداشت خواجهی کرمانی) (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۷۰، مرکز کرمان‌شناسی، تهران، با همکاری انجمن خوشنویسان ایران
- ۴۱ - کتاب آرای (تألیف استاد اردشیر مجرد تاکستانی) (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۷۲، انتشارات آستان مقدسهٔ حضرت معصومه (ع)، قم
- ۴۲ - گزیدهٔ آثار نقاشی عبدالحسین حسینی کرمانشاهی (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۷۵، انتشارات فرهنگ‌سرای یساولی، تهران
- ۴۳ - گزیدهٔ آثار خوشنویسی ابراهیم زینالی در کرمانشاه (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۶۹، تهران
- ۴۴ - پیام آشنایان (مجموعه سخنرانی استادان زبان و ادب فارسی دربارهٔ مسائل تدریس ادبیات فارسی)، (دبیر مجموعه) چاپ اول، ۱۳۷۵، سُها، تهران
- ۴۵ - دیوان حافظ شیرازی خط فریبا مقصودی (مقدمه)، چاپ دوم، ۱۳۸۳، چاپ نشر بانک ملی، تهران
- ۴۶ - احوال و آثار میرعماد قزوینی (از مجموعهٔ بیست و پنج جلدی خوشنویسان ایران) (رساله هنری)، پژوهش؛ سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

- ۴۷ - احوال و آثار میرزا محمدرضا کلهر (از مجموعه بیست و پنج جلدی خوشنویسان ایران) (رساله هنری) پژوهش، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران
- ۴۸ - دیوان ملا منوچهرخان کولیوند شاعر اهل بیت باهتمام منوچهر نورمحمدی، (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۸۱، انتشارات افلاک، خرم‌آباد
- ۴۹ - تاریخچه مختصر خط و خوشنویسی و ویژگیهای نخستین نمایشگاه خوشنویسی در کرمانشاه (خط عبدالله جواری)، چاپ اول، ۱۳۵۸، اداره کل فرهنگ و هنر کرمانشاه
- ۵۰ - حسن ختام، دیوان استاد کیومرث قصری (کردی)، (مقدمه)، چاپ اول، ۱۳۸۶، کرمانشاه، نشر صبح روشن

\* تاریخ‌گرد و کرمانشاهان؛ (تصحیح، تنقیح و تدوین)

- ۵۱ - نقش‌گردها در فرهنگ و تمدن ایران - مرکز استاد و تاریخ دیپلماسی (پژوهش)، معاونت پژوهشی وزارت خارجه، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۵
- ۵۲ - اوضاع تاریخی، اجتماعی، سیاسی ایل بارزان (پژوهش)، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، ۱۳۸۳ / چاپ دوم، ۱۳۸۵
- ۵۳ - اسناد نهضت مشروطیت در کرمانشاه، آرشیو آیت‌الله آقامحمد مهدی فیض‌لیدر ملیون کرمانشاهان (پژوهش)، مؤسسه توسعه علوم انسانی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۶
- ۵۴ - خاطرات ساری اصلان (امیر تومان حکمران کنگاور) (دوره مشروطه)، مؤسسه توسعه علوم انسانی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶

- ۵۵ - خاطرات میرزا فرج‌الله خان معتمدی کرمانشاهی (دوره مشروطه)، مؤسسه توسعه علوم انسانی دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶
- ۵۶ - خاطرات سلطانی (گزارش محمدطاهر سلطانی از دستگیری، زندان و تبعید سران عشایر و رجال عصر پهلوی) (۲۰ - ۱۳۱۰ شمسی)، چاپ اول، نشر سُهّا، ۵-۱۳۸۴، تهران
- ۵۷ - حریم حق (نقد و بررسی کتاب پژوهشی دقیق؟! در تاریخ، فقه، عقاید اهل حق) (متوقف در مجوز ارشاد)
- ۵۸ - اصول عقاید اهل حق
- ۵۹ - تاریخ جاف (کریم بیگ جاف) (مقدمه و پژوهش شیخ محمدعلی قره‌داغی و دکتر حسن جاف)، ترجمه و تعلیقات محمدعلی سلطانی (...)

#### مقالات:

- مقالات متعدد در مجله‌های رشد ادب فارسی، آینده، کیهان فرهنگی، ادبستان، فصلنامه هنری چلیپا، ایران‌شناسی، فصلنامه گفتگوی تمدن‌ها، سروه، آئینه و... و روزنامه‌های همشهری، اطلاعات، اسرار و... که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:
- ۱ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد برهان‌الدین حمدی کردستانی)، مجله رشد ادب فارسی، سال پنجم، زمستان ۱۳۶۸، شماره ۱۹-۲۰
- ۲ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار علامه علی‌اکبر دهخدا)، مجله رشد ادب فارسی، سال ششم، زمستان ۱۳۶۹، شماره ۲۳
- ۳ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار نیما یوشیج)، مجله رشد ادب فارسی، سال هفتم، زمستان ۱۳۷۰، شماره ۲۷

- ۴ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد غلامرضا رشید یاسمی و کرمانشاه)، مجله رشد ادب فارسی، سال هفتم، بهار ۱۳۷۱، شماره ۲۸
- ۵ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار پروین اعتصامی)، مجله رشد ادب فارسی، سال ششم، بهار ۱۳۷۰، شماره ۲۴
- ۶ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد عبدالعظیم قریب)، مجله رشد ادب فارسی، سال هشتم، بهار ۱۳۷۲، شماره ۳۲
- ۷ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد جلال‌الدین همایی)، مجله رشد ادب فارسی، سال هشتم، تابستان ۱۳۷۲ - شماره ۳۳
- ۸ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد مجتبی مینوی)، مجله رشد ادب فارسی، سال هشتم، زمستان ۱۳۷۲، شماره ۳۵
- ۹ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد بدیع‌الزمانی کردستانی)، مجله رشد ادب فارسی، سال هفتم، زمستان ۱۳۷۱، شماره ۲۱
- ۱۰ - یادنامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی (واژه‌های کُردی در آثار جاویدان ادب فارسی)، مجله رشد ادب فارسی، سال ششم، پاییز ۱۳۷۰، شماره ۲۶
- ۱۱ - سایه خورشید سواران (بررسی احوال و آثار استاد سعید نفیسی)، مجله رشد ادب فارسی، سال هشتم، پاییز ۱۳۷۲، شماره ۲۴
- ۱۲ - نخستین شهید کاروان خوشنویسی (بررسی احوال و آثار ابن مقله بیضایی)، فصلنامه هنری چلیپا، شماره اول، تابستان ۱۳۷۰، سال اول
- ۱۳ - بررسی احوال و آثار ابن‌بواب، فصلنامه هنری چلیپا، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۰، سال اول

- ۱۴ - بررسی احوال و آثار یاقوت مستعصمی، فصلنامه هنری چلیپا، شماره سوم، بهار ۱۳۷۱، سال اول
- ۱۵ - به یاد میرزا رضا کلهر (بررسی احوال و آثار میرزا رضا کلهر)، کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره هفتم، مهرماه ۱۳۶۶
- ۱۶ - خاک‌نشینان عشق (نگاهی به تاریخ کرمانشاهان، گزارش ویژه)، ایران زمین، سال اول، شماره سوم، مهر ۱۳۷۱
- ۱۷ - خاک‌نشینان عشق (نگاهی به تاریخ کرمانشاهان، گزارش ویژه - بخش دوم)، ایران زمین، سال دوم، شماره چهارم و پنجم، تابستان ۷۲
- ۱۸ - سفری به کردستان عراق (ویژه‌نامه کردستان)، سال اول، شماره اول، تابستان ۸۰
- و...

تا اسفند ۱۳۸۵ شمسی

منتشر خواهد شد:

- ۱ - دیوان اشعار (فارسی، کُردی)
- ۲ - جهریه (مجموعه مقالات، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها)
- ۳ - رسالاتی در آیین اهل حق (این مجموعه قریب چهل رساله در موضوعات مختلف است که بتدریج چاپ و منتشر خواهد شد.)
- ۴ - تاریخ اجتماعی کرمانشاهان (از دوره صفویه تا عصر حاضر در پنج مجلد)
- ۵ - خاطرات فرهنگی (... / سفرها، دیدارها، سمینارها، کنگره‌ها و...)
- ۶ - وازگان کُردی در شاهکارهای جاویدان ادب فارسی

۷- نگاهی به اوضاع دولت ملی دکتر محمد مصدق، یادداشت‌های نادعلی کریمی (نماینده کرمانشاه در مجلس شورای ملی دوره ۱۷ و ۱۸)، به اهتمام محمدعلی سلطانی

۸- جغرافیای شهر کرمانشاه در گذاش از سنت به مدرن، سرلشکر محمدحسن چمن‌آرا، به اهتمام محمدعلی سلطانی

۹- رجال عصر عمادالدوله قاجار در کرمانشاه (حکمران کرمانشاهان و سرحددار عراقین)، میرزا موسی بروجردی، با تنقیح و تصحیح و حواشی و تعلیقات به اهتمام محمدعلی سلطانی

۱۰- سنقرنامه (گزارش اوضاع تاریخی و اجتماعی و اقتصادی سنقر و کلیایی در اواخر قاجاریه)، تألیف یمن‌الدوله - با تنقیح و حواشی و تعلیقات، به اهتمام محمدعلی سلطانی

